





ملک حادی و شریک ابی علی

[illegible]



# فهرست جلد نانی کتاب آیینی

۶

شواهد متعارف در کتب عهدی بسیار است شاهد اول و دوم و سیم	شاهد (۲۳ و ۲۴) در بیان دروغ گفتن ثانی و در بیان اول و ثان
چهارم از صحر (۲۶۵) الی	شاهد (۲۵) در بیان اسیر شدن داود و اخراج او از قمار
دلیل (۳ و ۴ و ۵ و ۶) از صحر (۲۶۷) الی	شاهد (۲۶) در بیان اسیر شدن داود و اخراج او از قمار
فصل دوم در بیان غشایان از اسلام است این فصل در جلد اول	شاهد (۲۷) در بیان حال سلمان و ارماداد
نوع اول در مختصات احکام اسلام از ادا و سایر مقلدان تمام	شاهد (۲۸) در بیان گفتن پیغمبر با این در سلب و جرح و تکلیف دادن
و ثانی از صحر (۲۷) الی	او صحر دیگر را
اسرار عمار در ضمن حدیث مسئله نمان مشهور	شاهد (۲۹) در بیان حال شاول و عمار
مسئله الاوی چون مصلح در صلوة الحمد لله مکتوب شد	شاهد (۳۰) در بیان هوای این طایفه و حاکمیت ایشان
ثم قبل طایف الطیفة الاوی اسکندر عالم اساره است کلاً	شاهد (۳۱) در بیان حواریون در شکست هارون و حاکمیت
الطیفة الثانیة اسکندر حاکم بود الحمد لله حاکم العالمین	شاهد (۳۲) در بیان طبرستان و حاکمیت و صفی و فصل اول
الطیفة الثالثة کلیمه مبارکه در العالمین	و اطلاق نمودن ساعی بر او لطیفان را
الطیفة الرابعة بر لطف مبارک دلالت دارد بر سره ذات خود	شاهد (۳۳) در بیان دنیا و آخرت و شریک عسی
حلول در محل	الآن سیر مع ما هم در فعل طاعی و تنس و جوان را با طاعی و اول
الطیفة الخامسة ان کلمه مبارکه دلالت دارد بر اینکه خدا تعالی	در جهاد است این را اعظم مطاعی است در در معصیت
موجب الذات بسبب	در این حوالی معنی معنی است این معنی اول صحر (۲۲۹) - ۲۳۵
الطیفة السادسة چون حصار حاکم عالم را اتحاد بود	طعن دوم بر اسیر بطون ظهور و محرمه است و محرمه معنی ندارد
هذه الصراط المستقیم و قبل طایف الاوی اسکندر صحر	در سوره حکم و قیام و اول و اول علیه آیه
الطیفة السابعة اسکندر الصراط المستقیم و صحر و صحر	و ما در حوالی این جمله کوثر صحر (۲۳۵) الی
مسئله الثانیة در بیان صحر اسرار طایف این سوره یعنی	طعن سیم اعتبار با سب و ان برین و حدیث
مسئله سیم در بیان صحر دیگر	و ما در این موضع سب امر دیگر به نام و در ضمن امور بماسه جوان
مسئله (۴) در بیان صحر دیگر و صحر اسرار و سوره	از ادب انان خواهد شد
مسئله چهارم در بیان صحر و صحر صلوة	از قول روح ریاد بر کرب در سماع سماعه جارود
مسئله (۵) خواهد از اسما حسنه مذکور در سوره	امر با صحر در صحر و صحر و صحر و صحر
مسئله (۶) در بیان مثال اسم الله الرحمن الرحیم و سماعه	امر سیم در سماعه و صحر و صحر و صحر و صحر
بد سل سعیدی	امر چهارم طاعی را علای بر و سبب حاکمیت
فاندر در این راه اسرار صلوة و احکم خواهیم که مکتوب و اد که هفت	امر پنجم اگر کسی صلوات و اعتنا و تصدق و صدقات
از حروف و حروف سوره مبارکه الصلوة مذکور مکرر شده	امر ششم و هفتم و هشتم صحر (۲۶۲) الی
اکنون ما در محسن را اهل مکتب ما با ما اهل اسلام معاظمه عام	امطالع کسکه ان کما در محسن
ابون دهمی	طعن چهارم اسکندر محمد مدت نگاه کار بود است
ندیدیم در بیان اسرار و اوقات صلوة اهل اسلام	و الحوائج و صحر و صحر و صحر و صحر و صحر
نوع دوم در بیان اسرار و حساب اسلام در و اد که است	اسما علمه و الله الحمد لله و اسرار احصاء صحر و اسعفا
در کوه حکیمها و رواند که در بعضی را با عاقل مدعی و بعضی	و حل و معنی صحر و صحر و صحر و صحر و صحر



Y

[illegible]



# فهرست کتب و مؤلفان کتاب‌های اسلامی

۴۰۳	انها اربعة (۴۰) الى	۳۶	مجموعه کتب معتبره و نقد کتب مردود و مردود کتب
۴۰۳	نام هفتاد و نه امام است	۳۶۱	محقق و شوقی ملا نیکو مطهر و از سال رسال
۴۰۳	فصل اول در بیان معنی امامت	۳۶۲	الاعانة الاولى على دست امير محمد حاتم الانبا
۴۰۴	فصل دوم در اثبات امامت	۳۶۲	الاعانة الثانية في بيان هدي محمد و مرقا مادل سد
۴۰۴	دلیل اول قوله تعالى و لیس محمد الله	۳۶۳	فائدة (۳) ستم امامان و حلال امامت و معصیت ایشان در
۴۱۲	دلیل و ابره دوم با آنها الذين آمنوا الله	۳۶۳	لطعمه و نام محمد و ان ما سد ناره از محراب
۴۱۵	دلیل و ابره ستم ایمان است مدی	۳۶۵	و صان و قریه در دفع شبهات فتنه پس از محمد
۴۱۶	دلیل و ابره (۴) آمن کان علی قلبه من ربه	۳۶۵	الشهيد الاولی که انصراف و کرم که عاز و علی در درجه
۴۱۸	دلیل و ابره (۵) و اید اسکی ابره	۳۶۵	و الحوائج عدم مسلم اسکه
۴۲۱	دلیل و ابره (۶) آمن یهدی الی الحق	۳۷۱	الشهيد الثاني اسکه در مخالفت عهد عیسی و حدیث
۴۲۳	دلیل و ابره (۷) و اسئل من ارسلنا من قبلك	۳۷۲	و الحوائج الاولی اس که مستحق متصل معصیت دارد
۴۲۴	دلیل و ابره (۸) ما اتها الذين آمنوا اطعوا الله	۳۷۵	حد و اول امام و مورحین و بعضی زمان
۴۲۶	دلیل و ابره (۹) التی ولی ما یؤمرون	۳۷۹	حد و اول فصل اخلاص و مذکوره نام حواس
۴۲۶	دلیل و ابره (۱۰) و اید و عشرتک الا من	۳۸۰	مذکوره نام اس که اس که در زمانه کاتبان ملایم
۴۲۷	دلیل و ابره (۱۱) قل تعالوا ندع آساءنا	۳۸۱	مؤلف عذر الله که او را محض اخلاص است رساله اس که
۴۳۲	دلیل و ابره (۱۲) ما اتها الرسول تبلیع		بعضی مواضع حاشیه در آن مذکور و در کتب عهدی و حو
۴۴۲	المسئلة الرابعة در خطبه يوم العید	۳۸۲	مذکور در (۳۸۱) الى
۴۵۴	المسئلة الخامسة در بعضی معنی مولی	۳۸۴	مذکور اس که اس که در مقام ماطره نام سلطانی انصار دارند
۴۵۸	المسئلة السادسة در ردّ شبهات مخالفین	۳۸۶	الشهيد الثالث در حدیث محمد اس که حد و صلاح انصاف است
۴۵۸	المسئلة الاولى من جملة و عصبه معمود اند و ابره حدیث	۳۸۶	در حواله کوئم
۴۵۸	المسئلة الثانية اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث	۳۹۲	از الیه بعد از ان جمله معصیت روح نام عیسوی
۴۵۹	المسئلة الثالثة اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث	۳۹۳	و الحوائج معصیت روح اس که دو امام است
۴۵۹	المسئلة الرابعة اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث	۳۹۳	الشهيد الخامس در حدیث اخلاص معصیت روح
۴۵۹	المسئلة الخامسة اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث	۳۹۳	در حواله و اخلاص اول کوئم
۴۵۹	المسئلة السادسة اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث	۳۹۳	اما حوائج و ابره حدیث
۴۵۹	المسئلة السابعة اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث	۳۹۵	حکایت اولی انوال السعود علامه
۴۶	المسئلة الثامنة اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث	۳۹۵	حکایت اس که اس که در حدیث اس که اس که
۴۶	المسئلة التاسعة اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث	۳۹۵	صمدی در حدیث اس که اس که اس که اس که
۴۶۰	المسئلة العاشرة اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث	۳۹۶	صمدی اس که اس که اس که اس که اس که
۴۶	المسئلة السادسة اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث	۳۹۸	صاحب الامم و در حدیث
۴۶	المسئلة السابعة اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث	۳۹۸	طاهر و علوم سراسر و رابط علم بعضی
۴۶۱	المسئلة الثامنة اسکه مع مام کرمولی معنی و ابره حدیث		لیست اس که اس که اس که اس که اس که







# فهرست بحواله‌های کتاب

۵۳۲	نویسنده ای احضار داده و در کتب با او	۵۳۲	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۳۳	سائمه الکتاب حاصل از کتاب	۵۳۳	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۳۴	شاهد اول	۵۳۴	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۳۵	شاهد دوم و ستم و چهارم	۵۳۵	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۳۶	شاهد سوم رسول خدا نامه هر قل نوشت	۵۳۵	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۳۹	شاهد ششم ابی که حصرت رسالت ساء	۵۳۵	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۴۱	شاهد هفتم ابی که حصرت خفی مرید	۵۳۶	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۴۲	شاهد هشتم و نهم و دهم	۵۳۶	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۴۳	تذکره پس از شواهد عسر معلوم کرد بد که طریقه عدل حضرت	۵۳۷	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۴۳	رسالت دعوت و انشال رسل بوده	۵۳۷	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۴۵	صبر در صورتی که حضرت حی مرید را حق پیشو	۵۳۷	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۴۶	فصلی در بیان صف رسول که با بیخار حضرت را دعوت رید	۵۳۸	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۴۷	صف اول اسکه عفا بدحقه	۵۳۹	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۴۷	صف دوم اسکه رسول ناند غامد	۵۴۰	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۴۸	صف سوم اسکه رسول ناند غامد باشد بعد از رسول الهم	۵۴۱	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۴۹	صف چهارم و پنجم و ششم و هفتم	۵۴۱	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۴۹	فائد حلیله اهل کاتب که حکم قرآن شاهد اول سوره یوسف	۵۴۱	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۵۱	شاهد دوم سوا النساء شاهد ستم و چهارم سوا المائده	۵۴۲	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۵۲	موقوف عمل الله که کوبه معهود ارا بان سار کاب	۵۴۳	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۵۳	صبر اگر مفسر اسلام را حاقه و خاصه محرم عدم اطلاع اس	۵۴۴	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۵۳	مرجع مذهب صاری	۵۴۴	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۵۴	سوال دوم حال که معلوم شد	۵۴۵	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۵۵	سوال ستم ابی که اول اهل کتاب را حد وید در مقابل مشرکین سوره	۵۴۵	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۵۵	جواب	۵۴۷	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۵۶	مولفان کتاب کوید در اسای با الفاس کتاب مدد های عی	۵۴۹	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۵۶	لاری	۵۵	در صورتی که در کتاب مذکور
۵۵۶	مهادر ستم (۱۲) الی احکام و صامات صنادیر	۵۵	در صورتی که در کتاب مذکور

## تمت الیه بنی القدر بنی القدر

و مروحی اسلام مدد معالیه بودیم معدک در سبک ناره اعلاط  
 نام سکه و مهر ستم مرید اول مکی معلوط رید بودند ثاسا و عدل  
 مروح و مطبوع کرد در جدا هات کد طباعین از انوا مسلح کسری  
 اعلاط اسان سدم بنصیر ۲۰ دوم سپهری الحی الحرم ۱۳۱۹

تمت الیه بنی القدر بنی القدر  
 مکرر مصنف جبرین کاب و انا حاکم مستطاک  
 سرع ما عیله العلماء الاطباء فاسح عبدالوهاب عید  
 الاسلام عیله الله و لوالدی و جوفانی الاصل ساکن طهران  
 ابر عبد الله الاضاری بنی الله عید که سلعا و حلما و ارحما









هذا من  
 الحمد الثاني  
 من كتاب ابن الأثير  
 في التفسير  
 المحقق في هذا في سبيل العلي  
 مع الحديث والسيرة  
 في آفاق في الإسلام  
 العلي

مسلي  
 علي بن ابي  
 الاصل او

في التفسير  
 في التفسير

والله الرحمن الرحيم

بجمله باسند الاركان والاصول وناواه البعس والعقول ومحرر التمسر العبر بالرفع والاقول تسعك اللهم  
في جمع الاحوال وتشهد بك لفصل الاعمال وصلى وسلم على بيت محمد سدا لاولس والاخرين والمعوب رحمة  
للعالمين وعلى اهل بيته الا عظم المسحس والشاذاب الا كرمين واصحابه وحلفاءه الزااسدس **والبجد حسن**  
مؤلفان كتاب المدعو محمد صادق والمعروف بغير الاسلام چون در واول اركان منطاب بغير الاعلام في بصر الاسلام  
دخواه بجد الله فراغت واعنام حاصل امداكون في مامل ونوقف شروع مسود عظامه محمد وحر وقاتي **بداكم** چون در واول اركان  
منطاب طرف ماسحتس ماسند و اساس حسن ظاهر مقرر بوحود صانع عالم تعالى وبقدر ماساشد وكهكوفي دران  
بان ماسلمانان ملازم مكر در بوحود وسليست لهذا در محمد اول در باب ماب صانع كهكوفي بمودم ملكه بقط بان ستم راد راسا  
بوحود واطال مثلث فرار دادم واكر بعضي اذله در باب مبرور مدكور كنت بمقصود بالاصالة بود وبعد ملاخطه بمودم دند  
جمع كسريار مسحتس در دنا ورونا بجه اطلاعا نشان مريح طر بعه خالسه مسحتس وعدم ووفوسان مرحاس اسلامت در دس مسح  
مر كسد ومكر جمع اساء كه شرايع ابهارا اناش ماما مكر مدد محي ووحود صانع ونوما فوما جمع انسان كبريت سدا مسكد و  
كاهاد در رد شرايع نوشه وطبع موده در اكاف واطراف عالم مسر بمودم وكابهاى انسان در حرو علم طبيعى در واول اركان  
حواله مسود حق در انرا ن وعقاد باسند انسان در هر جا ارموده حتى در بعضي اطفال سادة لوح ارملمان وحوون  
احمال سوع امطلم اذ ادم حاصلا اعلامات واما در ساس لهذا مروج دلام وواحد سمره كه در اسمي ثاني مصادمه فرار  
بدم در اساب صانع ورده بعضي حوستان وسمها با سكونه اسحا صكه لا اقل حاو كرى را انسان كرده باسم كه جمله را سلام و  
اسلامان ماورد و اسكات ماوله حالى را بمطلب عمده ساسد واصا بعضي اراحوان الله هم الله تعالى سراسر حصر خواص  
والهامس بمودم كه حد كليه محصره در اساب كهكوف سودا بمقدمه باسدار سزاي انواب وصول انه وها اما اسرع والمقصود  
واول بالله التوفيق وبه تسعين لا تهر حرمين **مقدمه** فكم در سان اساب صانع ودر ايمقدمه مچدم معالنه است  
**مقاله اول** در اساب صانع اركنات عالم ودر ان دهرها سببها **اولا** وان اسكسكه مارا هبع شكي و  
رسي بيب در ووحود موحود اسبب كونه عدم مبره اسهار واما شد با ساسد وهر موحودى كه عدم مزا وواساسد ورا وواحد  
الوجود كونه واكر عدم مزي وواساسد امكن الوجود حوائم ودر ان سبب معلوم سدا كه هر چه موحود اسبب واولا الوجود  
واممكن الوجود سبب اكر واولا الوجود با سبب المطلوب وظهر لمقصود واكر ممكن الوجود اسبب هراسه ووحود اورا مخرجي باندا  
كه هر چه حقيقتا و قابل هسي و بيبى با سبب هر دو سبب محقق وى سناوى با سبب هر چه حقيقتا باشد ربحان هسي ادر سبب



[illegible]



## مقاله اول در اثبات اصناف تعالی

ناسد او عذت بود و هر چه عذت بود او را عذتی و فاعلی باشد **سرهایان** چهار سر را به که جمله احسام غایب را در راه  
 حقیقت بر او مساوی باشد و هرگاه اشیاء مساوی و برابر باشد در تمام خفیه و فاهیت هر چه بر یکی روا بود بر  
 دیگری هم روا باشد و چون این صبیح شد گوئیم امتنان که حق ماسد روا باشد که در سب بود و در مین که در شب است روا باشد  
 که در یون بود و اشی که گرم و خشک است حار است که سرد و تر باشد و آب که سرد و تر است خا بر است که گرم و خشک باشد پس چون  
 این معلوم شد گوئیم که احصای هر یک از این احسام بصفت و شکل و جبر و معنی و با عبارات باشد و هر چه حار بود و از  
 مرغی یا بدین جمله احسام غایب محال بود در حصول صفت معین و جبر مشخص و شکل و مقدار و جرم معین و مؤثر و مدثر و مفقود پس چون  
 مؤثر یا جسم باشد نا حتمی و یا نه جسم بود و به جسمانی و یا نه جسمانی که جسم باشد چه اگر احصای این جسم بصفت مؤثر است از  
 حار است ناسد و کلام در وی چون کلام در سایر احسام بود و حار به نسبت جسمانی باشد زیرا که چون جسمانی بود هر چه صفتی باشد  
 حال در جسم معین و عین کلام سابق را باید پس اند مدبر عالم به جسم باشد و به جسمانی و درین میان این سرهایان و برهایان سابق است که  
 ما در این سرهایان اغما در امکان صفات کردیم و در برهایان سابق را امکان دایان **سرهایان** یکم آنکه احسام غایب مساویند  
 هم و مقدار و هر چه چس باشد حار الوحد بود و هر چه جس باشد عینا عاقل و موحد ناسد و این برهایان معنی بر سه مقدار  
**مفقد اول** آنکه احسام غایب مشاهده و برهایان آنکه هر مقدار که فرض کرده شود صفا و کثرت باشد و هر چه او  
 و هر چه از غیر کس بود منهای بود و هر چه صفا و منهای بود همه او منهای باشد و اما بدین پس معلوم شد که احسام غایب  
**مفقد دوم** و آن اینست که هر چه منهای بود حار الوحد لذت ناسد و برهایان آنکه هر چه در مقدار منهای ناسد  
 هر چه بدین عمل حکم میکند که روا بودی که این مقدار را از آنچه هست مدتی کمتر یا زیاد تر باشد و چنانچه این حوار بدین عمل معلوم  
 چه وجود او پس و کما این و هم حدیث هر دو است پس معلوم شد که وجود او بدین مقدار معین از حار است باشد **مفقد سوم**  
 آنکه هر چه حار است بود او را موثری ناسد چنانکه در برهایان که سه بحر بر آب و چون مقدار ماب ثلاثه صبیح معلوم و مشخص  
 کردند که جمله احسام غایب معین در وجود خود با یکد صانع و مخلوق خالق تعالی و مقدس **سرهایان** ششم آنکه احسام  
 غایب هر عذت بود و هر چه عذت ناسد او را عذتی ناسد و این برهایان معنی بر دو مقدار است **مفقد اول** آنکه احسام  
 هر عذت شد و برهایان چنانکه اگر جسم اولی بودی هر چه در اول حاصل بودی در جبر معین چنانکه جسم اولی است معقول  
 بود که در هیچ چیزی ناسد و چون جسم در اول موجود ناسد هر چه در اول حاصل ناسد و در چیزی و آن جسم معین بود زیرا که  
 هر چه موجود بودی به سه معنی ناسد زیرا که هر چه موجودی به سه لامر و عمر معین به سه لامر حال عقل باشد پس معلوم شد  
 که اگر جسم اولی ناسد حصول او در جبر معین هم اولی ناسد لکن این محالست زیرا که هر چه اولی ناسد روا بود که فعل فاعل  
 ناسد زیرا که اولی آن بود که مسوق ناسد و فعل فاعل محاربان ناسد که مسوق و عمر بود و جمع میان هر دو و به سه محالست  
 چون این ماطل سدا حرم هر چه اولی ناسد با و احال الوحد لذت بود که او و احال الوحد لذت ناسد و برهایان  
 بعد از عدم روی محالست فتنا پس که هر چه اولی ناسد روا ناسد پس بود پس اگر حصول جسم در جبر معین اولی بودی فاعل و اول  
 بودی و اگر جسم بودی ناسدی که هیچ جسم محال نبود و چون این ماطل سدا معلوم و مشخص کردند که حصول جسم در جبر اولی  
 حار باشد و چون حصول او در جبر اولی حار ناسد وجودی به سه هم اولی ناسد پس معلوم شد که احسام غایب هر عذت پس  
 برهایان معنی روس و محصر است **اقا مفقد هفتم** و آن اینست که چون احسام غایب عذت ناسد هر چه در اول است  
 معین و با حار ناسد پس احصای جلد و نوع معین از برای فاعل و موحد ناسد پس معلوم کردند که جمله احسام غایب عینا  
 ناسد و فاعل عینا **سرهایان** هفتم آنکه در احسام محال بود هر چه چس ناسد ممکن الوحد بود و عینا عاقل  
 و اما مفقد اول آنست که در احسام غایب محال بود هر چه در برهایان آنکه حاصل شدن جسم در جبر معین عینا عینا



## کتاب فی الجواهر

در آنکه تا ذات جسم را توانیم دانستن و در حالت فعل است و معتبر آن معلوم است که شیء هم معلوم و هم مجهول باشد پس حاصل شد  
 جسم در جبر معتبر غیر ذات جسم است و در او بود که ذات جسم علت حصول او باشد و در جبر معتبر والا یا پس که تا ذات جسم را دانستیم  
 باشد حصول او در ذات جبر معتبر نافی باشد و این ماضی است بالضرورة و خارج نیست که حصول او در ذات جبر علت ذات باشد زیرا که  
 حصول او در جبر معتبر ذات است و این محال است و از وصف محال موصوفه باشد و اگر وصف علت موصوفه باشد و لازم باشد و این محال  
 پس معلوم و محقق کردیم که ذات جسم و حصول او در جبر شکیان متعارفان و انعکاس ایشان از همدیگر محال و علت همدیگر هم نمسند  
 پس معلوم شد که ذات جسم محال است و هر چه چسبید میسر شد که لذت ناسد و هر چه ممکن لذت بود او را مؤثری نماند پس ثابت  
 شد که جمله احسام عالم محال است و مؤثر و علی باشد و فاعل هو المطلب **بنهای شیخ** آنکه حرکت ملاک را سارول میگوید  
 اولی است و بار من و سارول متاخرین و چون چسبید میسر شد فاعل و مدتری نماند که محال است و بار من باشد اثبات مفاد  
 اول و آن است که حرکت ملاک و بار من را اولی می باشد و فاعل را مطلب سارول است و **جبر اول** آنکه حرکت عمارت است  
 از افعال حالی محال دیگر پس هر چه چسبید و فاعل است و آن که کد که او مسوون باشد محال دیگر و فاعل را از اسکله  
 مسوون نماند محال دیگر و جمع میان این هر دو محال است پس معلوم شد که حرکت اولی محال است پس هر چه حرکت را اولی باشد و  
 است حرکت اولی را احضار ماده از برای ماده محال است و چون حرکت اولی از برای ماده محال است پس جمع بطور ذات و نتوایات  
 از برای ماده ثابت مسکند لاجل الحركة محال و ناظر خواهد بود چنانچه عمر بن نساء الله خواهد آمد و **جبر دوم**  
 آنکه اگر جسم در اول محال باشد پس حرکت مسوون نمیرود تا بود و اگر مسوون نمیرد تا باشد در اول بود و چنانچه اسکله  
 نمیرود و اگر مسوون نمیرد تا باشد یعنی قبل از آن حرکت هیچ حرکت دیگری سارول است پس آن حرکت اول حرکت است پس حرکت اولی  
 حرکت اولی اسکله او را اولی و سارول سارول **جبر شیخ** آنکه چون هر چه را حرکت را حرکت و مسوون نمیرد و بداند محال  
 اولی باشد و چون عدم ثابت هم جمع باشد در اول اگر در اول حرکتی موجود بود اجماع سارول و مسوون لازم آمد و این محال  
 پس بدین سه وجه فاطم معلوم شد که حرکت را اولی باشد اثبات مفاد دوم آنکه چون حرکت ملاک و بار من را اولی می باشد هر  
 حرکتی و مدتری مادی و برهان اسکله چون حرکت را اولی باشد در و حال سارول است تا که اسکله جسم پس از آن موجود بود که ممکن  
 بود پس حرکت سارول که اسکله وجود ذات جسم پس از آن موجود بود و هر چه را سارول حرکت در اولی می باشد و سارول  
 فاعل را حار است تا سارول را سارول مدتری و محضی و مرتجی نماند و این هر چه را سارول را سارول عالم مدتری و فاعل سارول  
 و این هر چه را سارول را سارول مدتری و محضی و مرتجی نماند و این هر چه را سارول را سارول عالم مدتری و فاعل سارول  
**مختار** این بامیره بن هارن **بنهای شیخ** آنکه هر کس که فاعل باشد میباید که هر چه را در و محلی یا محلی نماند و ملائق امدت و سارول  
 و زاری در ادراک اسکله قادر باشد زاری دادن او و هر کس که فاعل کامل باشد و احوال خود را صراط نماید در و حال و محلی  
 سارول که اسمعی را را فاعل خود سارول فاعل سارول معلوم شد که مدتی فاعل جمع عالم را که او می دهد است هر چه را او را  
 حاطی و ماضی و مدتری می باشد و فاعل را در اسمعی شکی و دبی نیست و این نوع هر چه را جمع عالمی در مواضع متعدده و فاعل  
 محمد ماضی و مدتری است و در وصف این هر چه را سارول و سارول و سارول ظاهر **بنهای شیخ** آنکه ملاک و کوکاک و علوت  
 و سلفات و ترکیب سامات و حوالات را در و محلی میانی که آثار حرکت در و سارول و هر چه پیش تا قبل که آثار حرکت را  
 سارول میانی چنانچه قدری را اینها خواهد سارول الله تعالی و سارول فاعل میباید که ظهور آثار حرکت بر سبیل اتفاق  
 محال است پس لازم آمد سارول را فاعل را و اعتراف و خود حکم قادر و کاملی که فاعل است و حرکت خود را سارول و فاعل را در طالع علوی و  
 سارول ظاهر کرده است پس ظهور این احوال دلیل بر سارول و سارول و سارول و سارول است پس سارول را سارول را سارول  
 پس بدین سه برهان فاطم ثابت و محقق کردیم که عالم را محالی و مدتری و مدتری است حکم تعالی و بعد از آنکه سارول کامل



# مقاله در معرفت اشیاء صانع عالم

مقاله در معرفت اشیاء صانع عالم  
 بنام آیت و ما بعضی از آنها را انحصار داد و بعضی را به موقع بادیه کنیم و **لَبَّيْكَ** قبل اعلیٰ سبط العرش  
 هل دایت و تکستی گرفته یعنی خدای خود را دیده اند شناسایی و از امر خود را آید و بهی میسر شد بر آنکه دیده نام و بعد  
 و مرودند ما را آیتها العیون مشاهده العیان و لکن رایتها العلوم تحقیق العرفان یعنی از آنچه میسر شد مردم و لکن بچشم خود را  
 تحت و مرغان دیدیم گفتند با امیر المؤمنین صنف رتک یعنی صفت معبود خود را نکوی مرمودان و حق لطیفاً و حقیم یعنی در حق و  
 بالطف است و گنجا آفریننده را بر کوار و بیحد و بها پس حلیل الحلاله حلال و بی مذایب و غایبست مل کل شیء و لیس قله شیء  
 هستی او پیش از هر صفتهاست و هیچ شئی پیش از هستی او به و بعد کل شیء و لا فناء لشیء بعده و بعد از هر چیزی مانای ماند و هیچ  
 چیزی را بعد از او ضایقه ظاهر لا ما و بل الناسرفه ظاهر است بر آناه حق و وهم و حال باطن عن الاتصال و الخاوره باطن  
 بر آناه اتصال و خاوره و جمع کلا الله شواست بر کوش صبر بلا حد قهر میاست سدیده لا یجده القعاب صفات و از حد  
 متر است و لا احد الشیاء علم او احوال و عتس است اسب القدم و خوده قدم و اولی است بر ما ستم در زمان و لا یله و لا یقتر و  
 همیشه اوصی ذات و سب و الدی اتی الا ان لا یقال له این آنکه حال و جا بگاه بود و او را جا بگاهی ندارد است و آلهی کفایت الکعب  
 و لا یقال له کفایت آنکه افریدگار جا بگاه و کس و کفایت بود او را کفایت و کفایت بیار بودی **لَبَّيْكَ** و آنکه رواه آورده اند  
 که یکی از بزرگان در حضور ما فی الحما و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رسید که در منزل چیست و اینک این عالم را صانع میباشند از  
 حصر نموده هر که در کشتی نشسته که بی مرمود هول در نا دیده نام و دیدی کفایت بی بکار در در نا ستم بودم موجی مرا مد و کسی  
 شکست من بر محله مما بدم و نادهای سخن می آمد و آن محله هر جا است احوال در نا می فاد ما کاهان از آن محله بمقام تکلیف بگذشت  
 موج سخن مرا مد و مرا بکار در نا ایداح حصر نموده اساع که در کسی بودی امید نور که بود مرکبی بود و آن ساعه که من  
 عده فایدی اعتماد نور محمد بود و اساعی که هیچ مما بدم امید نور که بود و بنی جاموس سد حصر نموده و حال توان موجود است که  
 توکل بود و اساع ما بود و امید فصل و رجاء و اساعی در حال دیدی مسلمان **سَدِیْ لَبَّيْكَ** آنکه در کتاب ادیان  
 العبریه آورده است که عمر بن الخطاب بنی را آنکه مسلمان شود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را گفت یا عمر از حد جدا را  
 مسرتی عمر از عرصه کرده و رسول خدا را فرمود اگر در بلائی مبتدی امید مع بلا را از آنکه داری عرصه کرد از حدای آسمان شد عالم  
 صلی الله علیه و آله و سلم که چون چنین است معبود نور خدای آسمان خواهد بودی **لَبَّيْكَ** چنانکه او شاکر الذی صلی  
 حد ما بعد الله و ارد سد بر کف مراد و ای جعفر بن محمد مراد لال کی مرمود خود او بعد الله فرمود احسن و ادعای صبر  
 و فی کفه مصبه بلع بها فقال ابو عبد الله ما و لکی باعلام البصر فما و له اباها فقال ابو عبد الله ما و ادعای ان طلع است حص  
 و اسوار او از حد پس عبط و محاسن عبط حد است و محاسن حد رفیع عمر است کذا حد و ناطق او در ی است کذا حد  
 و هی علی حالها و له محرج منها حارج محرج عن مصلح صلیها و له بدخل بها داخل مقصد محرج عن امادها و لا بدری لک ذکر حلق  
 ام کلاقی ما که دیوارهای آن طلع حجاب سد و اراں هر و در کذا حد طوسی ظاهر شد اری غلام در قاطر ملایم قال اسعد  
 ان لا اله الا الله و حد لا سربک له و اسعدان محمد رسول الله و امک امام و تحتر من الله علی طلع و اما ثانی ثانی که در مسلمان  
 سد و بود کردی **لَبَّيْكَ** ستم عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که که نفس  
 خود را شناسد هسی پروردگار خود را شناسد تحقیق گفته اند که معرفت نفس در لیل است معرفت رتقا اما از راه مخالفت بر  
 راه مواهب و سنان طریقی مخالفت آنکه هر که که ذات خود را شناسد و بداند که محمد است خدا خود را شناسد و بداند که الله است  
 و هر که خود را شناسد بر آنکه حار الوحد است خدا خود را شناسد بر آنکه واحد الوحد است و هر که نفس خود را شناسد بر آنکه  
 خدای خود را می یابد شناسد و هر که نفس خود را محلال شناسد خدای خود را نکال و محلال و محال شناسد و هر که نفس



















## 11

[illegible]















# فایز و ابطال اشارت

بوده و اگر فانی گوید بدون مرجح این امر واقع شده به قوه خوان در واقع شد و بر مصادم هواست و به هم دیگر بر او است  
 و به شئ دیگر و موحد بر حج پس اگر ما این فانی را بصدق بپذیریم و بهین خواهیم داشت که شما انشای در حداد  
 عباد رسیده اند که بخاورب نامدار صورت مسوع و مخورند و اگر بصدق بپذیریم و گوئید این را بخالاست خواهیم گفت که  
 مرجح بلا مرجح که منالشی را برای شما معنی شده است که این را بخالاست مدینه و صورتی است بهما این اسمال  
 و جمع این معنی تصور میشود از حقایق حقیقه و عقیده در این که مرجح بحالست خالص ظاهر و در ساسان برای متاقل  
 و اگر شما ما ملقب و مسته نشوید بخا و زان خودتان در علوم خواهند دید که در اگر اوقات مضطر میباشد باین اصل  
 اسخاله مرجح بلا مرجح در وصف بخا و زان خودتان در علوم خواهند دید که در اگر اوقات مضطر میباشد باین اصل  
 موجود است علیه اوطان طبیعه الله خواهد گفت که این غیر ممکن است و بحقی در مردمان که این معنی علیه مسود بخا  
 امر است چون سنا و ای دایم اسمی را طبع میکنند و اگر به در حقیقت لا اله الا الله موجود و وحدت او را از سنی و ناموسی و ناموس  
 طبع معنی است و ما بحی است و این کلام را معانی اعتماد است اسخاله مرجح بلا مرجح در ظاهر و در ساسان برای متاقل  
 ما این اصل هستند و مکران عسائند و علی اطاله کلام در تفریع مطلب ما وجود مذهب و صوح است که چون دیده ام در بعضی  
 اوقات بعضی اوصفاء شما را که مکر اسخاله مرجح بلا مرجح که مانع ندارد و همگی بعضی افعال این را که معنی هستند و در بعضی  
 میگویند مانی است و قول مرجح بلا مرجح و این وقایع و ما بحی است و این اوصاف که مکران عسائند و علی اطاله کلام در تفریع مطلب  
 در نوای عقلیه و اسه الناس و موسطان که مکر حقایق است و معانی حقیقی مشاهده و محسوسات مکان آنکه اینها حلالند  
 و عت ذلك چون در مردم مسلمانان ماده کبره که بعضی را اینها که سب و در حدیث و صوح رسیده است حدیث و ماده و اینها  
 مرجح بلا مرجح پس گفته اند لا اله الا الله است و این که این ماده را واحد است و ما سدا و این لا اله الا الله موجود است و ما معدوم اتحاد  
 موجود نمیکند به احسان و بر اوصاف و اینها که عمل مشاهده عاقلان اینها کرده اند و خوب و خود سنی که ماده را و اینها  
 کرده اند است که این اصل غالب است و معانی اتحاد تمام و بر حکم کرده اند با سخیال عدم این محله اساع حدیث و موجودات و معدوم و معانی  
 اخراج وجود و عدم و سنی که معنی الاسماء است در مردمان اهل اسلام معنی بالله میساست و بعد که اینها لا اله الا الله است و اسکه حدیث  
 باشد چه اگر حادث باشد محاح محمد خواهد بود محله اساع مرجح بلا مرجح و بعد فعل کلام میساست معنی مانی و هلم خراس و در  
 سلسله لازم اند و در سلسله محال و هر چه مودی و در سلسله با سنا هم محال است حادث بودن محال محال و چون حدیث  
 محال سدید لا اله الا الله است و این ماده معنی دور و سلسله و سنا سلطان اینها را میگوید و اگر چه محال است در  
 صحن دلائل کلمه او مقاله اول اساره سلطان دور و سلسله تدعی هذا را به مقام توضیح کلام لازم دارد و اما الذو اعداد  
 اوقوف وجود هر کدام از سنی است بر وجود احوال معنی علی همه بعد مقدم مسترس لازم میساید و این ظاهر ابطال و  
 واضح اعداد است پس اگر گویم خدا سکه وجود ماده موقوف بر حقیقت و سب و محسوس وجود او موقوف بر وجود ماده است اما واسطه  
 مانع الواسطه مانع محو که وجود موقوف مادی بر وجودی احوال و وجودی احوال موقوف مادی بر وجود مادی این لازم میساید که ماده  
 موجود مادی از وجود معنی که سب وجود او باشد و لا اله الا الله است که ماده موجود مادی از وجود مادی این لازم میساید که ماده  
 و غافل فانی را معقول عسود و این است در حقیقت که سکی در سلطان است و اما در معنی و اما در معنی و اما در معنی و اما در معنی  
 و اما سلسله عبادت و رب و عبادت مودت که هاله هاله حاشا اول و این چون مسلم محال است که اینها معانی اسخاله  
 این حکم میکند مسلم محال محال است و علی اعلام و حکما انحاء اهل اسلام ادله کثرت مروج معضله سلطان سلسله  
 که وجود است صسط مود اند و لکن ما در این موضع احصاء نمیکند و در این محصری میساید عمل ما را گویم که این را احوال مادی  
 و هر عمل سنی هم نمیکند ما سکه عدد مانی سواد در عدد افراد ما عدد در این وجود و این ظاهر اسخاله است و بر



# مقاله ششم در بیان احوال عقاید

عقل حکم میکند بر اینکه هر چه محصور باشد من الخاص برین الله منافی خواهد بود و اجتماع خصوص من الخاص برین و قول بعد  
 منافی حال است و چون تسلیم و مقادسدید ما من دو حکم و الله هم تسلیم خواهد کرد چرا که مدعی میباشند پس کوئم اولاً هرگاه  
 حار باشد و خروج ششلسل یعنی تعاقب امور لا نهائیه ذاتی حاصل اولاً بخار است و برای آنکه دو سلسله و هر یک را امور مذکور و اندازی  
 از سلسلش و از این میان مکرر بر و اندازی سلسله دیگر را مثلاً از هزار سال قبل را بر و بدون شک سلسله اول و زیاد تر از آن است و در  
 حد مخصوص و بعد شروع با سقاط منافی ما بعضی بگوید در سلسله اول اسقاط میکنم بکار از نای میاندازیم و هکذا پس تا یکی از  
 سلسلش تمام میشود و در آن امور و حلالها و فرض و تا اینکه هر دو معافی میشود پس عدم منافی در حاکم را ناطل شد و هو المطلوب  
 و تا اینکه هیچکدام فانی نمیشود پس در این صورت مساوات عدد ناقص با زیاد وجود لازم آید و گفتم که مساوات عدد ناقص با زیاد  
 پس واضح باشد که در هر یک عدم منافی امور دو حاکم را که ششلسل عوارض را و است مسلم غائب و مسلم غالی محال است و اما  
 هرگاه ششلسل حار باشد بخار است برای آنکه دو خط فرض کنیم که از نقطه بیرون ساید صورت منافی مثلث ذاهب الی غیر آنها  
 و اگر آن دو خط هم بر امور معاف باشد دو خط اول غیر منافی و بعد مساوات که ما من این دو خط واضح شده است خطوطی در  
 او فرض کنیم که عمد نبود بعد از آن خطان ما من شکل  و چون عدم منافی حاکم را بل نشویم عدم منافی میاندازد مساوات  
 مساوات حاکم را مماند که خطوط دو مساوات فرض کرده اولاً لا مماند با بل نشویم وجود خط غیر منافی را از خطوط و حال آنکه  
 محصور من الخاص برین است و بیرون ششلسل مساوات محصور من الخاص برین بعضی من الخاص برین و عرض شد که هر چه محصور من الخاص  
 شد منافی است و جمع کردن منافی محصور و غیر منافی غائب و مسلم غالی محال است چرا که در پیش دانشی پس طائل دور و در  
 واضح و اسکار کرد و چون دور و در سلسل باطل کرد و معلوم و مشخص سجد حاکم که مصدر ماده است حادث و منافی الحی خواهد بود  
 و الا دور لازم مماند و اما لور حاکم و طائل وجود موصوف علی وجود الماده و تا سلسل فيما اذا فلان وجود موصوف علی منافی  
 و النقی الاخر موصوف علی احوالهم حق الی غیر آنها و کل من الدور و السلسل محال که عدم ما ادی الیها و هو کون ذلك الاله حادثاً  
 کون محال و چون حدوث محال شد یعنی العلم اذ لا واسطه من الحدوث و العدم و عدمه هو المطلوب ثم نقول بعد از سبب محقق  
 الحقایق و منافی الاشياء یعنی حقایق تعالی اهل اسلام گویند معصود از عدم حاکم نیست مگر امری که بعضی وجود او باشد و در  
 ان امر نادان و سبب تعالی شام برین و عدم لذاته مساوات و اما امر اجزاس امر ذاتی و ان عدم لغیر است و دلیلی نداریم بر آنکه  
 عدم لغیر باشد و داعی هم را مطلب نداریم بلکه ناطل صرف است چه اگر کسی از روی جهل از غای حاکم ناطلی را نماید و هل کلام بر  
 ان غیر میکنم و اسعیا و سائنم که تا این عرض عدم لذاته مساوات عدم لغیر و هکذا پس با سلسل لازم مماند و هو محال و اما اسعیا و سائنم  
 لذاته و مکرر مقرر است پس حق است که کوئم حاکم تعالی عدم لذاته مساوات با کس مفصّل وجود خود را است و از آن که  
 بمعنی وجودی که در صورت عقل بر حسب ممالی وجود دارد و مکرر مقرر کردی است و در ذات سبب اول وجود  
 که کهی که بعضی حرکت اجزاء ماده نفس حرکت است و بعضی مماند و معنای وجود و اگر اس قول را فراموش کرده دوبار رجوع کن بکلمات  
 خود پس اس قول را عرب شمارد و مسلماً آنها که گویند حاکم عدم لذاته مساوات با کس مفصّل وجودی است پس کوئم  
 ما دام لذات الی بعضی وجود الاله قائم حاکم است که قول عدم و زوال کند و الا لازم مماند عدم و مای منی با وجود ممان  
 مفصّل وجود و اس محال است پس با دلل محصور منافی و محقق کس که زوال و عدم سجدای عدم محال است و چون اس محال است  
 پس بقا دائم باست و محقق کرد پس حاکم لا اول له و لا اخر له مساوات و حد هدا و بعد اهل اسلام گویند حاکم که مصدر ماده  
 یعنی حاکم و موجد حد و مماند ماده را و باطری علیک و حد و حد و ازاده و احصار و باطری ازاده و احصار را و صادر شده  
 می و ازاده کرد و وجود ماده را و موی از برای حد و من معتق فرمود و موی حواس و مستطالی در این میان ماده موجود است و حاکم  
 نیست که گویند حد و ماده را و باطری علیک است چه عدم او تعالی ساید باست و عدم او و عدم او و عدم او و باطری علیک



[illegible]



مقالہ شہید ذوالجلال عقاب

[illegible]



حکامی تدابیر بدلائل و براہین

[illegible]







وَأَطِيعُوا عِزَابَ الْحُكَّامِ مَا بَيْنَ يَدَيْكُمْ

فرا بصورت مصوغ از بخار اشد و در آن اهل را و آنها بودند و حال اینکه ما از این اقامه کردیم که او سبب عدم فعل کل شیء و جمیع اشیاء  
مصوغ او هستند پس بطور بعد دلالت مخاح میشود بشی از آنها پس صوفیه که میگوید خدا حلول کرده در ایشانند بلکه در جمیع اشیاء  
حق است اما حجب بالقطع و العین خدا را نشان میدهد و اگر اهل کفر میباشند فرار کنند از مظاهر و مشهوره حجب صافه مسئله و از  
مرا لا بد باشد فرار از اینست که در کافی مذکور است تراست را تمطیس عالم را و در شده است حجب معتدلی در مطلق است  
و از جمله کلمات تشریح این حدیث است که باریت و اغاث اینها را باریت و اغاث بر این معانی و تراست برستادن شفاء علیه السلام و  
استحس که اعتقاد مسکند که خدا در مسخ حلول کرده فضا کافر و محسوس میباشند و هکذا کائنات که نفع میباشند و از برای  
مکان انسان میباشند مثل عرس و ناعره نمای اسباب در مرآت کفار محسوس میشود الخدر الخدر مردک با بر طوایف مرکب اینها بطالع  
الطریقه الحاصل و چون مسلمین اند هم الله درت العالمین اسد لا نشان موجود حقایق جهان و الزام ایشان ساز از برضد بوی و حق  
حق معصای ما بقدم از دلایل تمام شد دیگر محتاج بخوارند سد ما فامه دلیل و برهان در معانی شما اصحاب فاذ و طبعه اینک  
حدای جهان را حدیث را تشریب الهی میباشند در الوهیت و حقیقت چه شما وجود را خدا و امر که در دید و سماع از علم مودم مصدقین خدا  
و احدی از احباب شما مطمئن و مأمن خواهند بود که شما ادعا نمائید وجود حدای دیگر را که تشریب و اسد در الوهیت و احدی از  
از جمله اصحاب است که شما خواهد گفت بعد از شوب وجود حقایق جهان بدلائل با بر بعل روی کردن و صبر داعی دارد و تراش  
وجود عمرای و ظال از حدای واحد از برای ایجاد این کون کاهست چرا که او متصف بصفات باقه کائنات برای ایجاد آن میباشند  
در این برای مسلمانان که نگویند ما را با این وجود هیچ روی ندارد و آن چون میسای دین اسلام بر محسوس و فامه و هاست برای  
انسان هر طایفه ای که در مقابل و در می نشیند اما سکه ایشان از برای خدا تشریب ثابت میسکند فامه و هاست پس با سکه که خدا  
با ستم از حدای اول او هیچ کس نیست پس این ستم که انسان باطل است خدا میباشند پس از این کثیر بر این و حقیقت و طلال  
سایه فامه مودم و اگر بگویم حواس بر فاسی همان باب رجوع کر که پادیه بر هاست و همان تراش با وجود و ابطال حلول و  
الخاص و موجود است الحمد لله رب العالمین تمیز و کمال خدا را سکه ما مسلمانان دیدیم که با صفات با ستم و برای حدیث  
وجود و هاست و حال و جواد و تمام نفس و حال بود در فاما بعد و حقایق و علم و ادب و در در و حجاب که خدا را  
را با ستم و وجود خدا حقایق متصف بصفات مذکوره در این ایجاد این آکوان کاهست و عمل هر عامل هاست معاد و باعث  
و ستم و هاست حاصل میشود و لکن با را "ل کردم و متنی مودم در تسویات الله سبحانه و تعالی و دیگر مودم در تسویات  
و آنچه مسلم را ستم را ستم کام و کمال را همان باشد که هم در صورت و مکه صوفیه را و با ستم در حجاب کمال فامه با عمل محور میسکند که  
او سبحانه و تعالی با صفات کماله و کماله هر چه میسکند در جمیع مصورات وجود حقایق با ستم که خود را  
ایجاد کند فصلا عن الشافعی وجود و مدح الکامل و نا اسکه کمال اکل را ایجاد کند این جوان را اما لاطه میسکند که هر چه صبح و تد  
سایه میسکند که او را حواس را صبح مثل خود در حواس بلکه عاقل است اذ صبح هر یک که در بطن خود دانسد و این نشان که علم و اقد  
جوان است در صبا و نا لا ترا هر اسد و عقل و شعور هر هاست صبا میسکند میسکند مقدار دقه از کمال که در خود دارد  
مصوغات و با و ستم میشود فصلا او اسکه سواد مثل خود را در کمال صبح نماید و نا اکل را خود میسکند و نا که فادر است صبح  
مانی با هر برسد بر صبح جوان و با انسان عاقل مصوغ انسان است که بکسورت حادثه مرا ستم عالی ارحام و حسن و شعور  
و با او را مرکب میسکند مرکب کما و ی عناصر را میسکند و با جمع میسکند و با ستم من الحجاب ادنی صلب و با اینکه الی میسکند که را  
مرکب میسکند و ستم و امپس میسکند حرکت میسکند و لکن حرکت عر دائمه حقایق دارد و با ستم میسکند که او را سها در صورت  
مذکوره پیدا نمیشود و چون خواسته با ستم یعنی انسان صرف کند در حری از حوان و نا ستم یعنی عصر بد هلد صورت و با ستم  
که در در ندارد مگر با ستم الی و امپس موضوع در برای عصر دران سی ارحام خدا و در جمیع عصر حادث در این صبا انسان



مقالہ سیمینار کی تیاریاں

بسم و از برای او در این امر نیست مگر اطلاع بر ما موس که موجب تصرف است و مسلط نمودن اوست بر امر که تغییر او را نخواهد  
هرگاه اس موضوع حکمت انسانی بوده هر چه لازم بود که سوای او داخل بر ظهور و بروز نماید و معذرت و کفایت او را نال نشود  
تخصیص نام و بدین معنی که لا کلام و حال آنکه امر بدین است و مان آنکه چون انسان خواسته باشد و حیرت مرع او بیان بحکم انضامی خاص  
الطریق و سوی الدن بپروان مایه در بعضی مواضع بدن قرار و تسلط نمیکند بر کلمات و خواب بصدقه و ثبات و تضعیف میکند  
از خواب دیگر پس جوهر بنویس و به خصوص هر دو اندیش این نشو و به وجه تفصیل در حلهای فعل و وضع انسان نیست و الا هر چه لازم  
نمود که قدر و کیفیت و شدت و انداز را بداند و این امر در جوهر و محسوس مشخص و معلوم نماید که کدام موضوع از مواضع بدن این جوهر  
و فرج نافع و ضعیف خواهد بود و حال آنکه امر بدین است و اطلاع ندارد عاید مافی الثبات بیکه بخرید و با معضاده مطلع شده  
بر ما موس و قانون تصرف در مصدق و ثبوت بر این قانون را استعمال کرده است و این بهر مثل است که کسی بداند که اب در مع غش میکند  
پس هر وقت که کسی بپسود اب معده خود بهر سبب پس سزاوارت بشود و فسی می رود اما ما ندانیم که این امر سبب است یا معده سبب است  
اعمال کرد و نشکی را در این امر از مصوغات حساس و کلا عاید مافی الثبات است که این شخص را معده می رسد و چون اب معده رسد  
سر به حاصل شد و نشکی را در این امر پس در این حادث هیچ تأثیری نمائند بلکه اثر از حیات حیوانی است چنانکه خواهد آمد  
در جمع و فصل الامر از آنجا طریق اولی ظاهر میشود که راعی در معی خود را استقامت در روزان و بد و نمازش با استعمال توانمیش  
قوانین معروفه از برای راعی باید گفت که موحد در معی و مدع عمارت و مکنون موه حیات راعی مساند تا این بر یک عیب و حوائج  
عرب که در این عمارت و محصول راعی است پس چری از آنها صاع راعی است و سبب و سبب راعی است و سبب راعی است و سبب راعی است  
در احیاء و اود است که بعد از فراغ این به شخص بگوید بل الله الزارع ما هم امثال کرده میگویم بل الله الزارع بلی طری  
عبارت متعین است و عیب ندارد و همین بحواله منسوب در جمع انحرافها شک انسان است و خود را بنام مسود با استعمال توانمیش از آن  
لا صاع له فیها الا نشیءا توانمیش در سببها و اما راعی نامی مسود و صادر میگردند در حین سلسله برای انسان ظاهر و اسکار  
کردند و اما بقدم که معی عمل خود را صاع نمیکند و فعلا راعی عمل را خود دهند که خدا را شک موجد ماد است در توانمیش عصبه  
که در آنها ان برای بطور اب لا بعد و لا محصی را و اما در معی ما بنا انواع مذاع را که خارج از استصفا است و احده که در معی  
کمال باشد در صفا مکه از برای اب است و بدلیل و بلکه در جمع صفا کماله که لا یورث و است و الاصله صوغات و ااد  
خواهد بود و بعد از الله و ان مر جلا و علم و صدور عمل است لهذا اعماد نمودند که علاوه بر صفا مذکوره خدا سمع و بصیرت  
مکمل و صادق و متصف بجمع صفا کماله است که لا یورث و معنی عمل قول نمیکند که اصم و اعمی و انکم یعنی کر و کور  
لال باشد و حال آنکه مدع سمع و مقصور و مطلق لسان مکلام است و سبب و لهذا عمل قول نمیکند که اوهام و اصم باشد در صفا کماله  
و حال آنکه طریق موجود است در مصوغات و بطریق و وجه اکل لکن صفا و سبب صفا مخلوقات و موجودات و عباد است  
سارکند و در این امر و مکرر را سبب ان صفا در سمع و اصناف است پس مانند مخلوقات بلکه عمارت را علم است و مصوغات و بصیرت  
او بعد از جمیع است بلکه مقصود علم است و مصوغات و کلام او بل کلام ماحول و صوت است بلکه معنی مکمل است که خدا  
فا در است بر کلام در حقی از احسان و ان قلب در صفت و افع از صفا راعی مسود و علم و قدرت و فسی که می الله تعالی  
عالمی است که کفایت می سمع و بصیرت و معنی مکمل است که کلام را راعی قدرت نمود بدین جهت سمر و عداها صفا علی  
حر حرات است و قلب مدعی صبیح است و لکن حوائج که در شریف غاده که صد است و در حرم است ان صفا علی حده سمرده است و سبب  
از حیات سارح در ان مخصوص رسیده است لهذا ما ملنا ان منابع مکمل و در اب تمام از حوائج و اول بد و حیرت و محقق  
رسیده ناله کسر مستور در ان موضوع که صفا کماله الهی عن داب و مساند و الا بعد دفعا لازم بدو و باطل است  
معنی سببها نمیدانند حاجت بر ریه را اسلام یعنی اهل بیت و جماعت گویند و چون کاتبان بر صفا حوائج و معنی معنی



## 11

[illegible]







[illegible]























# وَحْشَةُ الْأَشْرَكَةِ كَوْنُهَا

اربابان در اینجا و با اکثر موهبید هستند و بعضی موهبیدند و بعضی دیگر بعد از چند سال و بعضی اربابان و بعضی در باطن و بعضی  
 پوستش در خارج میباشد چون خود و نور و روحی از آن فاکه مطلوب در خارج و پوست در باطن است چون در الو و الو و غیره و بعضی  
 نوا و خضه شان معر دار و مثل روزه الو و هلو که معر اول مطلوب و معر دوم غیر معر است و بعضی هیچ معر ندارد چون حرم و بعضی  
 موهبانه در ظاهر و در باطن پوست ندارد و چون اعجز و اکبر و بعضی اربابان از رنك و اصل ان اسفاح مرده اند و بعضی از جهش  
 و کل معصع میدهند و بعضی از جهش موه و محم و بعضی از جهش پوست و بعضی از جهش عصاره و روحی از وجه تا مع میباشد و بعضی  
 سه جهش و اگر بعضی از جهش احرا ان اسفاح مرده مسود یعنی از اصل عروق سحره و سانس و اوران و اوارها و اعلا و بعضی اصل  
 ماع میباشد و مره ان صار و نا اوزان و اوارها رس که یکی ماع و دیگری صار است و بعضی بعکس است در ثنائی مراتب موهبند و بعضی  
 سات واحد داء و داء هر دو جمع میشود خلاصه کلام سحره واحد زای مدم که خواص احرا و ان خالصند تا مدهد مکرر و من نکاح است  
 دارد و سه درجه یکجا صفت دیگر و پوستان خاصیت دیگر و یکس خاصیت احرا و یکس خاصیت عصاره و خواص مذکوره و بعضی موهبند  
 که هیچکدام از خواص مذکوره سناها نمیدهند بگردانند بلکه من جمیع الخفاص مختلفه الخواص میباشد و حال آنکه جمیع انواع سناها  
 اربابان موهبند و ارباب حاکم معنی میباشد ارباب هوا را نمیکند پس لازم بود که من جمیع الخفاص متحد است و اعضا  
 ان سناها موهبند و هم است یکهم برای موهبند و هم دیگر برای ماسل و اربابان اعضا در سطح بلل العدد در هر اربابان موهبند  
 کرد و مدهد که محسوس ماسون موهبند و سناها در نوع سناها در روی رمن دارم که سناها کوههای ماسون موهبند و سناها  
 مازاد املون میکند و با عاقل ماسون موهبند و انواع و اقسام کل و زباج موهبند و سناها و سناها مازاد موهبند و حوالت  
 نماید و اربابان موهبند ماسون موهبند و سناها موهبند و سناها موهبند و سناها موهبند و سناها موهبند و سناها موهبند  
 میکند و سناهای مازاد رمن میباشد و امعه هسه مازاد محط میکند سناهای موهبند مازاد حوالت مازاد موهبند و سناها  
 و حان ماسون موهبند که موهبند در موهبند موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 رتبه موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 صد موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 ان عراب و عرم استعلا علی ص و ماسون موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 اله العظمی و اکثر موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 ماسون موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 است که در موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 و حان موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 انسان موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 و اربابان موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 حی و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 حون ان موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 النار حل است یعنی حور و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 که موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند  
 اربابان و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند و موهبند موهبند







مَقَالَتُهُمَا مِنْ دُرَرِ بَابِ نِشَانَاكَ

[illegible]















ناهنیه از طهورا ایستاده و در میان میباشند و آن خفاش است که برای او خواص حیوانات است و میباشند پیر شبیه  
 آنهاست در هر یک و می و نورالد و اصناع و مخالفت میکند تا آنها بعضی حیوانات تا اینکه طیاران میکند در هوا مثل سارنگ  
 سخا من لا یحکم علیه مصوغا نه ناموس و نه بقصر فدریه علی طریقه واحدی من طرق العمل قبله ها و لا یخافون الی غیره فان جعل  
 ما یشاء و یحکم ما یرید و یووع مخلوقا نه که بخواهد و از او و بعضی از حیوانات مدانشان مکتوب تصوف یعنی پوشیده بپوش و بعضی  
 نوری و بعضی تاری و بعضی با سخنان و سبک و نافشور و عصر و قمر حور سبک پشت میباشد و بعضی بلند و بعضی پست و بعضی  
 مثل سر و در اختلافی هیاکل و اشکال حیوانات عقل شمر و در دشت میباشد بعضی از آنها طویل و بلند و بعضی  
 و بعضی طویل و بلند و بعضی از حلق است چون زرد و بعضی یکدست چون ارشد و بعضی صبر العنق و کوه که در آن میباشد  
 بعضی طویل و بعضی آنکه در آن خود را می پندارند و بعضی از آنها را در آن صغیر و در آن بزرگ و بعضی صناع و بعضی  
 صناع چشمتها میباشد چون بعضی عناک و بعضی صناع دم و برخی صناع سینه میباشد و بعضی شیطانی و بعضی  
 مستند بر است و بعضی صناع تم و بعضی صناع طبعی میباشد و طایفه ذراتی حقیق میباشد که لال و بعضی ذراتی  
 و بعضی ذراتی میباشد بعضی که اصناع در آن چکال و بعضی ذراتی است از صنایع برای مریخ که غذای او است و  
 صناع در آن که قابل ناسد برای جانشینان ما و بعضی غذای او است و در آن کوب است از صنایع و در آن صناع  
 غیر است و صناعان عقول و ادیان چهره الطح آنها که عدد و بر است در معدوم و در صانع و در صانع است برای خلق و  
 بر آن است و اینکه صناع آنهاست و طوایف برای شکس و خورد کردن در آن در آن قرار داده شده و اگر نرسد به آن پس بود  
 مصلی و طایفه و ناول غذای او و در آن کوبه المطر میگردد بخیال طریقه نامی باید کرد در صنایع حیوانات که بعضی از آنها  
 دارای محال و اسباب بعضی چکال و در آن نرسد و بعضی ذراتی شایع و برخی ذراتی حور و بعضی ذراتی تم نافع میباشد  
 و بعضی اصلاح او و سوه که در آن است و در آن طریقه و بعضی از آنها و بعضی از آنها و بعضی از آنها و بعضی از آنها و بعضی از آنها  
 مد هوس است و بعضی از آنها بعضی صدمه میگردد و در آن پیر و هائی نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها و بعضی از آنها  
 تخم خود که گاهی صغار و بعضی صدمه میگردد و این را داده است که در آن نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها  
 و غیره و بعضی صدمه میگردد و در آن صدمه میگردد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها  
 سنان میشود و چون حیوانی از جنس صید و در آن ذراع میشود و در آن صید و در آن صید و در آن صید و در آن صید  
 که عمل از جنس صید و در آن صید و در آن صید و در آن صید و در آن صید و در آن صید و در آن صید و در آن صید  
 و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد  
 چون خطاب و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد  
 آنها را صدمه میگردد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد  
 امکان نمود و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد  
 و در حره هادان عجب کثرت میباشد بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد  
 میسود و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد  
 مصع میکند و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد و بعضی از آنها نرسد  
 میکند و در حره هادان هم بدست میسر میسر و در طویلی میسر و در مسکه هوا صاف است  
 سرون میاورد و غیر از شمس میسکاند و در آن را در و قطع میکند و در آن را در و قطع میکند و در آن را در و قطع میکند  
 میداند و قطع آن سر مسود مثل تخم کسب و سخنان الهادی المس و در اختلافی الوان آنها در هاس که بر طریقه است



















# در خطی که در میان خط و خط دیگر باشد

۱۴۱

بعضی مختل است و در طرف مثل عدس و نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
در اسب و در خطوط جمع مسود و بعد خطوط جمع مسود است و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
و اطراف را سگال مسطور و مساوات نمیکند در اجتماع خطوط و با وسط مخصوص و با یک وسط کشف و از اطراف باشد و هکذا  
خطوط نور جمع میشود و با سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
کشف و بعد در سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
گویم که نور و معکس میشود و اجتماع الوان و در یکجا مگر در یک ساه و لون اسود که او سار و لئو و اسب که نور او و معکس نمیشود چنانکه  
نمود نمیکند و در یکجا ساه و لئو و اسب که نور او و معکس نمیشود چنانکه  
مایل و ساه و لئو و اسب که نور او و معکس نمیشود چنانکه  
رسم میماند و بعد از اجتماع خطوط که هم رسوم علیه و بعد مخصوص بوده و با سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
نمود کرده است و چون جمع دلت مفر کرد و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
بدهیم و گوئیم نور و واقع میشود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
رسم میماند و طبعه سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
اجتماع طبعه سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
نور و از اول دخول با سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
مسکند و چون فریبه از سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
مسکند و در طبعه سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
رسم صورت و لکن چون طبعه سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
از اجتماع سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
لاشتار و با سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
فرار داده و وسط آن سوراخ است مثل طبعه سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
عصا سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
مدهد در صورت سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
فرجه مد کوره و با سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
رای سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
سخن من له التدریج و من له الصبح المص و حکم و بعد از این بود که در خطوط نور و طبعه سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
مثل عدس و با سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
از اطراف آن مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
مسکند و با سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
مسکند و در کثیر و بعضی مختل است و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
مسکند علی ما قالو اما سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
نور و از اول دخول آن هر چه و بعد از این بود که در خطوط نور و طبعه سگال مسود و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل  
صورت و این رسم مسکند و در نا و از یک جهت مختل است و نا و از یک طرف مختل است و در طرف دیگر مختل



















3

باشد مگر حصول مصدر ظاهر ای او مصدر حقیقی گمان می کند و در همان جا توقف می نماید چرا که بطریقی غیر دقیق و عقلش فاسد است  
 پس از کسانیکه حوص نموده اند در این علوم و مطمع و مستحصر گردیدند در این آثار که از اینها گفتگو می شود پس شروع نمیکند و گفتگو نمودند  
 از مصدر اینها لکن بدون دقت جز در بعضی دخیل و موقوفه اند و مرسد مصدر حقیقی هم راه ندانند پس چون مصدر ظاهر ای رسیدند  
 از نحو ماده و نوا میسران و حرکت اعراء فرد به واسطه بر نمودند و گفتند که این مصدر و فعال است و با این اعتقاد باطل معنی کردند پدید  
 و از سبب تصور بدقی نظر عقولشان متعقد شد که با این حرکت و نوا میسر صالح و قابل آن هستند که مصدر باشند برای این عرباب  
 و بحال ماحر را که ماده قابل آن است که مصدر را ساء بود و در این اسکود و اوستی دیگر صادر شده باشد بامره و با ملکه لا ماضی است  
 از مصدر و این اعراب که حدوث آن واجب و علم آن محال است و چون ما بر چند رسیدند از گفتگو توقف کردند و دیگر پیش بر نبرد و مزین  
 حور و بد و معنی های کردند که مصدر این کسان ماده و نوا میسر و حرکت اعراء آن هستند و مکرر جای عالم کردند و بد و در این انکاد  
 اضرار نمودند پس هر ای که در این علوم را اسان ظاهر می شود و سبب ماده و نوا میسر و حرکت آن می کند و بعد از این ای و مطلب  
 عصر و سان می کنند و عقول با صبر و فاضله خود را ساک می نمایند کاهی می گویند که این از فعل طبع است و کاهی فاعل می شود  
 که این از فعل نوا میسر است و باره احر می می گویند که این حس و قوت را بحال طبع است و هلم احرانا اسکود در این عقاید را بر این و خا  
 سدید و معنی در هر چه خود رسیدند و این مثل اشخاص را از سبب حقیقی که در بد بعضی از مردم در مدارس و نشانی و طایفه معلم و  
 مدرس قرار می دهند و بر یکان اولاد خود را که جوانان معروف و نورس هستند و در سببهای درجه عز و یدندش این اشخاص برای تعلیم این  
 علوم می فرستند و حال آنکه از عقاید حقیقه اسلامیه هیچ اطلاع ندانند و می دانند که واحد است مرسوم که اعتقاد بما بد حدوث  
 امار و کون این کسان بخلی موحدا رص و می توانست پس معلمین مذکوره در اسای درس و گفتگو عقاید باطله صحیح خود را معلم  
 مروره الهاء می سازند و هر وقت که مطلع گردند بر سر شاعر عرب کسان و ستری را ستر از موحدا و سبب ارجح می شود و عات  
 در اسای درس علوم مسطور به عوض آنکه کوسدای ساگرد ها بطریقی باطل کنند در صرع عجب الهی و حکمت و سبب و تعلی را خا  
 اعراب می گویند بطریقی باطل کنند در فعل طبع و می کنند از افلا ناموس و فایون و هلم خا و همین فایون اسم علمین با اسم علمین  
 و فایون اسماء اسکود و فایون اسماء در طو سان روح پیدا می کند و اینها لا باطله در حقیقه انکار صافه انسان مطمع و  
 معنی و مرسم می کردند پس مثل از اعتقاد مذهب با همسان در اسماء و معارف ایشان را آمد و شش طو سان مملو می شود  
 از آنکه فاعلی است در اکول و حالفی است برای اسان و جوان مکرر طبع و حرکت اعراء ماده و نوا میسران و میسر و عقاید  
 موروثه اسان که اسعالم را حالفی و صانع می سازند پس از مدرسه سرون می سازند در حالی که ارب کرده اند در آن آباء و اجداد  
 و رله نمود اند ملک اسلاف خود را و تکف و تسبیح نمودند اما احداث خود را و زحای اهل اسلام و با نعان حلالا نام علیه السلام در  
 حوائج جوانان قابل و مستعدان بود که انسان می رود که علوم می سازد و مردم عارف کامل از اسان سرون می سازند و می کنند  
 دین را و حجاب می کنند سریع سدا المرسلین را و معنی می سازد عموم مسلمین را و سعی می سازد در وسع و طمان خود دین را  
 اسان حجاب و حاسر گردیده و می که از مدرسه سرون آمدند از اعدای دین و دولت میسود و راضی که وطن اسان عارب شود بلکه  
 کمال سعی را در این باب دارند و بلکه لایا و بهار در حال آمدند که ملک و دولت اسلام بدست مخالف معاند قاتل الله و ابائ الله را  
 پس از اهل جل و عقاید اسان را حسان دین و مرق و حق سریع سدا المرسلین از فقهاء و سلاطین و وزرا و امراء و صد و رویدند  
 و اعیان و اسراف و کسبه و تجارت و مؤمن احاز و امرا که ابصا اثر انداز می نمایند بحکومت می سازد برای بد دین مکرر می  
 که صاحب عقیده صحیح بوده باشد و باطل و ظاهر و حالی ارضی و ضلال باشد و کان مومنا حقا بلکه محلی باشد با دانات شریف و فای  
 اسان ادا ای کال لسان بعد و وسع و امکان حد می سازد و همه می سازد اسان اسان السید مراتب طبع و صورتی که می سازد  
 اگر اسان مومنان است ساگرد مؤمن و اگر کافر است و هم کافر و اگر حلیق است و هم حلیق الحاصل هر چه اسان دارد ساگرد هم دارا



# وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ يَا مُتَّقِي

هنا است لهذا در اقسام المتعلمين در حاشا شدت و صفت شده است در انفاست اسناد مؤس و متقی و سر بر اهل اسلام است  
 که این تلامذه را داخل المدارس بکند مگر بعد از اقامه ایشان اولاً بمدت کافیه در مدارس بسته برای تصحیح عقاید اسلامی و تکلیف  
 و حو و مهربان و مدالاً محقق که شبهه ایشان را بر لول بسازد و معالطاب در ایشان اتر بکند و بهوس ایشان صالح و قابل باشد برای قلم  
 بعد از آن شریعه و اگر ابطال شکل شود و وقت کفاف بدهد برای محصلان و این در او حاشا حساب و اورد صورت و ثواب آن خواهد بود  
 که معلمین عقاید اسلامی را در مدارس حاضر نماید برای تعلیم احکام دین و عقاید بحکم سرعت سبب التمسک علیهم و الله اصل  
 صلوه المصلین و اسمعین اسلام را دائماً با مد نظر باشد که اولاً اسناد عقاید باطله تعلیم نکند و ثانیاً اشاکر دشت و شبهه نماید و این  
 حسن اسناد باشد بهر آنکه باشد از اول دخول ماس مدارس تا خروج از آنها و هر چند که در وی کساعت از زمان باشد و این معلمین مومنین باید  
 مواظب باشند بر حفظ عقاید و ادب و عبادات ایشان در این مدت و جمعاً باید ماس احکام دین در صورت مخالف ظاهر با علوم عقلیه  
 پس با این دو شرط یعنی انفاست معلم مومنین و تعلیم تلامذه عقاید اسلامی را و بنفقه احکام را اصل در دخول در مدارس و نادر مدتها فامس  
 ایشان در اینها عقاید ایشان محفوظ بماند بلکه نوما مواعفاً بپایان قوت و مناسبتاً مسکن و اگر که مشاهده نماید فاصول  
 جلد از وی پسند عزائم مخلوقات و افعالی سانه و هر چه می کشد و سرعیت است و پسوند و معلم مومنین بود که ایشان را بگوید که  
 بطر و اصل کس در صرع حلالی و علوه در و سمو حکمش در افعال انصوح بدیع پس سا کرد های احصا و صدای سخا الله و املد کمی  
 و آثار عظیم و فخر جلد در دل های انسان ها که می شود و آما نا او را متحد نماید در انای درس پس جل از مصی متد فامس ایشان  
 در این مدارس را با حار مومنین و افاضل مومنین پیشوند و ارمان انسان مرد های بزرگ برین ماسد که حجاب مسکن و حوره دین اسلام  
 و پیام ماسد صوب ملک و دولت و وطن و از خداوند سبب ممانم که موقع نماید و لای امور اتم و اما بحر که حرام است در انب و  
 اسرار احرای حرم بدهد درد و اوج و رسول الله صلی الله علیه و آله سماع انسان ماسد در ماس جلد نا اس دس مس و اس مس را نو  
 معس و با صبر ماس بدست هر که می خواهد چرا که اس دس نواست ان الذین عبد الله الاسلام فان للیب و انما حاطه لساء الله و حار  
 و دلیل بکردن بحرب اس دس را اس بار العالمین حد هدا و لا یعمل و بعد ربه انهما فوق القیاس کتاب کون با اصحاب الماده بعد از  
 جمع ما بعد از بطر در احوال محسوسات هر کما حوص ممانم در مصحح حساب و روح و عقل و قوای نفس ارحس مسرک و وهم و حال و محصله  
 و حاطه و معکره و مسد که هر از حرام و سرکردان مرسوم در نا نا اس بر ساع و عری مسکردم در اعان اس بحر واسع و عمر سیم بصور ماس  
 انحقاقی از روی حمایت و واجب وی مهمم که خطو و حط مسکن و بگاه ماسد در حصر مسرک صور شبا ادر مردان و عوه و اومه  
 معانرا و خطو و مسد که مسود بعد از انسی و حکو و اصحاب دکر قابل مسود و بحر محو معقولان را بصور مسکن و بحر کفیت کتاب و  
 حریات احکام انهاد را دهان مام ممان و بحر بحر و حان مسود و هر مسئله را مسائل اسباب عامص بر و مسکل برار اولس در ادها  
 علما و افکار حکما و هو و معای مسائل محمل بکرده و مرده ها و معانای اینها نا کون مسکف و ظاهر بکرده است عاب و مسهای  
 بحر با و رید مدعان کف اسمائیل آن خواهد بود که کلام مجمل و عامصی دکر خواهد کرد که لا سلف العلل و لا شوء الطر و الکلیل و کاتبه  
 اس حقایق از عقول سرتة انجیا را اسباب حساب حلا سالی ماسته سوبند سلسل عمر را سکر و ماسکه اکار سبب فاصو باشد و ادر انحصار  
 نهوس و عقول خود مان و عوهای اینها اس رکا و بحر خود رب سدا مسکنه را در انک حصفه خالی انحقاقی و عراسه داس امر است که انان  
 حوص مسکنه بعقل خود در بحر مغارف و مدس ساسد افلاک و ساراب را و مطلع مسکرد در عوالم عبادات و سانات و حوالات و مع دلد  
 غاخر اسب و معرفت نفس خود و قوای این علی مافی علمه و سخا من علم الانسان ماله علم و بحر عه و معر و عو افاضل و اعدا  
 اعمی و اصم و انکم مانیها المادون اما بعد از انکه سرچ دادم ترا سدا لال حد و ب کاساب و و حوب و حود خالی الارض و السموات طاننا صرا  
 خواهد کرد بر دم ماده و حرکات و این خواهد کف که کوه الا کوان اوسب و مسکرد و مسکرد و حود خالی چهار احوال انکه اسعد و کلال  
 برای سبب افامه عوده اسب بر و حوب و حود و کانه کالسان کردند اسبابی اعمد معقولکم من الاحلاط و اکار و کم من الاحلاط ای بردها



[illegible]







برای ما شرح میدهد و اگر میگویم که ما نمیتوانیم تصور و بفعل کنیم حقیقت خدا را بخوانی که شما ذکر میکنید بلکه عقول ما خود  
 بهیچین نمیکند زیرا که امکان ندارد وجود تنهایی که متصف باشد با این خواص که جسم باشد و ماده جسم باشد و صورت جسم باشد  
 اگر ما متر را که ما موجود برای بنیم ارجع اثبات کنیم که حقیقت آنها مطلع گردیده ایم که متصف باشند با صفات مذکور و در خواص  
 از عدم ممکن عقول شما از تصور حقیقت او سبحانه و تعالی عدم وجودش نفس الامر را می بیند و بدینکه ممکن را در تصور شما  
 از حقایق را علی ما هی علیه مع هذا و در نفس الامر موجود است بحکم فایام دلیل بر وجودش و این حرم از شما که نمیتوانید تصور و بفعل  
 وجودش را که متصف باشد با خواص مذکور و متناهی بر حرم و بهیچین فایان نسلی است چنانکه ظاهر میشود از قول شما که ما موجود  
 نیستیم ارجع اثبات کنیم که حقیقت آنها مطلع گردیده ایم که متصف باشند با صفات و خواص مذکور پس از این فایان نسلی و در میان  
 که هر موجودی از این اسباب و احوال فایان نسلی ما شاهدیم و این فایان نسلی فایان نسلی است بلکه برزگان و در ایشان شما اسم و از  
 دلیل خارج گذاشته اند و هر کد که در اکثر اوقات اسباب را گول میرسد و غلط میماند تا اینکه حکم میکند بر شئی با حکام عزرا  
 و حال اینکه این احکام از برای اوقات است بخلاف آنکه اینان و عزرا و مسدول بر وجود فارغ مطلع و مستحضر نگردیده است پس  
 در این حکام گویم که چه مانعی است از وجود خدا شکی که ماده جسم الی آخر ما هدم باشد و عدم افکار شما از تصور حقیقتش  
 استحال وجود میکند و با این اسباب خود در عالم مادی با اینکه حرم نموده بر عدم امکان وجودش معلوم و مع الف  
 سؤال داعی چیست بر اعتماد خود حسی حادثی **خواص** داعی دلالت افکار است بر وجودش و تعالی و همدان **سؤال**  
 داعی بر نفس چه چیز است که حکما باید جسم باشد و ماده جسم باشد و صورت جسم باشد و صورت معقول در معقول باشد و از  
 معوله کرد و کف باشد اما آنچه میگویند در **خواص** داعی بر این مطلب دلایل و تراهی است که فایان نسلی را یکدیگر  
 و ما شعاعها من الماديات و خواصها انما بد حادث باشد و امکان ندارد که ماده و ماديات عدم باشد و او سبحانه و تعالی و الح  
 که عدم باشد و هرگاه ماده و ماديات بود و با اسبکه دارای خواص ماده میباشد مثل اینها حادث بود و هو محال و شرح اینها  
 مفصل کد است که کتب احکام عالم را ماده و ماديات حادث باشد **سؤال** ما دلیل میخوانیم که موصوف باشد تصور  
 حقیقت خدا و اگر در این باب **خواص** در ما هدم کد است که وصول بحقیقت او در تصور دانش را حمله غالی است که هم  
 که شما طالب محالات باشد که شان شما نیست و خصوص بر عبادله بر ما از مع میکند از طلب حسی معروف بر آنکه عقول  
 سر بر در عباد حصار است و او تعالی سانه در معنی در حصار عطش و در عباد است و حصار اذوال نمیرسد بحقیقت عظمه  
 و بر سر عبادله ما را بعلم میدهد که ما مکلف هستیم بحسب معرفت بلکه مکلفان هستیم که ادا عان و امر از او را عان و نمانیم  
 با اسبکه خدا موجودی و قادر و مبدء و حکم الی آخر ما متر ما ساد ذکر ماده بر این مکلف هستیم و اگر کسی را سوال کرد  
 که ما را ثلث عالمین هم با خواص عباد موسی را خواص هم که رت السحاب و الارض الخ و بر سر عباد الهی فرموده است  
 تحت و حوص و گفت که در حقیقت او و بحکم عباد او را ذاکان و بر این اسبکه مناد او را چیزی تصور کنیم خلاف ما هو علیه  
 پس واقع نسیم در جهل مبدء و در زوایا در محد بر این مطلب پس بحسب معقول گردیده است که کلمات متر نموده ما و ما میگوید  
 مخلوقی مثلکم و مرد و آنکه و بر کف آمد کلمات حطرتنا لک و هو هالک و الله خلاف ذلك و ذکر **خواص** است  
 گوئیم حاکم که حقایق جهان در عباد عطش و در عباد و کربانی و در کسب فیکدا اعمال و افعال او در عباد عطش و در عباد  
 مسا ساد و این امر ظاهر و آشکار میگردد از امل و هرگز در اکوان و الح که متحمل از اسباب عزای که بعد و دلیل از  
 اینها اشاره سید در نفس و اسبکه شما خارج سید را در اذک کهری از مصوعات و اسبکه اسبکه حقایق اینها سوا هدا بطلک  
 و در اینجا بر گوئیم که ساد را اسبکه فایان حله خود گویند که حرکت میگردد در قوه کربانه و قوه کربانه متحول مسود محراب  
 و حرارت بر میگردد در قوه سردی در این موقع از اسبکه سوال مسود که اناد در وسع و طاف شما هست که تصور کنید که حکومت متحول مسود







او حکم صورت ملائکه ایشان بالتسبیح و تعالی و غیر ایشان از تصور حقیقت با رب تعالی مسلم می‌باشد  
 مابست محقق بدلائل آثار معسود و هکذا منافی ایمان بوجود ذات اقدس و دلیل قطعی هم نیست و بعد از همه اشهاد دلیل قاطع و برهان قطعی  
 تمام شده است و آنکه اسعالم حادث و موجود شده است بعد از آنکه سودس در صورت لا یتدانیست مرور از آن حادث و موجود  
 و صانع که از عدم احداث و انکادش نماید و لکن غایب از کفایت تصور این احداث و مفروض مغرب محسوس می‌باشد در مقابل قائل  
 اله و اقرار دارد که ما گفت حدیث زامی می‌بیم و غیر ایشان را در آن وقت و در آن مطلب و محتاج است که آن مسود بسیار و حاکم  
 شما اکثر مطالب را در آن می‌بکشد و از عدم ادراک شما اسعالمه اینها لازم می‌آید و شواهد بسیار غایت شست و همچنین این غیر منافی  
 ندارد اما ایمان حاصل از دلیل قطعی و از انظار ظاهر شد سفر طویل بعضی از شما که در وقت ذکر اعتقاد اهل اسلام بوجود خدا  
 که در جسم است و بصفت احسام و اعتقاد شماست و آنکه اسعالم زامی لا شی احداث و اتحاد فرموده است که گویند این اعتقاد حقا  
 نامان موی لا دخل له فی سلسل العلم کما فی این فائل کما کرده که ایمان عمارت است و قصدی شیء بنسب سادح و انقباض کور و  
 دلیل حارم و این بخاره هم شده است که ایمان در شرع انور و به کامل می‌شود که از دلیل قاطع حاصل شده باشد و آنکه ایمان  
 کامل در این سر بعب عمارت است و علم حارم حاصل از دل قاطع جمیع مباحه به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محیی محمدیان هم  
 مابست قطعی باشد اما دعای نفس و حصوع آن برای این امر محلا الا ایمان هو اعتقاد ذات حارم و مطابق للواقع حاصل عن  
 و برهان قاطع و همچنین محاسن آنسان بوجود حدی جهان سجانه و تعالی و اتحاد او این عالم را می‌لای و لکن اقرار شما  
 بحد وجود دارد از آنکه حقیقت دانس و از کتب احداث و اتحاد این عالم را از عدم و غیر از تصور حقیقت می‌کند دلیل با هم شده باشد  
 و موجود در نفس الامر مافی اعتقاد حارم از راه دلیل برهان بوجود دانس و مساسد سنج غنده و محقق بوده است پس این  
 بعضی از شما و چه در جاهل بوده است در هر حق حلا جهل امر می‌دهد که اسانوار سوامی بکشد الحقد و از این و بعضی علی  
 امام الخوای عن سبهم الثانی اکون فی مامل سرع مکرم و کبر حق است بهاد فالتی و کونتم که اهل اسلام و غیر  
 الله الملک العالم من اسر الله امر الهی در مصوغات حکم ظاهر را که بون حد و احصاست و بهیست حکم بعد حکم  
 و بوم بعد بوم حکم و صانع کسره برای اسان ظاهر و هویدا می‌گردد و خدا در رد این مابست و محقق و روس کرد بدکه اسعالم  
 و تعالی حکم علی الاطلاق مساسد که عقول حکمهای او را خاطر ندارد پس شما که حریرا مساهده عمارت کار مابست و حکم و  
 برای اسان محیی و مسور باشد نمکوسد که خود این عب و لغواست و بدو حکم و مصلی خدا امر او خود فرموده  
 بلکه نمکوسد که حالی سجانه و تعالی حکمست بدلیل اینچه دیدم و ملا خطه نمودم از حکمهای کسره او و اگر حکم و مصالح  
 ما محیی و مسور بود بعد ممر و در میان ظاهر و اسکار کرد پس این سنی که حکم او و غیر ظاهر است بر ما نمکوسد که خود این عب  
 و لغواست بلکه نسبت جهل را بخود می‌دهیم به آنکه نسبت لغو و عب بحالی می‌دهیم و امید داریم که ممر و در میان حکم حصه  
 عقول سربه ظاهر و اسکار کرد و دو امر که موح اطمان قلب و سکون نفوس و فاعل عقول است در این مابست است که حالی  
 تعالی در مشی در حصر عظیم و رفیع مساسد و عظیم صفات و اسرار و حکم او را در خلق می‌سند و عقول سربه هر یک که در  
 کند در محصل کالات و کشف اسرار و دفع اسنار و ادراک حقان مابست در مسهای در حصر حقا ربنا بالتسبیح و تعالی و ادراک  
 اینها حری سمرده مسود در مقابل عظیم و رفیع خالق مالملا و در بالا راب اما مباح ندارد که مانی که اولمان  
 طفره کند و در آخرمان حصه جزا و در وسطمان جزا و در کس که ناند سکنتا را که کم و در میان حالی کم مثل حری که  
 مابست و راب زامی می‌کشد و در میانها حالی می‌کشد و هکذا که در میان علم الهی اظهار علم و قدرت و اظهار قدرت و حکم  
 او اظهار حکم مائیم ما انفع هذا الامر و ما اجهلنا مع رفیع عو سانس اولی و انوسان سانس انما المادون که در  
 مروید که اهل اسلام رسید و حاده مسعمر اسلوك نماشد که اهل اسلام مسلوك داشتند چه می‌تواند عاقله و صراط















نصیبی ورودش و انگشت معنای مشا در ظاهر و انکار و رد آن و آنکه یک معنای مدون تا قبل کبر است و تا قبل از هم جایز  
 نیست مگر اینکه دلیل عقلی قطعی مبادات داشته باشد تا معنی ظاهر و معنای مدون در صورت تا قبل میشود و معنی نشان  
 در سبب احتمال طوریکه صحیح باشد جمع و یقین بهما پس آن معنی و دلیل قطعی عقلی و اگر مشهور باشد حکم آن حکم متواتر ظاهر المعنی  
 الا اینکه انکار و رد او و آنکه یک معنای مدون که موحی شود بلکه موحی صدق و معنی است خلاصه کلام در این مقام اینکه بعضی  
 المعنی از متواتر و مشهور در ادله عقلی چیزی است بمشود که معنای آن باشد و تا قبل از هم ظاهر است و بعضی ظاهر المعنی از  
 متواتر و مشهور تا قبل از این بر ظاهر است مگر آنکه دلیل عقلی بر خلاف معنی ظاهر متواتر آن قائم شده باشد پس در این صورت تا قبل  
 از جابر است و صورت آن معنای ظاهری حس است چرا که خود را اعتقاد و معنی متواتر و بعضی دلالت عقلیه با طبعه و معنی همد  
 اصل است و آن عقل است چه در حالت منکتم مخصوص شرعیه بلکه عقلیه است است پس دلیل عقلی اصل شد و هدم اصل  
 موحی هدم معنی است لا محاله پس در معنی دلالت عقلیه و در حقیقت در صورت اصل و خلاف محض و غیر خلاف است  
 آن حکم کلی است در جمع صورت ظاهر المعنی که مبادات داشته باشد تا دلیل عقلی قطعی که نام معنی ظاهر بر آن کمر و در حقیقت  
 متواتر و قطعی با مواضع عقلیه و آن قاعده کلیه است در رد اهل اسلام و با معانی حرام و در کتب کلامیه و معانی و احادیث  
 نصیر ما بر عده شده است مثلاً در قرآن کریم وارد شده است در فضیله و الفهرست قوله تعالی حتی اذا بلغ مغرب التمریر  
 وَحَدَّهَا نَعْرُوبُ یَوْمٍ حَتَّى یُنْزِلَ بِهَا نَارُ الْقَطْرِ السَّكِرَةِ وَالفهرست دیباقات را که عرب میکند  
 چشمه از چشمه های هرگز آن دلیل عقلی با طبع قائم شده بود در حقیقت معنی ظاهر هر اسرار و احادیث بود در تریب که اعتقاد  
 در معنی متواتر و تا قبل از این ظاهر است و چنین است مهم که حرام ضاد و دل معنای الظاهر علی ان التمسیر به غیر من عبود الا  
 بهی الا اعتقاد بذلك و لکن چون دلیل قطعی عقلی قائم شده است بر اینکه امام چند معانی و معنی است و در حقیقت و در حقیقت  
 در صبر با هاء این دو معنی را در حقیقت و انصاف دلیل با طبع عقلی قائم شده است بر اینکه افاضات در معنی عرب  
 نمیکند پس تا قبل از این صورت احاطه است ملا و الله اعلم مراده احتمال دارد که معنی چنین باشد که چون دو الفهرست رسید ممکن  
 او ملا در عرب تا امامت از محب و عرب زانی که عرب میکند در چشمه اسکر و سناء و با یک چرا که با طریقی در سواحل بلاد  
 عرب به حال میکند که امامت در ردیای عربی خط عرب میکند و این در آن کرم و سناء و با یک و این اساره دارد و اسکر درای  
 سناء و حجاب عربی از معنی خاطره دارد و قیاس که بپایان خط ساحل امرهای عربی و با ساحل امریکای عربی و زیاد  
 این است که افاضات عرب میکند در چشمه از چشمه های و معنی در معنی لامر و کلام الهی بعد از دقت نظر دال بر این معنی است چرا که  
 حلام می ماند که حد ها تعریف و معنی بود کاتب تعریف علی اگر کاتب تعریف فرموده بود مددی مطلب شکل بود در معنی حجاب  
 در سراج اسمعالم گوید ملحق ساحل المحيط فترها کذلک لکن معنی مطهره عرب الاء و در نفس و راضی و حلالین و نفس کواشی  
 سائر ملحق شیخ معنی حلی و غیره لکن در معنی این تا قبل از این کتب است و اما انحراف معنی صغیر از اهل احادیث که در  
 سمن خفیه عرب میکند در چشمه از چشمه های معنی و معنی این کلام نیست بر خلاف معنی واقع و کلام الهی بر این است  
 و احتمال دارد که سماءاتون بمعنای غلط را در کتب بعضی احادیث دیده باشند لهذا این را در پس سهر مراد داده باشد  
 این خلاف عدل و انصاف است و در این را مثال از چهره های الحاصل در عوارض و عرفیه یکی از ماسکو مدکس در طریحا  
 بود که مدیم افترا از عرب میکند در ردیای و با در طریحا و آنکه مدیم که عرب میکند در پس کوه و طایع مبادات  
 کوه و با اسکر در طریحا وادی مدیم افترا از حاکم طلوع و در حال عرب میکند و حال آنکه اعتقاد من بر حسن است بلکه صورت  
 روس خود را حکام میکند خلاصه کلام اگر چه مشهور در معنی ماسم و لکن جواب شهر بر شهادت سد و معنی مداسد که  
 جمع سماءاتون بر اسلام از معنی سماءاتون است چنانکه عربی استاء الله حواله مد و اداس و اما اگر دلیل عقلی قطعی عرب



# فایز بن باب جلاله و غریبه

۵۷

فطری قائم حدود و خلاف معای مشا در پس تاویل خارج نیست بلکه واضح است که هر افعالی معنی ظاهر و افعالی معلوم  
که دلیل عقلی قطع است که دلالتش بر مدلول خود دلالت قطعی باشد و غیره جمله التفصیل و اما دلیل عقلی قطعی است که دلالت  
که در مدلول خود مدلال را خارج و محمل التفصیل باشد و لواحقاً لا بعد این محمل را احتمال دارد و در بعضی مباحث و محمل اعم  
میشود و در معنی اسلام است و نیز این معنی ظاهر و مشهور است و در بعضی مباحث و محمل اعم  
تاویل ظاهر اخبار الشریع و در شریعت محله تازه مخصوص با و میشود ثنویا و شهرت رسیده اند و اما تاویل  
بعضی نیست و اما تاویل معنی مباحث اخبار و احادیث این قسم است و در بعضی مباحث و محمل اعم  
در شرح اسلام است که اعمال میشود و در اعمال شریعتی و محمل در حق کانی است و استعدا لا و استعدا عمل اعمال است در  
معنی اسلام است و نیز که عبارات نامعین است و بعضی مکرر و در بعضی مباحث و محمل اعم  
کتاب الاصول و لکن اخبار و احادیث که معنی آنها معلوم و صواب باشد معنی آنها است در دروغ پس مکاران خارج نیست و اگر معنی  
مدا و در ادله معتبره عقلیه می آید اخبار و احادیث و محمل در بعضی مباحث و محمل اعم  
مشهور و این مقام محتاج بر ادنی تحقیق است که در ادوات اثبات و ثبوت خاصه خواهد بود و اما اقدار هر محمل و محمل اعم  
الکتاب است که معنی و صاحب شریعت اسلام و بلکه جمیع شریعات حدیثی استانی معنی الحالی که افعالی و اما در  
و مشتمل بر انصاف و صواب کمال و سرشت از موحات نقصان و دعوت بکف عبادت و ادای شکر و پیام و احکام است  
که انصاف و صواب را معنی معاش و حسن معاد و اما در عرف منافع علوم کوته و کفایت حلقه عالم و انصاف و صواب  
معا و ثبات و ارضیات و اما آن دلالت چیست و چه خواست پس امثال این امور و مقاصد شریعت است بلکه اینها مباحث  
و معانی هستند که محمل معقول خود با سها سرسند و رای اسعافات در امور و سوت و اونها و اما است که اسعاف  
در دین مباحث میشود بلکه خط مردم را سها محمل اطلاع است و شریعت و اولاد و ثبات المعانی مایه مدا و انصاف و صواب  
است که محمل بی نهایت است که سببی محمل را سها ذکر کند و هر که مدخلت داشته باشد در معصودش پس ذکر میکند مثلاً  
حلقه حیوانات و ارضی و او را را سها از عدم و احادیث انواع معلومات در موقوفات و کفایت ندرت و احوال و اعطاء نظام  
خدا و ممان و حیوان و انسان و سبب احوال و احصاء را سها دلالت عقلیه باشد برای مردم و وجود صنایع عالم و  
انصاف و علم و قدرت و حکمت الی حدیث و اما در بعضی مباحث و محمل اعم  
باشد و چون این دو معنی است و سبب را سها محمل اطلاع است و شریعت و اولاد و ثبات المعانی مایه مدا و انصاف و صواب  
اعمال است در افعالیات در خصوص حلقه احوال و تنوع انواع و بطور احوال و بطور احوال و اما در بعضی مباحث و محمل اعم  
و کفایت در اینها سها است اما در بعضی مباحث و محمل اعم  
الله تعالی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی سبب انعام و انعم تعالی ثم اسوی الی السماء و هی ذوات قوتها  
سواء ای قصد لها و هی بخار و ماء کانی النفاست و اهل اسلام اختلاف دارند در نفس انعام سها در احوال اکثر  
علماء ارسطو و سقراط است که معصود را بر انعام مثل و بطور انعام ماست محبت قدر و بر آن که شمس و طالع بوده است و بعضی  
که معصود را بر انعام انعام است و در اصطلاح شریعت وارد کرده است که هر دو در روزهای احوال هر سال است  
روزهای مباح که در روزهای در مباح انعام را بر انعام معقول کرده و بعضی گفته اند که اطلاع معصود بر انعام  
هر سال و حال آنکه تعالی دارد بر انعام و عالم را در انعام و ارضی و ممان و اما در بعضی مباحث و محمل اعم  
ان واحد که قال ثم انما امره اذا اراد شئاً ان یقول له کن فیکون و لا یحتاج عن امر المؤمنین و لو شاء ان یجعل  
اعمالهم الصراط و لکن جعل الامانة و المداوات ما لا لامانة و اما الحجة علی جملته و ان الصواب و ان الصواب و ان الصواب







# وَبَرِّقَ كَوَاكِبُهَا فِي السَّمَاءِ

۵۹

و باید ترهل بر این مدون دور پس و دوقه بین مازالحد داده است را آنچه شما اسرور میگوئید که ما ناگادور من و رتک دیدیم و سدا  
 کردیم و در کمر استار خاصه صفاها سی از مکی در نصف بر سوره التکویر هل شده است که ستاره ها بنام من و من و اسماءند  
 صاحبهم النفس این قول را از وجه هل کرده است و در مختصر الجبهة التنبیه فرمائی این قول را از بسیاری معتبر و غیر  
 ایشان هل کرده است و شیخ مرغای حلی المفیدی در عیاب الخلق مثل قول صاحب مختصر الجبهة التنبیه هل عوده است  
 و احار احادیث که دال را بر مطلب هل عوده است و محسن ابو جعفر محمد بن عدا الله الکنانی در کتاب المکتوب حدیثی هل  
 عوده است دال را بر بعضی و امام خزازری در نصف سوره القدر حرری هل عوده است که که صریحاً دال را در هر مکه  
 اثبات در پائین ترا و معاً دس است و مؤلف جفیر کوکب این ار بودن ستاره ها در وقت سماء دسا لازم نمائید که ستاره ها  
 مرکب در او باشند و بخوار بودن آن محض برای ما و تا و در بعضی سماء مقصود حاصل است و لعل صاحبان این اقوال را  
 میماند هل حدازا و جعل القمر مهن نوراً ای فی التیو اب و هیچ تا و بل میماند قول جفعلالی زاد سوره ماز که در  
 حال کل کل فی ظلمة تسخون ما من یحیو که مقصود از ظلمة حتی است که حامل ستاره هاست و بعضی گفته اند که ماز ستاره ها  
 یعنی خری که ستاره هاد را سر میسند فلک و سماء اینها عارثان فراغ است که کواکب دعا و سپاه است و کواکب  
 ما که بصورت طعنه دال دارند بر وجود سماء و است که سماء عرکوا که حاکم کدشت و سائران در کف کوی با سماء خواهد  
 آمدیم بعضی از اهل اسلام گویند که ما اسماء را ای معین و مرثی ما میماند و بعضی گویند که عمر مرثیست و لون از در مرثی هاست  
 بر سماء الله ما و بل مناسب ما و بل میماند بصورت که ظاهر دال دارد که اسماء مرثیست بود ملخص بصورت معین  
 عا دله یحیی تدر اعداد در حلق سماء و ارض و کواکب ما سائر اقوال علماء سربست در هم بصورت تا فصل حلق و کعب  
 نگویند اینها و یا نگویند سمس و کواکب در من جانکه مرعوم شمس است که اصل اسماء ستم نوده و از ان ستم اسماء بگویند و از  
 اسماء کواکب مفصل کرده اند و از جمله ان کواکب سائر من که مسکن ما ستم بر او اندکی که در کعبه طمطو است و با طری  
 دیگر صحیح معین به در سربست اسلام وارد نکردند است بر می و اسماء که کسی که سماء میگویند در کون عالم بی احار احاد  
 وارد کرده است در کعبه حلق عالم که بطری نسو نوده است یعنی جلا و د عالم بی و احاد فرید و بعد سائر اجزاء عالم را  
 او سراج نمود از آنجه حریر که در امل جلد دوم از احاط الفلوسا را امر المومنین علیه افضل صلوه المصلین معلولست که اول  
 ماحلق الله نورنا که حصیر عام الانباء بود صلی الله علیه و آله وسلم و بعد از ان رمادی سمر ما ندین را نورنا حصیر جوهری  
 افرید و از آمد و سمر کرد و در یک سمان طره یک طر کرد در ان است سیم سد و در هم دیگر طر سیم طر کرد و در سیم از ان  
 افرید و در سیم از روی اب کد است نس کر سیم را از نور عین افرید و از نور کر سیم لوجا افرید و از نور لوج فلم را افرید و سوی فلم  
 و حی نمود که سوسن و حله سراس فلم هر سال مد هوس کر اید از سدن کلام الحی چون هوش را اید کعب برورد کار اید  
 فرمود که سوسن لا اله الا الله محمد رسول الله نس چون فلم با م محمد را سدن نسید و در اید و کعب سحان الولد العهار سحان  
 العظم الاعظم نس سر داس و سعاد نس را سوسن و کعب برورد کد اکعب محمد اکام لور اسام خود و با دوا و اساد خود  
 کر داسدی جفعلالی و حی نمود این فلم اگر او مسود نور اخلق نمکردم و ما فریدم خلق خود را مکر از برای و سیر او سعاد و سعاد  
 و بر ساد و سراج نور محمد و سعاد کعب و در سیم نس فلم از حلا و نام احصیر کعب السلام علیک ما رسول الله  
 حصیر در حواب فرمود که و علیک السلام می رحمة الله و سکرانه نس را بر و سلام دادن صحت و خواب دادن واحد  
 نس جفعلالی فرمود که سوسن و صا و د و مر را و ایچر خواهم افرید ما و در هات نس جلا ملک جلدی افرید که صلوات فرستد  
 مر محمد و ال محمد و سعاد و سعاد برای سعاد انسان از و در هات پس جلا از نور محمد و سعاد افرید و بخوار صعدان را  
 ریب محسد عظم و حلال و سعاد و اناس و هوس را برای دوسان و اهل طاعت خود و سعاد فرمود نس اسماء را







مرتکوب هر سه باشد و این ثواب است در اقل و کثرت و احدی و علی هذا ستمس و کواکب و زمین قائم خواهد بود در رب  
 استان ناموس خادش که جمعی از او صرع سروده است و این مستغادی خواهد بود و فعل جمعی حق تعالی است  
 خلق السموات والارض یغیر علی تو و بها وعد غیر مرتبه را خبر است برای شما که نفس هر هوه خادیه نمائید پس ما  
 را بر بفرمده است ما مظان خواهد بود ما سرچین عادل است که ما سر و سر مظان خواهد بود تا بعضی را احاد  
 و اقوال علماء در یکون سماء و کواکب و ارض و سماکن دارد برای شما که اسم ماده حال را خفیه عجزه بکنار یکدک  
 و استان و زمین یعنی مواذ آنها را و مشق کرده است حاکم که در حرکت است علی هذا هیچ خالق نیست فنامش هست  
 سما و دین اسلام که موحد است و جمیع سما را در عد اهل اسلام **فان** محیی و مسوور نماید که اهل اسلام ملزم شوند  
 به فصل بمبناست ما دامیکه مراتب مسوورند در حقیقت و سوب رسد در در انسان با دله فاطعه و و اهل ساطعه  
 مکنون اول ستمس است و کواکب و زمین را و فصل کرده اند آنکه احضار میباشد را محذک شتار وصوص و طعنه کرده  
 قرآن مجید و ارد شده است و مانع میشود رای جمهور علماء و اعلی مانی دلك من الاحمال و بقو صون فصل علم دلك  
 الله تعالی زیرا که مکلف بعلم این فصل هستند و در فاسد انسان سوال میکنی این فصل و امثال این را چه فاسد  
 فصل او در سرچین است و ارد شده است و ادله عقلیه و طعنه بر آن قائم نگرداند است بلکه ادله طعنه و ارد شده  
 است اگر مانی بصوص و ارد در سرچین است اما و بمیکند و در ادله شرعیه بر می دارد و اگر مانی فاطعه  
 فاطعه بلاسد که کوسد بحمل القهر و الفساد و هو امر مطون و ان الظن لا یغنی من الحیو سنا الحاصل مدار را عفا  
 مسلمین و مومنین اند هم الله رب العالمین و در سان سوال کون السکک را راه علم ما با سکن این عواله حادث مساند  
 سنا لا تداست بر انسا را از محمد و هو الله تعالی که عواله را در عدد احداث و اتحاد نمود و موضوع آنها ما انواعه که الان  
 و محسوس است و سنا بر تعالی مساند و سنا را باها شرط طبع و با ما موس و نو مسکنه ها و مسوود در یکون  
 بعضی کاسات است و سوده بلکه آنها اسباب عالم هستند که حد و د عالم حل سایر وضع نموده است برای اتحاد حصول  
 مساب و او سنا بر تعالی عتی را این اسباب و واد است و احداث کاسات بدون این اسباب ظاهر عباد زمین  
 قدر علم ما با سکن کالی است برای انسان در اسد لال و وجود و احاد لوجود و انصاف بعد رب ما و ستم کامل و سایر  
 صفا سکن این را در دالک ما باها دارند پس واضح و احداث است که مرتبه مساند در در انسان و ما با سکن اعقاد بمبناست که الله  
 تعالی اتحاد نمود انواع این عواله بلکه را از معدن و سنا و حیوان بطریق خلق با معنی که هر نوع از انواع بلا نه را و سنا  
 بدو و ما سکن مسو بمبنا در عرو خواه و دعه و احداث نمود ما سنا و با عمر و در زمان و با سکن بمبنا با سکن بری داده ما سنا  
 را اسطه ماده بر بطور اب عدیده حتی بلع به ما هو علمه الان هر یکی از یکون دینی و بمبنا را با سنا و سنا و کل ما کان  
 حار و عاقل کان داخل تحت تصرف قدر الله تعالی و هو سنا بر با عمل محاذ لخرج علیه سلوک بی طره را از ادوسا و اگر مصلحه  
 در حاکم این ما سنا در دعه و احداث معرماند و اگر صلاح در عمل با سنا در دعه و احداث معرماند و فعل الله فاما سنا و حکم  
 ما سنا لا نه را در دعه و احداث معرماند و اگر صلاح در عمل با سنا در دعه و احداث معرماند و فعل الله فاما سنا و حکم  
 ماده سنا در دعه و احداث معرماند و اگر صلاح در عمل با سنا در دعه و احداث معرماند و فعل الله فاما سنا و حکم  
 مانی دنی سنا و حیوان هم مرتب من دلك نعته الانواع و اسبق بعضها من بعض احاد و فرمود حاکم و هلاک  
 بعض دیگر را و هلاک آنها را بر نواستی احاد نموده که موضوع بود در ماده که سنا بر مانی و سنا و سنا و سنا  
 عواله بحال حاله که مسوود و محسوس است هر یکی از این دو اعقاد یعنی اعقاد طریق خلق اعقاد طریق سواد  
 عواله مذکور ما دامیکه مسند بفعل الله و عرو سنا بر تعالی موثر است کالی است برای مسلمین در اسد لال و وجود و



الوجود و انصاف صفات کمال که این آثار و الا له را بد و بشاره احوئی هر کس اعتقاد نماید که الله تعالی ايجاد نمود  
 هر نوع از انواع این عوالم را مستقل از او اسکندر صرح داده و گفته باشد خواه در معرفت واحد ايجاد نموده باشد یا نه مثل و با اعتقاد  
 نماید که خدا بنوعی ماده احاسر و اشياء را اولاد در خارج ايجاد فرمود و بعد مندرجا از انزائی ذات و انواع را از موضوع نمود  
 اسنائه را او بعد بکبر انشراح فرمود ماده وجود مزای همد بکفر را در ايجاد و در امر منظر و له بدین در صحر رسا بیکه الان هست  
 از طریق بدین کافست در اسناد الال بوجود واحد الوجود و انصاف صفات کمال و حال فعل اناب غرابه که محل و ثوفند در انصاف  
 شریع عادل و عمل بدین کیفیت حلف عوالم را در اینها نام داشت اول در سورة الانبیاء ما من یحسب ان یتوکل علی الله  
 ترالدین کفر و ان الشکوائ و الارض کائنات و تعافا ففما لها و حکمها من الماء کل شیء حی یعنی انابد بدین و بداند  
 ناما بیکه کار بدین که اسمها و در میانه و در هم نهاده بدین در صحر و کساده کی در میان اینها پس باز کشادیم اینها را از یکدیگر  
 ناد حال هواد در میان اینها او بعد بکبر جدا کرد انبندیم یعنی امر بدیم از اب هر چیزی را که رده است یعنی حیوانات و نباتات و از  
 اسحلی کردیم دوم در سورة التوریا من یحسب ان یتوکل علی الله ترالدین کفر و ان الشکوائ و الارض کائنات و تعافا ففما لها و حکمها من الماء کل شیء حی  
 که در زمین اسباب و در زمین از ان عسی فعل کرده که حفظ تعالی در صحر امر بدین جوهری سا فرید و سطر هیت در او بکبر  
 بکذا ح و اب کشت و بعضی از انان نش یعلب نمود و از او ح را با فرید پس بر جزا یعلب کرد ساد و از ان ملائکه را حلی فرمود پس  
 یعلب نمود معاد را از انان و از ان ادی و سایر حیوانات را حلی کرد و اصل همه است و ان دو بعضی ظاهر و بعضی باطنی  
 اول نسو که ماده حیوانیه از اب منکون سدسم در سورة مبارکه الفهر ما من یحسب ان یتوکل علی الله ترالدین کفر و ان الشکوائ و الارض کائنات و تعافا ففما لها و حکمها من الماء کل شیء حی  
 یعنی بر آنکه کرد در زمین از هر جسده حور بهام رسانع و حوس و بطور و عرا اینها چهارم در سورة مبارکه الداراب ما من یحسب ان یتوکل علی الله ترالدین کفر و ان الشکوائ و الارض کائنات و تعافا ففما لها و حکمها من الماء کل شیء حی  
 سطور است و الارض قمر سناها فیمع الما هیدون و من کل شیء حاکفما رو حیسی بر رسی را کس را سیدیم یعنی باطن  
 سکی فرادادیم پس ملک کس را سیده ام ما و از هر چیزی را اصناف موجوده امر بدیم دو صنف که در یکی روح دیگر در سائر حیثیت  
 سکل چون مرد و زن و با حیرت مخالف دانی چون نور و طلب و طبع و فاس و سهل و حرج و روح و حق و باطن و بیخالف صفات  
 حوس حلم و فیه و سم و سم و حجت و عا و فیه و حجت و بکا و موب و حاب و حلا و ب و حوصه الی عمر دلت پنجم در سورة مبارکه الشور  
 ما من یحسب ان یتوکل علی الله ترالدین کفر و ان الشکوائ و الارض کائنات و تعافا ففما لها و حکمها من الماء کل شیء حی  
 خصوص ثلثه مسطوره اخره احوال نسو و حلی هر دو مردی جدا دانه یعنی با قطع بطر را حار را و دره سائر اینها چهار  
 احار احار بد موجب قطع مسموید ششم در سورة مبارکه ناس ما من یحسب ان یتوکل علی الله ترالدین کفر و ان الشکوائ و الارض کائنات و تعافا ففما لها و حکمها من الماء کل شیء حی  
 انواع اشنا را از آنچه در زمین رسیده میشود هفتم در سورة مبارکه النجم ما من یحسب ان یتوکل علی الله ترالدین کفر و ان الشکوائ و الارض کائنات و تعافا ففما لها و حکمها من الماء کل شیء حی  
 یعنی از صنف کانی السیر هفتم در سورة مبارکه الزعد و هو الذی مذل الارض و جعل فیها راسی و انهارا و من کل  
 الثمرات جعل فیها روحا است یعنی او است که کس در زمین را بر روی اب و امر بدین را و کو ههای حکم و سدا کرد در زمین  
 حوهای اب و امر بدین در زمین از صنف حوس ساه و سمد و حور و در رک و رش و شری و کرم و سدر و تری و بوسه  
 و در مسانی و باستانی و دمی و انی الی عمر دلت را اصناف و خصوص الا سمد کوره اخره معای ظاهر مناد را اینها است که  
 انواع اسعالم را بطریق خلق ايجاد فرمود یعنی هر نوع را مستقل از او بدین اسکه مشق از عرا متدخواه ايجاد دمی انی  
 ماسد ما ايجاد مملک کالاحی علی من بدی اسالب کلام العرب لان من یحول مثلاً من اصناف من الاطعمه و انواع  
 ساد من کلامه انه اصطبغ کل نوع مستقلاً عن النسخه و قد مداهم و اما کوبه اصطبغ حله الطعام حسا و احلام فرج  
 الانواع برهمنی صاعدا الطبع و اسعالم نوع من نوع فهو معا بعد عن الاراده لا یحظر فی المال و ان کان خارج الوقع  
 و در بعضی خصوص احاد که در ملامد اعماد است بعضی احار اب مپسود که موبد معای ظاهر است بر مسمد میشود



# جواب فی بنائنا بنیاد کبریا

ادانات فرا بسو لکن مع ذلك كله من صحیح معشر مؤثر و ارد شده است که هر نوعی از اجزاء و بدعا را مستقلاً ایجاد نموده و در  
 واحده یا مهلت و مرور زمان بی درستی را احراز دارد شده است که خداوند عالم در همان روز و اتمام سنه شجره را فرموده  
 فلا رور سماء و ارض و بعد از این جواهرات را فرمود در يوم کذا اتمام سنه و اگر این افاده نمکد مکره ها و مفاد که خلف جوان  
 مناخر و سراسر است و اما اینکه هر نوع از این انواع را در عصر واحد یا مرور زمان و مهلت را در احراز معمره مؤثره که ذاب و ملاذ  
 اعفاء است وصوص و مرآت مسعاد میشود پس با رطوبت اهر اینصوص و محبت عد که در پیش کد سب که واجب در طریقه  
 اسلام که اعماد بنماسد با نعان حرالام معانی معصیه را و با معانی ظاهره را درصوص مؤثره و نامسموده ناذام که معارض است  
 با معانی ظاهره و دلیل عقلی قطعی که انسان ملحا باشد و اول واحد است که اعماد بنماسد را سب که خداوند عالم هر نوع از انواع علما  
 ارض را مستقلاً فرمود و بطریق تسو حلقی نکرد و مسوی نموده و این نوع را از نوع دیگر هر چند که فادراست بر هر دو صورت و  
 اما اسکة هر نوع را در عصر واحد خلق کرد و با مهلت و مرور زمان سب نوا معنی که خداوند عالم در او قرار داد مثلاً ما سب که  
 خداوند عالم در اول اب را فرمود و در او خاصیتی قرار داد که متدل بحاک سود و در حال اتزی قرار داد که متدل بحیوان و سب  
 شود پس در این سلسل برای مسلمانان توقی است چه در سربع انسان صوفی و ارد شده است که موجب قطع سود ما خدا مرز و حلق  
 هذا حار سب برای انسان معصای حکم سربع که عدول بنماسد را اعماد با ن ظاهر بیوی اعماد بحال ان ارضی بحوشو  
 و اسعاف بعض انواع از بعض دیگر چنانکه اصحاب ماده سکوند و آنکه از خلاف ظاهرصوص معصیه سب و دلیل فاطم  
 شده است بر این تفصیلی که بنما سکوند فاصطر بنماسد ما و بلصوص و ادله که سب که سب است و سب بنماسد بنما سکوند  
 و مروض هوارد در احمال سربع سب که موجب اسدلا سب چنانکه از این ظاهر و استکار سب کرد و اوطالاع بر  
 ادله سب برای استیحا سکة حالی از عرض سب سب سب که حال بنما سب سب سب برای اهل اسلام که عدول بنماسد  
 اوطوا هرصوص و لو با اعماد ما سکة شوهم بفعل خدا ما سب بل اگر دلیل عقلی فاطم نام شود سب خلاف ظاهرصوص و اول برای  
 انسان ما سب سب برای جمع میان دلیل فاطم عقلی وصوص سربع عد که ما ان کد سب و من حال حکم دون  
 ذلك حوط الصاد حادله سب سب سب و اقامه ما اصحاب الماده مروض سب که ادله سب سب سب سب سب سب  
 و هدایا سب سب سب سب اسلام که اساس و است که لا مؤثر فی الوجود الا الله سب ما دون و بخار مروض سب را و بل  
 ظاهرصوص محبت عد که کد سب برای بطبق فمما سب ادله عقلی فاطم که بر سود و مرز و سب ما سب است ما اعماد ما سکة  
 حالی و موز در جمع احوال خدا سب و لکن بصوب کد سب طریقی اسدلال و ارد کاسات و روح سکون و کمال مدرب و علم و حکم  
 او سب سب و برای و لکن الحد و الحد و ارد و مقلط که دلیل طقی را فاطمی مروض کد و طوا هرصوص را ما و بل بنماسد برای بطبق  
 ما دلیل طقی معلوم ما لند من و الله هو الهادی و ولی التومق و ان بود حال مکتوبات ارض ما قطع بطر را انسان و انما کنون  
 کلام سب لازم دارد بحجه سب انسان و سب که خداوند سارک و عالی مفرماید و لقد کثر منائی ادم و علما در سب سب  
 کرامت احوال سب سب سب سب **قوله** ان سکة مراد از این کرامت صورت و سب و سب سب سب سب سب سب سب  
 در باب دیگر معصای ما در موده حث قال و صور که فاحس صور که و حای دیگر مفرماید لقد خلفا الانبار  
 احسن نفوم و در حای دیگر مفرماید صیغه الله و من احسن من الله صیغه **قوله** ان کرامت سب که مقدفا  
 او را را سب فرمود و سب که محل عقل و فکر و طوی وصوص مروض است بلند بر سب اعضای او فرمود و انما معلوم مسود که  
 از باغ درجه ادبی حو علم سب سب حو علم سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب  
 خواهد داشت اگر خواهد بنماسد و اگر خواهد بخواند و لا یحی که احسام بر چهار قسم هستند یکی نمکدان ما که کبریا است  
 حو سب و انما در دوم نمکدان ما که در رکوع است حو بنما و سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب سب







[illegible]







# اِنْشَاءُ الْاَنْجَاءِ الْاَوَّلِيَّةِ وَالْاَوَّلِيَّةِ

۶۷

محرکه بوده اند بعد از ماده محرکه زامن سُدَم افریدیم و بعد سُدَم زَا (الربوبیة) کردیم بعد شتار ادنی سالی فراد  
 دادم ثم جعلناکم حواءا صعبا ثم فصل واحسان بمودم در حق تمام و شتار ایهیون کردم و بار لطف شما بمودم از مهوریت شما را  
 برقی دادم انسان کردم تا اینکه رسا سدم شما را بحال طایفه حیرت صورت داشت اگر جدا و بد عالم ایهیون مسموم در فران  
 و با در انحلال و نادر بودید در یکی از کثرت و مایه مریه مسموم مدکور حاکم عادی لاهی جاز شده است در سرخ نظور اب و عوا  
 در به انسان که مسموم اند شما را احکام افریدیم چه عادی پذیران انسان که مسجل می شده است اصل آن حال بوده است و با  
 که جدا با حواء است ماسی و اصل هر دو با حاکست با اسکمه مقصود اصل انسان است که آدم با سد و اصل و حاکست محلا  
 مسموم اند را بعد حلقا الانسان من طين ثم جعلناه نطفة في قرار يمکين ثم حلقا الطفة علقه فخلقنا العلقه  
 مصعقة فخلقنا المصعقة عظاما فخلقنا العظام ثم انشأناه خلقا اخر من سبي که بطور اب و اجماعا فعل  
 فرماند که اول سلاله طین بعد نطفه سد بعد علقه سد بعد مصعقه سد بعد اسحقان شد بعد کوش بر او رو بایده سدم  
 انشأناه خلقا اخر و حیح طفل او سی و سه سال بعد فصل و مع است در نفس در دلاله بر قدرت خالق سبحان و تعالی  
 لما من بهل الماده من طور الى طور من چه مریه رسا اگر مریه احسن مسموم و با انها الناس ما حلقا آدم من ماده محرکه ثم  
 جعلناها سدا مما هم حلقاها الربوبیة سدم ثم جعلناها ادنی حیوان ثم انبساط الى الفردة ثم الى الانسان فخلقنا آدم من ذلك الانسا  
 لم تفر من بین سكون خصوص مدکوره انسان سو و اسما و انسان از نوع دیگر و احصار مریه سدم انسان ظاهر و اسکا  
 کرد که انسان را حای و ماسعلا افرید و او عمر جدا نمود حاکم که سنام کو شد و شمد که هر دو امر چار است علقا و داخل  
 در چه بصری در بصل انسان طریقی و اطرین برای جدا نمکست و اما انسان اول را جدا و بد عالم را حاکم دفعه واحد او  
 بصی در یک ان و با اسکمه در طول مدت و در او انا و انا و حواءه الهیون محلی علیه الرحمة ماره اخاری فعل نموده است که از انها  
 مریه اند که جدا و بد عالم حلقا آدم را در مدت طولانی مما کرد سلاله در او در حاکم او فلان ملک هر طور کرد و فلان ملک کل  
 کرد و ملک مکرر ما ورد و حمر او را در چه مدت گردید و بد و بد و او در فلان مدت مسوی سدم در سب سد و روح او سلا  
 در هفتصد سال از مریه با علم آمد و لکن انها از فصل احار الحاد مد در مقام صحیح علقا بدخل اعصار رسا سد و حلقا فی بد  
 هر دو برای حاکم نکست و چون حمر صحیح در سب سدم لزم لکن با حاکم من حمر ممکن بلی اظاهر فلان حمر مفهوم مسود که حلقه  
 آدم دفعه واحد بوده حمر مریه اند ان مثل عني عبد الله کيل آدم حلقه من رب ثم قال له کي فکون در کس کی  
 طول زمان مصور سب و بلکه لفظ کی هم در کار سب و ان کتانه زهود مد رست و اما نام خمر را برای صحیح کرده است در س  
 امر کریم و من اما به ان حلقه کریم رب ثم اذا اسم کسر تسیر و با اسکمه حلقا انسان سدم و مسعلا بود ارادنی در  
 نکرد است با رسد در چه حاله قول او است که در ان مقام عن سار و الفاظ او فعل مسود فی الامر لطفا ان احدا  
 قوله ادا و هی اما احاب مال حرج فاد السد بالسار هو سار الى ان الله تعالی حلقه من رب ان کن فکست لا امضا بعد  
 م با نام حیوانا نام انسان و هذا سار الى مسئله حکمه و هی ان الله تعالی محلو الا انما مسمیه به بحی حیوانا و اما و امر  
 دلت لا انه محلو او لا حیوانا م محله انسانا محلو الانواع هو المراد الاول ثم يكون الانواع مادیها الاختصاص بملك الارادة الاول  
 بالله تعالی جعل المریه الاحرف فی السی العبد عنها عامه من عمر افعال من مریه لا مریه من المراتب اللی ذکرها انھی بالاعا  
 ما سبحانه الله عه کتاب محب و عمر سب فلان محد که سکلط ادا انما احب مسمیه و سابع مکوم و انسان و اسکار نموده  
 هر دو سب و وحد نال ملایس و حال انکه در زمان انقسم بطور و کس کوها اندا معول رسوم بود است و این در واقع  
 یکی از کرامت های بزرگ فراتس و محب عالمی بوده است محمل الزاری که از اس لفظ محصر امطاب مع رفاهیت و اسحق حق  
 و حال انکه در زمان ابرار کس کوها سود عجلای و م سربح و کوئم با نصرا احد از فلان محد مسدط مسود که کوس انسان ضری







# مقاله ششم در کبر اقوال

خلق بوده است مستغلا و مستغلا بر طریق تشوخی که در عموم شماست علی هذا اهل اسلام و تابعین حلالا نام علی و اله  
 سلام الله الملائک لعلهم بطوا هر چه بصورت اعتقاد نموده قابل خلق میسودند بر رشت و برای ایشان تاویل جابر نیست و مصحح  
 بمینا ندان ایاات را از معانی ظاهر و مکرر اسکندلیل عقلی قاطع دلالت کند بر آنکه حلال و ندغال انسان را بطریق نشو و اثر بدکار  
 نمرعون و لکن هیهات هیهات پس در آن هنگام مصطر میشود سایل طوا هر خصوص چنانکه قاعده هیهات است در مرتبه  
 در جمع و یومین بمینا پس دلیل عقلی و دلیل عقلی که معارض با سد و بعد از هر ایهام مکشوف تا دکه نشو اگر است سود در بر و مسلمانان  
 عرا و نسو سکه تنهاها فایله بعد از موت خواهند گشت نشو و حلف الهی است زیرا که در رد این دلیل قائم شده است  
 را بیکه لا خالق ولا مؤثر الا الله و بوا مبینی که قائم شده است در رسو اسباب غایب مناشد الله مؤثر نیست و مؤثر جمعی  
 هان حلا است و در آنکه موجد اسباب و مستبانت و اما نشود و در شما بحث کائناتان ساقیه و امین است پس مسلمانان  
 المعین و بلا سبب تا احوال الماده و الطبیعه ادله که ساد کر میگوید در کتبهای خودتان بر نشو هر کس بطر اصفای طر منماید  
 اوری حرم میباید که بطور بی نیست که اهل اسلام را مصطر نماید سایل طوا هر و قول بشو زیرا که ادله طبیقه مناشد که  
 مسای انها هر ص است و اهل اسلام مصطر سایل و بل میسودند مکرر صورت معارضه دلیل عقلی بطعی بعضی تا دلیل عقلی  
 حاکم مزارا که هر ام و اما شتا فرج و وصولان مادل به پیته فاطمه و وجود انسان بطریق نشو و انشاء الله اعتقاد میسودند پس  
 اسلام را که اسان را ان سکه حقیقی خالق آکو است و عرا و مؤثر نیست اس مانع شما را اصبع میبکند تا و بل اس بصورت  
 صورت انها اوطا هر برای یومین و جمع هیهات انها و دلیل عقلی که در رد شماست و شما سرون و بر و در اس اسلام را بطریق  
 و لکن اعاده بکم بخد بر شما را ارفیج در غلط بطر ادله طسته که انها هیده مناشد مختصر و الدلیل و اب رجحوا الله سل  
 و دهوا الطر و حدوا المص و نشو و الهکر و صلاو الذر و اگر با شما معارضه نماید بر قول بعضی و اهل اسلام که حلال  
 عالم انسان اول بعضی آدم را در حقیقت عدن افریده که ان عمار ص است و با قول بعضی دیگر که حلال آدم در هاء انوده است  
 که سوا اس دو قول موافق میبکند هر سنای و است که نشود و در من باصل سکه که مسکن ما است شما راه و راز را دانایان که  
 فائل سونید که حلف آدم در حقیقت و همان دانوده است هر حرج کتر از علماء اسلام با بر قول و ما و بعضی را ما و در کتب  
 هیهات دارد پس قول شما موافق خواهد بود با طایفه دیگر از علمای اسلام و انصا اگر معارضه نماید با شما را اما که بعضی را که  
 حلالی معال انسان اول را افریده و در او افرید و انها را ساکی حقت میسود و اس حقت هیهات دانایان است که حلال و بد  
 عالم و عده داده بعد از مؤمن خود بعد از موت و بعضی دان عمار ص است و بر قول بعضی از علمای اسلام است ما و برای شما  
 را مزار صد و دس جمع دیگر فایله مزار سکه اس حقت دارد ص رده است و حمل سکه سلاه الحدا را بنال آدم کا و دان دیگر  
 و از بعضی بعضی احوال که در قول حلالا مسطوا میسود یا ان لکم ما سألکم و مزار اگر مشکل میسود بر شما اول اگر اهل است  
 و حاکم را بیکه اس را بیکه حلال و ندغال انسان اول بعضی آدم را و در حرا و حوا را و افرید بعضی ارض و ارضای سترای  
 تا و در دنی الا حرا ان المربه حلف من صلح اعوج فان دهب هیهات اگر ها و ان برکی او و اس ح است و فی الله اوی الله حاکم  
 عرا المومنین فال حلف حوا من مصر حقت آدم و الهکر و الهکر و الصلح الا صحر و ابدل الله مکان کجا رنه روانه حلف حوا من  
 حقت آدم و هو زاهد و اسرا عرب و سیمار و بدعه حلالا حرا است و داخل است در بعضی بصرف حلد و الهکر اس حرا انی که مسی به  
 الهکر در است معصم میسودند و معصم و هر فیم را و حوا من مسعلی میسودند حاکم که در بعضی عرص سدا را که می سدا که طعه  
 اسحوا حوا من مسودن اگر اردند آدم حوا خلق سواد استغادی دارد و در بعضی را انی التعود اس قول مست است اس  
 مسعود و ان عیاس و بعضی دیگر اصحاب و مع دلت راه مزار برای شما سدا و دسب ما سدا و سدا را سدا اگر احار  
 و اقوال علمای امامه را و ارا حمار و مسلم اصفا سدا که کسب اند که حرا دار قول الله تعالی حاکم میسودند و سدا حلف حرا اس



99

احسن ووبار واصل طاهر و در اید دیگر و از سده است که جعل لکن من انفسکم ارواها ای من جنس انفسکم و فی القل  
 عن النافر علیکم لعل الله عز وجل آدم من طین و من صلته و عقبه خلقت خواریه العقبه و اما قول الله عز وجل و اما انما  
 انقوا ذکرا الذی خلقتکم من نهن و احدی و خلقت منهن و احدها و الحیر الذی روی ان خواص من صلح آدم الابرار صحیح  
 معناه من الطیبه الی فصل من صلحه الابرار فذلک صواب اصلاخ الرجال انفس من اصلاخ النساء بصلح محلا  
 از این قبل احراز بسیار است پس باین نحو شما مواضع عموده اند باطایفه دیگر اهل اسلام وارد پس اسلام بیرون میبرد و بعد از آن  
 که حق معسر را در عقاید نمکند و مخالفت اجتماع و صورتی پس از شما شد الحاصل بعد از این شخص آنچه جز و معرکه  
 از اینها است که اعتقاد اهل اسلام در عقاید طواهر و خصوص شرعی طاهره میباشد البی علیها مدار الاعقاد لیسوب  
 و رودها قطعاً که این قسم خصوص را با دلیل نمکند و از معانی طاهره مصرف میسازد هر چند که مغایر با استدان  
 طاهره را ادله عقلیه طیه بی در صورت مغایر با ادله عقلیه و قطع طاهره را با دلیل و مصرف میسازد برای تطبیق با ادله  
 عقلیه قطعیه را رجال میگویند که راه صحیح کلی برای شماست و دین است هر برای شماست که بگویند سلسله است برای اهل اسلام  
 حارست برک اعتقاد معانی خصوص معنی المعنی و لکن خصوص طاهره المعنی نادانم که احتمال عریضی طاهره راها مری  
 و ان کان بعد از اینها طایفه الدلاله خواهد بود در معنی طاهره هر چند که بعضی الورد مدین مساوی و مترادف خواهد بود در  
 دلالت معصود نا ادله طیه عقلیه فانس علی ترجیح طواهر بر ادله طیه مباحه حراس و مثال اسکندر و طایفه الدلاله است  
 هر چند که خصوص بنماطی الصد و ریاست و لکن در دلالت با ادله ماساوات دارند در جواب از این سؤال گوئیم که خصوص  
 قطعیه الصد و طاهره المعنی هر چند که طیه الدلاله ناسد در معانی طاهره راها مری حد ذاتها احمال میروند که معانی  
 بعد از طاهره راها مری و معسر دین ناسد و لکن اصل در مقام مخاطب بر ادعای طاهره است نه عریض و خلاف آن مگر چه  
 داعی پس از ادله معانی بعد از الفاظ بدون داعی موجب حلال در مقام افاده و استعماده و خروج از اصل است و بدلیل من  
 المعاسد ما لا یصحی فذلک اهل اسلام اجماع کرده اند بر اعتقاد در معانی طاهره الفاظ و عدم القاب بر معانی عریضه و ادله الا  
 لداع مدعوا لیه و داعی عبارات را ادله عقلیه قطعیه است و این داعی کالمرید خواهد بود مترادف معنی عریضه و لفظ و این  
 معنی بسیار داعی بصیر هو الظاهر و احاطت سر به طاهره مکلف در اعتقاد بر معنی طاهره و عدم القاب بخلاف آن الا  
 عدل لداعی پس هرگاه فرض شود که اهل اسلام اعتقاد عموده اند بر معنی طاهره لفظ مل ارطه و داعی را صرفاً و طاهره  
 و عاموره را بحال آورده اند ای و معصی بر اسان خواهد بود و هرگاه فرض شود که داعی را صرفاً و طاهره بعد از این بر اسان  
 طاهره و اسکا و کبر را طاهره مصرف میگردانند و مکلف را با آوردن اند حکم سریع اسان پس است که طواهر را بگردانند  
 ما اذا سکر خلافان بر اسان طاهره است و چون خلاف طاهره بر اسان هویدا گشت از مصرف و سود در هر دو وضو  
 ماحور و مباح هستند و ای بر اسان خواهد بود پس داعی برک طاهره عریضه است معارضه اصل عقلی طایفه در اصطوره  
 ارطیه اهر عدول نمکند در آنکه رخص و طرح دلیل عقلی فاطح رخص و طرح اصل است که صدق رسول ما را با سده  
 و هو العقل کما تقدم رخص و طرح عقل موجب رخص و طرح سریع است و اما معارضه با دلیل عقلی طایفه موجب داعی  
 برک طاهره پس در آنکه طرح طین و طرح عقل نیست که طاهره راها مری چه که احمال میروند که این دلیل طایفه عقلی است  
 و باطل ناسد در هرگاه برک طاهره ناسد و معسر دین و عدول دلیل عقلی طایفه احمال این میروند که اعتقاد اسان بر طاهره  
 ناسد و در این صورت شما و از احاطت سریع ناسد و لا ضرر و لا ضرر الیه کما یجوزهم الصریح و عدل دلیل الفاظ  
 علاوه بر این معانی ادله طیه و برک طواهر موجب احاطت و احاطت است در عقاید مکرر بر طین و اسان و هرگاه  
 در طایفه و محسوس که دارد و معسر در عقاید پس است بر طین و رخص و محسوس و ما لهم به من علی ان سیمون لا











[illegible]







و حلفت و یگویند آنها شرعیست و لعوب نیست بلکه آنها قوت و غلای حیوانان قوت به نسبت حد و ظهور و بروز در کثرت  
که قوت ظهور و عصا قهر باشد پس لابد باشد آنها را قوت بهار ظهور و بروز نماید و ممکن گردد تا که آنها شکردن الای اعشا  
و نباتات موجود بد قوت و غلای عصا قهر و امثال اینها نشوند تا ظهور و بروز خوب بین اینست حال سال تا که خاک می بخشد  
از حالات و تاثیر که شمشاد را مطلع کرده است مرایا استنکشافات سما که موجود اول ادنی و ضعف بود ثم لادیه و لا لاری و  
حال منتهی شد تا نوع حاضر و ماضی اینها هالک شد و آثار آنها نافی ماند پس استدلالات شما استنکشافات و تاثیر  
بر سوار در حده اعشار و ساط و هابط و هاول کردند چنانکه این امر در غایت ظهور است برای اینست صفت و آثار حال و تأثیر  
از بعد که ارتفاع و نشور و آنها محول می باشد و قبل از شروع بمقصود گوئیم بدانید که تو امین ادله نبیند تا اینکه دلالت کند  
مراتب و ترقی بلکه آنها و ساط و ساط و ساط مرایا بوجهات سما از کشت حوان ترقی و شود در عالم نبات و حیوان این پرا واضح است و  
وجود این اصحط طریقه حکماء و اعدای مینا و اسواک و موسی بنام که انسان احد کرده اند و شروع نموده اند در انظار این  
تو امین در سیماد در صد دو مقام نباتات اند راع و عدل عظمی بنام سما و انسان را نشاء است و کتب و رسائل در  
طریق مدون و مؤلف و مصنف و مطبع گردیده و در اطراف و اکناف عالم منتشر شده است و لکن حصیر مجامع مرایا بهار  
از سبب و مغلطای سحر آنها را بعد از تحقیق و ثبوت شان بنام من عرص سما اما از شروع صفات اصول و تأثیر این امر نیست  
مساهد و محسوس و اهل اسلام و اناع حصیر حرالاه نام علیه و الهه سلام الله المملک العالم هر که مکرر این امر پیشوید و بلکه  
مکسود خاطر الحصول و وقوع است و لکن بخلاف حلا ویدی خواه ما سبب عاده ماسه در خواه بعضی سبب عاده و همچنین انواع  
بهارا که مانع از حصول آن می باشد و سحر این است که بعضی از انواع نافی و بعضی هالک می شود و مرجع در این سرحد اسعالی  
می باشد هو الحی و المسب و فاسر ناگون این ناموس را مساهد نموده و دیده ایم همانا الحلی چه در اصناف شرهم که دایما  
در سار و نکال می باشد در سراسر سبب و لکن این دو ناموس صحیح الحصول ماسو و ماحول مانع دارد که بگوئیم که  
انواع مسعلا موجودند و مع ذلك شروع صفات اصول را وارد می باشد و انواع ماهد بکر راع می باشد در بهاء این  
نوی نافی و ضعف هالک و نافی مسود و حال آنکه هر نوع از آنها مسعلا می باشد است و از عر خود از انواع ماسی می  
نکردند است این دو ناموس هیچ هم از اقسام دلالت دال می شود و مر 2 می باشد بلکه ماسو و ماحول هر دو صحیح الحصولند  
انها را دلیل سو فرار دادن غلط است بدون سک و سهر و اما ناموس نباتات و ان است که هر نوع با وجود و انص صفا  
اصل خود را لاند است مر از ان نبات و مانه لاسا در صفات دیگر این ناموس است که حصماء و اعدای سما این حیوان  
سما را داده اند که سبابا ننگ حاد بد مسود در شروع عرصه است به جوهر بر آنکه موح بعضی نوع و اسعالی نوع دیگر  
است و سما در حوان آنها که اند که بعد از مر و حد ملان از رمان و بکر ان نبات و سابع آنها عرص جوهر مسود و ان و ف  
موح بعضی نوع و اسعالی نوع دیگر مسود دهها هات همها و در ان بح فرور فاندما انسان و مانی ماهه ساهه ساهه اند  
و مسلا ساند اند سطو بل ملاطال بل لکن حصیر می گویم که ناموس نباتات بعضی مرع از اصل حلا مسود در باره صفات که حاصل  
بودند و ان مساهد و محسوس است در نبات و حیوان ولی بحمل حلائی که در مخلوقات قرار داده است برای مایاها و آنها  
هر اگر افراد انواع ضرورت واحد نبودند در جمیع انواع هر اسه اسه حاصل می شد در میان آنها و احلال در طام عالم بطو  
بعضی ماسی می شد که از لرزش با سدا سده یک سر در خود را بمساحب پذیر و مادی و لا در در اعلم می باشد و در حقیقت  
است اسع و حار خود را بمساحب و اسع و حار خود را بمساحب و صناع حقون می باشد تا که عی و سبب و ان این  
محسوس و نباتات و سبب و سبب و اصول بلکه عام است در جمیع موجودات عالم هیچ حرامی نیست که سبب سبب  
سبب ماسه و خواه از مر و عات و اسد ماسه حی در صانع شرهم پس گمانی دید مسود که سبب کتاب دیگر نبود مساهب



72

[illegible]











# فایه بنشیند که نیاز حقیقت

۴۸

و ظاهر میشود و از استخراج ذایع خود میباید که آنکس باور نمیکند و نمیکند که امارت در عین مطلب نمیکند پس این  
 حال اکثر انسان و میمون مشق و اصل واحد بود و حقیقت این بود که در حالت مذکوره از ضعف و عجز و لادست ساسد و لاف  
 از اینکه در وقت ولادت مثل میمون نباشد در مراتب سطوره و اما اسکله فصدت یکس نباشد یعنی انسان حال میمون و میمون حال  
 انسان دانسته ساسد خدا و ولاده میگوید که میگویم سبب این انحطاط و شرل در قوت و ادراک در طفل انسان چه چراست و حال  
 آنکه شرل باشد که از اصل واحد مشق کرد بداند که انسان را و زرقی کرد اکل را و می بیند در قوت و ادراک و اگر گویند که انسان  
 زرقی نکرد در سر بل خود در حسن صورت و شرل نمود او و در قدرت و ادراک که خدا ساسد که موحی این امر بود و در مراتب سطوره  
 گویم هده طهره من الحق و الانصاف ما رسوال مکم که سبب تکمیل این دو صفت در انسان در وقت سرری و زرقی او در این دو  
 میمون مراتب سرع و معصومه چه چر است پس حق و انصاف دانست که این امر موحی و هر دو سنی قول شماست که میگویند که انسان  
 و میمون از اصل واحد مشق کرد بداند و بلکه موحی بطلان این بقولست پس بعد از تخریر و تخریر بر مراتب سطوره حوز و  
 مامل نماید یعنی انصاف در کمال صافی و حوی برای شما واضح و اسکار مکرر در کمال صاف صورت حاصله میماند انسان  
 و میمون نهادم و معارض میبکند تا این فرق عظمی که سرچ دادم برای شما که حاصل است میماند این دو خدا ما الله تعالی و  
 اما اگر شما را انصاف پس از تمامی برای مذکوره در کمال صافی ثاب و محقق کرد بداند که ادله و معنی انصاف شما در اثبات شود که  
 طسه و بلکه و هر و بلکه یکی از در معارضه اعتبار سافط و هابط ساسد و اندام معارضه میبکند تا خصوص سرع افندس او و  
 مکرر عرض کنم و حال آنکه عرض مکم کردیم اعداء و خصماء شما را که جرات در معارضه شما در انطال مدهش شود  
 بعد از انواع و شما را هم دیدم که در مقابل آنها صفت را می میبکند و مدهش سو را می میبکند حتی معبره نای و این شما  
 عجب است و انسان مکرر و خود هلقاب را میان این نوع و نوع دیگر و شما سنی و خود هلقاب مناسب در بعضی انواع  
 و که بعد از بعد ساسد ساسد ساسد که زلفه و این چر است بحمل الصدق و الکذب میبکند که کدام امن و معصمی  
 ارجح است ماری و همراه بود از نظر پس در ساسد که انسان مشاهده و دیدن هلقاب و بعد از سوس و ادا احمال نام  
 در حصول انواع ساسد آنچه که کد سبب ساسد که شما موهوم است محصر کلام فعلا ما داعی نداریم هر چه از اعلا می شما  
 بلکه هم بعد برای ما که کد ساسد و باطل و بطوا هر خصوص سرع او و معارضه میبکند تا و طوا هر سرع  
 برای ما محاسن است و اگر خواسته اسم انظر بعد از صبی که برای شما ظاهر و اسکار شما هم فصل الهی که معنی انصاف و مستدا  
 شما اندامیت ندارد و اساس آن و هم و ادکان او مروض و محسن است و در اصل بحمل آن کون کد است و اگر اداء الله حلال  
 نو هم بدهد کتاب سرک علیجده در این باب برای شما خواهم بوسه و اقا قول شما که حجاب و عقل انسانی طاهری ساسد  
 از طوا هر با عل اجزاء ماده محرکه و عناصر ممرجه ماده و هر چند که اصل ماده عالی ارجح و ادراک است و اسکله عقل انسانی  
 حالف ندارد معقول مای سواست مکرر یکس و اگر چه در داب و حسی است اما حالف ندارد پس در این موضع گویند که محول  
 الله بطریق هم را ساسد اسلا ممکن است و اما احاط اهل اسلام با این بخوبی عین کرد اند که اینها صفر و خود بر ران  
 علی نفس الداب معاره للعلم والقدرة صحیح الانصاف الداب فما فعلی هذا چون کلام شما را میان عرضده است و مستو  
 که آن ظاهر است از طوا هر با عل اجزاء ماده الحی گویند که حجاب در مرد ماصف عرصه است نه ماد پس این ظاهر بکه شما  
 میگویند که آن حجاب صفت عرصه است مایعی است از آنکه حجاب عبارت از این ظاهر را بدو لکن اهل ملایم میگویند که  
 حد و حجاب در حیوان بخلق طالق است هو الدی حلی المرء و الحیوة بهای طه بکه شما میگویند که در ایجاد سلسله  
 است حرکت اجزاء ماده مرموم موهوم بلا دلیل حاکم کد است هر چند که خارج است که حرکت موحی ساسد بخلاف حال و سبب  
 و موحی این ظاهر ساسد که عبارت از احاط است چه عادات الهی جاری شده است در اسباب سبب عدا لاسباب و اقا عقل پس







معابر ادراک جوامع داشت در اصل و خفیف و الله اعلم و علمه اتم و او حدیث سلیمان علیه السلام را پیش کرده و ماده حلقه  
 مجمع الحرف منقول کرده و صریحا مستفاد و معلوم میشود که محل عقل و ادراک دماغ است و قول شما مادون سیر همین است  
 ادراک تقریبات معلوم و محقق گردیده که شما در این دو مسئله باین اسلام مخالفت ندارید که موحد است و شما مستند و عدل مسلک  
**تلیخص** خلاصه کلام در این مقام این شد که ماده ظاهرا حادث شد بعد از آنکه معدوم بود و از ایجاد نمودار عدم و انوار حکایت  
 او و مکنون مرئوس و غیره استغفار طامس که الان هست و همین حالا ما دانستیم از عدم این عوالم و وجود چنانکه اینها را اتحاد  
 نمودار عدم و اینها هم با هم مساوی و مدلل و معتضلا گذشت و اینکه حلال و بد ظاهرا از انوار معنی و در عوالم و اینها  
 از جنس و فاصل لطیف و ایجاد کرده و خلق نمود و در حقیقت آن بود و نسبت زکات و این وجهات و مضامین دیگر از حقیقت احاطا  
 نمود و در همین احوال و مرئوس و آنکه هر چه در اینها از احداث میشود از اسباب و مستات هر بعضا و قدر الهیته صفا شد یعنی حالا  
 میجو اهد و مشتت علامت میگردانند و مستان از انقدرت و اسعیر خود ایجاد میفرماید و حقایق عرار و سخا و ثغالی میباشند  
 حتی که اوزان اختیار میجو اسباب و هر چه که مستان را از این اسباب نمودار است و اولی از انبیا به ایجاد میفرماید و  
 خالی هر دو است اول است خلق میکند بعد مستان و هر چه در اسباب عالمی بدین و ناشر را از ما اهد میباشند و اینها حلال  
 و هیچ شی در عالم مؤثر طبع و نفوذ نمود و در عوالم و میباشند بلکه اثر و مؤثر ظاهر می شود و در حلال هستند و اتحاد او موجود  
 الحاصل لا مؤثر فی الوجود الا الله و اسباب و ثغالی موجود است مدیم دائم اولی و دومی و عدم را و خالص  
 واحد است واحد در ذات و صفاتش و عی از کل ما سواست و جمیع ما عدا منزه و خالص با و بدیه او شده اسباب و در  
 و در اسباب سببه او شد لکن کسبیه سببی و لکن لکن له کفوا احد و مرید است با تم الاراده و عالم است با کمال العلم مانا  
 و ما کون و ما هو کانی در علم او علی التثویه است لا یمرئ عن علیه شیء و ستر و چهار حقی و اسکار و ثغالی اللیل و النهار هم  
 عدا لوانا الفیض و ادراس بر جمیع اشياء که ظاهر را ناسد عدا و نسبت عجز را داده نمیشود و لکن مدبر است و علاقه نمیکند  
 مگر بجهت که عدا ظاهر باشد و رک و کو حک و التسهی در این و مرید حقی است و متصف است بصفات کمال که لا یفوت  
 او باشد و مرید است بصفات صفات و جمیع امثال مدلل و مرید است و وجود حصر است حدت و اتان بودیم و  
 حدود ماده سر است و محقق گردید و بعضی از امثال اهل اسلام را نا علوم شما تطبیق نمودیم رجوع کنید و بعضی دیگر که  
 سهل و آسان در کتب اهل اسلام مقرر و تحریر گردیده اند اگر خواستید تا تبیین رجوع کنید **مسئله ششم** در بیان  
 مسابلی است که شما اینها را انکار میباشید از جمله مسئله برول ما را نسبت از آسمان که در علوم شما ثابت و محقق گردیده است  
 که ما را ان مولد مسود از بخار است که از زمین و در ناها بلند میشود و صعود میکند بطبقه موده از هوا و در اتحاد جمیع مسود  
 نسبت بر دین و عدا را اجتماع مارل مسود در طبقه علای از هوا اگر بر دین که باسد بخار این صورت ناوان مارل  
 سر بلند و اگر متوسط باسد بصورت روف و اگر بر دین سبب باسد بصورت بکریک مارل مسود و اگر ماده و حقیقت  
 همه اینها در زمین و در ناها و نبات و حیوانات و امثال در علوم شما ثابت و محقق گردیده بطوریکه بخا و رهای شما  
 سر بلند و حقایق امر الدامول نمیکند و مع هذا در قرآن وارد شده است و امر لنا فی السماء ماء منازگا و عذرا  
 از اناب و ان حقایق علوم شماست و در جواب گوئیم که خصوص مرآت که سبب است در مقام صحیح عفا ما سهاست که  
 ذکر مسود بطریق احصاء اول در سوره مبارکه الاعراف ما یخوارد گردیده و هو الذی یرسل الیهم انوارا یشرابون  
 و حیه حی ادا الیک متحانایا لا شعاع لیلک متب قار لنا به الماء فاحر حایه من کل التراب کذلک یخرج الموی  
 لعلکم تدکرون یعنی و اوست که مقرر سبب نا های چهار کاس را از ارضنا و در نور و حوی و سمال در حال که مرده دهده  
 پس از برول در حال بر زمین که ما را فیلحوق میفرماید ان با دها را سها که کرا سها را باسد سا را از زمین ان را هارا











صیغی که هر وقت چه برآید بدینارصوص شرعی که ظاهرها الف ذار و نا ادله عملیه فطریه رود بمقام انکار و هیچ  
 برآید صریح و استهزاء نکند بلکه رجوع کند باهل شرع و مذاکره کند با علماء دین که خواهند دید صریح و صحیح  
 الاطنان و استناد ادله عملیه و ادله مخالفه و لکن مذاکره با علماء ای اعلام شرعی است که غالباً نباشد  
 بهو اعد و محط ماسد با قوال علماء ائمه علمیه و بعضی و با و بلصوص برنا صعبان و مشکلمان که عمدتاً سد  
 از شرع مکرر رسوم عبادات و احکام معاملات و کلمات و افعال که کلمات را هم عالم نباشد برای اکل زب  
 و املاط و استهزاء اگان کنند از افاضل علماء و اساطین حکماء و حال آنکه عالم نیستند با احکام شرع از روی ضعف و  
 و اضعف و محصل کرده اند مکرر و خود را خود را مری نموده اند لباس علماء و متغلی با حرام مدسعار اعداء از راه جله  
 برای محصل دنا و اکل صد و در حاح و شرب شرب و لال در دین و حاح و حی سی غایم را در سر ایشان کالامراج و بی  
 انها حها کالاحراج و العلم عد الله مقصودی ندارد مگر نمیشد شکل برای اکل مع هذا حوات مکسد برصاص علم اد  
 بدرس و اما دعدا و معروذ ایشان میشود هیچ قائم که عمناسد از صزار اسماء قاتل الله و اتا الله و ارجحون مقصود  
 است که رقی و موق ظاهر برانگاه نکند صراط اعتنا شرعی است بپس بلکه صراط تحقیق و بعضی است بکلمه واحد  
 حال و حقیقت مشکف و ظاهر مسود و شنا هست که استهزاء عصبه باشد در راه ایمان امثال شما جعل ایشان بهو اعد  
 من و عدم معرفه طریق بطریق ماسنصوص سرعته و ادله عملیه و شنا هست که از راه عقل و جهالت زاهدان را بر  
 که مقصود انسان حجاب دین است و لکن حلق معصومین شد و ماسد عوص نالیف دین پس از این جهل و انسان دین  
 را با در اسباب اعداء و محرمین و شمس از بعضی از این صعبان که مشکف حارس دین اسلام اعتقاد بود خود امریکا  
 و یکی دسار بر آنکه اس اعتقاد مسلم اند که یکوم و من کروست و این صافی اعتقاد دین اسلام است انهمی دین مسکن  
 بخاره از سد و جعل و حاسا هال اسلام را تکلف سبحانه با نکار محسوسات و عیالی سلسله را رجب و مشقی ندارد  
 دین اسلام را اسباب مسخره و معجزه را رسیده همه اس لام حاسار دین اسلام که مانا اداره ماسد و نیرل کند نامانی  
 سلسله و حال آنکه اعظم امان است ماسد در عقول و اعدا هم است در اعتقاد ناظر و بصدیق بر موصاف عقول سلسله  
 و حال آنکه برای ممکن صعب ماص و خلاص بود از تاسس در این طریق که مسلم عس و حرج است در انکار وجود  
 امریکا که وجودان ماسد بحس و عیان و ثواب و امان و خود اس حصار اهل امریکا ساسد ماسنحو که احد مماند قول اهل  
 علماء اسلام را نکر ماسد در ا و بلصوص فراسد حبال عالی و الارض بعد دالت دجها که مراد و مقصود  
 از دخواست و سوبه ظاهر است و مراد از دس ضالحه و فائده برای سکنی جا که بعضی از معشرین که اند و اس بخاره و کوا  
 اکثر احوال تب و زور و حوص و امل خطره نکرده است که اس لحظه که در اس سیر معش صبح است در سهر دیگر  
 ریب نما طهر است و در سهر یک ریب نما عرصه و در سهر چهارم و ن نما عرصه و در سهر پنجم و نما عرصه و در  
 سیم صبت است و اگر خواست برآید برای اس مسکن جا را سلسله روس شود حقت کند و م حوص هر را که اگر  
 از اهل ح سوال کند که اول حوص هم و ف بوده خواهد که مملاد و ساعا ریب کد سس و اگر اهل جزائرا  
 استعمار ماسد خواهد که م س و اگر اهل اندلس برسد خواهد که م و مای صبح بود ای بخاره اگر علم بداد  
 ماسد ماس و لکن اس حاله در م جلدان علم نخواهد حرا مای سلسله اهل اسلام را رسد و جعل و حجاب و حجاب  
 و معصی نداری و مکرر ماسد مسوی پس و مزلان جلد از اسباب مسخره و معجزه که فرار صدی جواب صاحب  
 دین و صانع ممل را حاصره داد و نورا هه ماسکوم مسائل مری نور اس که مگوی کرانه ولی اگر سلسله کردی مماند  
 و سه بعد از کمال سجد ماسد امر سه نکند و در و فاه ماسد و ممان سرب از ماسد مری که موجب غلان صوم است



و هی که رسید فضا و نشانی بگو اگر شاهد داری بیا و اگر نداری منم بخور و شربت که از موفات مردم  
حاصل است دیگر بیا چنانکه لایق با بابت فرایه که و الارض بعد ذلک دجها و الارض ویرا شاد لالت دارند  
مرا بیکه در می گوی باشد بر آنکه هر سرس بخسود و کرد و از سرس کهن علط است کو با ار که همان کره و از سرس کرده که  
در عالم داری با حق لال و حال بر دگر اندازد بد که مشکلا کردی هسند مع فلان در سزا بها عمارها منار و در  
دامه آنها منار بر سرل مسکد بخلانحد بر مسکم سنا از با احوال الماده که ناحین اشخاص طرف شوند و با منال  
ایشان کهنکو می باشد که اینها اطلاع الطر بعد راسال سماها هر چند که صور و صدق و صد و لکن صدق و احمد  
ظاهر دوساست و لکن در واقع اراندا بذاست و مفصود س عدا و ت نادین است و لکن فلت عقل و علم و اطلاع  
او را و اماند راسال سبحان لا ظاهل الله و قضا للحق و علم الحق و سلوک مع الحق و الصواب حق و الله الاطمان للهم  
الحاصل مردم بر سر می و صد و حواشما هارام و لا از مردم بر سر می با ثبات و موات و اما این که خدا بختالی هفت  
اسمان افریده است در حق و ما و الای اس هفت آسمان جسم روك دیگر افریده است که منعی بکر است و بیخ  
کریته السحاب و الارض و الای کره جسم دیگر افرید است و دیگر از کره و محیط هر سه منعی بعرض و حجم  
دیگر بر جای کرده است منعی بلوح است و حجم آخر که منعی بعلم است رای اصل و تضد و ما کان و ما بکون بدون  
خاص بلکه رای مائع دیگر که واضح ماتخاص دیگر است و این که جسم اسان بر سر زاد خانه تکسل مسکد که منعی تحت  
والان با بخا داهی موجود است و ظاهر دیگر رای تعدد متان و غار و کهار افریده است که منعی بجهت است و این بعد  
و سیم بعد از خزان عالم ارس و سموات و عتسما و انب و ثما میگوید دلیلی ندارم بر حقیق و اثبات اینها در علوم  
بلکه بحسب قواعد علوم ما اینگونه امور در دنیا میگذرد پس در حواش کویم که ترا طبع عقین و مادی و مادی  
ماثل می باشد بخلاف مندی بعضی بعد شاسع که عهول و اکار میخیزد و حراست در بحد و سعال و بلکه سمانه در دنیا  
میگوشد و بعد از قول بعد عمر مای میگوید که سمس و کو اک و هوه حادثه در اس بعد عمر مای فائده می باشد  
احوال بعضی از علماء اسلام و بعضی از احبار که از کتاب سماء و الفال مرفوع کرده اند و در قول سماء شده که شمس  
و کو اک مر کوزه در سماء پسند بلکه فائم در فراع هستند و فلک آنها عمارت از مادی است چنانکه بخواه این امور  
که سب علی هذا کویم چه فاع داریم از سکه و از این کو اک و اس بعد شاسع عمر مای فائده می باشد و الای انعام میگوید  
اخذ کرده باشد بعضی سموات سبع و عمر مایها را و لکن غیر مریته می باشد چنانکه از قول اهل اسلام هم سنان اخط  
که ست و سموات سبع و عرس و کره و لوح و ظم و حق و جهتم زاد را س بعد عمر مای هت و درت کامله خود نگاه  
داسد اساع را سکه میگویم که افامت اس اسباء ساموسی از نوامیس موصر عمر در نظام مخلوقات با بدون ماموس  
باب و محقق کردند که فادر هر دو سنا و دور امیس اساب فادر هر دو سنا چنانکه تهن و کو اک و ادر فراع مذکور  
بقوه حادثه سار قول شما نگاه داشته است و بجهت بعد اینها ار ماعر مری و عمر مای سناست و اینها ظاهر است  
هم اماعی ندارد بحسب قواعد عقل و هر چه حار باشد عملا تعلق مدرب ما و هم حار است و عدم اذ زال ما اسباء  
مذکور را بخواش ظاهره و با نوساط دیگر ماسد بطازات مکره بعضی در بعضیهای روك دلیل مردم بخسود علم  
الوجدان لا مدل علی عدم الوجود و شما دلیل مردم ندارد مکره مردم و حدان و از نظر اینهم مردم و در بل کلام  
ظاهر و در س مسکد که هیچ مانعی ندارم از اساب و وجود هفت رمن حاکم در بعضی از موصن شرع و او کرده  
حبال بانی الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهم فی الصلای ای فی الهدی الدالی غیر ذلک  
اصوص و این شس و من قانم باشد در مای که مردم ما قانم است با سار کو اک و فانی هم و اشیاء اینها



مرعوا له حنا که مطعون شماس در حق کواکب دارند که مسکون شد که کواکب متبل مرعوا له هستند و در سماء و العالم  
حرری وارد شده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمایند که هذه النجوم التي في السماء مدبران مثل مدبران الجنة  
في الارض الحدیث از انحصار معاد مبتدو کسنا و هاسکه دارند مانند سکن زمین و اگر گویند ما این زمینها را مانند  
سماهای مرکبی بهم در حواب کویم محفل است که مؤورو و وس ساسند ما اینک سماء اینها را سپید و شاد که دیده  
ماسد و حنا کرده اند که اینها کواکب و در راجع فایده بعد از الهی سؤال سلبا که اینها اخبار الحسوسند عینا  
ولکن دلیل بر حصول علاج چر است حواب دلیل اهل اسلام بر وجود این اسباب علل و خصوص چر محقق بطریق  
سرعه است که از رسول اکرم و صادق مصدق و سید اسب و ان صادق است و هر چه بگوید هر چه بگوید که معصوم  
از کذب برای آنکه رسالتش از حاس جدا است و محقق گشته باد که و را عیبی که خواهد آمد آباء الله تعالی بصورت  
مرهان این خواهد بود لهذا امر ممکن و فلا حرج و وقوع محض الضاد و کل امر ممکن احرج و وقوع محض الضاد و محال  
و هذا محال القطع به و شما در هیچ کدام از اینها فساد نمی بینید مگر در صدق محرفان هم عفریب تان و محقق  
میشود ماری جدا سؤال علی و حکم و حلف این اسباب چر است حواب علی و حکم هاسکه در کواکب  
ارض و همه عوالم مشهود و محسوس فاسد و علی و حکم این اسباب هم برای سگاس مشهود و محسوس است و هو طالع  
لا تسئل عما یقبل و را هس کثیره در ما تقدم اما مرمود مرمود عقول شما با حاطه مجمع اسرار و اسرار که در او ساکن هستند  
ما حیر رسد ما دال اسرار عوالم دیگر رجوع کن ماهی که ماهی و مع هذا اهل اسلام اسرار کثیری برای این اسناد یکاها  
خود ذکر کرده اند و تشریح و بیان اینها را با شماست چر که موجب طریل کلام است و اگر دانسته باشد و نوح کس که بکند  
اهل اسلام با خف حال برای شما مکشف و ظاهر کرده و اما اسکه جدا است اما احسام نوزائنه امر به اینها را قدر  
داده است بر شکل با سکا ملخه و در مذمت سار سار و لیلی کرده و ما بین زمین و آسمان است قطع و طی میباشد  
و از بین چشم ما مرمود میکند و ما اینها را می بینیم افعالا و عجمه و عر سار اینها صناد و میگرد که در شفا حوا را بیان  
عمل اینهاست و اینها مملو از این صیل مخلوقات ماسد و احسام که بر سار اینهاست که تشبه ملائکه هستند  
در بعضی احوال را حوا مذار بر شکل با شکل ملخه و احجاب و استنار و اضا و قدرت بر افعال عظیمه عجمه  
و لکن محالند ما ملائکه در ماده ارضیات مثل اینک اینها نوزائی مسد فی الحقیقه ما تر این احسام سمعی با حقه ماسد  
و وجود اینها در علوم شما طبعیون ثابت نشده است یعنی چون می بیند لهذا مکرر و خود سسب مقول حقین  
عمر الله که گوید که عدم مانع عقلی چر است که خداوند عالم احسام با این حواض امر به ماسد که مستی باشد ملائکه  
احسام دیگر که بطریق اینها ماسد و ما هم که سمعی با حقه یعنی مومنان ایشان و کهار انسان سمعی هستند با حاط و علم و  
شما حد دلالت دارند بر عدم وجود اینها و نمکست که ماده اینها ماده استراشد که سماعا بل مان هستند و مسکون شد که  
کون را مکرده است و هیچکس از اینها نیست و خود سماعا مبداء و لکن نا و کرده اند و وجود ملائکه و احاطه و شفا  
سرا و ر کس و اینها که ماده و خود اینها هواست که خداوند عالم مکنون نموده است و اجزاء را جمع کرده است که کسی که  
فایل و لای و صالح ماسد برای حواض مذکور حاکم حوا را مکنون مرمود از عناصر حادیه مکفت و وضع محسوسه  
کس حجاب و حرکت و ادراک و سایر احوال را نموده است بر حال در خود عناصر حرری از مد کوزاب سوده و لعل علم  
رویت ما اینها را حجه مقاصف و لطاف احسام اینها ماسد مثل هوا و امر که در سار و ما لوالحاله است و عر مرتب  
عقل مذکور و ادراک اینها در کل با شکل ملخه است که عملها را در داخل در محض صرف طریق مشهود  
مان چر که سماعا را از احسا را که کسی بکون را ایجاد و عر است که کسان ما در ماسد بر احد و موال







# وَجَبَّ شَبَابُهَا بِكَيْفِيَّتِهَا

۸۷

گوئیم موجدان کبیت و خاغلان خاصه برای احسان کسب و مدتش از اعمال عظیمه در کائنات را و کسب با عجز احسان  
که مدد و مدتش خلق است از عدم که اسباب از وضع نموده است بر این نظام و بهیچ حکمت پس رها کند خداوند را باشد و خدای  
قوه حادثه و حادثات و ایجاد از اعمال عظیمه و عجزه از آن عاجز نمیشود از اینکه ملکه بطوری خلق کند که نامشناخته  
و بعد از آمدن و حیره طلبه خواه موضع ماموس در او و با بدون ماموس با کل خار عجل او و در عظمه و ضلحه ای  
کان سخاوت من فاهله و اما اسکه اسمان ملو از ملائکه است عزیزی در این سر بیست چنانکه اهل ارض را در این سنان  
نموده و بهیچ اهل سموات را در سموات و بهیچ چند ملهون از حیوانات مکر سکوت و بعضی حیوانات حربه در دهنی را در  
فطره از آب مرل و مأوی داده است و از طایفه آنها را میثاق نموده است پس حسی بیست مرده در حلال را عظم و عظم و عظم  
دفعی و سایر عزم سناری از ملکوت و در باصون از شما و عرش شما در کواکب عوالم و سکه باب میشود که صاحبان اعمال اند  
مثل انسان و اسنک لال میباید بر وجود اسباب محال بود خود بواسطه دور بینهای مرده و بهیچ با اعمال و آثار آنها در  
کواکب مثل هر طرف و هر برع و امثال دلال را اعمال مثل است میان اعراب که شخصی آمد در فرستانی اسناد و کتب  
کل هولاء کما نواعی دانی محال له امر ما هم من یکدیگر پس در صورت صدق این مسئله یکدیگر وجود ملائکه در موانع  
راهی ندارد و دلیل اهل اسلام بر وجود و آثار و خواص اسباب محض خداست چه بتوب و عصمتش ثابت و محقق است  
صاف باقواعد عقلیه هم ندارد فاسوانه من دون ما قبل و اما اثبات روح و معاد و هشت و جهنم و امثال دلال در باب  
و محقق علیحد که در خصوص اثبات امثال است خواهد آمد ان شاء الله مظهر و مریضه باشد و خود سنانکه انما الزخو  
حلی طول کشد حم ثانی کلام منارک امر المؤمنین علیهم السلام در صفت ملائکه در هیچ اللامعه مریضه باشد ثم موافق ما بین  
السموات العلی ملائکه من الطوارق من ملائکه هم میجو کلام رکوع و رکوع لا یستصون و عناقون لا یزالون و مستحق  
لا یسمون لا یحسمون یوم العون و لا سهو العفول و لا فتره الا بالذل و لا عمله اللسان و هم اماء علی و حیره و اله  
الی رسله و محققون بصلواته و امره و هم ام الحظه لعناده و الله لا یلایا و اب حانه الخ و در نظر داریم که ان شاء الله برای شما  
طسعون بعضی را اسرار احکام سریع و محسبات اسلام را برای شما ذکر و بیان نمایم سطر است که در ضمن ذکر اوصاف و  
حققی بیان خواهد آمد ان شاء الله **فصل الثانی** در معالیه های سینه سانه سرهان و دلیل معلوم و مستحق بودن  
که اسباب را صافی مساند و ان حلاست فادرو غایر حکم و از حکم کار لغو و بی فایده و عب سر عمر بد و اله اسر حل و دار  
حیره مطلبی امر بد و از امر پس چیزی را زده کرده و کار حکمی می بخواند بود اله حانه که میباید آخسین انما حلقه که  
عساً و انکم النسا لا تخرجون یعنی اما کجا کرده اند که ما شما را عث خلق کرده ایم و شما نسوی ما را کسب نمیکند پس  
هر که سطر عرب در خلق اسباب بطوریکه بطوریکه میباید که حلقه اسباب لغو و بی فایده و عب نسبت و کلام لغو و  
عسی اسباب را با لایر که کسی در مذهبها کوره حدی سازد و بعد یکدیگر و از آنها را حرد کند و نسکند و از سر کرد و بارها  
نسکند و معلوم است که هر کس که بعضی حسی حری می کند و از احکام بخواند ای ذالک سهل است عاقل هم بخواند سمر و او را  
هر عاقلی ملائکه کسب پس حکمیه مسود که خداوند غایر از حکم و علم و قدرت و عدل و اصناف سوع اسباب را که اسر  
مخلوق است خلق کند بعد از اسباب انواع ملائکه و مرصها و خطر ها و برها و صرها و فاهما سلاما ند بعد هم را نسکند و برهم  
و از سر کرد و هر که معلوم است که اسباب حکم بخواند بود و هر کس میباید که اسر کار لغو است و نسکند و از سر کرد و  
غالی خار نیست چرا که ملائکه و بر این عقلیه باب و محقق کردند که او غالی سانه حکم است پس باید فکر و مامل کرد که اسباب را  
ادم را حرا و برای حیره امر بد است معلوم است برای احسان و تفصل است سینه برای اندا و عجز او اسر و برده ها عقلیه است که  
احسان و تفصل در حیره عریض لغو و فتح است و اسباب هم حاصل نمیشود مکر در صورت تمام نامر موی و اطاعت و در او امر







































# مُحَرَّرَاتُ كِتَابِ الْخَبَائِرِ الْمَغِيْبَاتِ

۹۷

صله واحسان من چون روز قیامت شود ایشان زاد را نام و احوال او و نجات دهنده چهل مرتبه از طایفه امامان حضرت صادق  
روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام یک روز در محصور رسول الله صلی الله علیه و آله بود که در محصور بود  
خواهد آمد و شهر را بنشیند و خواهد شد و سه نفر مسلمان خواهد شد پس حتی از آنها حاضر بود شک کردند  
من که من را سبب کشته شدن رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد شد که نور موعود بی رسول الله صلی الله علیه و آله بود که ما علی ثقیل صدیق اکبر  
ما شاه مؤمنان و پیروی ایشان نوبی بی ایچ من می بینم و صدای ایچ من می شنایم و اول کسی که من ایمان آوردن بودی و خدا  
چنین آمده است و شک و گراهی باز نور را سبب است و نوبی و در برابر اسب کوهن روزی که صبح شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در  
محلس خود قرار گرفت و من در خواب را سبب محصور شستم به هر محصور بود در محصور آمدند و سلام کردند و گفتند  
ما محمد سلام را بر فراغ عرض کن پس هر مسلمان شدند و سه نفر مسلمان شدند پس حضرت سکی از سه نفر که مسلمان شدند  
فرمود که نور موعود بی صانع حق می رود و دیگر نور موعود که افعی نور خواهد کرد در آن خواهی میرد وستم زافر بود که ظلمت سوزان  
خود خواهی رفت و ملائطه نور خواهد کسب پس بعد از اندک زمانی آنها که مسلمان شدند بودند مرکب شدند و گفتند یا رسول الله  
هر یک از آن سه نفر با پیغمبر موعود بودی کسی که شد بدو مضاف صاحب من شدیم محقق بود آمدیم که اسلام را ناره کنیم و کوهی شدیم  
که نوبی امیر مریدگان و مریدگان چهل و یکم طریقه و عمارت را در حدت آن بطریق معتدله از عبادت و عبادت و عبادت کرده اند که حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله در آن کسبه سدن بحرین عدی و اصحاب و معاویه و ابی اسلم تهید کرد چهل و یکم طریقه و عبادت  
از محمد بن عامر و حاضر روایت کرده اند از ابوت بن شبر و عبادت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن کسبه سدن و ابی اسلم  
و کعبه یا لله و یا الله را حیون اصحاب را حضرت معتبر شدند و کان کردند که مرا بنیان خادش واقع خواهد شد پس  
حضور فرمود که سکان اقبس در آن حره سهد خواهد سدن پس بر بد مسلم بن عصفه را بر سر مدسه فرستاد در سال ص  
وستم از حضرت و چندین هزار کس را حصار زد و آن حره کسب که هفتصد نفر ایشان قارمان فرما بود **چهل و یکم**  
طریقه و دیگران روایت کرده اند که حضرت حرداد که عبدالله بن عباس و دیدن از من با بنی خواهد سدن در آخر عمر  
و حان سید **چهل و یکم** طریقه و عمارت روایت کرده اند از سعد بن مصطفی که را در مادی آن سلسله را سیر می نمود  
و او را ولد نام کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در آن حره را سامه های مرغوبی های خود نام بکنند و امیران نصر کنند و سبک  
در اقبس مرغی تمام خواهد رسید که او را ولد گویند و از برای امیران بدرار و مرغون خواهد بود و چون ولد پس برید  
هر سدن از فرموده حضرت ظاهر شد **چهل و یکم** طریقه و عمارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که چون ولد  
انی العاصی شوند در حد را سدن و سدن حد را احدی که از آن خود کرد اسد و مالهای حد را مستصرف شوند  
در حق مروان فرمود که در چهار طایفه خواهد بود **چهل و یکم** طریقه و عمارت روایت کرده اند که حضرت شایسته  
احضر را حرداد از مردن نحاسی پادشاه حسره و احضر مردم زاد و نفع جمع کرد و در نجاشی بنیاد کرد و حواره او را دید  
و بعد از آن حرداد که نحاسی در آن روز مرده بود **چهل و یکم** طریقه و عمارت روایت کرده اند که در سنی که اسود عسلی در یک کشته  
سد حضرت بکسر سدن او و کسده او حرداد **چهل و یکم** طریقه و عمارت روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
طایر را بحال سوک فرستاد و روزی فرمود که الحال در من جاریه کسبه شد و علم را حرداد که الحال حرداد  
دسها س را حد کرد و سهد سدن و حد او را دوال را که در بهشت پرواز کند در فرمود که علم را حرداد که علم را حرداد که  
او سهد سدن در فرمود که علم را حد کرد و دسها سدن در انوف مرواس و نجاشی حرداد و فرزندانش را  
طلسم و عرب فرمود **چهل و یکم** طریقه و عمارت روایت کرده اند که در روزی احضر بطریق سدی در افعای  
سر از من مال که مارک و مر بود در فرمود که حکوم خواهد بود حال بود رهکا مسکه دست رنجهای پادشاه عجم داد رس











# باب بیستم در کتاب اخبار

۱۰

مسوره ایشان بطب خواطر و مباحثه و طاعت و شغل مکتوب و چنانکه چهار سال پیش در مکتب در عهد روزگار  
 ایشان بسر میبرد و در سفر حج او نیز بهی سمرقانی در بلاد اش شوقم بعد از آنکه در صحنای حصر موسیقی و غم و مع  
 ایشان از صنایع مغان و اسطرلاب و فال کمران و ساحران و رمالان و امثال ذلك مذکور است تا در وقت عصر آمدند  
 تاب (۱۸) و امه (۱۵) بعد از آنکه عزیزی (۱۵) آتانی مغیر چنانچه کامونی با هم چنانچه آدوانای الوهیا الویسماعون (۱۷) کل  
 آشر ساء ثلثا بهم آدوانای الوهیا هورب یوم هفا هال یور لا ایسم لشموع اب قول آدوانای الوهیا وایت هاس  
 هکذ لا هرفوت لا اواه عود ولا اموت (۱۶) و تویر آدوانای الای هطیوا آسیر دیر الی حیدر حلا وید حلا است در میان  
 شما او را در اب پیغمبری صل من بعضی صل مونی معوث سکره اندا و را بسود بعضی غمای شما که می اسرائیل هسید  
 تا به پیغمبری که از برادران شما معوث مبدود اطاع نما شد و داخل دین او شود (۱۷) مواهی هر چه که ارعدا وید حلا اب  
 در حورب در روز محبت در حواسنی هکام هکست که قول حلا وید حلا ی خود را دیکر یوم و اس اش عظم را دیکر یوم مناد که  
 نمر (۱۶) و حلا وید من فرمود آنچه که هکست سکت (۱۸) نانی ایم لایم مغیر بهم کامو حلا و ابی دما دی تقود و سیر الیم  
 اب کل آسیر اصونوا وها ماه اذل آسیر لا یستمع (۱۹) ال داری آشر بدتر سیمی اوچی آدویش معنوا ح هانی آسیر نایر  
 لدر ذان آسیر لا صونو لکذ و آشر بدتر سیمی الوهیم اهریم و مب هسانی (۱۸) از برای انسان معیر را مثل نوار صا  
 سزا دران انسان معوث خواهم کرد و کلام خود را در هان خواهم گذاشت ما هر چه که ما و امر بهر نام با انسان رساند (۱۹) و بلع  
 مسود بعضی که کتاب عزاکر او اسم من بگوید مسود من را و هس منکم (۲۰) اتفاقا بهر یک که مکتب را در اسم من بعضی که هکست من  
 هر مودم بگوید و ما هم حلا مان عربط نمایند با پیغمبر را با الهه ممد (۲۱) و اگر در دل کوئی کلام که حلا را بدیده است  
 حکویر نام (۲۲) حاکم پیغمبر که بی سام حلا وید بگوید و ایضا واقع شود و ما تمام رساند از سکره حلا وید هر مود هاس که  
 ان پیغمبر را از روی عز و کف اس را و من من **مخصیص** کی بلطری اسدال را اب هر مود و روح بهی ۳۰ من  
 و احاد در مقصد سم مذکور خواهد شد لکن در اموصح مکتوبم هر مود از کلمات مسوره حدیث است اولی اسار دست  
 معیر مود و غمای به اسرائیل سطر و موم معیر لورم او با سیدی **مختار** شاعر است ما سکل معیر در دایله ی اسرائیل  
 ساسد بلکه از سزا دران انسان و بی آخو بی اسرائیل ساسد ملاسک از بی اسمعل خواهد بود حاکم هر ناما ۱۰۰ اعلمه لمر و  
 مجلس مامون در و مسکه صاحب ما علمای اهل کتاب معیر مود و بان اسر اسدال صوب حصر مسود با سار ان بکسر بهیم  
 فرمودند حاکم چندان مامون بی در عون احاد الرضا و احمد بن اسطال طریقت در احیای عزله اسمع غلام مامون کار الا و از  
 صاحب مذکور را موم فرمودند رجاء الله علم **سپهر** اسکه معیر بی مود و احسن کلام و احاد از هت خواهد زد و **مکتوب**  
**کلی** بلک اسما و اسکه اسفره نص طلس در حق حصر محمد رسول الله صر ترا که اعظم معیر اب بر کفر و اسب و او را حد کلام  
 حاکم اسار اسطلک رات سم موصح مام مذکور خواهد شد و اما اسنا و هس من صص حرمی که در انبه سید حرم  
 سدا برای مصف کا دست چنانچه **مکتوب** اسکه در شارب و مر کوری صل مونی خواهد بود و حال اسکه در ارم و اوست و  
 چهارم از سفر موی مذکور است (۱) و بلو نام ابی عود با سراسل کوسی الخ المذی هر کرد میان به اسر شل صل ری معوث  
 بخا هکست و در اب موم در و موصح نص عوده نو کان معیر مود صل موم اسب سربا اد اسر اسد  
 و الا کتب در کلام حلا لام خواهد بود سالی الله عن دلب غای اکبر **سپهر** اسکه هر که سکر و او با و احاد اسر اسب  
 و اسفره معیر اسب سکر بی مود اند معوث صص با سدا و حرم موم معوث صص سود هادی و ۱۱۱ میل الله  
 و سراسلانی بالسف **سپهر** اسکه بر و انی را و طاعنه و او را خواهد بود **سپهر** اکبر و اسود و سراسل  
 بود و ان موم سراسل عباد مسکن در حق عسی صادی صص و راکه انسان سکر سدا در سم سراسل است







[illegible]



وذكر بعض من أخرجنا من النبيين

107

[illegible]



## 3 F

هم پیوسته بودی ایمان آورد او چهل پر چهل گفت که او شجر ختم ما را شنید است و بجهان فراموشی بنما نمود و از جماعت  
مسافران که از اطراف آن فرسید پرسید که انسان دیده اند یا نه چون از آب و رود رسیدند خواب دادند که در میان  
شب ماه زادیم و خود این محرمه ناهره او چهل ایمان بنا آورد و از شجر چل کرد و نگاه فرشت بر تاج او شد و بگوید  
که شجر که سما را پسری گسترانی گشته یکی را خدا دادند در حق رسول بوده و مشرکان آن محصور و آنرا گشته میبکنند  
بجهنم خالص آنجا در دین میباشند که آنرا گشته کرده بودند ایشان در عبادت پس حق سبحانه و تعالی این را  
فرستاد و این بر و آیه بغير صوا و تقوا و شجر مستمرا را اس مسعود را پیست که گفت حق آنکه بکسر نفس من بعد مرا  
اوست که من دادم که هزار در میان هر دو قطعه و هر حیران مطعم سر و آب کرد که در عهد رسول الله فرستاده شد  
که ما پس آن کوه مدو نصف سد و ساره کوه خرا کرد و کاهار کشید که عجله شجر کرد شخصی را ایشان که چکوبه شجر شد که هر دریا  
از او اظهار عالم دیدند بر و آب معوله او اس عتاس مشرکان اجتماع کردند در در رسول الله آمدند و گفتند ای محمد اگر تو صد  
شق هر کی برای ما حصرت فرمود اگر مرا شکام سما ایمان بنا و بکشداری و آن سلسله المذربودن آن محصوره غافل  
و حتمی اطاعت دعاوی دی نموده ماه زادیم ساحت و آن محصورت فرمود که اشهد و اشهد و او نا و خود این مشرکان در صدد  
انکار بر آمدند و حتمی از آن حرمید هجوت اهل عبادت ما را بهیستد که از آن کس تمام شد که از صاحب کتاب مختص مع  
الضادین و شجر زاری در معایع العبد در تفسیر سوره فک که که نمای معشر اجتماع دارند بلکه مراد او اینست که ایشان  
فر و حصول اسعاف و زانت و احاد دلال دارد مر جلد استعاف و در صحیح مر مشهور است که جعی در عینا مر او را و این کوه  
ر که اند که این بعضی سؤال کرده است که محرمه اشعاف بعضی ابی با ستر زاری آن و کوار پس سوال نمودن پروردگار خود و خدا  
ماه زاسکاف برای بعضی بعضی از معشر گفته اند که مراد از اسعاف شدش است و معنی هم بنا و در چرا که کسب که مع عباد اسعاف  
فر زاسعاف خواهد بود معنی و مغل را مع خواهد کرد و کس که بخیر عباد معصاح بنا و بل بجا آید و دو و سب قول این مثال اس که  
اسعاف فراموش حائل اگر چه این امر را مع مصلحت عموم است و مصلحت اهل دین است و این بود که حد  
نوار رسد اسد در جواب مگویم که بعضی صلی الله علیه و آله وسلم متعدی نفران بود و مشرک هم میبکنند که ما اسعاف  
عی و دریم و عاخر بود در دین مران محرمه ما حسب ما روز ما مت و نا و خود محرمه ما به محرمه دیگر متک حسمه سرد لدا را اعلی اطل  
نرموده اند بهم که فاعل انکار اسد و اما مورچین رگ کردند بجهت اسد که در اعلی رقیح صم اسب و چون اسعاف فر افش  
گشت این مصلحت و هر طور و شقی اسب در حق مثل نصف شکل فرد و موصع دیگر پس رگ و دینه کاپ اسعاف فر را  
و فران محدود دلی و اعوی شنی است محرمه را و اما کاس جمل سل سب و مجرصاد و از نو عیش را و در این اعلی اسعاف  
نوع و حد سب مع حرو الشام حد سب لام اسب و خوار حرو و بحرب عو اب ثابت و محرمه اسب را و اسب کاس که در دینا  
اعاده نمده هم بجهت کلام شجر زاری تمام سد و او اسعود علامه در هسب خود که در آب شد که کاهار اسد محار صلی الله علیه  
و آله وسلم محرمه خواهش نمود در ماه زاری اسان مشق نمود و اس عا سدی الله عه که کاه که فرد و نصف سد صعلان  
رف و نصف دیگر را تا مد و اس مسعود که که کوه خرا در میان دو نصف فرودم و از عا سب عطا ایدر در و آب سد  
که معنی اسو الفی سس اسب که در روز ما مت ظاهر خواهد شد و رد و اطل کداس قول اقول ملا و به سال و این را و  
آیه بغير صوا و تقوا و شجر مستمرا این مراد که با طوق اسعاف اسب و مساهده نمودن اسعاف و مر زاعا و مراد از  
مساهده بطاران را و در بعضی در را اب معنی را اب حد بقدر اسو الفی اسب تمام شد و مکتولم و السع و هدی و الس  
کلام باقی عسیر که سل کلام هر و خط و ل و مکه و سب و اگر خوا سب و جوی که و حجهما و احاده جیه و احاده  
دلال دارا و اسعاف فر علی و مر السع و عا هساها که معنی سب رب را و احاده سب الی اینا لار



# مآثر انکشت بر چهره

و بعضی از آنها گذشته و معتبر غایبند و شارح مؤلف گوید حدیث اشعار و فراموشی از آنست و جمع کثیری از اینها  
 نقل کرده اند از سنی و انویر و عدالوهاب علی بن عبد الکافی از ثمامه الانصاری الشکی در سجع محض این خاصه را نقل  
 کتب صحیح در مدح ایشان فرمود و موصوفه فرات و رواب سده است در صحیح و صرها و مراد از صحیح صحیح بخاری  
 مسلم است و ابوی نه هاست مگر این که از ام علویه حن و البهام بدر پند و اگر اسحاق رابع شده بود راجل عالمی و سوره  
 سود حواله بکتاب سیه صفت است عفا و عفا انما عفا احصا و منبشوا انما عفا احصا و مسودند که هفت و هفت و هفت  
 انکه حاد بطوفان نوح علی سنا و اله و علیهم السلام سالی بکمال و فانی شد در آن حادثه هر دی جانی از وحوش و طوطا و غلام  
 و خراب و حیوان و انسان عمار اهل سینه و بحان بیات از آن بکشته مگر هشت هزار و شتر و احمه و صرع سده است در باب  
 هفتم و هفتم از نوزده نگویند و در این هفتم از ما ستم از رساله عامه و الای پطرس و عمار و چنین است بیومانی دُ نوح کت  
 عید ما و اها و ریمونا و کاه و حجابی عیایه کفی شیلون بر بی میدیا الترجه در نام نوح علیهم السلام و او انکه کشتی را مع  
 و در آن چند نفوس بعضی هفت هزار و بیست و هفت (۵) از باب (۲) در رساله ثابته مان بحواس و لیا لهما  
 لا نبی الا نوح و حیو له الی نوح دیمایا کارد و کارد کس و با طیرتی کت طوبا با عال ما کاردی مؤبلی المعی و مرجان کس در ربع  
 نمرود که شخص هفتم یعنی نوح را که دعوت راستی می نمود و محفوظ داشت بر جهان سد پان طوفانی فرود آورد و از آن حادثه  
 یک سده است ساریم اهل کتاب مکر و فدا و چهار هزار و دویست و چهل و دو سال بمسی فریاد و اتحاد در نوارح سر کین  
 هند و در کاهای انسان مذکور کرد و از امر را با مکار بلع انکار می باشد و اسیر امکند علماء ایشان کامه ترک است که  
 معصود نوح از آن حادثه با سدر مکتوب هرگاه قطع سطر عیاشم از زمان کد سیه رطکر کم بر مان کرسس الا واد که چهار هزار و  
 و بود سال قبل بر آن بوده است هر یک ساریم هاد کس انسان با زاده صحیح و نوح از آن حادثه عاقره صد و داس بر آنکه  
 شهرهای بزرگ و سار از آن زمان تا کنون موجود است و ثابت شده است شهادت نوارح ایشان از آن زمان تا کنون  
 در اعظم هند چند میلیون نفوس در هر زمان از آن سیه موجود بوده است و مدعی هستند که حال زمان کرسس صحیح کرب نوارح  
 مثل حال در زمان آن چندون در بخارا و مانی از نوارح حور که سار است بدانکه اهل مین هند معصود طوفان نوح پسند و بعضی  
 از اهل مین میگویند طوفان در نابل بود و حای دیگر بعدی بود عیاشم کلام از حلدون و احمد بن علی بن عبدالله ادریس حمله  
 هر دو مالمصر و سار در بخارا و کات خود که مسیحی است کتاب المواعظ و الاعصار و ذکر الخط و الآثار گفته است که مین  
 و سار بخوس و کلان سار و اهل نابل و هند و اهل جن اصاف ام مکر طوفان هند و بعضی از مین میند لکن میگویند رسا  
 و معرب طوفانی رابع سده است و جمع روی مین را کرب و عری سده مکر بعضی از مردم و بخار و محمود ارمه حلوان و بمبا  
 مین هم رسد عیاشم سدر رجح کلام المفری و اساه صفت مین مکر طوفان هند را سهره سار است و از امر و ما الراما  
 نقل می کند رجح کلام خان کلار و ملید را در رساله ثابته مدد در کات و که مطبوع سده است در سینه دلدن و رجح عیاش  
 ارد و صحر (۵) مان بحواس طوفان عیاشم است ساریم هاد علم سیه و مر انفق معکم اما ما هان در یاد را با طوفان  
 مردم سار شهادت (۵) از باب (۲) از سفر نگویند و کار و طوفان سار مد و رور صحیح است در سار سار سار و مد و  
 داس هشت هزار و سار از در سیه سار حلی که چند راها لکل و در سیه ای نیکاه داس صاعده مد مد و  
 که سار و افکا و مد مومر و دسانای عیاشم و در کرب مد مومر و حور سیه حای عیاشم می در (۲) از باب (۲)  
 گفته است که انکورد و ارطار احر را احر ک می چند روح سار سار و طاله و است اتحاد بالله حای مومر  
 مسود از ابر (۲۱) و (۲۵) از باب (۲) از سفر نگویند در حکومه خود و مد و سار که سار رصا و حور سار است از جمله  
 مد عیاش که سار سار طالع صالح بود حای مومر مسود از امر و ابرامه از ان و ساره لبراه سار



[illegible]



اَلْمُجْرِمُ خَافُ مَا كَانُ لَا يَشْكُرُ

[illegible]







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]











[illegible]



















ایشان پس کان توجه خواهد بود در حق حالی عیاض و کیمیا و کیمیا و تیر و تصویرش این خواست که حضرت رسول دست مبارک  
 متکثر در میان طریقه و جلال و کمال و طوبی که در هوای غبار است جمع بینا بدین قدر که کمال خود میان آنکسهای متاثره  
 و با هوای از مغرب تاب عیاض و با اسکنده میان آنکسهای حلق بینا بدینها خایر و داخل در بحث تصرف فایده الله میباشد  
 معجزه خاصه علی بن ابراهیم و این شهر آشوب و خط زایدی و رحمت الله و عمر ابان از حدیث عاتقه و طاهره و اسکنده  
 که خوار اصداری رضی الله عنه که در حلق حدیثی دوری محض را دیدم و از شدت کرسکی سکی مر شکم خود نشوید پس بخانه  
 رفتم و در خانه خود کوبیدم و داشتم و یکصاع شعیر پس در صحن خود را گفتم که من حضرت رسول را بر احوال مشاهده نمودم این کوبیدم  
 و حوزا اهل بنا و نا محصر را حکم در آن که روزی حضرت و حسی کبر اگر بر ما بدیعی او را پس درم و گفتم تا رسول الله التماس  
 دارم که امر و چاش خود را در عاقل و فرما و فرمود چه چیز در عاقلی گفتم یک کوبیدم و یکصاع شعیر فرمود تا هر که بخوام  
 بنام نا نه بخوام بگویم نه آنکه نامی که میخوانی و کان کردم که علی علیه السلام را در عاقل خود خواند و در پس رکشتم و روزه خود را گفتم  
 حوزا اهل او را و من کوبیدم و اهل بنا و درم و کوش زاپاره زاپاره کردم و در دیک افکدم و اب و عک در او و بجم و بجم و حدیث ان  
 حضرت را درم و عمر کردم با رسول الله طعام مهیاشه است حضرت رسول است و در کار حدیثی ایستاد و با و آمد و فرمود اهل  
 الحمد و ان حار اصعب لکم شود تا پس جمیع معجزات اصدار حدیثی برین آمدند و منوثره خانه حضرت رسول الله علیه السلام در هر کس  
 از اهل مدینه که میرسد مدینه میروند احاطت کبید دعوت حاضر را پس جمیع کثیری جمع شد مدینه را که من بسیار مضطرب شدم  
 خانه دیدم و گفتم کرده و بچند و احاطا با محصر و بخانه را آوردند و در آن که اب محصر گشته که چه چیز در ماهیت گفتم یک کوب  
 پس بر تو چری پس حضرت را هر مدینه را بر او را ما را برود پس حضرت رسول ام مردم را امر فرمود که در سر و حلوس فرمودند و  
 حوزا حضرت و امر المؤمنین و اهل حاکم شد و سر را بی نکر هر که را داخل حاکم کرد و خانه و وسعت ملاک هر طایفه که داخل میشدند  
 حضرت اسار مدینه را و فرمود در تو را پس صرف و خانه و وسعت هم میرساند تا اینکه اعانه کجاس هم را هر بنا شد پس حضرت را بر سر  
 سوار آمد و اب دهان متاثر خود را در سورا ملاک و دیک و کسود در دیک نظر کرد و در آن که ما را از انور مکی و مکی یکی  
 دهان را از انور مکی و نا محصر مدینه را و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با امر المؤمنین علیه السلام در میان کاسه برین  
 و چون کاسه پر شد فرمود که ای حاضر یکد راع کوبیدم تا مارن ما و از در و بر روی برید و بده بهر از اصحاب و طلبد که  
 حوزد مداسی سدیدش با دیکر کاسه را را برید کرد و در راع دیکر طلبد و ده هر دیکر خود مدینه را دیکر کاسه را را کرد و در  
 دیکر طلبد و حاضر آورد مرید چهارم که حضرت رسول سلم در راع ارجار طلبد که رسول الله کوبیدم و در راع بریدار و  
 من با حال سه دراع آورده ام حضرت فرمود که اگر پاک میدی هم از دراع این کوبیدم بخورد مدلس با طریقه ده هر دیکر  
 مطلسد مداهم چنانکه بر شد مدلس حضرت فرمود که ای حاضر تا ما و بنو حوریم من و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی صلوات  
 علیه خودم و سرور آمدیم و سرور مدلس حال خود تا میامد و هیچ کس ندید و حدیثی در روز بعد از آن سر از آن طعام خوردند  
 معجزه بنی اسرائیل شهر آشوب روایت کرد که در حدیث حضرت رسول الله علیه السلام کوری بود حضرت فرمود که مدینه های بوجع باد  
 هاساع روس سدید که کف دعای ساری بود حضرت فرمود که من در حب غالم نام معجزه که هر کس سید سید  
 طوسی و خط زایدی و این شهر آشوب و رحمت الله علیه و سایر عیاض و عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین صلوات  
 الله علیه و فرمود که حضرت رسول مرا طلبد در حلق حضرت خود را آورد و ما را عیاض کرد پس اب دهان متاثر خود را در مدینه  
 من مالد و در ساعت سفا نام و عیاض خود را بر سر من بست و گفتم حلا و دیکر ما و سر را را و دود کرد ان و از یک دعای حضرت  
 ما امر و از سر را و کرم اسار دادم و حضرت در در میانهای سر دایم سراسر منکر و بد و پیر و انکر و معجزه که چشمی  
 در میان الدراط سدید حضرت صادق ام مفسر است که مردان باقی محمد حضرت رسول تمام آمد و گفتم تا رسول الله



کس که جلادید های مرا می بیند حصرت دعا کرده و او بسیار ستمش را بنمای دیگر آمد و گفت یا رسول الله دعا کن که جلاد بد  
 بداند که من کس هستم و در حصرت فرمود که شب را از این بخواهی باده خود را بگفت یا رسول الله ثواب ما بینا بودن شب است  
 فرمود که جلادان که می بیند کینه مؤمن خود را بگویی مسلا که زاده و ثواب و ثاقت بد هد **مُحَمَّدٌ**  
 در صانع و صانع این حصرت امام رب العالمین علیه السلام دعا کرده اند که حصرت رسول الله علیه و آله و سلم دوری سه  
 روز بود و ساحت که چنانچه در گذشته است که کوب سائل نکرده ام مردی را از صانع چون این سخن را شنید برخواست و خمار  
 رفت و بماند و در کتب سائک ما را عیسی پوری شده است از حصرت شبیدم که چنان فرمود و ما این بر خاله زاده را در میان و در  
 این بر خاله جوان نداشتند که کبر ابر و نکست و چون آن بر خاله را بران کرد بخلاف منحصرت آورد حصرت فرمود که بخورند  
 و اسبغوا بیه این متکبر چون انصاری بخامد بر کب دبد که همان بر خاله در خانه اش ناری میکند **مُحَمَّدٌ** در صانع  
 معشر از حصرت صادق علیه السلام فرمود که چون فاطمه بنت اسد ماد را به المومنین علیه السلام رحمت خدا و اصل شد مرا المومنین  
 سر در حصرت رسول آمد و گفت مادر من خوب شد حصرت کر پست و گفت یا الله مادر من بهر بود پس بخاره او خاص شد و پیر  
 و رزای خود را داد و فرمود که اعلی او را در آنها کس کی و چون فارغ شوی مرا خبر کن چون فاطمه را بهر آورد حصرت بر او نماز  
 کرد که دست را از بعد از آن رکعی چنان عمار کرده بود پس رعب و در فرشت خواست و چون او را در فرشت داشت گفت ای فاطمه جوان  
 داد که لست یا رسول الله فرمود که اما ما فی این حدنا و زاده را سستی گفت ملی خدا و زاده ای سکود هد پس مدتی با او  
 را رکب دور و دور آمد که خدا را رسول الله در باب فاطمه کاری چید کرده که ماد بگری نکرده و فرمود که دوری من با او کم  
 که مردم از مرهای خود بر همه محتور و مسود و او مرا بد کرده که و اسوا نااه روی سوا فی پس مرا هر خود را بر او بسا بیدم و ارحام او بد  
 طلسم که کهشای در آکبه بکند ما آنها را حل شست و در روزی معطر و سوال فرما تا او کم و او اسعانه بساری کرد  
 من در فرا و خواهم و ارحام طلسم که در دهر را فرمود و سوی شست کسود و فرمود از این اعیانهای شست کرد اسد **مُحَمَّدٌ**  
 یا بر **مُحَمَّدٌ** در صانع رزاق کرده است که دوری حصرت رسول مسم اهو سطلسد و امر کرد که او را رخ کرد بد و بران بود  
 و چون حاضر ساحد فرمود که گوشش را بخورید و اسخو انهادن را مسکدس بوسنس را فرمود که چنان کرد بد و اسخو ادنی را  
 در میان رخصد و دعا کرده اهوریده شد و مشغول حیدن کرد **مُحَمَّدٌ** یا بر **مُحَمَّدٌ** در صانع و اعلام الوری و صا  
 مرویست که گوید که این حد منحصرا آوردند که برای او دعا که چون سرش را کحل دند و موداس دست مبارک بر سرش کید  
 دو ساعت و او در دو ساعت با پیچون اسخو اهل من رسد طلعی را بر دم سلمه آوردند که برای او دعا که مسملد دست بر سرش  
 کسد از آن طلعی کحل شد و موهای سرش رخصد و با حال مرد بدن او همه حس اند **مُحَمَّدٌ** یا بر **مُحَمَّدٌ** در صانع مد کو اس  
 که مردی از حصرت اعصای او در مرض حوره رخصد بود و با حصرت شکایت کرد و فرمود که مدحی را با و در دواب دهان مبارک  
 خود و او را در مدح رخصد و فرمود که مردن خود و مال خود را بریدن خود مالند **مُحَمَّدٌ** یا بر **مُحَمَّدٌ** یا بر **مُحَمَّدٌ**  
 را و هدی و این سهر اسونا و حصرت امام حسن علیه السلام رواست کرده اند که دوری مردی بخد مت حصرت رسول الله علیه و آله  
 آمد و کس می در جاهلت ارسری و کسم در حصرت ساله از خود دندم که مارست و رور در خانه راه مرفس بس رسد را کرم و  
 هر هم او را در فلان فادی انعام و مرکسم حصرت فرمود و صدرا دکه ای علامه ریده سوادن خدا با کاه ان در حصرت و آمد و کس  
 لست یا رسول الله و سعد مک فرمود که در و مادر تو مسلمان شده اند اگر میخواهی بورا با انسان مرکب ام در کف مرا خاچی  
 انسان بیست خدا را برای خود را نشان صرا نام **مُحَمَّدٌ** یا بر **مُحَمَّدٌ** یا بر **مُحَمَّدٌ** یا بر **مُحَمَّدٌ** یا بر **مُحَمَّدٌ** یا بر **مُحَمَّدٌ**  
 در حال حرم هم مگر می رسد و حصرت در آن مبارک را موصع سه مرتبه در ساعت دعا فاد من نعان را در ک  
 سر را بر او سجده و او را در کمال بد و حصرت بدست مبارک بخای خود کداس و اردند دیگر























و در این باب از حضرت زکریا علیه السلام روایت کرده اند که در این  
ارسمها شریکی نیستند و خواهد بود و میخواست این حضرت را طلبید و مضمضه نمود و وضو ساخت و در طریقه  
آن مضمضه و وضو را در دهان و سر او ریخت و دعا کرد پس آن تن رحمت و در پیش شرفهای دیگر میرفت **مُحَسِّنُ**  
**یَحْيَا لَوْ كُنْتُ بِكَ** زکریا و دیگران روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که داخل نماز شدند و  
بگذریم گوشت و لب که در دم و در دست خود دم و سر فاطمه علیها السلام آوردیم چون فاطمه گوشت را پخت و زردت را نان کرد گفت اگر  
پدرم را بمطلبی میفرمود و منم بخداست محض و بدیدم که رها شود و میگوید که پناه ببرم بخدا که اگر کسی رها شود  
خواستند تا شتم که ما رسول الله سر ما طعام خاص شد اسب حضرت زکریا است و منم که میفرمود و نسوی خانه فاطمه آمد و فرمود  
که ای فاطمه طعام خود را ما و در فاطمه و لب زانها و در فاطمه ای ما آورد و حضرت خاتم ربی را بپوشانید و فرمود که ای فاطمه  
از برای ام سلمه غذا کی دارم برای غایت خدا کی تا اینکه از برای هر دین خود فرستاد هر یک را یک نفر از ما رفت و گوشت پخت  
از برای مساکین خود میرفت و بعد از آن بعد ماند که ناچند روز میخورد **مُحَسِّنُ یَحْيَا لَوْ كُنْتُ بِكَ** زکریا و دیگران روایت کرده اند که در این  
و دیگران روایت کرده اند که چون از حد بپایه رکعت در آشی راه نوادی رسیدند که از نوادی المشفق میگویند در آنجا  
اسطبل بود که یک کس نادوگر اسب را سران مکرر حضرت فرمود هر که پیروزان رسید پاشا آمدن ما من بیا چون باب رسید گفت  
طلبند زانی در دهان خود کرد و در باب رحمت پس از آن چشمه حوسه و صدای عطشی از آن ظاهر شد تا اینکه هر لشکران  
بمحض سران شدند و مطارها و شرهای خود را بر کردند و وضو ساختند پس حضرت فرمود که بعد از آن خواهند سپیدان  
از حلال رها خواهند شد که اطراف خود را سر کردند و چنین شد **مُحَسِّنُ یَحْيَا لَوْ كُنْتُ بِكَ** زکریا و دیگران روایت کرده اند که در این  
روایت کرده اند که در حدیثی از ائمه اربعین حضرت زکریا که شب در آنجا که حدیث را حرم مکرر میفرمود که در آنجا  
که اسب حرمها را برای خدا سر میفرمود که ما و در خزان حرمها را در دست حضرت زکریا حضرت امیر فرمود که  
بطعها آوردند و دیدند که اسب و بخورید پس هر خوردند و سر شدند و هر چه خواستند بر داشتند و باقی زانان در حدیث داده  
در روایت اسبها و اسب سه هزار نفر بودند **مُحَسِّنُ یَحْيَا لَوْ كُنْتُ بِكَ** در احلاق عظیمه و اوصاف حربه و کمالان علیه  
و علمه و خاص راجع بقدر مقدس و بدن مطهر را سر و دست و وطن در آن بر کوا جمع است بحسب آن که عقل حرم میباشد که  
این اوصاف که جمیع مقدس در عمر بی اگر چه هر فرد از این اوصاف در عمر بی پداسود لکن مجموع صفات که جمیع جمیع  
مکرر در انشاء این صفات در ذات اندس و وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله و سلم اردکامل بودست مخالف هم  
امر او دارد و خود اگر خاص سر به در ذات مقدس اسب را سپان همی را است اعداء الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و از جمله طاعتی در حق اسب که اسب را از افراد مرده است و خود اگر امور مذکوره در ذات کامل الصفات سمی  
اگر م و قول او را سند سل در معتمد بر حرم فران در صحر (ع) از این مطوعه ششمان بخوبی کرده است که جمیع  
الوحد و یکی بود و طریقه او مهتر بود و کسر احسان بود دست مساکین و ناهم مردم ماحلق حسن رفتار میفرمود در دفع دشمن  
کمال شجاعت را داشت و اسم حلا را اسب را عظم میبود و نگاهداری در دفع دشمنان پس و مردمان مقبول و سهو درود  
و مردمان صال و مصل و مایه داشت و اگر وعظ او در صبر و خود و رحم و تواضع و عظیم انوس و کنار و بود و دیگران  
بود و عباد و ربا صا او را علی در حرم بود اسبی کلامه و حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که من از مردم پرسیدم که حضرت زکریا  
صلی الله علیه و آله در خانه چگونه سلوک میفرمودند هرگاه میخواستند بخانه سر رفتند او فاطمه را در خانه میفرستادند  
میفرمودند که در آن برای عمارت میفرستادند و کهر و اصرار و اهل و دیان میکردند و یک حرم را برای حاجت خود میفرستادند  
و اگر برای خود کذا میفرستادند و مردم میفرمودند و خواص و عوام اصحاب را مرقص میفرمودند که سوالان و مطالب



عصر میکردند و در هنگامیکه با مردم معاشرت میکردند با اهل فصل را که در پیش از آن بودند  
از مردم با احتیاط داشتند و بعضی دو خاخ و بعضی سه خاخ و در حین خاخ ایشان سوال آنها نمیشد و آنچه صلاح  
ایشان و مجموع امت در آن بود میان میفرمودند و میفرمودند که حاضران آنحضرت ششصد نفر باشند و سینه  
صاحب سلطنتی برساند حاجت کسی را که قدرتش برساند من مطلب خود را داشته باشد حد در روز قیامت قدمش را تا خانه از  
دو شرط در دوا و بعضی احکام دین و صلاح مسلمین چهری مدکور نمیشد و عظام بر سر او میآمدند طلب کنندگان دین و چون  
میرفتند هادبان مردم بودند و آنچه سبب بود بدیدن برسانیدند دیگران فرمودند پرسیدم که در سیر اوقات محصورت چون  
بود فرمود که چون میان مردم میامدند سخن میفرمودند مگر چهریکه با مع باشد و نام مردم الف میفرمودند و ایشان را الف  
میفرمودند و بر یک هر فوجی را اگر میخواستند و بر قوم خود او را زالی میباشند و مردم را از عذاب الهی میترسانیدند و از ایشان  
در حد رسویدند لکن خلوت خوش و لطف خود را از هیچکس در عین میفرمودند و حسنی اصحاب خود میفرمودند و احوال ایشان را  
میسرسیدند و احوالات مردم و اعمال ایشان سوال میفرمودند و احوال ایشان مطلع میشدند و ایشان را مع میفرمودند  
فاحش آن عمل را با انسان میفرمودند و کارهای ملک ایشان را بحسن میفرمودند و پیوسته احوال سر به ایشان بطلبش بود  
و احوالات در احوال و اطوار انسان سود و هر که عامل میشدند که اعم عملش دیگران سودا و حق بر کرد و وار حق بخاور  
میسودند و کسی میسر با سر را بحسرت عظیم برود که مواسات و معاونت موافق میسر کرد فرمود که پرسیدم از گفت  
احسرت در محال میفرمود که در مجلسی میسرسد و میخواستند مکر با حد و مکان مخصوص رای خود مقرر میفرمودند  
که همه در آنجا میسرسد و هر جا که ایشان میامدند خلوت میفرمودند و میخواستند در محال مردم رای خود خای  
معنی قرار دهند و اگر مجلسی وارد میشدند در آن مجلس میسرسد و مردم را سر با سر میفرمودند و هر یکی را اهل مجلس را  
نوارس میفرمودند و حد بیکه هر یکی با میگردیدند که در آن محصورت کرامی بر ارد نگراشد و با کسی که میسرسد و میخواستند  
مار میاور و بخرید و کسی که از آن حیات و مال میفرمود میسر مکر با حد را آورده با عددی و از راضی کرده بود در خلوت  
او جمع مردم را فرا گرفته بود با همی ماسدند و میفرمودند و هر یکی بر روی مساواه داشتند و مجلس احسرت مجلس حلم  
و حیا و امامت و راسی بود و صد ها در مجلس احسرت میسرسد و عتقی در حضور احسرت مدکور میگردیدند خطا و  
بدی در آن مجلس سر به مدکور میسرسد و همه اهل مجلس با یکدیگر در مقام مهرتانی و صلوات احسان بودند و یکدیگر را سعی میسرسد  
با تواضع و سکسکی میسر کردند و سر را بر اعظم و خود را بر ارحم میگردیدند و کسی که حاجی داشت و مصطر بود او را مر خود احسان  
میگردیدند که او را اول سوال نماید و حق را از عتاب میفرمودند و فرمود پرسیدم که سلوک احسرت با اهل مجلس چون بود  
که با همی جو سرد و خوش خلق بود و یکی از اهلوی احسرت را زاری میسرسد و در سب و سدا جو بود و صد ها میگردیدند  
دسام میسرسد و کلمه بدی را با انسان صادر میسرسد و عتق مردم را در کمر میگردیدند و مداحی مردم را بجهه میسرسد و اگر بدی  
میدیدند با عامل مورد بدیدند و هیچ دسمی را ایشان مانوس بود هیچ اسد و زاری را احسان با امید میسرسد و سر حذر از  
خود دور کرد و نبودند محاذ از عرس میفرمودند و بسیار خوف میگردیدند و کار بیکه فایده نداشتند با سدا معرص میسرسد و سدا  
حرا را امور مردم را بر کرده بود و کسر آمدت میفرمودند و عتق جوئی کسی میگردیدند و لغزهای مردم را میگردیدند  
و سخن میفرمودند مگر کلام میگردان میسرسد و میسرسد و سدا جوئی سدا جوئی میفرمودند و اهل مجلس میان حواوس میسرسد  
که کو نامرغ با لای سر اسان میسرسد و اسن میسرسد در میان عرب در سناری سکوب حرکت میگردیدند چون ساک میسرسد  
انسان سخن میسرسد در حضور احسرت مایه میگردیدند و در میان سخن یکدیگر میسرسد میگردیدند اگر عربی میامد خلاف  
ادب و از عتق میفرمودند و صحیح را نصی میگردیدند که اگر صاحب خلعتی با او را عتاب کند من بر ساد و مومل با سدا جوئی



مقصود بجاہل و کافر و منافق و کاذب و غیرہ

[illegible]







اصحابه اهل بیت علیهم السلام و من الخلفاء اهل البيت علیهم السلام و من الخلفاء اهل البيت علیهم السلام  
 و هو انما یسألکم علی شئ من الرسل ان تقولوا اما طاعة الامر بنبی و لا بد من طاعة الله و لا بد من طاعة الله  
 علی کمال شئ فلهذا المعنی اتجاعت هؤود و نصاری مدبر سبکة امدسوی شما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم  
 شما حق را که در اسلام است در دینا سبک خالی بود از رسولان و هادیان بجهت اینکه شما بگوشت بشری و بند بری شوئید  
 پس بمحض امدسوی شما رسول سر و بند و حلق و بند بجهت جفا داشت محرابی در تفسیر این آیه مبارکه بوسند است فانه بعث  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اتمام فیه از رسول و هادیان سبک است که بجهت و تحریف منظر فیه بود در برابر بعثت  
 بجهت بقادام عهد و طول زمان آنها را از بجهت حق و باطل صدق و کذب مختلط بودند و این عدول ظاهری بود از برای غرض  
 خلق از عبادت حق و بر آگاه از برای ایشان بود که عرض کند تا رب ذالسم که لا تدیم از عبادت و لو لکن طریق عبادت را بعلت  
 در حلق و بند در هیچ و بی از برای رانده این عدول محمد صلی الله علیه و آله و سلم را معصوم و مرود مفسد است  
 نشانهای انبای معصومین است از توثیق سر و دست و پاهای اسلام و چون فیه پس در این باب تعلیقات می نماید  
 عوام را از حد امسحس سمرده ام که مل ارد کر تبارت و احبارا مپا در حق اسر دگوارده معصوم بجهت تمام بجهت اصحاب  
 ما اسکه ناظران کار را بصورت ناقصه حاصل شود معصوم **فیه اول** اسکه انبای خاص را مثل اسباب و ارشاد و اسال و  
 حر مال و عینی و موی علیهم السلام جزا دادند از حوادث این پناه مثل حادیه محصور و فورس و اسکر و حلقای و حوادث این  
 آدم و مصر و سواد و نابل و خانی و رشلم و حوادث و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
 فیه مواف و در میان سلطان و شهر و در میان و اهلالی امر و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان و در میان  
 صلی الله علیه و آله و سلم احکام را بر انسان حرم دهد و حال آنکه در وقت ظهور مثل نقول صغره بود بعد سحره عظیمه شد بطوریکه  
 جمیع از ان مثل و محمل پیا فامت و مرده و ساء از انسان محو اسید پس خار و اسکر و سلطان کاسره را میهد و مرود و مرود  
 مصر را حواب و مملکت و اکثراب مرود و درین و عرب غالی مستتر و جمیع ادیان غالب و قاهر گردید و باسد و باسد  
 ممد سد بحدی که النوع هرار و سصد و دوا رده سال از هرین اسر دگوار که سنلرست و انشاء الله تعالی نا احوال هر ممد  
 خواهد بود و در میان ام و هرار هرار علمای ریاس و حکمای قمی و اولیای صالحان کرامات و عظام و سلاطین  
 عظام و ورزای خام و خطا و خطا و بلعا و شعرا ظهور کرده اند و انبیا در اعظم حوادث روزگار است و اهل و انبیا در  
 حادیه ارض آدم و سواد و عمرایان حکم عقل سلیم بخور میسند که انبای سلف حوادث صغره را حرم دهد و حادیه  
 عظیمه را برک میسند پس صوب رسول صلی الله علیه و آله و سلم با بی جنادین بود ما کاد بعود ما لله در هر حال انبای سلف  
 ما بد حرم دهد پس را بمعصومین کسب ظاهر و اسکار گردید که از برای مصلط عوام اهل اسلام کوسد دکر اصحاب  
 در کتب انبای سلف **معصومین** تا بیک اسکر بی معصوم و بی که حرم دهد از بی ما احوال و سیر طریقه  
 که معصوم نام حرم دهد که از فلاں سبله در فلاں سال در فلاں بلد فلاں معصوم و خواهد فرمود بلکه اعلا و افان  
 اس احوال و عجل است در مرد عوام و حلی است بواسطه بعضی فرائش در مرد خواص و ساهست از برای خواص هم معصوم  
 مصلان حرم میسند مگر بعد از ادعای بی لاهی که بی ساقی و طیور من حرم داده است و سبک و سبک و سبک و سبک  
 او معلوم شود پس بعد از ظهور صدق و ان بی لاهی احباری ساقی حلی مسود و ولد الخ خواص معصوم و حاکم علی  
 علمای هود را عذاب نمود و درانه (۵۲) ارا (۱۵) از احوال و فامان بخورم با مبر است (۵۲) رای بر مای میها که کلد معصوم  
 بر داسر اند که خود داخل معصوم و داخل راهم مانع مسود و ان (۱۹) ارا (۱۵) از احوال و فامان بخورم با مبر است (۱۹)  
 و انبای سهادت بی در و بی که هود ما را و در سلم کاهان و لا و بار از مبر سادند ما از سوال کسد که و کسم (۲) که عرب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]



## مفصل ششم از کتاب بحیر درینا

از آنکه عیسی را در قتل عیسی سر او را بود که حلالی خود را که عیسی نماید و قیومی فعل از بد هدیست معلوم است که این تفسیر خدا  
خود را نشان دهد و در آنکه علامات مخصوصه او در کتب عهد عتیق مذکور نگردد و در وی و یوفادریاب (۳) و مرص و یوحنا  
در باب اول از احوال خود حراست عیسی علیه السلام نقل کرده اند و خود یحیی هم اقرار دارد که ایحی در حق او است و در  
روایت یوحنا و ایحی در باب (۳) ارباب (۲۵) از کتاب اشعیا باب یوحنا و یسایا کشته است (۳) فاطمی مراد میکند که زاهی و  
مرای خداوند در نشانان مهیا سازد و ساء راهبر در حق او را می خدا مستقیم نماید و در ایحی چیری از احوالات و صفات  
مختصه یحیی ذکر نشده است و در صفات و بیاریان و روح و در مکان ظهور یحیی که رافع است و اگر یحیی علیه السلام  
میگرد که حرم مذکور در حق او است و مؤلفین عهد جدید هم تصدیق میگردند که یحیی علیه السلام و حواصیل نشان پیدا است که  
ایحی در حق یحیی است و صلاهی العوام زیرا که وصف ملا در شان عمویش دارد و التفسیر را که انسانی است اسرائیل که بعد از  
اشعیا علیه السلام آمده اند بلکه این وصف در حق عیسی هم صادق است زیرا که او هم مثل یحیی ملا میکرد و معمودی و غیره که بعد از  
که ملکوت آسمان بر وی کسب و در معتمد میباشند خواهی داشت حال احاد را که با اهل حق در حق عیسی نقل کرده اند و انسانی سلطه  
در حق عیسی علیه السلام و ما مدعی بنسبیم که احاد را بنای سلف در حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خصوص جلیه بود که فاطمه و اولاد  
نصیر بود بلکه میگویم بعضی از آنها اسم حصر را اظهار کردند و بعضی صفات را سرودند که معاند میخوانند و اینها را فاطمه و اولاد  
**مفصل هفتم** در بیان قول مرا که اهل کتاب مسطر است بود و مکر مسیح و اینها قول فاطمی است اصلی ندارد بلکه مسطر است دیگر  
بود و در عرار مسیح و اینها را خاکی در معتمد مترابه علما میبود که مفاصل عیسی بود و سؤال کردند از یحیی که آیا او مسیح است یا  
کرد که من مسیح بنسبیم که فاطمه و اولاد فاطمی فرمودی من الانام بنسب عرر کردند و توانی معهودی فرمودی من او بنسب من معلوم  
میشود که بنی دیگر هم مثل مسیح و اینها مسطر بود آمدن او مشهور بود و یحیی که احیای بد کرامت با سب بلکه اشاره در حق او  
کافی بود و در باب (۴) ارباب (۷) از احوال یوحنا بعد از نقل قول مسیح باب یوحنا فاطمه است (۴) انگاه سناری از آن کرده و  
کلام او را شنیدند که در حقیقت این شخص همان یحیی است (۴۱) و بعضی که سب و مسیح است و بعضی که سب مکر مسیح و تحلیل  
خدا خواهد آمد انشی بوضوح عام از این کلام مفهوم میشود که ان بنی معهود عرار مسیح است و لهذا او را نام مسیح معادل میگرداند  
**مفصل هشتم** در بیان دعای اسکندر مسیح حامی الناس و بنی بعد از او خواهد آمد و اهل است فطاعه را که دانی در معتمد  
بنسب دانی که علما اهل کتاب مدعی معهود را که عرار مسیح و اینها سب مسطر بودند و چون سرهان آمدن او و نقل از  
مسیح باب سب است و عکس و بنسب سوسه است پس لا بد اند بعد از مسیح باشد زیرا که اگر مسیح حامی الانام باشد نام  
کذب بود و باطل لا یمایند علاوه بر این جماعت مستحقه معرفت بنسب و حواصیل و پولس و بلکه عرار نام و در باب (۲۷)  
ارباب (۱۱) از کتاب اعمال یوحنا کسرا است (۲۷) و در این نام انسانی جدی را و در سلیم باطل است که آمدند (۲۸) که یکی از  
انسان اعانوس نام مرچو اسیر روح احار نمود که خطی سب در دعای ربع مسکون خواهد شد و در این نام کلدیوس و صوری  
آمد و در باب (۲۱) و اسیر (۱) از کتاب مذکور یوحنا فاطمه است (۱) چون دوری جگه در احاد نام بنی اعانوس نام ارفو  
رسد (۱۱) و در معاند که رسد پولس را کرب و در سها و اهای خود را سب کف روح الهی میگوید که هود در او رسد و  
این که رسد و اینها سطور رسد و او را بدست میآورد و این عار و صریح است در آنکه اعانوس بنی بوده است و  
جماعت مستحقه در اسباب از دعای فاطمی معتمد میگوید که در باب (۱۵) ارباب (۷) از احوال یوحنا فاطمه است  
و این است (۱۵) اما از انسانی که در احار رسد که لباس من در در سها میسازد ولی در باطن کرکان در بد میسازد و عسل  
ماند و در این سب در آنکه عیسی فرمود از انسانی که در احار رسد از انسانی صادق و دلیق بود و از معتمد میگوید  
با اگر فرمود بود و مطلق است که بعد از من میآید احار رسد محسوس ظاهر میسازد و این سب فاطمی و اگر چه انوش هم واح التاویل







[illegible]







[illegible]











بعی موسی سده حلا در اخامرد و در سر با پیر حدید و میت بی نما موشی و کاد مریا بی موسی نو کرد در اخامرد و در کافیه  
 مطوعه ششده ناین محورم سده است پس موسی سده حلا وید در اخامرد من موافق قول حلا وید وفات کرد و در رجه  
 عربیه مطوعه ششده ناین محورم سده است فمات هناك موسی رسول اله بعی موسی بعبر حلا در اخامرد و کد پیر این  
 مرجس اگر در شتارت محمد به لفظ رسول الله و لفظ دیگر مبدل نماید هیچ استغادی را ایشان ندارد و هکذا اگر لفظ محمد  
 ترجمه بپایسد بد ناسوده نماید نارسیده بپس بجهت عادت اولاد و العباد ما اخامرد عفریه حواهی دانست که بپایسد  
 هم کرده اند **شاهدیه** هم در نامه (۱۳) و اب (۱) از کتاب توشع در سر نامه ناین محورم نامه است هاه ای لا کینا کو کانا  
 پیش و در رجه فارسته مطوعه ششده ناین محورم شده است اباب در کتاب ناین محورم نوشته شده است و در رجه عربیه  
 مطوعه ششده ناین محورم سطور است البس هلا مکتوباتی سفر الارار و در رجه عربیه مطوعه ششده البس هو مکتوبات  
 سفر المسهم و در رجه فارسته مطوعه ششده لفظ با صار ناصار در موضع انرار و مستقیم واقع شده است و در رجه اردو  
 مطوعه ششده لفظ ناسا واقع شده است در موضع ناتر نال بطر و اقل کسد با حلاف ایشان در اسم مصنف کتاب کبی ایشان  
 کتب و دیگری ناصار و یکی ناسر و دیگری در عربیه انرار و مستقیم حال اگر اسم مرجس اسم سارل حصیر ترا عسیرید هدهه اسما  
 دارد ایشان **شاهدیه** ناین محورم در اب (۱) نامه اول از کتاب اسما سارل ترجمه فارسته مطوعه شدند ششده ناین  
 محورم سده است (۱) در حلا وید من فرمود که انررای خود سمار بر یکی مکر و نران ناطم اسما سان ماهر سارل لال حاس برین  
 (۲) ماهر سارل لال حاس بر نام نکدار و در رجه فارسته مطوعه ششده ناین محورم سده است و حلا وید ماهر فرمود که لوح رک  
 مکر و ارفلم کده کار در ناین مهر سارل لال حاسر سوس (۳) و او را مهر سارل لال حاسر نام سه و در رجه عربیه مطوعه ششده  
 انر فرموده ناین محورم سطور کردید است و قال في الوثق حلا وید در حاصحیا صحفه حلد کسه و اکب فها انکار انسان جا  
 لصح هلا لعالم لانه حصیر (۳) ادع اسم اعظم سرعه و اهو واحد اسمی اسم این پیر مهر سارل لال حاسر ناین حاسر بوده است  
 مرجس موافق سلسله خود ترجمه کرده اند و در رجه و هم احلاف دارند ناین اسمال این اسما صلی کرد سارل محمد ناین اسمی اسما  
 ان بر کو ازان بدل نماید که ویرا دکت چهره استغادی دارد ایشان **شاهدیه** ناین محورم نامه (۲) و اب (۱)  
 (۹) از کتاب هوسع در شیخ عراسه ناین محورم سده است (۱۰) محمد لک پام هموس سارل تم هوه یا هالیم الحج بعی محمد سول حلا  
 و فی که امدار سما اهل کتاب رضا مسمود مکر بطلا و فتره بعی حریه و ناسلام اسمی و در فارسته مطوعه ششده در بده  
 ناین محورم شده است (۱۱) رنرا که اسک بجهت حوالی مرید مصر اسما راجع عموده موب اشار امده ناین خواهد سارل حلا  
 مرعوب نهر انسان علف کر به و اربا بها خواهد سد و در حاد رهای انسان حارها خواهد روشد پس اسم مرجم با عاده  
 و ناعادا با بجهت اجماع امرن محمد را نمکهای مرعوب رجه عموده است علی حصیر محمد مرعوب هسب خود س و مکان  
 و لادن و مکان هسب ناین اسم علم را ساند رجه کرد ولی عادت اسما است حاصیه بوصوح تمام در خواهد سارل هدهه  
 و اسوا هدهه لاجه هم حواهی دانست که اسم علم سحر را نام مکان رجه کرده است **شاهدیه** ناین محورم نامه (۱۲) و اب (۱)  
 (۱۱) از محمل مع سارل بجهت مطوعه و اباب در کتاب ناین محورم ناین محورم نامه است (۱۲) و ان کس ما لو خون ليقولی اهلی  
 البیادلی هیدر الیسا المعی سارل رجه فارسته مطوعه ششده (۱۳) را اگر خواهد موب کسد هاسا لاس که ناید نماید  
 و در رجه فارسته مطوعه ششده ناین محورم شده است (۱۴) و هرکا که قول نماید ناین اسمال که آمدن وی ضرر دین  
 و در عربیه مطوعه ششده ناین محورم شده است (۱۵) و ان اردم ان هلا و اهدا هواطنا المرع ان مانی و عادت عربیه مطوعه  
 ششده مل عمارت ساقی است و در رجه عربیه مطوعه ششده ناین محورم سده است و اردم ان هلا و اهدا هواطنا المرع ان مانی  
 اسمی ما قطع طر از احلاف اسم مرجم احوط الشار آمدل بهدا بود بعی اسم علم آمدل نام اساره کرد ناین اسمال اسم مرجس







که عیسی علیه السلام زبان عبرانی تکلم میفرمود که لسان قومش بود قال الله تعالى واما ارسلا من رسول الا لیسان قومهم  
 و زمان یونانی و سریانی و غیرها تکلم میفرمود و این قریب الفبا است زیرا که خودش عربی و مادرش عبرانی و در میان  
 عربانتین هم نشو و نما نموده بود پس نقل اقوال او در این اناجیل باعث یونانی و اسپرانی نقل معنی خواهد بود و تعلیقات اقوال  
 عیسی را احدی از مسیحین ندیده است و این امر احراز است و باید بودن اقوال او سروری و اناجات خادیم **مهم** در باب (۳۸)  
 اناجات اول از انجیل یوحنا مابین محور قشده است (۳۸) پس عیسی رو کرد و ایستاد و در صحنه ایستاد که ارفع است ایند مد ایشان  
 گفت (۳۹) چه میخواهد مد و کهد در تعی ای علم در کمال میل استانی استانی پس قول او یعنی ای علم قول آن دو صریح است  
 تعبیر **مهم** در باب (۴۰) اناجات مذکور سائر چهار رسته مطوعه شده مابین محور قشده است (۴۰) و اول از او  
 سمعون و انات و گفت مسخر که ترجمان کیست سطر است نامم و در چهار رسته مطوعه شده مابین محور سطر است (۴۱)  
 و محبت زاد خود سمعون زادید و انات که ما مسخر که ترجمان کیست سطر است و لفظی که ترجمان کیست سطر است  
 الحافس و از کلام اند و اوس است مشهور **فایده** مابین اول از انجیل یوحنا مابین چهار رسته مطوعه شده و چهار  
 و یکا هر است و سائر چهار رسته مطوعه شده و دوایه است و ما این دو قول یوحنا را از مطوعه شده نقل نموده ایم  
 اگر اختلاف در اناجات پیدا نشود ناظر این کتاب مل محظای ما نماید **مهم** در باب (۴۲) اناجات اول از انجیل یوحنا  
 قول عیسی در حق پطرس جواری سائر ترجمان رسته شده مابین محور قشده است (۴۲) پس از سر عیسی برد عیسی داد  
 مکرر پس و گفت نوشمعون پس یوا هسی و نوزا کیپاس که ترجمان سکت است و خواهد کرد و در ترجمه مطوعه شده مابین محور  
 رسته است (۴۳) و چون او را برد عیسی آورد عیسی مد و مکرر پس و گفت نوشمعون پس یوا هسی و اکنون که خواهد حوای  
 سد که ترجمان پطرس است لفظی که ترجمان پطرس است سائرانی و لفظی که ترجمان سکت است سائر اول از قول عیسی است  
 بلکه الحافس فی سهر حلا سکت سارا مد و سر خود سائرانی و محققان که اگر شخص کلام اصلی را ندیده باشد و سائرانی  
 من میسواد ببرد دهد و و ما سکت حال ترجمان و محققان سائرانی در لفظ حلا و حلیه حقایق ایشان را ذکر ناسد پس حکمیه اهل  
 اسلام اسد از سر و عقیق های لفظ حلا و اناجات خاصه انجیل را در ترجمان ایشان **مهم** در باب (۴۴)  
 اناجات (۴) از انجیل یوحنا و حق بر که یعنی حوص سکت مابین محور سکت است (۴) و در او رسل بر دنا لسان حوی  
 است که از انجیلی سکت مکتوبید که مع رواق دارد و در ترجمه فارسته مطوعه شده مابین محور سکت است و در او  
 در نا و اگو سکت حوی است که سائرانی سکت خواهد که مع رواق دارد و در ترجمه عربیه مطوعه شده مابین محور سکت  
 کثیر است یعنی با لسان سکت حصد ای سکت ترجمه مریم عربیه لفظ ای سکت ترجمه را احاطه خود الحان بود بطریق مصر  
 در کلام سکت الهامی است سائر عیسی که در دشارت محمد صلی الله علیه و آله حریرا که در نا و اگو سکت حصد ای سکت  
 از انسان ندارد **مهم** در باب (۳۶) اناجات (۹) از کلام اعمال مابین محور سکت است (۳۶) و در با بود نلسدی طالنا نام که  
 معنی آن اعمال است لفظی که معنی آن اعمال است الحاقی است شاهد **مهم** در باب (۴۱) اناجات (۱۳) از کلام اعمال  
 مابین محور سکت است (۴۱) اما علما یعنی ان ساحر که ترجمان سکت است و در این کلام هم الحان شده است مثل کلام  
 سانی یا **مهم** در باب (۴۲) اناجات (۱۴) از رساله اولی بولس سائرانی مابین عبارات مریم سکت است (۴۲) ان رساله  
 بحسب لمرن تسوع مشاهیری و غیره مابین ایقا المعنی مرفوعه فارسته مطوعه شده (۴۲) اگر کسی عسای مسیح حلا و مدنا  
 دوسب مدنا و ملعون نادا الرب ای و در فارسته مطوعه شده اگر کسی عسای مسیح حلا و مدنا دوسب مدنا و در حرم ماد مارا  
 اما و در عربیه مطوعه شده مابین لایق التوب تسوع المسح فلنک مفرودا مارا ای ای التوب مدحاء و ماطع نظر از اختلاف  
 مرجم مرجم عربیه بطریق مصر احاط خود لفظ ای التوب مدحاء و المخی ساحت است پس اسواهد مد کوره از روی ناظر



[illegible]















# مفصل این کتاب بختی و کبر

۱۳۲

این از کتب عقل است نه از روی دلی و الهام و علاوه بر این اگر این اذعان مطابق واقع میبود تا بدایا  
 نکهت و انما سد و کوبید کجاست نام تو این نوزده و این هم ارجح در وجهی از اینها اسم تو میگوید اگر چه چهری  
 بود الله مثل منواتر عاقل است و اگر اهل اسلام بفکر مدد نماید طوایف دیگر عقل کند و دست مدد  
 و اگر اسمت خود نماید و محتاج مرچوات چند که از اسم ناطل خود در دین اسلام میباید سانشاید چنانچه پیش  
 مدد در بعضی از مؤلفات خود همین دلیل مستند میشود **مَصِیْفُ كُوْنُ** این دلیل در غایت قوت و بهای و فائده  
 و چون اصطلاح زاد را منمودی و از برای نام فراغی از نشان مفید مان حاصل شد پس میگویم احادیث دیگر در حق محمد  
 صلی الله علیه و آله و سلم تا خود شریب در کتب جماعت و بر و الا این هم کثرت پیدا میشود و هر کس طریقه احادیثی سابق بر این  
 لاحق را نداند همانطور که در مقدمه دوم یکدش بعد از طریقت اصناف در احادیث که ما نقل میمانیم بطر کند و اهل آثار و مقابله  
 کند تا احادیث که اختلاف در حق مسیح علیهم السلام نموده اند و بعضی از اینها را در مقدمه ششم از این حرم سما پیدا میکند  
 احادیثی که در غایت قوت است و اگر چه احادیث را در این بابی سابقه اسلام الله علیه هم در حق پیغمبر ما عرض میشود است  
 و لکن چون ساری ما در این کتاب بر احصا است لهذا در کتب و در حدیث رکب معصیه سما و ترمذی و در حدیث  
 بر و دست و عشر هم گفته اند و احصا میمانیم **سَمَاءُ اَوَّلُ** (۱۵) ادناب (۱۸) از نوزده مشتق و بر و من سوریت  
 نام بخورم شده است (۱۵) بنام کو و روح من آخ و نوح آخ دینی بن معصم الروح مرآة الخ الیه شمعون (۱۶) آخ کل  
 دلیل الروح من یکس مرآة الخ میزوب مؤمنه کیسالی مرآة مرید لیستعفا فادمره الخ من دأهات و آکوزالی  
 دین و بدین دینی (۱۷) برین مرآة الخ میسای ایدلئون میدی دهم رملور (۱۸) ساین معین الی من گرای الخ  
 و بعد آخ روح رب بن هیر بنقی میزوب مرآة کل دیدنی (۱۹) و هو فاساد لا سمع لیر معی هیر بنقی آید  
 کلایمیه (۲) ایساناد قسیر لیر میزوب لیر میزوب لیر میزوب لیر میزوب لیر میزوب لیر میزوب لیر میزوب لیر میزوب  
 هو بنی (۲۱) و ان امیر بلو و دانی مدح خرد لیلی هیر موه مرآة (۲۲) دهر بنی سادیماد مرآة و لا هو ی خمر و لا الی  
 هو لیلی خرد لیلی هیر موه مرآة بقسدر ما هیر مؤلی بنی لادین موه و در وجهی که مطوعه رب و در دست  
 کتاب معروفه بان بخور حده سلا اند (۱۵) بنم لالرت الهاب بنام من احولک مثلی له سمعون (۱۶) حب کل ما طلب  
 من الرت الحلی فی هورب نوم الاحماع فائلا لا اعود اسمع صوت لرت الهی و لا اری هله النار العظمه انما اللات  
 (۱۷) فال رب هذا حسوانی ما تکلموا (۱۸) اجم لهم ساس و سط احوهم سلا و احل کلایمیه و هیر و یکله هم کل ما  
 اوصیه (۱۹) و یكون ان الانسان الذی لا سمع کلایمیه الذی سکلم به ماسی اما اطالته ما احزاب و وجهه فارسیه کتاب  
 مرور مواقیع مطوعه لیدن در شهاد المسخر مطابق شهاد الله به (۱۵) حلا و مدح حلا و سمان سما از دراز  
 سحر زامل من معوب مکرر انداز اسود (۱۶) مواقیع هر آنچه که از حلا و مدح حلا و در و در وجهی در حلا  
 حکام کعب که قول حلا و مدح حلا و در دکر سوم و این اس عظم و دکر بدیهه (۱۷) و حلا و مدح من  
 فرمود آنچه که که ملک (۱۸) از برای اسان سحر زامل و از اسان معوب هم کلام خود را به  
 دهاس جوام که سب ما هر آنچه که ما و امر میمانیم با اسان میماند (۱۹) و واقع مستو محصی که کتاب هر آنچه که او نام میگوید  
 اسود من از و بنس منکم (۲) اما سحر که مکرر در اسم من محصی که بنس من امر میمورد نام میگوید و نام حلا و مدح  
 سحر من و ان سحر را و لسه عمر (۲۱) و اگر در دلب نکوی کلایمیه حلا و مدح که سحر است و کوی بد نام (۲۲) حلا و مدح  
 معصی حری سام حلا و مدح نکوی و ان حرواق سویر با سام بر سدان امری که حلا و مدح میمورد است و کمر بنس  
 از از روی عمرو که سب را و مهنی ان سار سار توسع علیهم السلام حلا و مدح معصی و عوم میمورد است و ساد



و جبر اول آنکه در این باب و ان مشرب در مرد ایشان غیر از عیسی بود پس مشرب به یوسع و عیسی خواهد بود و در  
 ثانی آنکه لفظ مثل بود در شارب واقع شده است و یوسع و عیسی علیهما السلام مثل موسی علیهما السلام بودند اما اولاً که  
 بودن ایشان از بی اسرائیل و طار بیست که احدی از بی اسرائیل معوب نشود که مثل موسی باشد حکم ابر (۱۰) از باب  
 (۳۴) از توبه رفتنی و بجهت ابرایست پیغمبر مثل موسی از میان بی اسرائیل معوب خواهد شد که حال او بدنامی و  
 رو نکلم پیغمبر بود و اما ثانیاً پس مماثلت است ما بین یوسع و موسی علیهما السلام زیرا که موسی صاحب سرع حدیث است که مشغول است  
 بر او امر و نواهی و یوسع چنین بود بلکه مانع بود و هکذا مماثلت است ما بین موسی و عیسی زیرا که او عیسی اهدوی است  
 سایر هم بصاری و موسی علیهما السلام و یوسع حدیث است و معلوم است که ما بین رت و مریوب مماثلتی نیست در قرآن عیسی علیهما  
 ملعون شد بعد از آنکه شفاعت خلق حاضر در باب (۳) و آیه (۱۳) از سوره نوحین اهل علاطه نوشته شده است و موسی  
 ملعون شد بخاطر شفاعت خلق ستم عیسی علیهما السلام و احل حقه سد بعد از موی چنانچه در عقیده اهل تسلسل مروج شده است  
 یعنی در عقیده ستم انسان و موسی علیهما السلام و حقه موی چهارم عیسی علیهما السلام مصلوب شد سایر عقاید صنادی ناگوار باشد  
 از برای است خود و موسی علیهما السلام مصلوب شد بخاطر کاه و ستم سرع موسی و ستم اسب رعد و اب و بر ترب و احکام  
 عمل و طهارت و غیر ما را ماکولاب و مسرواب بخلاف سرع علیهما السلام که فارغ از این احکام است سایر عقاید از این جهت  
 الا ان ستم موسی علیهما السلام رتس و مطاع بود در میان قوم خود و نافذ الامر بود و عیسی جس بود عیسی و اسب و مطاعت  
 نبود امر با اسب و جبر سیم آنکه در این باب لفظ ارمان برادران ایشان واقع شده است بی سگ و سیم  
 این عسر موحود بود در مردان بر کوار و اگر مقصود این بود که مسربه ارمان باشد مسکها و سما و غیر مودار نان برادر  
 انسان پس معنی حقی از برای این لفظ آنست که مشرب بر علاقه صلی و بطی مایی اسرائیل باشد و اسب صاحب لفظ برادران است  
 حقی در وعده خدا وید حاضر از در حق اسمعیل علیهما السلام استعمال شده است در آیه (۱۲) از باب (۱۶) از سفر بکون و عیای  
 ایه مذکوره سایر فارسیه مطوعه شده باس بحواس (۱۲) و او مرد و حی خواهد بود که دس و صد هر کس و دس هر  
 کس صد او باشد و در حضور مای برادران ساکن خواهد بود و همان استعمال در آیه (۱۸) از باب (۲۵) از سفر بکون در  
 حق اسمعیل علیهما السلام استعمال شده است همان معنی (۱۸) و مسکن او در حضور مای برادران اما در مراد از برادران اسمعیل  
 در آیه سابقه اسرائیل اند و در آیه لاحقیه علسو و اسعی و عمر انسان را سایی بر هم علیهما السلام در آیه (۱۴) از باب (۲) از  
 سفر عدد باس بحوریم با فیه است (۱۴) پس موسی از فادس بر دملک دوم الحان مرید که برادر و اسراسل جس مسکود  
 که هر مصنی که بر ما واقع شد مدانی و در باب مای ایه ماسه از یور موسی باس بخور شده است (۲) و خدا مر خطاب کرده  
 و قوم را امر فرمود انسان را مگو که سایر مر جلد برادران خود بی علس که در سعه ساکنند و اهدک وید که انسان را ستمایر سیدس  
 دسار احباط نماید (۸) پس چونکه از برادران خود بی علسو که در سعه ساکن بودند الحج و مراد از برادران بی اسرائیل  
 علسو اند و بی سبه که استعمال لفظ برادر بی اسرائیل در بعضی از اسان حاضر در بعضی از مواضع توبه آمده است استعمال  
 حاضر است و استعمال لفظ در معنی جاری مادی که حقیقت معتد است حاضر خواهد بود و یوسع و عیسی علیهما السلام  
 اسرائیل دس صدان این سار با اسل خواهد بود و سبه و حقیقتها مر در این سار لفظ بعد از این سار  
 حاضر است و واقع شده است یوسع حاضر بود در مرد موسی و داخل و در بی اسرائیل موی هم دس در همان سار  
 اس مگو مر صدان این سار مفسود و حقیقتها مر در این سار واقع شده است لفظ کلام خود را بدس اس



# مفسر شریف

خواهم که شرف و شرفیست که آن به کار آید برای و اول میشود و آن به پایانی محافظ کلام باشد و این  
 بر وجه صادق است چنانکه انصاف از او را در آگاهی بود که این هم از برای و اول شد و چنانکه شرف و شرفیست  
 واقع شده است که اگر کسی کلام آن پیغمبر را شنود حلا او را انعام میکند و این امر برای بزرگوار است  
 و این مانده است از انصاف و شرف است از برای دیگر پس چنانکه است که مراد از انعام مسکن عذاب است و در وجهی عفو و اب  
 و توبه که از عیب هر یک که در این انعام بخشش است و کارستی در حق است بلکه عفو و توبه دارد و انصاف و شرف است  
 زیرا که مسکن هر ستمی را عفو و توبه است و عفو و توبه است و عفو و توبه است و عفو و توبه است و عفو و توبه است  
 و این کلام ظاهر میشود که حق و شرف است از حلا و انعام و مسکن هر یک که در حق عیبی است و شرف و شرفیست  
 که شرح و حلا را احکام و حد و دو و صاص و غیره است و حلا و انعام و مسکن هر یک که در حق عیبی است و شرف و شرفیست  
 و این بخود و شرف است (۱۹) پس بوی و مانده کند که اگاهان تمام شود و در و اوقات است از احبار و حضور حلا و در رسد (۲۰)  
 و عیبی است که از اول برای تمام اعلام شده بود و در رسد (۲۱) که بسیار است و این را در باران معاد کل اشياء که حلا و  
 در و اوقات جمع اینهاست و در رسد (۲۲) در و اوقات است که حلا و در حلا و شرفیست و در رسد (۲۳)  
 و در رسد (۲۴) و در رسد (۲۵) و در رسد (۲۶) و در رسد (۲۷) و در رسد (۲۸) و در رسد (۲۹) و در رسد (۳۰)  
 و در رسد (۳۱) و در رسد (۳۲) و در رسد (۳۳) و در رسد (۳۴) و در رسد (۳۵) و در رسد (۳۶) و در رسد (۳۷)  
 و در رسد (۳۸) و در رسد (۳۹) و در رسد (۴۰) و در رسد (۴۱) و در رسد (۴۲) و در رسد (۴۳) و در رسد (۴۴)  
 و در رسد (۴۵) و در رسد (۴۶) و در رسد (۴۷) و در رسد (۴۸) و در رسد (۴۹) و در رسد (۵۰) و در رسد (۵۱)  
 و در رسد (۵۲) و در رسد (۵۳) و در رسد (۵۴) و در رسد (۵۵) و در رسد (۵۶) و در رسد (۵۷) و در رسد (۵۸)  
 و در رسد (۵۹) و در رسد (۶۰) و در رسد (۶۱) و در رسد (۶۲) و در رسد (۶۳) و در رسد (۶۴) و در رسد (۶۵)  
 و در رسد (۶۶) و در رسد (۶۷) و در رسد (۶۸) و در رسد (۶۹) و در رسد (۷۰) و در رسد (۷۱) و در رسد (۷۲)  
 و در رسد (۷۳) و در رسد (۷۴) و در رسد (۷۵) و در رسد (۷۶) و در رسد (۷۷) و در رسد (۷۸) و در رسد (۷۹)  
 و در رسد (۸۰) و در رسد (۸۱) و در رسد (۸۲) و در رسد (۸۳) و در رسد (۸۴) و در رسد (۸۵) و در رسد (۸۶)  
 و در رسد (۸۷) و در رسد (۸۸) و در رسد (۸۹) و در رسد (۹۰) و در رسد (۹۱) و در رسد (۹۲) و در رسد (۹۳)  
 و در رسد (۹۴) و در رسد (۹۵) و در رسد (۹۶) و در رسد (۹۷) و در رسد (۹۸) و در رسد (۹۹) و در رسد (۱۰۰)







100

[illegible]



# تتمت مع الطائفة من كتاب

## فندک فی اثبات حاضری محمد

ویدل اصل است باسرای آن مالک بهر تقدیر و وقتی که بدل ذکر شد بمبدل منه در حکم سقوط و غیر مقصود است در کلام  
 و دلیل بر اینکه غیر مقصود است موسی علیه السلام چون احوال نمودن و بعد از آن کلام الهی در آیه (۱۱) لفظ از میان شما در او پیدا  
 نمیشود و بطریق حواری هم این قول را نقل کرده است لفظ از میان شما را ذکر نموده است چنانچه در وجه هفتم دانستی و هکذا  
 استماع بوس هم نقل کرده است قول مذکور را و در اصل او هم این لفظ را ثبت نمیشود و عبارت از سفا بوس در آیه (۱۲) او را  
 او کتاب اعمال سائر و سبیه مطبوعه ششمین باب خود نوشته است (۱۳) و این همان موسی است که بنی اسرائیل را که حلقه  
 یعقوب را از نژادان شما نامادس معوض خواهد نمود ایچ که بد نشود است یعنی این سقوط اس قول در این مواضع دلیل  
 که در کلام مقصود بود در اصل بدلتی بود و صاحبان نفسا که بگوید لفظ از میان شما الحاقی است بقرآن را داشته  
 و دلیل بر ایند ساسه امر است آنرا چون مخاطب در مواضع جمع بنی اسرائیل بودند در بعضی اینان بنی قول او را میان شما  
 خطاب جمع بود است پس لفظ از نژادان لغو محض و معنی خواهد بود لکن لفظ از نژادان در موضع دیگر هم مذکور  
 شده است در صحیح و لفظ از میان شما الحاقی و محرف خواهد بود آنرا در مونی و مونی علیه السلام چون کلام حلقه از برای ایشان  
 قول خود نقل فرمود لفظ از میان شما را و سزا نمیشود و چنانچه پس که کلام موسی مخالف کلام خدا باشد آنرا شکر اینکه  
 حواری هر وقتی این کلام را نقل میسازد لفظ از میان شما در کلام ایشان پیدا نمیشود و اگر گوشت محرف چون محرف بود  
 چنانچه کلام را محرف نکرده خواهی گویم که ما در کتاب عدالت دائمی قسم که قائلیم محرف و تحریف لفظ محرف ثابت میشود  
 دو بار مواضع دیگر عائنا و اسکندری و در ماحود و کفر و مسویدار ما با انسان پس در وجه در این باب اسکندری  
 الله حارس را طهارت حاسان معصای رحمت خود در مقتضای این عادت حریری حاسان صادر میشود که ساد  
 حاسان حاس طاهر مبرک در علاوه هیچ متلی در عالم پیدا نمیشود که اهل او نامی جائز باشد بنی حاسی که کتب عهدین را  
 تحریف کرده اند ملاحظه را حاس بدشین داسند خدا تمام کلام را محرف و بدل نموده اند اسمی بقلا ما المعنی  
 مؤلف گوید این جواب ناگفته لغات اهل کتاب بسیار است و خوب و معروف است حاس در سابق دانستی و در  
 از اعراض بانی گویم اینرا محمل باس بخورم سدا است زیرا اگر موسی تصدیق میکرد مد مر بر صدق میکرد مد چو که او  
 دوباره من بوسد است اسمی بوی سی علی به ۶ که موسی در همان موضع در حق من نوشته است بلکه مفهوم کلام  
 است که موسی در حق او بوسد است را اگر اسرار عسی در موضعی از مواضع بوسه پیدا شود این کلام صادق خواهد  
 بود و ما این امر را مسلم داریم که موسی در حق عسی علیه السلام بوسه است حاس در بدل نشانهای اسده خواهد داشت  
 و لکن انکار میماند که قول عسی اسار داسد پس سار بجه و خوی که دانستی و خود این معترض یعنی قسم میداد  
 در فصل ستم از باب ثانی از مران الحق مدعی است که آیه (۱۵) از باب (۳) از سمر کون اساره عسی علیه السلام هم  
 در صحیح قول عسی علیه السلام کافی است بلی اگر عسی گفته که مودع و داسعا رجسه نوزیه او هیچ معمری از معمران  
 نموده است الا من ادعای مسد در صحیح بود و حرن عسی علیه السلام هم نموده در قول قسم طلال است ملائکه علاوه  
 مرد و دلیل مذکور ستم در صحیح (۱۵) از اصل او از باب ستم از مران الحق از صحیح مطبوعه ششمین که در کتاب  
 صراحت را جمع صحیح است که دلیل دیگر سرد کرده است که سار مذکور در حق حاس یعنی ساستند در  
 صورت رسول صلی الله علیه و آله وسلم حکم عسی را با تسمی در وجه سقوط از اس رسد است و نه که  
 مسره ناند از داسی با سار را که داسد عسل لکن داسکه سمر اها را در سیمده است و نه که  
 مرده حاسی ستم ندارد بلکه در سار داس را هم سیمده است و نه که  
 داسی در سیمده است و نه که داسی را هم سیمده است و نه که

تکلیف و این  
 که در کتب و این  
 لفظ میان اینهاست  
 اسما و ساسا  
 مطبوعه ششمین  
 حاسان حاسی  
 مطبوعه ششمین  
 اصل عبارت است  
 ما را آله می آید  
 اسما و ساسا  
 و عبارت بطریق  
 در بیان عسی  
 اینها و حاس  
 موجب کرده اند و لکن  
 حاسان است







کتاب فی الحاشیه

به پیغمبر است یعنی جانب موسی علیه السلام را که سپاه و عسکری علیه السلام را که سپهر و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را  
 یاران و این بحواله اسد لال مربوط حضرت خاتم الانبیاء و در مجلس مأمون طبعه عثمانی از حباب رضا علیه السلام منقول گردیده است  
 یعنی این تاویف در کتاب عیون اخبار واحدین اسطالطه در اخبار و علامه مجلسی در عیون اخبار چهارم از اخبار الاوار در حضرت  
 مطلق این بحواله اسد لال را از حضرت رضا علیه السلام نقل نموده اند و صحیح نیست که بگوئیم مقصود از این ظهور نا راست از طو  
 سبنا و انشا را و در آن دو موضع نیز هرگاه حد و اندازی در مکانی خلق می نماید میگوید حد و اندازان مکان آمده مگر آنکه  
 تا این واقع بر وی وحی در آن موضع شود یا عموماً بارل کرد تا وقت بخار می شود و گفت و پویم آدوای و اهل کتاب اتفاق  
 دارند که مراد از حد و انداز بر وی وحی است بحسب موسی علیه السلام پس آنقدر است که در سبب و پادان همین طور باشد و از این دو  
 موضع هم کسی معوت ندهد مگر جانب عیسی و حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم **کتاب فی الحاشیه**  
 در باب (۱۷) از سفر یکوس و ایه (۲) در حق اسمعیل علیه السلام و بعضی اسم حضرت رسول و دشوار و دوازده امام بعد از  
 ساریهای چند بحسب این چهارچوب معنی می یابد و لیکن عیسی معنی هقی بر می آید او دهمی است او بیاد ما در شبیم است  
 سیام و ما یبئو الگوی کادل تمنا لعن الله و ما لست بآسره دعال اسمعیل شیعیان ها ترکیه و اسکندریه و اگر نه طاب طاب  
 برع سرور پس تولدی و الموح لغامارنا یعنی با ابرهیم دعای نوزاد در حق اسمعیل تسبیح است و اگر یک دادم و او را  
 با روز و روز یک کرد آسده عا دما دود و دوازده امام از سبب او خواهد بود و او را امت عظمی خواهم نمود آسده یعنی نماید که مراد از  
 ماد ماد در عراقی بحسب محمد است و طاب طاب هم در سربانی مقصود از بحسب است یعنی این دو اسم را آسده مفید است  
 محمد است چنانچه عرب مدکور خواهد شد و همس مقصود از سبب ساری ام دوازده امام است و مر که ششم اسار یعنی ایه  
 عسری ام هم یعنی امام روزان هم معنی امام است چنانچه آسده الله در محله امامت از تفصیل خواهد آمد پس مقصود از این  
 اشارت حردادن است بحسب ابرهیم تا خود منارک بحسب محمد و دوازده امام سلام الله علیهم اجمعین قال الله عز وجل  
 فعلا عن ابرهیم رثا و انت مهمهم نسوة منهم سلوا علمهم انانک و بعلمهم الکتاب و الحکمة و مر که هم امک  
 آس العبر من الحکیم حاصل مفاد است که آنکه حد و انداز معوت بر ما در میان ایشان یعنی اهل مکه رسولی را پس آنکه  
 ملاوت بر ما در میان ایشان ابان نوزاد و علم بدهدا ایشان کتاب و حکم را و مر که نماید سارا را اطلاق رفته و عقاید  
 فاسده در سبب نوئی عرب و حکم و در دو موضع از این سوره یعنی سوره نور را اسم منارک بحسب عام الانباء تا عا دما  
 بهود اسرارح مسود یکی از لفظ ماد ما که در سه موضع السوره واقع گردیده است و مر که عا دما در میان اسان بود و در  
 ربه که داد و آس و هم چهل و الف یک و دال چهار و هم با سه هم چهل و الف یک و دال تا سه هم چهار پس مجموع بود و دود و مستند  
 و کدال هم از محمد چهل و اربع و هم با سه هم چهل و دال چهار مجموع بود و دود و موضع ثانی از لفظ لغوی عدول پس لام  
 در مرد بهودی با سه و عس سه را که در موضع حم اسب حم و صا دما در و او شش و پاده و عس اصا سه و دال چهار  
 و او شش لام سی پس مجموع است و دود و آس و اگر آله اخبار هود و عیسی و محمد کس است و از حواله اسد بحسب ساری  
 چون بنا المقدس را آس کرد اخبار هود حکم کردند که اس ساحها را صد و ده سال باقی و بعد از آن خواهد شد و همین طور هم شد  
 و اس اسد لال را از لفظ رب اسرارح کردند و اگر کسی اعراض نماید ما من دلیل که ما در لفظ عا دما در عس کلمه نیست بلکه  
 اراد است و حوسب که از برای صله مذکور کرد و اس و هرگاه حواسه اسم اسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم را اسرارح  
 ما من بحاج مسوم ثا سه و یکوم هماد ماد حوا کوئم ارمه و از اسب در مر داده ی هود که حوا دو با در یک کتب  
 سود یکی اب دیکری و عس کلمه اداب از حد و سبب است و انکار عس کلمه است فی سبب دارد و اس امر با عس است در مرد  
 انسان در مواضع عر محصوره و هر کسی که از جمله اطلاع داشته باشد در علم اسره هود انفسله از برای او کمال مسرت است



الشیاء ظاهر در دست خواهد کرد بدینکه از غایت شهادت و تحقیق بر این دلیل نیست و تحقیق از او در حدیث اول از نفس کبریا  
از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است که انبیا سر احط بهودی خدمت رسول الله رسید که اسیر و کوار سور  
منار که خبر از انبیا بود از آنکه کتاب لاریت میوید پس از آن مراد از انبیا سر حنی بر احط و اکثرا  
احد بدین از آن بر کوار سوال کردند از الله و گفتند تو را خدا شکست که مراد از حدیثی نیست با آن حق است الله از آسمان  
از برای تو آمده است پس پیغمبر فرمود بدلی بسط و در اول شد است پس حنی عرض کرد اگر بوضادن ناشی من مدتی  
امتی زامید ام چند سال خواهد بود پس از آن کف چکویه نهاد داخل بدن مردی شوم که اس حروف بحساب حل دلالت  
دارد بر اینکه مسهای مدتی است همعاد و نکال خواهد بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حد بدین حنی عرض  
کرد عیرا بر حروف ذاری حضرت فرمود بدلی المص حنی عرض کرد این اکثر از اول است و این بکصد و صحت و یک است  
از این هم هست حضرت فرمود بدلی الزحی عرض کرد این اکثر از اول و دو است پس ما شهادت میدهم که بوضادن ناشی  
که افت تو مالک بمسود مکر و دست و سی و نکال زامید عرض کرد عیرا با پیغمبر هست حضرت فرمود بدلی المویس حنی  
همی شاهد اقامت الدین لا تو موسی ما بعد ام کلام با احوال روز آنگه بر این انبیا سر کف و اقامت پس سعادت میدهم بر اینکه  
پیغمبر از ما را احداث در ملائکه است و ما نکرید که حد سال خواهد بود و اگر بوضادن ناشی در این احوال من حنی  
همه اسها از برای او جمع خواهد شد پس جماعت یهود مرخواستند و گفتند ما محمد را مبر ما مسیه شد بعد از اسم طیلان کبریا  
اکثر از این حدیث سرف معلوم میشود که اگر در لیل یهودا حروف حل است لهذا حد وید همان طریقی از برای انسان  
مرسد و نمکس که لفظ ماد ما معوض اسم محمد ناسد و در کانی در باب و لا دله امام موسی کاظم علیه السلام در حدیثی از امام  
موسی کاظم سوال کرد از معنی حم و الحی کتاب المیس یا امر لیا فی لکله شاز که حضرت فرمود بدلی هم معوض اسم  
محمد است صلی الله علیه و آله وسلم در کتاب هود علیه السلام نمکس که ماد ما دم معوض اسم احصوب باشد حاصل کلام  
ماد ما دم و طاب طاب و اسامی مبارکه احصوب بدلی تنه علامه محلی در تذکره الامم معرفه ما نام احصوب بطریق صحیح  
ماد ما دم و طاب طاب و فاضی عناصر در سماع مسوید که از جمله اسامی احصوب ماد ما دم و لفظ ماد ما دم  
در عراقی در سه موضع در هین سوره ذکر شده است و مرجع سرابی ماد ما دم از نظر طاب و مرجع کرده است اسم احصوب  
سار صرح علما کما سرکت یحکم اصاد در بعض اسم احصوب و بعض و بعض و بعض از آن بر کوار است انه (۱) از آن (۲)  
از سر کون باس بخورم نامر است (۱) لو ناسر سبطی هوذا و دم حوی میس و علا و عدکی تو شلو و لو یفقه عیم  
و فی الشرا به لغیر یطامن هوذا و خطر امی از الح ما لیه هل دانی سیلو و الیه ما صداد با پی معنی عضا یطاب  
از هودا و فر ما فرمائی از من با هاس حصص خواهد نمود و او مسکه سیلو ما ندکه ما او امها جمع خواهد شد بحنی  
که اهل کتاب از هود و نصاری در مرجع اس لفظ احلاف کسری دارند و صاحب رساله هادیه را ما من بخور کرده است  
که حا که از هودا و ایل مسود و اسم از من با هاس و اما آمدن سیلو و بعد گفته است در آن امر دلالی است بر معنی حام  
الا معاد معاد برای حکم موسی و عسی زیرا که مراد از حا که موسی است بحره بودن او و عدا یعقوب زیرا که بعد از یعقوب بحره  
صاحب شرع نامد ما رمان موسی مکر موسی و مراد از اسم عسی علیه السلام زیرا که بعد از موسی بارمان عسی صاحب شرع نامد  
مکر حجاب عسی و بعد از آن دور بر کوار صاحب شرع نامد مکر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم پس معلوم میشود مراد از قول  
یعقوب که مفر ما ند سیلو مراد حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و اما مراد از قول او که ما او امها جمع خواهد شد  
اس علامه صریح و دلالت واضح است که مراد از اس از آن مراد از اس از آنکه امها جمع شد بد مکر از آن بر کوار و حجاب  
داود در این منار مکر فرمود زیرا که او احکام دارد و از آن موسی عیسی و اسرافیل و جبرائیل و حجاب یعقوب که







مطیع عمر کردید پس اولی و الباقی اسکندر مراد از شباهت و احاطه الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم است در مبعوث بود و عیسی  
 مریم تس نامت کردید اینک شباهت هم از اسامی سر کوا را است و یعقوب علیه السلام مدنی آن بر کوا را اشارت داده است  
 اصلاً اگر مقصود از شباهت مبعوث الیهود و مبعوث الصاری باشد کلام هیچ خواهد بود چرا که مبعوث الیهود و مبعوث الصاری  
 از اولاد یهود است و سلطان ایشان مؤکد سلطان و لا دهر و لا خواهد بود در طایع کیشا مرتب ششم در روز (۴۵)  
 حاب داود علیه السلام باین محورم یافته است مؤن یعلی یه صبا ی پیرون آما یلحی لک کاشانی قلبی بیک سار دیش  
 شپه یارب من بنی سادیدا لا سعب یسب و یخ ف د آه تم مار تلوح لیا لخلوص سبب عل عطا با کتر اخراج و دار  
 پیونوخ و یارب یونوخ من د رکوت یونوخ یص و صطو نا و یگو نا و ردی و یارب قلیع من د بانی صوانی بمیونوخ کبروخ  
 خریبنا طایقی دیخونوخ بد بلی بلنا دی سیمی دملکا نرد نو سول نا آله لا آت آدن بلی قطا دور قطباید مملکولک و یلو  
 دیهونا و سیلوح پیونا یونوخ د آها تم متلوح آله الخ میجاد حد و اودا من حراد یونوخ مورا و اهلون فسا کلی  
 من هکلی دیکرم پیلادی می تم خدی لوح سیانی دملکی کو میومری دیونوخ سیایکسا لا مملکا پیسوخ بد حاد او پرمی  
 ماسرا و حری دمکتی تم و مدتی طایع و یلب دیم دیم سون مملکا یسرح سب دیهولی مریج ریکود آله و ترب دیو  
 بیشکس یج یب یجعی دولمدتی دیا و یلو جهره فی رب دملکا لکوی من رفرا بی ددها لیسوه یحو لی دکی دکی  
 یب سسی مؤشی یخدا و ا یصحا سیاری کو غار رب مملکا مد دل دیم و یونوخ یب هوی یونوخ مریب لور لیشی یلو  
 آراس میجر سیموخ یلو و ا و د و ا یونوخ د آها نا یی یب سا کر لوخ کو مد آدن المعنی مواوی فارست مطوعه دار السلطنه  
 بدار الظاهر دلمواس شمس المسحه مطابق شمس الحی تر و اصلاً مواوی فارست مطوعه شمس (۱) دل من یی سکوا حای  
 میجا بد صا لورا مملک عرصه مد ادم رانم لم رود نوسده است (۲) ارمیدان ادم رناری بلاع لهای نور بحال  
 چونکه حلا نوزا اندا مرکب داد است (۳) ای پلوان سمس ترا که حلال و حاه و اسب بکرب سربد (۴) و نا عطف خود خرد  
 شده سوار توست جعفر و حلم و عدالت که دست ز اسب و حرهای مهت ز اسوسان مدهد (۵) سهای یور و یوما  
 که اردل دشمن ملک اندا امکر در پر و افاده شوید سراس (۶) ایچلا یی نو ما ادا لا ا داس عضای مملک نو عضای  
 عدالت (۷) عدالت زاد و سب مبادی و سزاد را بعض سمانی ارا سب حلا حلا یب نور ابر و عن سادمانی راد ا ر  
 مصاحبا مع عمود (۸) نمای لاسهاست ارم و عود و سلحه (معطر) است که نوزا ار سزای غایح ارم سز و سنا حاست  
 و میمان ریان ما و یارب دحران ملول هسند بد سب ز اسب نو مملک و طلا ی و مری اسد (۹) ای دحر سوز سن و  
 کو سز و ا مراد از قوم خود و حانه بد رب و ا مر اموس کس (۱۱) نا انکه ملک ارحس نو اسنان مدنا سده کو که فای نو اسنا  
 کر سنا و و دحر صورتا سسکس مناد و در لمدان و م طلب نو سلس بد (۱۳) دحر ملک دیطو ر حانه سنا مملک علی  
 و فاس او و در دلا و و رشب (۱۴) فاس فلات دور مملک و د سوز دحران دوسره که از مصاحبا سس هسند ارفع  
 او و ا ر د مسوند (۱۵) بلکه سز و دحری و د سده بعض و ملک داخل خواهد سد (۱۶) دحرای بد ز اسب مریبنا س خوا  
 بود با اسار ادرمای رمن سز و صب نمای (۱۷) اسم نو ر اسب در سب مد کو و سکر ادم ارا سس و یوما نو رانا ادا لا ا د  
 عجر همد عمود سسی ارم سسکس اسب در د اعل کاسا دهر و د بصرای که حاب داود علیه السلام دران دیو ر سار سس  
 سوز معمر که اعل را خواهد و د و ا امر در دهر و د ظاهر سده اسب معمر که و صوف و معوف با سد صفات  
 مد که ز اسب و در علار سز و سبدا دما سسند که اسب معمر عینی یلک سسکس و اهل سار ام کو سده که سب معمر  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و مؤلف جعفر کوی بل اوصاف مذکوره زان رودار ز می مشتمل به اسهاست که  
 سز و د سوز او سب ای احسان سب د و ا فصل لسر سب ستم لایع اربها سس سز و د حمان سز و د سار کس



[illegible]







اگر یہ سب کچھ ہوتا تو یہ سب کچھ

[illegible]











حدا حدی استراشیل منارک ماد که شهابی عجمان است (۱۹) بلکه اسم دو الحلال او اما منارک ناد و عجمانی  
 ارجا لش پرسود امین و امین (۲۰) دعای داود سرشتی تمام شده است **نکته** اختلافی است در میان علمای  
 اهل کتاب که داود علیه السلام را پس از مرگ و در محلی که بعد خواهد آمد حرم شده و یکی از عاصم جمل نماز است بنا بر این  
 گویند مراد از ملک خود حصص داود است و از ملک زاده حصص سلمان است و این ادعا را قطع و القین ناظر است بر  
 که داود علیه السلام صاحب شرع و احکام بوده و این که گویند اجداد سرع و احکام خود را ملک و عدالت خود را ملک زاده عظام  
 رد بکنایه بکسر جمله در وقت دعا و نصرت در حصص و ملک الملوك خفیفی و حال کلی موجودات خود را خطای ملک نمیکند  
 بلکه انجمن در جمیع اوقات مخصوص در وقت دعا و کمال حصص و ختوع و ندل را دارد و روی حال می پسند و میخواند شاهد  
 اینست که (۱۶) از باب (۱۲) از کتاب موشل ثانی مان بخورم نامبر است (۱۶) و داود حد را از خصوص نکود نصرت  
 و داود در و ده که هر دو مان در و ده و بنویس کرده بر روی زمین خواند (۱۷) و مسامح حاضران بر خواندن بعد از یکدیگر و  
 از روی زمین مرتضی است امید ما قمار بخواند و نا انسان مان بخورد بلکه هفت ساله در و ده که هر دو بخواند دعا گو  
 نامبر (۱۸) از باب (۱۶) از کتاب موشل ثانی مان بخورم نامبر است (۱۶) و داود حد را از خصوص نکود نصرت  
 و داود ما خوب تمام در حصص و حد وید هر دو مکرد و داود انمودی کمان ملتس بود (۲) پس داود بر کرد و نا اسکاه  
 خود را دعای جبرئیل و مشکل در ساول با استعمال داود بر وید آمد که گفت که یاد ساه استراشیل امر و در حرم بر است که  
 امر و در حرمش را در نظر کبر کمان سکا کس بر هر دو نمود بطوریکه یکی از کمران حرمش را بخانه هر دو نماید (۲۱) و داود  
 مشکل گفت که این کار در حصص و حد وید بود که مراد بر وید و عجمانی با نواده اس بر حرم داد و بر کرد و نا اسکاه را پسوای بود حد  
 استراشیل نماید با محرم و حصص و حد وید ساد ثانی کردم (۲۲) از این زمان در خود را صحر و حرم و در نظر خود از بی ساد ویش  
 کسر کمان که در ناار اینها گاهی محرم خواهم ساد استی در این کتاب توضیح تمام معلوم و مضمون معلوم که داود علیه السلام خود را  
 حصص و حد وید و انصاف و عدل مدد که خود را در طر حد وید دادی و حصص خواهم نمود تا در نظر حرم سوم پس حرم  
 در وید دعا خود را ملک نمکوب و معصود از ملک زاده هم سلمان نسبت در آنکه ظلم در عیال و شکسته شد و مرا که مار  
 اعفا داهل کما بخود ان بر کوار برید و عا د صم شد و از برای اصام معاند سا کرد و در بهاس در حمار اس عا د صم  
 مسمود بد کلام طلی است که ما لا ترا اس ناسد کسکه اعظم ظلمها در حمار و نا ساد و ناظا لرسکی نمکوب و هم نمکس  
 سار اعفا داهل کتاب و سحر بود از ملک مدد داود با اسکارد و نا مدد را اهر با افصای زمین سلطت کرده ساد  
 و واضح است که صنوع علیه السلام از برای انصاف بود است بر آنکه بر وید سلطت نمود حمار هم بد است بلکه خود را و  
 سلطت نمود و داود اگر چه اها نس نمود و اسهر مان بر کوار کرد وید وید رس کشید سار اعفا داهل کتاب ماد و  
 مان سر کوئم مفصود از ملک صاحب احکام ملک الملوك حقی هر دو حمار رسول ملک المان محمد بن عبدالله سید  
 صلی الله علیه و آله ملک زاده هم مهک صاحبان و مان فرید وید سلا سر کوار است و انشاء الله تعالی عمر بر ظهور  
 خواهد مر و در وید زمین را سر عدالت خواهد نمود بعد از آنکه مملو از ظلم و جور شد و عیال و عیال و عیال و عیال  
 را ساهای ماه و ساد و وید و خوف و حسب الهی در ملوب و دها خواهد ماند و مرا که ظلم و سر که کمر کله از روی  
 بر مر عت مسود در مان اسر کوار و عجمانی ادان دی و احدا را برای جدا خواهد سد و از برای ملوب مرده حل از برای  
 ر کتا رید خواهد بود و نا مدد را و اهر با افصای زمین سلطت خواهد نمود و نا را مان ساد و مدح  
 ر کتا رید خواهد بود و نا مدد را و اهر با افصای زمین سلطت خواهد نمود و نا را مان ساد و مدح  
 ر کتا رید خواهد بود و نا مدد را و اهر با افصای زمین سلطت خواهد نمود و نا را مان ساد و مدح







# در بیان انبیاء بنو حنیف و غیر البیتین

ما صنام را شنیدند بنده اعتقاد نموده و بر بخت سدها میگویند که خدا مان ما شما شد بعف بر کشته شد تا شتر مشا و هند  
 کرد بدانی مؤلف **حضر کو** یک اصناف اینست که در برای غافل فهم های امان مسطور در ایات توفیق حضرت  
 خاتم النبیین صلی الله علیه و آله کافی است زیرا که عنایتان صریح و غیر محمل الحلاوت است و صریح است در این که این  
 شخص و لا سده پسندید و بر کرد خداست هم که میباید که از جمله القاب سر همدان سر در مصطفی است و نسبت بای  
 سده کاب یک ماسد روح است و سایرین ماسد بدن و تفاوت شباهه بدن و جان از زمین است تا آسمان و قمر است که صفا  
 شریف حدیث است مستحکم آنکه اوصاف شریعت قائم است نسبت به محال حقی در جوهرها بر باد بدهای سرچش رفتار  
 نماید چنانچه آنکه نالند جلم و مرداد و حکیم و سوسر رفتار ماسد حاکم در ناره حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم  
 در قرآن مجید دارد سده که **اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ** و بصفا روح است که شخصی حدیث است از مؤمنان علیهم السلام آمد و  
 عرض کرد خلق پیغمبر را از برای من توصیف کن حضرت فرمود توان بعضیها شکر خدا در دنیا به سده کاش داده از برای من حدیث  
 نام خلق پیغمبر را از برای تو مان کم آنکه در مسائل عرض میگویند من میتوانم بعضیهای خدا را در دنیا و حال آنکه خدا مقرر نماید و این  
 بعد و ایست **اللَّهُ لَا يَخْصُوها** حاصل معادها بر ما که آنکه اگر خواست بر ماسد بعضیهای خدا را در دنیا و حال آنکه خدا مقرر نماید و این  
 خواهد بود حضرت فرمود در صورتی که بوار وصف لعل عاری میگویند من میتوانم عظمی و وصف تمام در آنکه خدا در دنیا  
 بعضیهای دنیا فرموده است **قُلْ مَاعِزٌ لِّذُنَا فُلْکُلٍ** و در باب خلق پیغمبر فرموده است **اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ** و سخن  
 نهائی در دنیا و در بعضی سده که مصلحت است سخن در کوار محمد بن نایب فی رضى الله عنه هل یعود است و هم از  
 حسن بن ادریس را در درس را حدیث محمد بن علی از محمد بن یحیی الخزاز از موسی بن اسمعیل المروری را بمعنی بد را  
 از امام موسی کاظم علیه السلام را فاء بر کوار احضرت از امام موسی علیه و سلم **اللَّهُ الْمَلَأَ الْمَسْکَةَ** که احضرت فرمود  
 آن یهود ما کان له علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اوصافها فقال **جَلَّ جَلَلُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ أَلَوْ سَلَّمَ** یا یهودی ما عینکما اعطاکما  
 قال فانی لا افارک ما یجوز حتی یفصنی فقال **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلَوْ** احسن معالجس علیهم بعد منی صلی الله علیه و آله و سلم  
**الطَّهْرُ وَ الْعَصْرُ وَ الْمَرْحَةُ الْعِصَاءُ الْاِخْرَهُ وَ الْعِذَاءُ وَ کَانَ اصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلَوْ** دویمر بر او عذوبه مطر رسول  
**اللَّهُ صَلَّی اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلَوْ** سلم اللهم فقال ما الذی یصعون به فقالوا رسول الله هو ذی یحلب فقال **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلَوْ**  
 لرعی و غیر و حل مان اطمع معا هذا ولا عزمه فلما علی الهار قال **اللَّهُ هُوَ** اهدان لا اله الا الله و اسهدان محمد اعد  
 و رسوله مولد نمکه و مهاجره طبر لیس بقط ولا علط ولا صحاب ولا من من بالحق ولا قول الحما و اسهدان لا اله الا الله  
 و انک رسول الله و هذا مالی فاحکم منما ارسل الله و کان اليهودی کسر المال ثم قال علی علیه السلام کان فراس رسول الله  
 عاه و کتاب مرتبه عد ما حشو هالف و شب له داب لیله فلما اصبح قال معنی الفراس التلبه الصلوه فامر صلی الله علیه  
 و آله ان یجعل طاق و احدث خلاصه کلام سحر بان حضرت از مؤمنان علیهم السلام که مدرس که یهود را در رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله در سار حله بود و بی معاصی ان و حله حضرت محمود حضرت فرمود ای یهودی در من خست که سو  
 هم که انرا که حدیثی صریح که حری تمام رسد یهودی که مدرس که معارف بخیر از یو محمد ناحی فراد اکی حضرت  
 فرمود انک ما یوحی نسبه ما و فی که نور صامان داسه ماسی و در سار او نسبه که اونی درها موصوع نما در طهر و عصور و حزن  
 و عسا و صحیح زکاتار و اصحاب چون الحال را ساهه که مدرس محمد بن و وعید یهود که در آمد به لیس طهر سار حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله سلم را در آن راه و در حدیث از رمان و میخواندند او حکم کند که رسول الله یهود  
 رسنا حدیث و سده است چون توانم رکند رسد و در که حدیث و غیر حدیث است بخای جو که معاهدت غیر  
 معاهد است از سحر حله است بلسد و حضرت یحیی در مقام که یهودی را بکلمه طبعه اسلام کسوده و کعب

در بیان انبیاء بنو حنیف و غیر البیتین



[illegible]







# انکب مقبوله منکدر نذر

۱۶۵

نامت خواهی شد و از طایفه دوزخ است که خواهی رسید و هم از شکنجه که نوزد یکی خواهد نمود (۱۵) آیات کسب کند از من بکار است  
 تا تو متکبر خواهی شد و هر کس که با تو متکبر است با تو خواهد ماند (۱۶) است من متکبر می که نام در حال و انانیت می امر و در حالی  
 مواوی هر پس سر زنی و زنی را می بینم و خناری که خراب کردن معول است سر می بینم (۱۷) هر انی که صدق و ساحت است  
 هیچ کار که نخواهد شد و هر که با تو متکبر است با تو خواهد ماند و من متکبر می که نام در حال و انانیت می امر و در حالی  
 معمر با صدق است انسان را خاص است **مُصِیْفُ کِتَابِ کُتُبِ** مراد او غفر در آیه اول مکه معطر است در آنکه هیچ  
 سیمیری بعد از اسمعیل علیه السلام مکه ظاهر و معصوم نکردند و وحی در آنجا مارل شد تا زمان حاتم الانباء علیه السلام و علی بن ابی طالب  
 او را شلم بر آنکه معمران کمر را بنگار معصوم کردند و وحی هم نکرد در آنجا مارل شد و مراد او سوال و خوشا و یاد  
 ها و روحی الله عنها مساسد زیرا که او را احاطه سرور کردند و عمر له مظهر بود و در میان مسکن کردند بود و اولاد در حق اسمعیل  
 علیه السلام در وعده خدا و بدو هر وحل در وعده خدا و بدو هر وحل در وعده خدا و بدو هر وحل در وعده خدا و بدو هر وحل در وعده خدا  
 یعنی اسمعیل من مفسود از پیران سرور که اولادها خود بدو را اولاد مسکوحه و اولاد ساز از انس و جلی از برای من مکه حاصل شد  
 حصول نصیب از برای اهلان و خداوند بود و امر بود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را که فصل التشریکه فصل کل  
 اهل عالم است حاتم و سید سیمیری است و اولادها خود بدو را اولاد مسکوحه و اولاد ساز از انس و جلی از برای من مکه حاصل شد  
 که نام در حال و انانیت می امر و در حالی مواوی هر پس سر زنی و زنی را می بینم و خناری که خراب کردن معول است سر می بینم (۱۷) هر انی که صدق و ساحت است  
 ان بود که از برای من مسکن است سیمیری امر المومنین من استی بود که در میان اماده باشد و سعی از برای مکه معطر حاصل شد  
 مرکب است بی غشی که از برای من مکه حاصل بود که در آنکه معصومی رد نماید و معصود که مل که نام در حال و انانیت می امر و در حالی  
 اعال و عظمی که از برای من مکه حاصل بود که در آنکه معصومی رد نماید و معصود که مل که نام در حال و انانیت می امر و در حالی  
 و اسد از سوی آن در حق تول و عطف در هر جای عالم که می خواهد با اسد از برای من مکه حاصل شد  
 از هر یک که در حق اسمعیل علیه السلام و در برای من مکه حاصل شد و در برای من مکه حاصل شد  
 علی بن ابی طالب و اسد از برای من مکه حاصل شد و در برای من مکه حاصل شد  
 باقی و مراد خواهد بود و در برای من مکه حاصل شد و در برای من مکه حاصل شد  
 کرد و بدو عطف است که با کی جوان است و از امر موسی که بی و سر پس موگت را دارد که مراد از این آورد و هکذا در آنکه معصومی  
 مراد از این خواهد بود و در برای من مکه حاصل شد و در برای من مکه حاصل شد  
 را به (۱۸) یا در حق اسمعیل علیه السلام و در برای من مکه حاصل شد و در برای من مکه حاصل شد  
 حاتم نام که از برای من مکه حاصل شد و در برای من مکه حاصل شد  
 بهر چه اندوخته است از بدو و در برای من مکه حاصل شد و در برای من مکه حاصل شد  
 در بهر و وارث مال خود و در برای من مکه حاصل شد و در برای من مکه حاصل شد  
 و سلیمان از جهاد با به در عظم و بکریم می که در میان الحرام و برین ایها محمد ما رو بر که ها و امر و حیمه ها و برین و احسان است  
 را در بدو و اسد از برای من مکه حاصل شد و در برای من مکه حاصل شد  
 در آنکه (۱۹) امل که سکه از من سکه است او و من که خواهد شد زیرا که هر محضر خالقی که صد مکه نصیب بود خداوند است  
 حاجت در سید اصحاب مل را بی و از سید است که از هر من صباغ الاسرم ملک من از ملایه الحای کسی با کرد  
 در صفا و او را صبی بعلن بود و حواس حاج را صرف نماید بجان کس و او هم خود که در حرم نماه من لکری حله  
 حاجت که بهر بود و اسود مفسود از حق سکر خود که است هر که پس مریدان و کتب مریدان را انسان را

اقله که می شناسد  
 حاتم و اسد از برای من مکه حاصل شد  
 سیمیری امر المومنین من استی بود که در میان اماده باشد و سعی از برای مکه معطر حاصل شد  
 در آنکه (۱۹) امل که سکه از من سکه است او و من که خواهد شد زیرا که هر محضر خالقی که صد مکه نصیب بود خداوند است



مگر واحدی را نشان را مکش نام بنام که میخواهم ایشان را اعلای بکم که احدی را نشان را چمن غلای بکرده ناسد و ملی همراه  
داند که اسم آن محمود بود و بنام مل فوخی و عظم الحقه بود و ملها می دیگر هم همراه داشتند و چون بخوای مگر رسیدند اموال اهل  
مکه را عاریت کردند و حجاب خدا المطلب حواسه الحج نماد مول نکردند پس نام مل موقوفه حرم کردند و چون خدا المطلب مکه  
مرکب قوم بود را کف رکوه او فیس بالار و پدر خود سر کعبه در آنج و سور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نوشتند  
و در کاه خفیه صوغ و زاری نمود تا کاهان صدای هائی را شنیدند و او را ندیدند که در غای تو مشاجرت کردند و عطل خود  
تو اسطر بورزی کرد و چنین تو اسبش دو و هم خود او در دو کف سار و نادشمار که نور حسن خود را دیدم که ملد شد و در مرکب  
آن نجاب پاد پد و در را سخی بودید که دیدند و عمارت لکر کار ملد شد و چون عمارت و نسب ملها دادند که سر و پای آنها را پاد  
دیدند و فاسد کوه در عمارت لکر خود را را سب بودید پس چون محترم رسیدند ملها اسماء دیدند که ملها تان اسما را او  
کردیدند در حرم بهاد و چون روی آنها را در حرم بر مکر داشتند و دیدند پس اسود که جا که چه اند ملها می  
و حرم سوی ابره فرستاد که چنین واقع و زاده اسب ابره چون انحر رسید خوف ورناد شد و در این سر و چه چندی از عمارت  
دیدند که ماسدا بر بالای نشان صف کشیدند و آن طور رسیدند به رسول و عمر کی از عمارت سراسر ترا

[illegible]







# در بیان اشیای بوی خالصه

و معروف گشته ملوک و بص کشته ملوک اوست حکمت را حکما و دانش را دانشا نا بان فهم میدهد (۲۲) خبرهای حق و مستور را  
او کشف می نماید آنچه کرد را بکی است میباید و نور را او باقی است (۲۳) ای حقایق نایب من بوز اسکر و جدم به نام که حکمت و نور را  
من دادی و حال آنکه کار تو در خواست کردم من اعلام فرمودی چو مکر و طبع ملک را بما اعلام نموده (۲۴) ساحل من داسال بر دار تو  
که ملک او را عجمه هلال نمودن حکمای مایل ما مورد است بود داخل شد ملک داخل شد و بزاحین کشته که حکمای مایل را هلال شد  
و بر آن حصون ملک او و که بعضی را ملک اعلام میام (۲۵) انکاء اربوک سحر داسال را بصورت ملک ورده و بزاحین کشته که در سال است  
چو ذاکتر نا بان که بعضی را ملک اعلام نماید نمود (۲۶) من ملک منکلم شده داسال که اسمن لط شصراست مصصف کوب  
اس اسم حقایق بخت نصر است از نام خلاص او را احداث سال داد انشی گفت نا با اعلام نمودن من بخوانی که دند ام و بعضی را ذکر (۲۷)  
و داسال در حصون ملک حواف داد کف را در که ملک سوال نموده حکما و محتاج و خود میدان و فال کران قادر نیست که آن را ملک اعلام  
نماید (۲۸) اما داسالها حاد است که کشف کشته را درها سر به محض ملک عجمه که در نام الحین واقع مسود اعلام دهد است  
حواف نو و نوای سر نو که بر سر بوده است (۲۹) نسب سوا ملک در سر سوا کار مرا مد که بعد از من جزو افع خواهد شد  
کتوف سارند و درها نو را عجمه که میشود اعلام کرد است (۳۰) نسب من اس زار به جهر ارداد حکم از عجمی دی جانان  
سر من کف کرده است بلکه است که بعضی را ملک اعلام سود ما کار ملک عارف کردی (۳۱) دندی واسل عمال بر که کصا  
امره رما نس مهمت بود در سر بر می اساد (۳۲) واس عمال سر بر دطلای مکو و سراس و بار و هانس ارمه و سکس و  
را بهانس ارمه (۳۳) و سافها نس را هانس و ما هانس صمی را هانس و صمی را کل بود (۳۴) ملاحظه کردی که ما سکی بد و دسها  
حدا سدان عمال طارها های اهن و کلنس رد و انهارا صمی نمود (۳۵) انکا اهن و کل و بریح و هره و طلا نا هم صمی سدید و ملکا  
حرر ما سانی کرد ادانها را بخدی مرد است که اری را بهانس اشد و سکی که عمال را در دیکو بر رک سدل سدی می دس را  
من صاحب (۳۶) حواف هس است و بعضی را در حصون ملک سان خواهم کرد (۳۷) نو اعلک ملک الملوک چو که حقایق اسمها نو را  
عزت و قدرت و قوت و عرب داده است (۳۸) و در هر جا شکستی ادم سکوت دارند حواف اب عجمه و مرغان هوا را ندست نو سلم  
نمود است و نور هکی اینها مسلط کرد است اسان سر طلائونی (۳۹) و بعد از نو ملک دگر که اربوب است خواهد حواف  
رما ت سس دگر اری و روح که بر عجمی رمن سلطه خواهد نمود (۴۰) و ملک چهار من مل اهن صمی خواهد بود در راحا  
اهن هر حمر بر صمی و معلوم مسارد و همچنان اس بر مثل اهنی که همگی اینها را اسکر مسارد صمی و سکس خواهد کرد (۴۱)  
رحاسکرا و اکسوادند که صمی را کل کور کرمی را صمی را هانس است لهذا اس ملک نسهم خواهد سدا ما صمی اهن مدری در  
حواص ما صمی که اهن را با کل کوره کردی دند که مروج است (۴۲) و ادانها که انکسان ما هانس صمی را هانس و صمی را کل بود پس  
ملک سر طعمه قوی و قطع ازان صغف خواهد بود (۴۳) و حاسک اهن را دند که با کل کوره کردی مروج است همچنان اسان  
نسل ادی مروج خواهد کرد اما همدگر خواهد حسد صمی که اهن کل مروج نمک در د (۴۴) و سومتی آبی ملک بی هم  
دسما ملکوت دلتا نس لیس جریا و ملکوت لیا سا حیا لیس سعبا د فید و ب تلو کل آبی ملکوتی و صمی ب کلی لیا لمر  
(۴۵) یعنی و در نام ان ملوک حقایق اسمان مملکت که هر که را مل سود را خواهد داس و اس مملکت نوم دگر و اکدا س خواهد  
سب بلکه ما ی اس مملکتها را صمی و علوب کرد اند و ان اندا سر را خواهد بود (۴۵) و حاسک سکر اددی که سوا سطر دسها را  
کو حاسا سدر بر کل و هره و طلا را صمی نمود لهذا حقایق کس ملک را نا حکر بعد از ان واقع مسود اعلام نمود است و حواف  
سر رعر صمی (۴۶) انکا صمی صمی ملک مروجی خود اما داسال را سجد نمود و امر نمود که همدنهار بخورهای  
حوسوار نه داسا و اب مصصفه صمی صمی و یک کرا و ار مملکت لی سلطه صمی صمی است صمی خود حصون داسال  
رما امد است ملک مد سس و فارس سب حاکم در باب صمی را ر (۴۷) (۴۸) ارکاب خود داسال ملک مروج است



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و بر حجاب مذکور است (۲۵) نویسد که هر که بداند که می می قیل او مر سی (۲۶) و بعد کلام اینست می  
 خدا ملک را سمره است و این را تمام رسیده است (۲۷) بنیل در میزان سحره سده که با سمره (۲۸) برین ملک هم کرد  
 سد است و عدای و فارس داد شده است سحر که این ملک در اول ظهور ضعف بود و دست سلطنت کلام این را است که فو  
 پیدا کرد در زمان نورش ملک ایران که با عبادت نفس کسر است که با صد و سی شش سال قبل از میلاد مسیح مراد است  
 سلطنت و مراد از ملک ثلثه سلطنت اسکندرین ملاقوس و می است که سصد و سه سال قبل از میلاد مسیح بر این سلط  
 سد و سلطنت فارس را این سلطان معین کرد بر ملوک طواف و مراد از ملوک چهارم سلطنت ساسانی است که با وی بود که  
 ضعف بود و در عهد نوشن روان محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم مولد شد و بعد از وی در سلطنت ظاهریه و باطنیه  
 با سر کوار مرید و مرید باطنی و در مذهب فطری و عربی عالم سلطنت کرد و بعد از سلطنت ساسانی با کنگه ظهور و  
 اسلام معجز کرد که این روم باطنی با دار بوده است پس مراد از سلطنت مدینه هم سلطنت است که یکس در کنگه بوده و خواهد  
 سد ظاهر و باطن را خواهد بود و کمال این سلطنت عنقریب در زمان امام مهدی صاحب الزمان علی الله وجهه کسب خواهد  
 در هر و یکس مذهب فطری و طهوران بر کوار و می وضعی بر سلطنت اسلام وارد خواهد کرد و صاحب الان علائقش  
 صمود است بعد ظهور اسر کوار و می وضعی معجز خواهد کرد و بنای ادان در واحد خواهد شد پس سکی که زکوه مدینه  
 و اسطر در سها حد است و برای ان عمارت حوزد اهل و کل و بروج و بصره و طلائع را سحر کرد بعد نکه بر لست سیمای و بعد از املو  
 صاحب ظاهرین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و باطنی فرید رسد پس به صاحب الزمان است صلوات الله علیه و آله و سلم  
**سیرت در باب (۲۷)** از کتاب دال در عمارت چهار جوانان بنحو عمارت و سان کسبه است (۱) و در سال اول مسکن  
 نایل دال جوانان و در سده های سیر بر سر رس دادند بعد جوانان و سب و احوال صحرا را سان کرد (۲) دال سال سکیم سده  
 کتب در دیده سده های سابع امروا را دیدم و اسل چهار باد هوا در رمای عظم هم آورسند (۳) و چهار جوان بر آنکه  
 عمارت آنها از هند نکره ای داسند از دریا سران آمدند (۴) اولی مل سیر و ناله های عمارت و بر آوردن آنکس سدن با ناله ای که  
 که از زمین بر آسیده ماندادی بر آنها انساد و ملک اسانی با و داد سد (۵) را ملک جوانانوی عمر را که مسامه حرس بود  
 و سل حاسمی انساد و در میان دینایهای دهان سه اسخوان هلو بود بر احسن گفته بودند که چرا و کوس سار و انجور (۶)  
 بعد از آن بکریم و اسل دیگری مل سیر که بر نفس و بر احوال را امرج بود و اس جوانان چهار سیر سلطنت بوی داد سدر  
 ان در دیده های سابع بکریم و اسل جوانان چهارمین همگی ربهت و سار فوی و بر دینایهای رله اهن و دیمه و رله  
 بار مسکر و دینای ماند را سانهای با اعمال مسعود عمارت اسر امای جوانان حسن ادوی و با و ند سدر و راد شاح بود (۸)  
 و حی که با سانها ملاحظه مسکریم اسل در میان سانها ساح کو حله عری را مد و در را سدن سانهای اولی از وی که  
 شد و اسل در ان ساح حسانی ماسد حسان ادی و دهانی که بحرهای بر لست مسکیم سد (۹) تا که اسن کرسها کریم که صاحب  
 روه های قدم کس لاس مل عرف و موی سر بر ما دسم ال بود کریم مثل اسن سعل و رو کرد اسن ماسد اسن و ان بود  
 (۱) از حضور سهر اسن صادر شد سهرن آمد هر از ان هر را به سب مسمود و دود به در حضور اسن انسا و دوان  
 بر اسد و کابها کسود کردند (۱۱) انکا نظری صدای عمارت بر کانه که اس ساح را در ملاحظه کرد و انکسیرت با ان هران  
 و هلال سده حرس رسد سدن با ان سوزان مسکریم (۱۲) و سلطنت سار جوانان آنها سدر و سدر میجر  
 نامرمان معنی (۱۳) در روی سابع بکریم و اسل را برهای اسانی محضی ماسد بر لست سار می آمد و بر صاحب  
 بر کرم و حضور آورد سد (۱۴) و با سلطنت و عصب و ملک داد سد انکا نامی و عاز است را و  
 را انکسیرت اند سب کرد بکر در انکسیرت می خواهد کرد (۱۵) و در کس سا و سار



کتاب فی الثابت بنو حاتم

مرا متوش کرد آید (۱۴) یکی از خاصان فقر حبش در یاد ابی حمزه حبشیت را از وی سؤال نمود که او بمن مستند نصیران حضرت  
 علی اعلام نمود (۱۵) که اس چهار جوان بر یک چهار ملکند که از من خواهد مرخواست (۱۶) انعامتد سس جلای معال ملک را  
 خواهد کرد و بر ملک نامند و نامد الاناد الملك خواهد شد (۱۷) انگاه در باره جوان چهار من حبشیت را خواهم نام که نما  
 او ثانی بها تفاوت داشته بسیار مهیب بود و دما بها پتی را هنر و ناخها این از منچ بوده بخورد و پاره یاره میگرد و باقی مانده و سالها  
 با مال میبود (۱۸) و همچنان در باره ده ساحهای سرس و از آن دیگری که نامند که در باره ترش آن سر اماد یعنی از برای آن شاهی که و را  
 ایشان بوده دهانش بخان بر یک میزد و نمایش از هر سال بر یک میزد (۱۹) و حق که ملاحظه نمودم این شایع ماعتد سس حبش  
 نموده سر ایشان عالمند (۲۰) با توفا مدن صاحب روزهای ولیم و اوای حکم برای معذ سس جلای معال و رسیدن و سالکه معذ  
 مال ملک کرد بدید (۲۱) و اوچس که که جوان چهار من مر من ملک چهارم خواهد بود که از برای مالک عاوب داشته یکی  
 و پس را خواهد خورد و از ازا پاره واره کرده با آن را خواهد نمود (۲۲) و ده ساح از من ملک ده ملک بد که خواهد مرخواست و بعد از اها  
 دیگری که از پس پنداس عاوب دارد مرچاسه سر ملک را بد خواهد ساح (۲۳) و بر صد جلای معال بخوانا و ارا و معذ سس معال  
 سد رس خواهد کرد و دیگر بعد از آن و ناها و سر عها خواهد اما که انها مذت بکرمان و ناها و سر معان مد سس وی تسلیم خواهد  
 (۲۴) حق توان سسر سلطیس مرچاسه خواهد شد که با او ماصل و باقی خواهد کرد بد (۲۵) و ملک و سلط و عطف ملک  
 در زیر برای اسان هم معذ سس جلای معال تسلیم خواهد شد که ملک سس ملک داعی اس و عاوی ملکها و واحد مٹ نموده اطا  
 خواهد کرد (۲۶) احوی با ناخاس سس منی که داسا لافکارم مراندت مصطرب ساحه کو برام در من معر کرد بد بها فقه  
 در علم نگاه داسم اسهی **مُصْبِقُ ابْنِ کُتَابُ کُتُبُ** عاوی مقترن بهود اهان دارند مرچاسه مراد اعمان از چهار جوان  
 هان ممانس هم اس و ماد را نا مختص نمودم که مقصود چهار سلطاس سس عاوی سلط با ل و سلط کمان سس سلط اسکند  
 روی چهارم سلط ملوک طواها اس که احرانان داسان مسهی مسود که در عهد و سس روان حام الا سنا صلی الله علیه و آله  
 و سلم موثد سد و مقصود اس سلط معذ سس در کلام حاب داسا ل و ملک معتز طهور و دلسا سلام اس که سلط چهارم  
 طهور و دلسا سلام معر ص کرد بد و علمای هود و بصاری عمار اس که ما کسم هر چه که اندارا بعض و عدم داسا ل و کمل  
 دولت معذ سس در عهد سس صر ص مهدی عجل الله فرجه خواهد بود و ام فر ساس و اکثر علامس الا سس هود اس سس  
 سلط داعی سلط اسلام اس **فَتَا مَرْتَبَتِ جَهَنَّمَ** هودای جواری در دساله عامه خود هل کرد اس حوزا  
 که احوح رسول یعنی ادر سس علی که مان حکم نمود اس که هم بود اذ عکلت لمار عرج ان بر کو ارا ماسلا دس عجل الله  
 سه هرا و همد سال بود اس سار ریم مور ح و سس بصاری و ماد را بموضع هل سس عمار هودا از سس مطوم  
 عجل الله و عمار را رانه (۱۴) اس بخوریم با فاس اس این یوسلی اوب عل دای ها و ملی دلی دس عس ادم خوج کد آیر هاید  
 مر با ربوایی و دسی (۱۵) د عید دیوان عل کل دم حس لیکله کوزیه یوب کلی بلخی د کوز و باد ملار د و عت باله اید لون  
 د یوب کلی هیر می می (۱۶) انی د هیر ملون خطای کوزی آسهی الرجه (۱۷) لکن حوج که هم ارا دم بود در بار هس آسها  
 حرد اد کها مل جلای و دما هرا از ان هرا از معذ سس خود آمد (۱۸) بار هر داوری عاود و جمع سد سان را ملرم سار در هر کارها  
 سدی که اسان کرد اند و مر عاوی بخان رس که عاوان سدس بخلا و که اند (۱۹) اسد کل مدان و همهم کان الحج و دد  
 معذ مر با سس داسی که اسعال لفظ مر با یعنی رب معنی محموم و مره سابع و داع اس در که عهد سس صاحب با عا د سس  
 اما لفظ مد سس که معنی معذ سس اس اطلاق مسود در عهد سس مرموس موجود در دس بخو سوج ابر اولی ارباب (۲۰) ارکاب اوب  
 با سس عاوان و سان کسر اس (۱) عا اس که بخوانی اگر ارا مر با سس صاحب کده داسا اما کلام ملار معذ سان بوختر خواهی بود سس  
 ارا معذ سان را بموضع مرموس اند که موجود بوده اند در بی رمس و اما در مرچ سلای بر و سس سس ظاهر اس و اما در معذ











## 144

[illegible]



در بیان اینها بنویسید

[illegible]







# در بیان دیگر امیر مبارک محمد

عبدالمسیح علی بن ابراهیم و قد اوی علی الصریح بعتك ملك ساسان لا تجارس من الاخوان وجود التبران و قد اوی المولدان  
 راوی بلاصفا ما نفوذ اخباره و قد اوی انفسه في بلادها فقال لعبدالمسیح اذا كثرت التلذذه و بعت صاحبها لخراده  
 و خاص بخراده و خاص و اذ سماه و طبت نامل للمارس معامالا الشام للشطح ما ما ملك مهم ملوكا و ملكان علی عهد الشرفا  
 كل ما هو اناب بعق عبدالمسیح رثیری سوار شده و طلی مزل اهل عوده و دسوی طلی امده دره کاسکه نزد بکت که مستقل کرد صغر  
 و اوزا فرستاده است پادشاه سی ساسان برای لریدن ابوان و مطفی بدن سزان و خواب دیدن و بیدار و حشمت شدن در بایچه  
 ساره ای عبدالمسیح و صبه که سوار شود نالوت فران و معوش کرد در بچسار الزمان که عصای بوسه در ست ذاشنه باشد و درود  
 سماره پر شود و بخره ساره و حشمت شود ملک شام و عجم ارض و ملک ایشان بدرود و بعد دگرهای خمر کمری که بچسار است پادشاه  
 ایشان پادشاهی خواهد کرد و بعد از آن پادشاهی انسان را بل خواهد شد و هر چه شد بخت الله و افع می شود و اینرا گفت و ظاهر ما پیرا  
 و داغ کرد پس عبدالمسیح سوار شده در سرعت تمام خود را پادشاه عجم رسانید و بجان سطح را اهل کرد کمری که با چهارده نفر پادشاه  
 کس در میان بسیاری خواهد گذشت پس ده کس ایشان در دم بچهار سال مفرص بدید و فانی ایشان با امارت عثمان پادشاهی کرد  
 و متناصل شدند آنهی و ستاره صبح عادت از مران است قال الله تعالی في سورة النساء و امرنا اليكم و اؤمیدنا و فی سورة  
 العنسان و امنوا بالله و رسولیه و التوراة الدی امرنا و صاحب اصولنا القسم علی اعداء من مر بعد اهل اس شارب کو بیکم  
 یعنی دین و دین در وقت ماطره که صاحب عصای اهل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و ارا سماع اصغر مصطب کردند  
 و کسد که این امر معلی مکلبای طمانیر است پس لا بد ماطه و رجبین شخص در آنجا باشد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم طمانیر  
 مر به کهم اس کلسا در کدام واحد است رجوع بکتاب لغز نمود و گفتند در ارض دوم رداب ما سئول کهم اصحاب اسر و کوار در جلا  
 عرا کا و صد و آن بلاد افع نمود و بعد از صحابه مسلم هم مان بلاد سلط نمودند در اکثر اوقات الان هم ان بلاد در بد صورت  
 اس اس حر صریح است در حق حصرت حاتم التمس صلی الله علیه و آله و سلم امی کلامه ملخصا قیتا مرتب منقسم در باب  
 بعض اسم سارک حصرت رسول در او احو اهل و حای خواری که محبوب صبح بوده اسباب سارک را اهل نموده است و ما  
 این شارب را اوله ران سورب و سرنای و کلدای هلی سمانم بعد از حجه فارسی و راهم میو نسیم اس را در محل سندان چون  
 سمانم و در روی هوا عد علیه مسیح و اصناف حکم ممانم تا حق ما سدر ایتان پس مگویم بالله النوف و علیه التکلان  
 در باب (۱۴) ارا اهل بوحا ارا (۱۵) مان بخور بر کرد است (۱۵) این بخسوں لی تعدی بطور (۱۶) و آنا بی طالی  
 من بی و حین یار فلیطا سئل لو حون دپش عمو حون هل آند (۱۷) روجا دسرینوما هو دغالما لیا صی لیسولی سب  
 دلیلی حروء دلیلی دعوه اس احوون که نادعون له دیکس لو حون بعماری و یو حون یب هیوی لکی اگر مراد و سب سارک  
 و صانای مرانگاه دارند (۱۶) و من ارید رسؤال مکم که فاریطا را (یعنی احمد و محمد را) نسوی بمانرسند ما هشراسا ما سدر  
 و ادر و ح حی است که حهان عمو اسدا و اقول کسدر مرا که اوری بسد و عمو اسدا قاسما و ارا عمو اسدا و مرا که ما سمانما  
 در سمانا خواهد بود و در باب (۲۵) ارا هین باب در حق فاریطای موعود مان بخو مسطور کردند است (۲۵) انا هی بی عمو حوا  
 کت لکسا و حون یون اس هو نار فیطا و حاد مدس هو سب ساد رتی لیمی هو سب ملب لو حون کل میدی و هو سب عمو حوا  
 کل میدی دیر و یون لو حون یعنی (۲۵) این سخا را سمانا که مراد می که ما شما بودم (۲۶) لکن فاریطای روح حق (یعنی احمد و محمد  
 که وسط کسد می و داعی که الحقی است که در او ما سمن مفرسند یعنی با صدق من که او مصدور خواهد بود و هر جری را  
 سمانا علم خواهد داد و بعد سمانا که مراد ما سمانا خواهد داد و در باب (۲۹) ارا باب مذکور و آدی مری الحی ها لا لا و بی  
 راس دیو بی هی بیرون و معینی بی هی بیرون امو حون را اسب دینلی نور اذاه عالماری بیله میدی الرحه (۳۰) و لا  
 سا در سمانا که مراد می که در افع و در مقصد اسکرمل را سدر فارطا ممد و سمانا و حاد مراد که مراد







[illegible]



















# الشرح فی تفسیر کتب الهی

۱۸۳

پس کدام امر حاصل شد از برای حواریون که زاندر احوال عینی عالم باشد بی بعد و بی روح جمیع احکام نوریه اسقاط گردد  
مگر بعضی از احکام عشره مذکوره در باب بیسم او سرچرخ و جمیع عثره ما را هم حلال کرد و از این امر بعضی اسقاط احکام و تحلیل محرومان  
خاطر نیست که در حقش گفته شود لکن این طایفه محمل اینها ندارند و بر آنکه این امر محمل نیست تصحیف است و نوالستند حمل نماید اسقاط  
حکم نعمت است و اگر اسقاط احکام نوریه است که جماعت یهود انکار میکردند عینی عالم را که مسیح موعود باشد بخود عالم را  
این حکم پس قبول اسقاط جمیع احکام اساس بود و در این نشان بی قبولی زاندر احکام بحکم صفت ثمان و صفت نوره و اما در صعود مسیح  
چهار عملی بود و در این اساس خارج بود از اسطاعت انسان پس ظاهر و آشکار کردید که مراد از این طایفه بعضی است که  
احکام شرع سر به پا و یاد میبود و الله سبحانه و تعالی آن سبب پیشود و هر یک کفایتی که صفت و آن حضرت محمد صلی الله  
علیه و آله وسلم است و در این مورد نیز انکه عینی عالم بود که از خود حکم نمیکند بلکه تابع مسیحه است و میگوید این  
قول دلالت دارد بر آنکه فارغ از این اسرار است و خواهد نمود لهذا عینی عالم محتاج است که صدق او را هر بر نماید و در  
از خود حکم نمیکند بلکه تابع مسیحه است و میگوید و یکدیگر در حق روح مارل در بوم الذار مطون سود خلا و روح در سر مستقیم  
صبر خدا و محمد است و اب مقدم بر آن معالی با اتحاد جمعی معالی الله عن دال علو اکثر این قول و از خود حکم نمیکند بلکه تابع مسیحه  
می میگوید معنی یاد و بر آنکه خدا را احکام را از سر نشود بلکه خدا را ندارد خود حکم نماید بی سبب محتاج است که احکام را از خدا شود  
در مصداق اسکلام حاتم محمد صلی الله علیه و آله وسلم است که مطهر یکدیگر در حق احوال بود و عین خلا هم نیست و بعضی از  
و حکم نمیکند مگر بوسی الله تعالی و حق و ماسطون عی الهوی این هوایه و حی و حی و مال الصالح ما ان ابع الا ما نوحی الی  
و مال الصالح ما نکو ن الی ان اذله من یلقاه نفسی ان ابع الا ما نوحی الی حاصل معادانات مبارک است که حضرت محمد صلی الله  
علیه و آله وسلم از احکام خود حکم نمیکند بلکه تابع مسیحه است از احکام میگوید و از اسطوحا مع الواسطه و با مع صور است  
احکام خدا را و او حکم الهی را احکام خود نمیدهد و حی را که در یاد میفرماید و در این صورت نیز انکه عینی عالم بود و او را  
سماح خواهد داد روح مارل در بوم الذار کسر را را و اساده حریداد لا استقلال بلکه حریدان او همان حریدان حواریست و  
حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم که احوال مسافه مردم را از امور اساده حریداد حاجت دینس کدست و بعد از انشاء الله تعالی  
مذکور خواهد کرد و در این چهار نیز انکه عینی عالم بود و مرا عید خواهد فرمود و اگر از این سر است خواهد کفر  
و شما را عید داد و از قول در حق روح صادق نیست و بر آنکه روح در مرد اهل بیت و غیره یاد و طریقی است و یکایا  
از عراحد نمیکند کمال سطر را زد که در حق الحصول باشد بلکه معانی کالات و از برای او را فعل حاصل است و یک  
که مسیره کنی است که کالات سطر دارد و موصوفات الهیه مدبر و او مرید و چون اسکلام موم بود که بی موعود مانع سریع عینی است  
لهذا دعا للوهم حاتم عسی مود هر چه از ان مد راست و منسا را بجهت که انچه ان منسب نمیکند و احد به ده حاصل  
است که از بعضی که احکام و موصوفات من رسد و همان مسع فارغ خواهد کفر و رسا و فائده حاکم لاندیم ارد کران  
انما مکشوف باد که از ان ظهور حضرت عیام الا انشاء الله علیه و آله وسلم با کون اسمیله حل بر اع و که کواست همان منس  
اندم الله رب العالمین و مستحق هدیم الله الی دین منس که منس کوسد مقصود از فارغ طار و حی است که بعد از مسع بر آنکه در  
محفل رسلیم در بوم الذار مارل سد و کعب رول از الوفا در باب دوم از کالات اعمال مانس بخور میبود است (۱) و چون در سطر  
رسد سکند لکنا بود (۲) که ما کا اواری چون صدای رید باد رسد از اسماں آمد معانی احاطه را که در احاطه سیر و  
ساح (۳) زبانهای معصمه مل زبانهای انس بدسان ظاهر کسیر هر یکی را اسان مرا کرب (۴) و هر روح اقدس  
مرا با محفل موعی که روح بدسان در بلفظ محمد صلی الله علیه و آله وسلم کرم رسانده می حی عینی ریح رسیده در صبر  
مذکور از برای بلفظ عوام مانس بخور و مساسد (باب دوم در ذکر برون فاد اطلط که عمارت روح اقدس است) حاجت رسیده است



در بیان حکایات و انبیا و ائمه و اولاد علیهم السلام

[illegible]























پس در این صورت هیچ حادثه نیست در صدور این قول را محصور در صلوات الله علیه و تعالی استغفار بحال بلکه بما صحت  
 امور و مبنی کبر الاستعمال است در کتب عهدی بلکه در قرآن مجید هم مثل یَعْنِي التَّصَوُّرِ و امثال دلیلهای بی قیاس  
 علیه السلام که در آنجا آورده و با حوج و ما حوج و هلاک ایشان در وقت رسیدن ایشان حال از اسرائیل بعد از آنکه (۴) ارباب  
 (۳۹) و مرود آنکه رسید و بوضع پیوست و خداوند میفرماید و رویت که در آنجا که نام و در وقت مطبوعه شد تا بنحو  
 در وقت آنکه رسید و بوضع است این تعبیر خود را حال منتهی بصیرت خاصی زیرا که نفس است شکی ندارد و در آنجا  
 دو هزار و پانصد سال گذشت است از مذهب مذکور و هر طور ظهور با حوج و ما حوج و بوضع پیوسته است و در آنجا (۲۵) ارباب (۵)  
 از اجل بوحال آن بوحوج و ما حوج (۲۵) هزار سال بهر شما میگویم که ساعی مانند بلکه اکنون که مرگتان را دارد و خداوند  
 و هر که سودمند کرد پس بطریق اولی کند در قول و اکنون است که فارسی الان است حاضر در عترت مطبوعه شد تا بنحو  
 کرده است و در سرایت آنرا از آنکه معنی الان است و هر روز هفتصد و پنجاه سال بل از مدت مذکور که سراسر است و هر روز  
 آن ساعت ساعه است و الان سرچهل سال کی میگذرد که خواهد آمد **میت** در باب اول از کتاب اغمال حواری  
 تا بنحو و ما حوج است (۴) و چون با سایر جمع سلاسل را عددی سر و ذکر را و در سلم خلاصه بود بلکه مسطر ابو عده مدنا شد که  
 میسند اند (۵) که بحقیق است بعد صد و یک سال از آنکه انانی روح القدس بعد خواهد یافت و این قول دلالت دارد که  
 معصوم دارا و باطل و روح مارل در نوم القادر را که مراد از عدد مذکور باطل است در حواس گویا قول ما که مراد از عدد مذکور باطل است  
 اقتضای محض بلکه عطا است بخنده بلکه بارده دلیلی که مذکور کردید بلکه حق است که احادیث از بعضی باطل طاهر ذکر است و وعده  
 مرول روح الفاس بر حواری و مریدم حشر در کمال قدرت و وعده و ما فرمود عاب ثانی است که بوحال سایر باطل طاهر اول  
 کرد و صاحبان از اجل باطل حکم عمل نمودند و لولا وعده و روح را در نوم القادر عمل نمود و بوحال عمل نمود و این قول را در عباد  
 در باب با حلال است که صاحب که در فعل احوال حسنه انانی میسند عمل رگون عسی علیه السلام که حروف و این احادیث و در سائیم  
 احل از بعد در فعل این قول انانی دارند که احوال میسند در فعل احوال عظمه انانی میسی که لولا معر است مذکور  
 در نمودن سر و نه در مانی در باب (۷) و مذکور میسند در عسی علیه السلام که در انان طرف عالم در باب (۱۰) و همچنین میسند  
 مذکور میسند در عسی علیه السلام که مراد از باب (۱۷) و حال آنکه اینها از احوال عظمه و حال حسنه است ذکر اینها را میسند  
 از برای احل بلا در ذکر سوار شدن عسی علیه السلام که حروف و کذا بوحال معر است مذکور و عریض در باطل و جلیل و طویل  
 حرا عسی علیه السلام بوحال است در باب و این معر از معر است عسی علیه السلام و است ظهور در عسی و ایمان آورد و ملائکه انان  
 حاضر در دم مسطور است و کذلک معر است مذکور میسند در عسی علیه السلام که در کمال حوص و است حسا بود و این سر معر است عظمه  
 و این مرض و هفت سال بود که در مرض بوده است چنانچه در باب (۵) مذکور است و ذکر کتاب در آنکه در حال با کما  
 سبب چنانچه در باب هفتم مرعوم است و فعل بنا ساحت عسی علیه السلام که مراد از این هم از اعظم معر است این در کوا است چنانچه  
 در باب (۹) معقول کردند است و مذکور کردند نمودن انان در ماسان مردها این احوال را و وجود آنکه از احوال عظمه میسند  
 اناسل مکر سهار از کرم بود اند و همچنین حال متی در مری که معر میسند که بعضی معر است و حال آنکه دیگران اینها را ذکر میسند  
 در این صورت چه مراد از آنکه بوحال معر است مذکور است باطل و در اجل خود و لولا مذکور وعده و روح فاکسلان معر است  
 انان **میت** طامی المذموم و صادق و المعروف بحال اسلام که مذکور در فصل سوال است معر معر همین کتاب مذکور  
 که در موصی مدنی را از این معر است مذکور میسند انان مذکور الله تعالی که انان در سبب بصاری و ذکر کما است  
 در معر است و در این نام احصا در مری که انان سبب عظام از مری که کمال رسید که ما صاحب در مری بود و سبب  
 آمد در علم معر است که کمال در مری که انان سبب عظام از مری که کمال رسید که ما صاحب در مری بود و سبب







نگهداری کسید و بعد از هر اسهال و غم میان مسلمین و کهن من مسلمانان امدم خواهد گفت خوشحال خود را از آن جهنم نجات  
 داده پس مرا منت مکن در پر آ که خود را خلاص نموده از عذاب خداوند چون حق ای و زید در حق خوشحال ساز برای من  
 و طعام بخواد بود پس این پیوسته در میان مسلمین که در آن اسرار اهدم شدیم در کمال فقر و در نشانی و محنت و ملاک نام دیگر نام  
 و حق مرا بخواد سناح پس اگر کسی در میان این خواهم مرد من بخدا الله در ناظر از با عنان محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 مناشم پس مدرس که هر کرد و خفیه هر که بی عودم و بعد از هر که بر بنساز که هم ای پدر و روحانی اما مرا امر میکنی که داخل دین مسلمین سوم  
 که اگر این صیحه ای الله را بد قول حق بمانی ظاهر و باطن را چون خوالی دور نیست که خدا اسباب دپونه را برای تو فراهم کند و  
 که کسی بگری و من همیشه روز ادا غم من سرط این که رو و ما ما در می من شاهد ناشی که من همیشه لا اله الا الله محمد رسول الله و  
 شاء به خجالت حق میکنم تا اگر حکایت کرد و مفید مکن کتاب مستور شد و این با تو به و عالم مجلسی رسول الله تعالی علیه السلام و غیره  
 حضرت موسی بر جعفر علیه السلام الله الملک الا که روایت بوده اند که شخصی را احصی سوال نمود از سلاسل سلام سلمان فارسی علیه السلام  
 علیه السلام حضرت فرمودند که چرا در این مردم ضروری حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام الله الملک لعائن السمان را بود و روحا  
 از فرس مردم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جمع بودند حضرت امیر المومنین از سلمان پرسید که با ما خدا الله ما را اول کار خود  
 حرمی که اسلام تو حکوم بود سلمان گفت والله که اگر دیگری میسر شد بیکم لکن اطاعت من را بولام اسب من مردی بودم راه  
 سزاواردها را دیدها و بر کمال انسان بودم و پدر و مادر من مرا سزاوارتر و گری داشتند روز بعد ما در بعدگاه مرقوم بصومعه  
 رسیدم کسی در صومعه را زدند و ما مسکین که اسهال لا اله الا الله و ان عسی روح الله و ان محمد احد الله حواری ما استسلم  
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم در کوب و خون من جا کرد و از عس و احصی و خوردن و اسامیدن من کوارا سود ما درم که که امر و چرا  
 اما ما سجد نکردی و بر رسیدی من اما کردم خدا را مصافحه نمودم که او ساک شد چون کار بر کسم ما مردم که بر سعت حمله او بجه  
 بود ما در خود که من از جرم ما را ب ما درم که چون از بعدگاه بر کسم اس ما را حاضر او بجه مردم و برد ما اس ما بر روی که در نو را  
 مسکین من محسن در حیرت بودم و اسطار مردم ما سب شد و ما در وید در جواب شد و بد و خواسم و ما را کریم و بخوادم نوسه بود که  
 دیر الله اجر الزحم اس عهد و بنام اس را خدا محصور ما درم که در اسل و همیشه بهم میسر شد محمد ما که امر ما در مردم را با حلالی که  
 و صعب است و بد و بی و مع ما درم را از بر رسیدن عس و عبادان اس ای زور به تو وصی عسای نس اعان ما و روحی  
 و کبر بر اس که مؤلف کوی پل اس حرم سعادت مسو که هاء در دین مسیح بعد از ظهور حضرت حام التیس بر سر به محو شد  
 که بر مساحت خلا سلمان گوید چون اس ما را بخوادم سهوس سدم و عس و احصی را در سد چون پدر و مادر من را حال مطلع  
 کردید ما را کریم و در حاه عس و محس بنا حد و کشتا اگر اس امر بر کردی تو ما منکم کهن ما اس را خواهد نکند و محب  
 محمد صلی الله علیه و آله از سر بر من خواهد و سلمان گفت که من اس را خواهد ان ما بر عری را بعد اسم و ارا و عری را  
 الهام الهی او محم نس مدی در الحاه ما درم و هر دو رنگ کرده ما کی کو حکمی در الحاه برای من فرمود و سراسر ساد و حو حس و دیدن من  
 سراسر طول الحاه دس با سمان شد کردم و کهن الهان و محمد رعی و علی بن اسطالث را خوب من کرد ایدی نس محی و سلسله  
 در حه احصی که فرج مرا بر دیک کرد ان و مرا را احصی نس شخصی در مردم اسد حمله های سعید در و دیک بر جرای دور و  
 دس بر کر و بر صومعه او درم کهن اسهال لا اله الا الله و ان عسی روح الله و ان محمد احد الله در برای سراسر صومعه  
 کرد که کوی زور به کهن بل مرا بر خود و دس سال امام او را حدس کردم چون هنگام وفات و شد که من اس دار فانی را وداع  
 میکنم که من که مساری گفت که اسرا کمال ملازم که در مدد منی ما من موافق ما شد مکر را هی که در رابطا اکثر ما شد چون او را در  
 سلام را و بر سار حرم اس که اس را ما و بر سار و عالم ها احوال نمود من او را غسل دادم و کهن کردم و دفن کردم و لوح را بر  
 کریم رحمت با طاکه در حو با طاک در امدم سای و صومعه را ها امدم و کهن اسهال لا اله الا الله و ان عسی روح



وان عجل احسن الله نس واهل ارب و خود و دیگر بیست و یک تن و روزی که بی کف سالان با سر او رفت و در میان دیگران  
 خدمت کردم چون هنگام رحلت او شد حرفات خود را گفت من که سر او را که میگذاری کف کسی که آن ملازم که در خدمت حق  
 من موافق باسد مگر زاهی که در شهر اسکنند و باست چون به او می سلام من باو برسان و این لوح را باو سپار چون وفات کرد  
 او را غسل و بکفن و بدین کرم و لوح را بر کمره و شهر اسکنند و نزد امدم و بر دو صومعه و اهل امدم و شهادت بر خواند  
 و اهل سوال نمود که بوی بدی که بی کف سالان را سر خود برد و دو سال وی را خدمت کردم و با او سد که من را یکی پسنداد  
 کف کسی که آن ملازم که در حق من موافق باسد و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب مردی باشد که ظالم را زور خود  
 مورد گرداند و با محضرت راضی باشد و با محضرت راضی باشد و با محضرت راضی باشد و با محضرت راضی باشد و با محضرت راضی باشد  
 غسل و کفن و دفن او را و بعد از آن لوح را بر کمره و سر او امدم و با محضرت راضی باشد و با محضرت راضی باشد و با محضرت راضی باشد  
 من بنما را خدمت کنم در این سفر مایل گردید چون هنگام طعام خوردن انسان سده سبب کفار فرستاد و سبب کفار فرستاد و سبب کفار فرستاد  
 چندان خوب و آوردند که عمر و ناره کام کرد و راه بران کردند و مرا تکلیف خوردن نمودند چون من بودم اما کردم و نار  
 تکلیف کردند که من مرد در ارم و در ارم انسان کوست تا اول نمیکند مرا چندان زدند که رد لب سد که مرا یکسد یکی را پشت کف  
 که دس را و اندارد و باو سبب کفار سوداگر سراب بخورد و بر آن کسم چون سراب سازد و در مرا تکلیف کردند که من را اهل  
 درم سراب بخوردن شود و باست چون آن کسم درم او بخورد و عمر و کسم من کردند با انسان کسم ای کرد و مرا سر زد و یکسد که  
 اقرار بر سبب کسم و خود را سبب کسم یکی از انسان را آورد و مرا سر و عمر و کسم درم هر وجه و هر وجه و هر وجه و هر وجه  
 من را ل کرد و صبر خود را با کسم و کسم من کاهی بخور این ملازم که دو سبب کسم و خود را سبب کسم و خود را سبب کسم و خود را سبب کسم  
 ملازم و مرا از خانه سر زد و آورد و در خانه اسارت کسم و خود را سبب کسم و خود را سبب کسم و خود را سبب کسم و خود را سبب کسم  
 ماسی نور انکسم من تمام سبب کسم چون عاقر سبب کسم با تمام مردان کسم ای بر روزگار من و عاقر سبب کسم و خود را سبب کسم  
 دل من حادده پس می در حرم و سراب انحصار که مرج مرا بر لب کرد و مرا از سبب کسم چون آن کسم فادرم عال مادی  
 مرا انکسم که تمام رنکها را بکام که بهودی که بود فعل کرد چون صبح سد بهودی بامد و آن حال را مشاهده کرد کف و سوا  
 و حاد و کرمی من طاره کار و از امدام نور از آن شهر سر زد و مساند کرد که ماد انسان و انحصار و اب سود پس مرا از آن شهر سر زد  
 آورد و برین سلمه هر وجه و آن در مرا اسناد و سبب کسم و باعی داسب کف اس باع سو بعلی دارد خواهی موه ابر او را و باع  
 صدق کن پس مدتی در آن حال ماند و روزی در آن باع بودم هفت نفر مشاهده نمودم که مساند و بر سر انسان سبب کسم  
 والله که انسان همه به سبب کسم و لکن در میان انسان به سبب کسم در آمد با سبب کسم داخل سد و چون مشاهده کردم حضور رسول  
 بود با محضرت مرا لوم من و محمد بن عبد المطلب و زید بن حاربه و عقیل بن اسطالب و ابودر و مساند پس چو ما های ریون  
 ساول بهر موه و با محضرت رسول با انسان کف که بخرمای ریون فباع ماسد و سوه باع را صانع میکند من سر دما که خود  
 امدم و کسم کطو از حرمای باع من کف نور از حصص سبب کسم دادم امدم و طعی از کسم و در خاطر خود کد را سبب کسم که اگر  
 من از آن شهر سبب کسم ای صدق سار بهر مای و همد را ساول مساند پس طعی بر انسان و و کسم از حرمای  
 حضور رسول با مرا لوم من و عقیل حاربه و عقیل حاربه و عقیل حاربه و عقیل حاربه و عقیل حاربه و عقیل حاربه و عقیل حاربه  
 خود در معول سد با خاطر کد را سبب کسم که با سبب کسم در علامت سعد بن حاربه که در کتب حواله بر سر کسم حصص  
 با طعی سبب کسم از آن طلسم و برین حصص سبب کسم و این کطو دیگر طعی بر انسان حاربه سبب کسم از آن همد سبب کسم  
 حضور رسول با سبب کسم در ارم و سبب کسم سم الله همدی سبب کسم سبب کسم ساول مودید و خاطر خود کسم که این سبب کسم  
 و هر طعی که در سبب کسم سبب کسم سبب کسم سبب کسم سبب کسم سبب کسم سبب کسم سبب کسم سبب کسم سبب کسم











[illegible]







20

[illegible]



















# عقود فی فرائض و حقوق و غیره

۲۸۳

حرفه کما هو حق غیر فرائض می باشد پس حکم می شود که وصول فاضل بمقصود انحصار حصول مقصود علماء کافی نباشد البته در بعضی  
 مذکور چه برمان بطول انجامد و علماء تعلم خود عمل نماید چنانچه مکرر نشان داید و راههای مختلف در هر طرف سطر ایشان جلوه می  
 آمد و اختلاف آن کسره بدین هر یکی در آمد و اختلاف در میان امت می رسد و در ضرورت درین صانع و شریعت معجز کرد اگر آنرا عرض  
 که علماء درین ذار و متقی و بر هر یک نباشند مرید به عنوان است و حال آنکه مشهود کمال است که در هر ملی همیشه علماء سوء بسیار و ظالمان  
 دسار در میان انسان بسیار بود و هستند و همواره میل در ساطلطان و طلمه سران ایشان را داده اند مکرر آن بوده و علماء عامه را درین  
 بدین امر حسد و بدعتها و احزابها در مدتها پیش حق کردند و عوام کمال انعام را بطریق صلاحات بدان احزاب که عالمات عوام  
 مانع از رای علماء هستند و هیچ و ستم را ندارند و بعد از او فاضل مدسول است که مدتی در روحانی می رود اما بعد از آن عالم و سلاطین  
 است که در هر ملی مذاهب مختلفه می رسد و طریقی بود و بعضی از دین و مذهب و صغاری و بعضی از دین و اسلام و بعضی از دین و سایر دین  
 و است و دین و مذهب و بعضی از دین و مذهب و بعضی از دین و مذهب و بعضی از دین و مذهب و بعضی از دین و مذهب و بعضی از دین و مذهب  
 اما آنرا اعتنا می سازد که در میان مردم و دنیاها فقط چند هزار دین است و این احزاب و اهل علم است که علماء کرده اند و مردم را اصلاح  
 و حقیقت آنرا احزاب و حق را از میان مردم اند و باطل را از میان مردم داده اند پس حق و حقیقت مخصوص است که از علماء دنیاها را درین وجه  
 ساحه می شود و بیک علت از برای تسخیر سریع همین است و مسئله تسخیر در باب چهارم است که در علماء سوء و علماء ابناء و اولیاء  
 سر می سازد چنانکه اگر ایشان سریع از میان مردم می شود و بدین احصای مدتی فرائض می شود که مردم او را نکند پس و خود مذکر حکم در هر احصای  
 لازم و بعد از آن است و خوب و خود آن در هر امان سوب سوب محمد مصطفی علیه و آله و آله و سلم و آله و سلم و آله و سلم و آله و سلم و آله و سلم  
 ظهور اختلاف ملل و تعدی از باب دول درید و بعضی از احزاب بخوبی بود که صاحبان بهم و خطاب عالم را در میان و مانع سلطان بودند  
 بعضی تسخیر و محرم و محمد بن محمد بن طاهر حلیت هر می نمودند و قومی عبادت بار و سر پس از آن که می نمودند و بار عبادت کتب و شعل  
 انسان عادت و سلب بود و بود و آنکه در کمال خود و بصاری در دین و دینی می کشد و در میان احدی می کشد و عبادت  
 از جهت مقصود نکند بلکه دعوی می رسد و مقام را بر می نمود پس احزاب می خواهد بود **فصل فی فرائض و حقوق** و در اول احصای خصوص  
 هر یک خاص و اقسام آن است و درین اقسام اول که اند و احصای اقسام است و درین اقسام اول که اند و احصای اقسام است و درین اقسام اول که اند  
 رسید و میان آن دین هیچ است که گویم محمد بن عبد الله علیه و آله و سلم و آله و سلم و آله و سلم و آله و سلم و آله و سلم و آله و سلم  
 رسیده که در حق سر و سل و هر یک سل و اختلاف کل ادعای سوب نمود و مرتب دعوی اظهار معراج و حوائج عادات کسر و سوب  
 پس و بعضی از احصای حتم اگر قبول دارد و فهو المطلوب و اگر می گوید فانی را قبول ندارم محض اسکا انرا می کشد که محض احصای بر اصل بوده  
 همگی مردم آن کادب در دو عکوف و بدین را و سب که کدب است و از باب عماد بر آن که در محمل صدق و کدب تسخیر و حتم احصای تسخیر  
 می خواهد اگر گویند حاکم کدب است و بهای معلوم نیست صدق یا سب غیر تحقیق بر است که صدق یا سب است اما از باب عماد در جواب گویم  
 که احمال صدق و کدب علی التمسک بعد از آنکه در محض بر بد و رسد عبادت صدق تسخیر سود و تسخیر تسخیر کرد و دو هکذا در حدیث  
 رسد و تحقیق آن هیچ است که حال محض را بر سوب سوب معلوم العدل است اما معلوم الصواب و تحقیق عال و اگر معلوم  
 العدل است احصای محمل صدق و کدب علی التمسک لکن بطریق الصدق است چون عادل و بعضی است هم که حرا و بعضی در  
 مطهر است که راست باشد و هر میل و سر داد مد مطهر می کرد و عدد در هر داد سود مطهر است داد مد مد  
 رسد و اگر برای محض احصای و حق و اول و احوال سب است که راست است و احمال در یکدب تسخیر است و محض احصای  
 در آنکه و هر عبادت داد مد صدق و سوب و هکذا نکند سر سوب پس می رسد و این مدتی و سوب و سوب است  
 تسخیر رسم خود را هر خود سلاطین سلف را علم ما ملایکه می دهد و حاکم را که بعد می رسد و بعد از آنکه در  
 یاد ما هر چه را می کشد که در میان حاکمان است و هر چه را می کشد که در میان حاکمان است و هر چه را می کشد که در میان حاکمان است



و این معنی مابین قابل شک و کذب و حدیث و اثبات هرگاه از وی معلوم الفسوف ناسد اگر چه هر قسوی کذب ساسد بلکه از  
ماست اعتقاد ذات فاسد ناسد مسرکین همد و چس و زایون مثلا که اگر صریح خود در میان ناسد دروغ میگوید  
هر چند که در خصوص اعتقاد ذات کافراست نادر و حرا و حسدین زاحج است و اگر از ناسد کذب و احبار سر ناسد ملا  
شهر و حرا و حسد کذب نرجح دارد بعد از همه ناسد معتمد میگویم که مانع احوال و اب محرات حضرت محمد صلی الله علیه  
والله وسلم را کرده ام اعلیٰ رفیع اول اند یعنی مرد ملی عادل دین دار و صفات متقی و بر هر کار بود بلکه بعضی از اهل بیت  
از عبادت پروردگار و پیغمبر با سودمند و خسته ایشان مصروف از لایع بود پس احبار ایشان معتمد و اهل اصناف سید  
حق است و عدل ایشان سر پاده از است که کسی نوقم خط و خطا ناکد و امر ادهد اگر چه هر مول دارد و مع احوال اسان  
کرده و معلوم وی کشیده که امر محوم اسان ناید بقول ایشان عمل نماید و اگر منع نکرده و احوال اسان روی مجهول است  
و احسن که منع نکرده تا خفیه ما مر و کواصح شود و اگر منع کرده و مع ذلك حصص احوال اسان مجهول مایه صریح در دنیا  
که از کسی که حر مجهول الحال هم احتمال دارد که از است ناسد و هم عمل است که دروغ ناسد در خواست میگوید که هر دروغ گفته اند  
و اصدا از کسی که یک حرجین است اما مکر دو مرتبه از احاطه صدی زاحج مکر دو مرتبه داده مکر دو مرتبه و هکذا مکر دو مرتبه  
میرسد و احاطه بر حصص که قول ایشان را قبول کند و اگر میگوید که من منع احوال ایشان را کرده ام و همگی دروغ گو بودند و الا  
گویم نود و صیغ میگوئی چرا که اجتماع این جمع کثیر حرکت عاده غالب و الا لازم که در وجود جمع مدلی که ما آنها را ندانیم  
شک داشته باشیم پس چون نواتقای محال عمودی قول نورد و است و با سایر ناسد که کذب همه ایشان را ناسد کی و بحسب جوب  
نحس بود در مقام مختار مجموع مابین و این دلیلی است صحیح و من و محصر معتمد معتمد مابین قطعیه المواد و صورت دلیلی  
الاشاح در شیخ و احاطه مانع است و همین دلیل محسوس که حضرت موسی و عسی و کذلک سایر اسان دلیلی مریوب ستون  
نمای مریب است لهذا هر که درین پیوند و صراحت و غیر ذلك میسازد موافق دلیل مکر حق و اصرح میسازد و همین ملازم  
کافر و محمد در با است پس با دلیل ناسد و محسوس کردید که محمد بن عبدالله علیه و آله صلوات الله علیه بر است و در صورت  
مسلم دلیلی پس استحکام در دست دارند مکتب معتمد ساهل کاب حرا حجاج دارند در انساب و توب احباب پس رجوع  
رسول الله و ائمه و علماء و زبائن اهل انسان حضرت را برای خاطر اهل کائنات که ناسد در کائناتهای مسلم در در ایشان مریوب  
احباب ناسد دلیلی دیگر در معارضه علت است که حضرت امام باسن علی بن موسی الرضا علیه و آله الا فی الحقیقه و التا  
ناخالق بصرائی و داس الحال و یهودی و هر یک که طریقه محسوس از است مغایر صریح بودند و ما حاصل ان است که حاملو حقین  
کرد که با حرا و عباد و عدول که ناسد نعل نموده اند که عسی ادعای توب نمود و بر طبق ادعای محراب سار و در احوال  
اموات و سفای امراض و برای که و غیر ذلك احباب مریوب در بعضی همان احبار را حرا و مریوبان متقی و بر هر کار و عمارت که  
محمد مصطفی علیه و آله الا فی الحقیقه و التا من حالو الارض و التما ادعای توب نمود و بر طبق ادعای اظهار محراب مریوبان مسکون  
که سهو و بی خبری مان صا دن بودند و اما کاد حاملو دیگر جوی رد و ساکت سد و همین بحواله اسان الحال و هر یک که کماله  
میرود و همگی سکون احبار کرد معلوم و معهود کردید که **کونوا علیکم** الحی اسان معارضه است موافق اذان ماطره  
و فاطم حوا را با ماسح و معاذ ان مریب کرد و ناسد دلیلی سمار توب موسی و عسی و همین سار مدها را را با ماطر توب  
بی خود محسوس است باسن مریب که در دست اهل اسلام موجود است اگر اسان نوع احرار معتمد ناسد در هر دو جا ادهد  
حکومیه است که توب سار و ادا فایده و توب حضرت رسول علیه السلام قابل نیست و اگر افا نه ناسد نمیکند در هر دو جا کذب  
در جرایع توب حاب موسی و عسی و بی دیگر فایده و اگر میگوید که مریب ما از اسان مریوبان و اسان در مریوبان اسان  
اگر را و اصلا هم رجوع است و حال اگر رجوع از اسان اسلام اسان مریوبان در میان دارند و دعوت حاب موسی و عسی











عَبْدُ خَالِدِ بْنِ الْبَيْتِ بْنِ جَوَاهِرٍ

٢٥٧

[illegible]



نات کند و حال آنکه او را دلیل بر همان دلیل که اهل اسلام بدان ممسک شده بودند و شخص بصرانی مسکنت که از آن کاروان  
 می‌شود پس این معلوم است که آن بهر از اثبات نبوت عیسی و احوال شد و بعد از آنکه در دسترس و سایر مد  
 دیگر بر نبوت موسی را قبول ندارند باید نبوت موسی را ثابت کند و همین طبع که با احوال شد و حکم آنرا با صبی می‌تواند محسوس  
 آدم که اول انبیاست و این بر همه عقلا معلوم است که باطل و فاسد است پس این است که این نوع اخبار بعد قطع و بعضی مناسبند  
 اثبات نبوت سید المرسلین و سایر انباء عالم آنکه این می‌شود و افکار مسکری غصای عقل سلیم مکاره است **فایده** **سوم**  
 در میان این که از اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از همه اسباب و خبر است بلکه با اعداد و اذهانی است و  
 پس مگر صدق اخبار بدان که حکام اثبات نبوت می‌رند است تا اگر رند است اسباب و عدم اسباب هر دو در کمال است  
 چرا که اروی مطالبه محرم خواهد شد اگر طریقی دعوی اظهار محرم نمود بی اسباب و الا فلا و اگر در اخبار است اگر چه خبر است البته  
 سایر صدق نبوت و ادعای دیگر باطل شکست نیست نموده ملائمتها را معترض است و خواهد صدق محرم روی است شود ثابت و اگر صدق  
 نموده با نموده و معترض و معترض پس بعد داده اند و محرم کرده اند طریقی اثبات نبوت این می‌چند و خبر است **آنگاه** اسقامت مراد  
 سرب و بلندی معارضه با دست با حلوا و وی را وارد ماسده و عقاید باطله ماسد است اسقامت مراد نبوت بعد از نبوت مسیح که  
 عقل سلیم با لایحه سلطان هر دو حکم می‌نماید پس هر چه که شرع او را ای است که می‌مورد ماسد بعد از او است **و مرقوم** و صدق  
 محرم از این حکام اذعای نبوت و این مرد و هم است **فیسر لقل** محرم است که احصای محامه ندارد ماسد انبیا و اعضا  
 تحت شعاع نبوتی و احای اموال ربیبی و شی و مرد و نبی و محرم و اطلس حرم و در آن محرم صلی الله علیه و آله و سلم **قسیم**  
**و مرقوم** محرم است که بعد از آن حال بی مافی است ماسده آن که حکم سرب و خبر است که صدق از آن را بعد صلی الله علیه و آله و سلم  
 و بعد از هم بعد ماب کوم که نبوت حضرت حامی الا ما غیر طریقی با و و محقق است اقرار است صدق انبیا با نبی الموده  
 محسوس که نبض آن کد است که هر انبای با الموده محصور در انبای است اسل مثل از محسوس است اسباب حرم داده اند و دیگر با و  
 بعد از محرم در یک محامه با بل شکست است جامع به عقل و احوال کد است و اما اسقامت مراد سرب و خبر است محمد صلی الله علیه و آله  
 و مروری معارضه با محامه با احدی از حکام محقق و علمای دانش محقق و نبوت است و اعتراض علمای نبوت و دست بر سر  
 سرب محامه و سبها با آن راه عداوت و عداوت و در آنها در صل دوم از همین با غیر نبی خواهد آمد اما الله را که  
 سرب موسی ظاهر محاسبت نبوت که با و اطن اندازان که کوسده و طریقی عسلی باطن محسوس و در آن که با الموده از بعد و ظاهر  
 با ماب و با عسلی طلبه و معمر از طلم و بعدی از ماسد بلکه ماسد هم نبوت و در صریح با هم تحمل می‌است که با سرب و معامه  
 مکند بلکه هر که بر حصار است و طایفه می‌رند دیگر با سرب و نبوت و اگر کسی خواهد با و دعوی کند و سرب است را که در ماب  
 مد و افکار و هر که کی محمور او را که با سرب و وصل همراه او بر و آن بر حص طایفه است در طلم و بر عسلی با سرب و حص و حصار  
 الا ما صلی الله علیه و آله جمع من الطاهر و الناطق فرمود اول مردم را با کمال ملائمت در نبی اسلام خواند و اسباب را با طاهر  
 و معجزات با هر محامه نبوت و بعد از ملائمت با طاهر و انکار و عداوت و محمور اسباب را بعد در سرب مودت صاحب و با که از معاند  
 طریقی خواهد را سرب کرب و از برای طاهر و طاهر و باطن احکامی مقرر فرمود و مراد نبی محقق است که جمعه را روی است و نبوت طاهر  
 باطن به از انکشاف است و اما ماب محدود و الهی موحط نظام و با و احد است و تعطیل در اشیا موحط احلال نظام کل است و نمکس در آن طلم  
 سرب سرب و عسلی با سرب و از انکه هر دو را معمر ماب و معاند است و از حقایق امور با طریقه عاری و دعی و طریقی و سلول  
 عسلی و از عداوت اسباب محرم عداوت و محمور ری و عسلی حاصل مسود و احلافا که با کد کرد دارند به با طاهر و با طاهر  
 به معارضه خبر بلکه در میان اسباب معارضه مطلقا نام و سبب و همس صاری در ماب با و احد و عسلی حصار است که با  
 و عوام و حصار با کد سدا اند بعضی محمول و سبب با اتحاد و اوب و نبوت و با اتحاد طاهر و مظهر و هم با بل سبب کردیده اند







رسول آنکه در وقت سکندسی و پرتشانی و فقر و غنا فریاد سازد بر آسمان و از آنجا که فرشتگان و مال و عرص و موقوف  
خود را در راه او بدل و صرف کردند و از دستان او با عدم مگر طاهری بخانه عوده و درین روز انبوس کرد بدواز کشیدند در راه  
او میآمدند و بدین بدی است که قوتش با نشان زاده و علسان شده و معادستر بوده پس چرا اعیان بقول بهیچانکم و بقول نقله  
محراب عسی حکما باید قطع نمائیم از کجایه محراب حصرت رسول که کادب و سله محراب حصرت عسی صناد و در بدو حال آنکه درین  
ماطین محراب حصرت هیچ سار صریح خود جناب عسی سلطان بوده و حال آنکه اسناد این اناحل با ان اشخاص معلوم نیست بلکه  
عکس آن در باب اول از همین کتاب معلوم و مشخص گردید پس مرجع با اهل اسلام است خواجه دانی علی نقی که هفت باطع نظر  
موبدان که سابق برین نقل نموده ام است که از خود و بصری دلالت اسکندر بر قوت موسی و عسی علیه السلام در همان وقتی که معجزه ادا شد  
صادق و سید نار ما سکه را در دیوار حلب فرمودند و اما نهای سرب و سوب سوبان بخاست بحر سوار دیگر و با ضلوعی معجز  
ما اسکندر شریف و حکم ثواب نشان تا وقت معلوم باقی است و چنانچه حری بعد از ظهور حصرت رسول در دست داران استحقاق استحقاق  
محب ما سکه در آنکه معارض است با احوار سواره دانه مروت حصرت رسول و اسحاب سکا و و هارم با حریفان محسوب بران دلالت  
ناصیه ای حرم سوار را از اعلیٰ اجودیم نوری و مت معلوم مفیود و در اسباب و اعیان صریح کرده اند اما معجزه آینه در اسای  
دیگر سواهی حصرت رسول با فمفسود و احدی از ارباب علم ادعای آنرا نموده اند سواهی اهل اسلام حد در میان صریح شده که  
اگر حق و انصاف معسود معادل سکوره از مران ظاهر کرد و هیچ مسالی مام الساعیه و اسناد و در آن مال که ذال مرتبی با سداست  
کرده معلوم است که امر در میان اسان مثل آنرا اسناد آورد و حصرت که خود قول دارد که حصرت رسول آنرا در معین معارضه در آورد  
احدی با سدا را اسناد آورد و اگر مثل آنرا گفته بود با اسنادها ان صاحب و کجاست نموده و مساسد انسر و از این هر سادید  
و با اهل احتیاج مفیود و حد و داعی بمل سار و معصیان و خود و موایع مفیود است پس معلوم است که از اسان مثل با حریفان  
و اگر مثل آنرا آورد و اند حصرت ان دهد و اگر بستان علان بوده اند حال سار و بدین معلوم شده که سوب حصرت محمد صلی الله علیه و آله  
همه اسام اردل لیل تاب و محقق است و از جناب موسی و عسی و کدال سار اساء ما ادم علیه السلام هیچکس با سبب و بدلیل نمسود  
با عود مکرر آنکه کسی امر را کند سوب حصرت محمد را محاب سهادی بدین مروت با اسان با و سبب خصوصی پس سوب سوب سار اند آ  
امر روز موقوف سوب سوب سوب حصرت و اما سوب سوب سوب محاب موسی بر سوبان سار دارد و بار روز و با حریفان موسی و عسی  
سار اسان عیسا معطع گردیده است همان ادله که در باب اول و در قسم کسب و الحمد لله علی ظهور الحرف در میان احکام کد سوب و در فصل  
دوم از همین باب خواهد آمد که نوام صاد در مدیه و بصری سار و بدین ناهیا حلاف معصای عقل است و بعله احوار  
و محراب حصرت عسی بر مرفه صحت اسناد اناحل پس از چهار مرتب و بلا سهر بقول چهار مرتب و قح آنکه اسمان عود یکم است  
که امر را سوب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بناسد ما افراسان به سوبان سار و اهی سرباسد و اعیان با موای صانطه  
دلیل صحیح گردیده که سار سدا و برای سبب معصی کالی است و بعضی سار سهادی با مام اسان الله تعالی خواهد آمد  
و هر آنکه ان جامع را محراب بدین سرب حصرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حم مام و ان سبب چهار معجزه است **معجزه اول**  
آنکه سوسه روز از حسن نور ان ساطع بود و چون ماه سماع حسن پس ان معدن انوار میزد و سار ساد رکاه دست سار و کد  
بدین مکرر آنکه سار سوسه با سبب معروشی سداد **معجزه دوم** وی جوی احباب بود و حایه هر وقت احصرت از اقی  
سکد شب با در روز و زاده هر که از راه مروت مند است که احصرت از راه و سار سار عطر و از عرب اسر و جمع مکرر بد  
هر بر عطر ها بود و داخل عطر های مکرر بد و دلوانی در مرد احصرت و بدین که اب در دهان سار و کد کرد و معصیه بود و در  
دلور بحان اما در سبب سوسه **معجزه سوم** آنکه چون در اما سار ساد و راه مروت و سار سار بود **معجزه چهارم**  
**معجزه پنجم** آنکه هر که احصرت راه مروت هر جا اولند بود حصرت با سرب کردن را اولند و عسود **معجزه ششم**



[illegible]











مَصَادِقُ وَفَرَائِغُ مَا يَجِبُ رَدُّهُ رَدًّا مُرْتَبِعًا

[illegible]



[illegible]







چنانچه دانستی و در او هم ناپدید روی دله و تراهن ناستد اسم (۷) ارباب ثانی از سائر ثانی پیر می باشد چنانچه سده است  
 و لوط عادل را که او را قاضی می پندارند و در محله نو در هاسته (۸) و نیز که امر عادل در میان ایشان ساکن بود و از آن پندارند و شی  
 دل صالح خود را انکارهای میخ ایسان هر روز می شناسد اسمی پس از اسماء معلوم میشود که بطریق لوط عادل و صالح را بط  
 علم تملک اطلاق کرده است و او را مدح نموده است این حکم شاه ادب مدعی که لوط علم تملک را و صالح و معصوم بود و روی است این  
 تسهائیکه بان بر کوازه داده سده است تملک را و عسی می بر مراد قول صناعی عجب دارم و عجلانکه اسم را از الهای می دانست  
 امر (۹) ارباب (۱۰) از سر نکون بان بخو عیان و سان کشه است (۱۱) و انحنی در کرا مراند (۱۲) و مریدان امکان در خصوص دین  
 سوال نمودند و گفت خواهر من است زیرا که نکون اسکر در منصب برسد مباد اگر مردمان امکان مراد واسطه و نگاه میکند و نکون  
 مطر است اسمی عمل در نوع کف و مسلید درش برن خود کف که خواهر من است در صحر (۱۳) ارباب (۱۴) اولنا مذکور است که  
 ایمان اسمی را بل شد زیرا که برن خود کف خواهر من است بعد در صحر (۱۵) که اسم است و اسماء که کال مدعسود در احدی  
 بر ادم عزاد واحد عدم الظهور علی اسکر شکسته سطا اسکر از هم در واقع شد انحنی هم در واقع کرد بدین خود کف خواهر من است  
 و احوا که اسمال این مفر من عند الله محاح بود عطا اند آسمی و چون متن میاسف سده است بحال اسمی و انشق خود را اسماء روزال  
 ایمان او عدم وجود کال دران بر کوازه و موقع حصر است در سکه سطا اسکر از هم در واقع کرد بدین خود کف خواهر من است  
 پس ما طول کلام میبایم در مقام هان اندازها که پس کف است اسکر **سأهدم** در (۱۶) ارباب (۱۷) از سر  
 نکون بان بخو عیان و سان کشه است (۱۸) و یعقوب و بی سورای میخ بود و عسوار صحر امامد در طائی که مانده شد بود (۱۹)  
 عسوس یعقوب کف عسما اسکر مراد از سورای سرچ نام سورای را که مانده سده ام بان ساسا سمسرا ایدم خواندند (۲۰) و یعقوب  
 کف الحال بحر حق نکورب را عروس (۲۱) و عسوکف اسلم من سر در میسم من برای من نکورب حرم مانده دارد (۲۲) و یعقوب  
 کف الحال سو کند من بخو و او از اس سو کند خود و حق نکورب خود را یعقوب فرحب (۲۳) و یعقوب عسوسان و سورای  
 عدس زاد داد و خود و یوسه و بر جواس و روانه سد بان فرحب عسوس حق نکورب خود را خوار سر آسمی من بطر و امل کند در  
 دماست عسوس که سر بر ل اسمی علم تملک است که نکورب خود را فرحب سان و سورای عدس و حال آنکه سان منحنی مصب و  
 و مرک بود ساند سوب و مرک در بر داور سر بان و سورای عدس و دماست و هکذا بطر و امل کند تحت یعقوب علم تملک خود که  
 او که مراد در بر ل حسره و کسر خود را که سرع نبوت بود از اس بان و سورای عدس دماست مکر بعنوان مع و سری خشتا خوب و احنا  
 بلا عوس را اندام را خطه نکرد **و همر** هر کس عطا العز کند بان دست و هم را از سر نکون هس مماند که یعقوب علم تملک  
 سه مرسد روع کف و مد خود حله و حله کرد علی اسکر حله و حله او حله در در اسمی مو ترسد عند الله هم مراد بر حله  
 در که اسمی علم تملک صمم قلب و اعقاد عسوار دعا مکر در یعقوب را سکا اسکر اسمی عمر و فرحب نکداست ماس در مراد در دنا و  
 کدال حله مری نکداست در میان اسان در احاط دعاسار علی اسکر کدال الله و توب و صلاح رفوی بحال محصل عسود  
 حکماست ماسی انعمام بخاطر امد که شخصی را از اول حد روز کسر بود بعد در جت سار و ددی ارد محصل نمود در کال دین  
 در میان دسمال کداسه دسمال را کرده و دسمال خود کفر و حله روانه سد در س را عرض کرد حله ما که مرا یکسار بر سهری  
 رسد خواست که از هر جنس نماید که دسمال کسود سد و ارد هاد در میان اب ریح من انحنی بطر با سان کرد سحما و سر خود را  
 حرکت داد و عرض کرد حله ما حد کرد و سال است که حله منکی مع مدافری ممکن است ماس اس کره بان کره کی من کم بان کر  
 حال دماست لاسماء الاسرا سلسله اس باسد و حال علم حله هم بطور مذکور باسد من و مری مکر حله است که نکود که معالار  
 اندامی اسرا سلسله اس باسد و حال علم حله هم بطور مذکور باسد من و مری مکر حله است که نکود که معالار  
 مراد بر معراب رکر اما عطا صحران مردم را سوده د رجب و یعقوب خواهم کرد لکن حله مری نکداست ماس صحران



























[illegible]







[illegible]











# الکتاب المقدس فی الجحین

۱۳۹

تقدم می نمود در حواری و لیکن در بعضی اوقات عهد داشت چه میگوید چنانچه در باب (۱۰) از اهل اوقات  
 شده است و در رساله ثانیه و کتاب ثالث عشر رساله مطبوعه در شهر تبریز در صفحه (۶۰) و فهرست است که یکی از آنها آنکه یک  
 بطرس مثلاً بود منجر به کثرت مخالف و در صفحه (۱۰۰) و حقایق الهیه که یکدیگر بطرس ضعیف و تخیل العقل بود و قدس اوست  
 گویند که بطرس شان قدم در آنجا نهادند و گاهی میوم و گاهی شک میکرد و مسیح در حق او گاهی میفرمود خوشحال شوای بطرس  
 و گاهی میگفت نشطان آتینی این حواری دین در مسیحین اصل از مونی و سایر اندای به اسرائیل است پس زمانیکه حال اصل این  
 که ذاتی حال معصومین خواهد بود **شاهد بی شکی** در شش آنکه با باقی بود سایر شهادت و شهادت از باب (۱۱) اد  
 باب (۱۱) از اهل یوحنا در حق فافا در حقه فارسیه و مطبوعه در شهر تبریز در باب (۱۱) و اس از خود یک یک که چون در آنجا  
 رشتن آنکه بود و سب کرد که به است عینی در آنجا اطاعت میبرد پس قول او متوب کرد و صریحت در آنکه فافا حق بوده است و این  
 موی داد اصل عینی که در آنجا اس و این اگر این امور صادره از فافا از روی موب و الهام بوده است عینی و احراز است معصوم و باقی  
 اگر با عوای سلطان بود است کدام گاهی اس از این مرکز اسد از حواری طول میبرد و آنکه اسد در مقام نس میگویند که همان مرکز  
 و اما لاسها در یک عهد عیسوی و حدیث مسطور است هیچ مدعی عیسوی سابق استای ایشان میبرند و چنانکه میگوید هر چه صلا  
 اعراض بحکم اندا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم میسازد در امور از حقته که بر عمو خود آنها را که میسازد پس از این شیعی  
 در فعل مطاع انسان و حواری آنها و میگویند **طعن اول** جهاد است و این را عظم مطاع است در هر معصی از سر و بی  
 علمای مسیح و این طعن را سفر براب عربیه و عیسوی در سنای خود که در داهل اسلام میسازد و تقریر و شرح میسازد که معصیان مس  
 مکرر عداوت و عداوت و مامل از بحر خواب و برای رادی نصرت با طریقی که با حق عده میسازد **مفند من اول**  
 ملائکه خداوند و در حال که از اهل که از اهل میسازد و عداوت اس از او در زمان معاصی خواهد داد و کذا اهل حق و عصا  
 و عوا معوض جدا هستند و سهر و حرای عمل ایشان در روز قیامت با این عشت خواهد رسید و با هفت کفایت و عوا  
 در دسام عیانت میسازد معاد و معاف میسازد که از آنکه بر عرفی و عمومی چنانچه در عهد نوح علیه السلام که در آن طوفان هر دین  
 هلاک کرد و از اهل کسی که هر بودند سایر آنها و یک عهد عیسوی و حدیث و گاهی بعضی خصوص چنانچه در عهد عیسوی  
 که فرعون و لیسکر و اعماد در دای سرچ عرفی فرمود و گاهی عوب معاصی حایه اهل فرمود اگر از اهل اسای رهنم و از اهل  
 مصر در سرچ و بی اسرائیل از مصر حایه در باب (۱۲) از سرچ و روح مسطور است و گاهی با مطار که رت و انش از انسان و عسل  
 رجات کردن ماکن اهل که چنانچه در عهد لوط علیه السلام که حلاوت هلاک فرمود اهل سادوم و غم و اولی آنها را با مطار که بر  
 و اس و حرات کردن سهر انسان و گاهی با ارض هلال میسازد حایه اسد و دس را مرض و اس و هلاک نمود سایر مسطور است  
 میسازد از باب (۱۳) از سرچ و مومل اول و گاهی ملکی میسازد و گاهی از اهل هلاک میسازد حایه لیسکر اسوس را که ملکی میسازد  
 سب یکصد و هشتاد و پنجاه راس حایه در باب (۱۴) از سرچ و مومل اول و گاهی ملکی میسازد حایه لیسکر اسوس را که ملکی میسازد  
 که از اهل هلاک میسازد حایه در عهد ممد که در آنجا خواهد آمد و گاهی بحف و اس اهل هلال میسازد حایه روح و ان و اس  
 و عر اسان را میسازد و بی و مخالف میسازد و بی سکا به سد نورج و ان و اسرام و فریدان را ان و احوال و اهل انسان را  
 فرمود و بعد از آن اس میسازد و بی و عر اسور اسد حایه در باب (۱۵) از سرچ و مومل اول و گاهی ملکی میسازد  
 حایه چهارده هزار و هشتصد و بیست و یک راس که مخالف میسازد و بی سکا به سد نورج و عر اسور اسد حایه در باب (۱۶)  
 مسان مومل و هار و بیلهای اسد و اسعما از اسرام و م سکر و عیانی موم در او روز هلاک میسازد حایه در باب (۱۷)  
 مذکور است و چاه هزار و هشتاد و بیست و یک راس که مخالف میسازد و بی سکا به سد نورج و عر اسور اسد حایه در باب (۱۸)  
 از سرچ و مومل اول مسطور است و گاهی مومل اسار هار و بیلهای اسد و اسعما از اسرام و م سکر و عیانی موم در او روز هلاک میسازد حایه در باب (۱۹)



三

[illegible]



42

[illegible]























مؤلف جعفر کلبی و شاک و شهر حکم خامس را شد انواع ظلم و عدوان و افساد و صحرای و در شهر تلو و در ملک  
 فراس در عهد فتح خاد و در که مروی بود بان سبیل رسد و در شهر پیر و در یکشنبه پیش از عبد صالح که در عهد پادشاهان  
 مکر و بد که در ساج و سپاس است هر ساله که اکثر اوقات چون در زمانه و بخت میشد و بر اسعاد و سعادت شهر بود و در مواضع  
 خود سال سال سال از انکه آمد بعد در صحرای (۳۱ و ۳۲) که در آنست و در پادشاهان فراس در دوازده طایفه مرز بوده این بود که در  
 محل گذاشته تا اینکه از حوضه معامله و طبع کاری جناح دولت کردند پس از آنرا در عوض رعیت خود عاریت نمایند و این ظلم را از آنرا  
 در رسم سهام تمام رساندند پس موم مسطور در آن مملکت کاهی اجارت و کاهی غارت را دیده و لیک مزارع و کار سازی نشان  
 در باره دولت موم و جو بهی که رسد با اسکندر کی از پادشاهان پس از کس نام نمایی مسلمان مملکت خود را از فرضی که بهود داشتند  
 می نمود پس بحک از آن فرض خود پس کره میانی مانده اس از آنجا آمد و هیچ چرا طلب برور تان موم جعفر بر رسد و من مملکت  
 اسطایفه از آن ولایت اخراج نموده و پادشاه دیگر طوئش نام کرد و نواره بهود تا از ارفان و ولایت زاده و هم انشا را طلبد و انباره  
 داده و تحسین قسم اخراج موم مذکور را از مالک فراسه زاده و موافق تاریخ سرده هفت نادر بهود از ولایت مرزوده اخراج شد  
 و از مملکت استعول سر زاده شد و بحساب اهل اسب بعد یکصد و هشتاد هزار نواره بهود از آن مملکت اخراج کرد و در  
 از شهرهای مالک و سمان جمعهای کثیر را طایفه مسطور عاریت شد و قتل رسیدند و حصه از آنسان بحقه شد پس خلاصی  
 نامرعی در دول در پس مسیح و لیک اکثر انسان در حاکم خود دانسته خودشان و اهل خانه و دولت را که داشتند تمام را و در خانه ها و  
 مانس از افساد و در زمان هر یکی موم و نیکها مال اعز کرده که احمل را گرفتند و آمدند پس بهود عاریت شده بسیاری  
 از انسان معول کردند و در آنکلسان در همان زمان موم مذکور خسار ظلم و از رکنی داده و در حکمهای کره رسد مرز میانی  
 اهل آنکلسان تعان کردند که بهود و اخراج نماسد و در باب حمله در شهر بوزل نیکه را و با پصد هر بهود که مرز و در و بحر باشد چون امارا  
 سامند و حاکم خود را هیچ قسم بر هاسد نس از قاصدی بخون سد نکرد بکر تا آنکه سد بطوریکه هر صاحب خانه اهل بن خود را  
 فصل رساند و صاحب در نام و درم غریبها هزار هزار موم مذکور در دلمه مسدود و ولایت بهود تیر و چپ کر تازی در دست نیکه که بر موم  
 کسند و بهودان در مملکت مذکور از هند و حوار و حصار مرده شد و نیکه امزای آنکلسان چون اراد شاه خود باعی مد و بحقه اسکندر طو  
 بطر و خودسان را عی کرد اسد نس امزای موم و حکم داد که هصد هصد هصد هصد و حاکمهای نشان عاریت کرد و کسند  
 موم و سد و در حار و حاکم و هر شش ماساها را آنکلسان بسا و از اوقات و طایفه مرز و نیکه مار و در کرم و مخصوص هری مذکور  
 هر چه می آید و جوهر و طلم کرده اکثر اوقات اخراج را و خود پس را عاریت بهود مکر و بعضی ارد و نیکه پس انسان را نفی  
 رساند و طلم و عاریت ماساها مرز و اخراج موم و نیکه سد که بخاکان مذکور عی کرد که از آن مملکت مرز و لیک هر چند اخراج  
 و لاسا حاکم نموده اسرا هم با انسان به سد ما اسکندر و در اقل ماساها آنکلسان نیکه ای ان بخاکان را با تمام رساند و کل مال انسان  
 صط کرد پس اینها را از ولایت اخراج ساحه که مارده هر از هر بهود و مسخرها هاست نیکه ای را عی شد پس هر تا چهار صد سال  
 از آن تاریخ که سده تا اسکندر موم مظلوم و محروم با آنکلسان مرگ رسد و بعد در صحرای (۳۲) که اسب و در باب ولایت استعول  
 بر نیکه دست بهودان پس چند سال قبل از ان تمام مسافر سونی نام دل کرد که با تمدن بخانه سال قبل از تاریخ نویسه خود سوار شد  
 بهود با عی سادی نمایی اهل بر کل مسند و نیکه سانی اس طم در پس حلق جمع کردند و در مان هم از حقه سادی بانک مرز و چون این  
 خار و مسما نیکس را ماسا کرد و در مرز و در و سر و حاکم مظلوم کس خلاصی را ساسه و لیک از فاصل پس شغری از ولایت  
 نویسه ام چون هر دی بود و در و در حال و نیکه کی سوار شد و بعد در صحرای (۳۲) که اسب و در حاکمهای کد سده پس در ولایت  
 سمان موم مذکور طلم شدند و رادند و در محیی از مال مسطور ادن بد رسد که هر مارا از احاس هر رسد و ما که مرز  
 ملک کالک اسد در بار موم مذکور حاکم مسیحی را پس ساحه و در و سسان موم در سرمان فراموش در عی عیاد



که در واسطه مالک مذکور به بود باز از هر مغایله تا داشته و حکما از حد و فرج و حجت مع کسد و در صورت خلاف اهل انصاف  
اخراج بلد شوند و هیچ چیز را در بار مقام و یاد در حلوب نبوسد هر حجت انصاف با الفاظ از خوف تطویل یا بعد از اکتفا و احتیاط  
ورزیده شد و صاحب سیرالمنقذ من گفت است که سلطان سادس از فسطاطین اقل متورث امرای خود در ششاد حکم کرد  
اینکه صلیب شود هر کس یک در سلطنت و معتبر است و هر کس خدای شود و مقبول کرد دانشی **مؤلف گوید** بن عبدالمکرم  
که بالا را بر این باشد و ظامس سوس نصیری دارد مرا خازن از خواند اسب علیه مدبره در کت مفقود سه و این نصیری در ششاد  
در لند لندن مطبع رسیده است پس در صحنه و ع او غلظتانی در شان شطاط اهل نیکش را در شلم با این محو فرم نموده است که در  
دربار مردم غوری ششاد بعد از خاصه و ع هفت فرخ نمودند عرار مسجین همه اهل الحاکم کشند پس را داد از ده مناد را و از سلط  
مقبول نمودند و جماعت بهود و جامع نموده و ناس سوزا بیدند و در صاحب علم سنانی بدست آوردند انصاف و چون ذاک  
حال ظالم اشرار از حق خود و خصوصاً و در حق رعیت سلطنت عموماً و چه کار کردند و وقت تسلط اسان را در شلم پس الا ن مدد  
از طلبهای مرفق کمالک بالکسر سنا بر مسجین به دعوت عده ها از کتاب سرده سال که در ششاد مطوع کردند است دگر  
مان مسجین پس مکتوب در صحنه (۱۵ و ۱۶) از کتاب مدکور مسطور است که کتبای و معتبر چند مرتبه فوای ظلم و جور و عدوان بر  
صد بر و نسبت او طرد و عبره در مالک و و نامفرد نمود و مطون اگر مورخ اسکر و دست و می هزاره را ناس سوزا بیدار کسانیکه  
امان یعنی آورده بودند به باب و چند هزاره را هم شصت و یکس و سایر الای بعد از این محفل کشید و در فراسر می هزاره را  
در روز مکر در داپشان ملفت است سوم ما بر سوم لاوس بغل رساندند بعد از ادا بال مرفق کمالک محصل است بحون فایس  
انصاف و در صحنه (۳۳۸) در رساله دوازدهم از کتاب مدکور مسطور است که کمالک فوای وضع نمودند و مجمع ظلم و عدوان فوای  
کود ما فوای وضع مسام هر کسی بعد از این با این ملک باید معی ملک سنا با ادا نخواستیم داد که رعیت سلطنت صحت و عدل  
مکر اینکه فهم بخورد که هیچ کسی را نکارد در ملک خود عس عابد عمارد کمالک و اگر بعد از حکومت این عهد را مخالف عابد در  
حضور حلالی مرتبه محروم است و مل هم باشد از برای اس ایدی و در صحنه (۳۴) کو به مجمع لا برای کو به که جمع ملوک و حکام  
و ادوات سلطنت اندنم بخورد که ایشان بحق و جهد تمام و عن مل مستاصل عابد جمع وظای خود را که در مح حکم ایسان  
از روی کسی که اسان را عهده شد و احدی را انتا برادر و احوالی ملک خود را می گذارند و اگر این عس و عهد را مخالف تمام  
طاعت ایشان از مح طاعت اسان خارج است یعنی از سلطنت و حکومت مر و لند و ان فوای در مجمع فسطاط هم ناس و اد  
رسم با پا مار موس و در معی که اسافعه نموده اند در مح را س با پا پولوسوس سیم ششاد این کلام مسطور است که از اسافعه  
اسفان و عصاه را فای ما با و اهل فای و مجمع فوای خود اشرار طرد و مستاصل عابد و مجمع لا برای و مجمع فسطاط کوسد که  
از عه را نگاه ندارد سلطان ما دون و مسلط است که جمع اموال اسارا از برای خود مکر و در خلاف اس از برای خود صرف عابد و در  
ششاد ملک لوس نازده فوای وضع نمود و اول اسکوا امر مسام که داس کا نولکنه سها ماد و دست در ملک ما ناسد و سنا  
مملک داس دگر هسد بر وید و افعال عی صحر امدام الحاه و درها موی سر اسان مرید و مادام الحاه حسن باشد در فوای  
ما امر مسام جمع و اعطس را که جمع جمع نموده اند بر عهده دکا نولکنه و کسا مکر وضع رسوم عباد نمودند خلاف کمالک  
است که ما د عس د معی کسد سوند و در خطا اسافعه در سنا مملک در ششاد کوسد رسم را فوای و داس را عدل و اهل  
رسومات انکلا را مح را س با ما اسکوا هر کسی کوید محل امور ما حار بیست با بد حسن بود ششاد فاهم بخورد که حسن عابد  
اموم را اسف و فاحی و کسا سلط و مرتخص است که احصار و حسن عابد هر کس را که احمال بد هدا را کنی باشد و از کنی  
عس را در حضور مجمع ناس سوزا بد و جمع حکام فهم بخورد که فاحی را اعاب عابد در اسصال را که مکر در سنا است  
و هر کسی معلوم شود که ارا را نکا است ماس عار کاهش ناس محو سود و وار دسوس کوید که ملک کار لوس هم برای ناظر خود



# تاریخ کنگره

ظن نموده است که این سال از انقضای شصت و شش سال که از زمان است و در فهرست کتاب معتمدین که در دوم طبع شده است  
 در سخن جویندگان این تعلیم پیدا میشود که از برای ما سزاوارست که از انقضای شصت و شش سال که از زمان است و در فهرست کتاب معتمدین که در دوم طبع شده است  
 بهر کسی که در آن کتابت پس از برای ما سزاوارست که از انقضای شصت و شش سال که از زمان است و در فهرست کتاب معتمدین که در دوم طبع شده است  
 در عرصه و از موافقت ما را حرم دهد از کار و روز معتمدین که از انقضای شصت و شش سال که از زمان است و در فهرست کتاب معتمدین که در دوم طبع شده است  
 کار در نموده بود و در موافقت ما را حرم دهد از کار و روز معتمدین که از انقضای شصت و شش سال که از زمان است و در فهرست کتاب معتمدین که در دوم طبع شده است  
 از اعوان در سنا ما و اصحاب و ساکنان از آن بلاد خود یعنی ما مدبران که از انقضای شصت و شش سال که از زمان است و در فهرست کتاب معتمدین که در دوم طبع شده است  
 ثلوس پس امر را چون در آنکه از انقضای شصت و شش سال که از زمان است و در فهرست کتاب معتمدین که در دوم طبع شده است  
 از عسکر سصد هزار نموده پس امر را چون در آنکه از انقضای شصت و شش سال که از زمان است و در فهرست کتاب معتمدین که در دوم طبع شده است  
 و اهل را چون سکت خود میداد و هر طرف را بهار را خاطر کرد و تمام عتبات ایشان را کشتند و خود با پایم دژان حل خاص بود  
 و مکه را از آنکه حشر را کشتند و طرد نمائند که ایشان مدبران را در حین آمدن میسلس و در شش دژان و اول اهل با پا  
 بعد از حواس و اصحاب و از او دباب موب ملایک سردشاس و اصحاب فرار نمودند و در قتال و لکن جمع کثیری را بپایان بخشید  
 و جمع کثیری هم از دست سربازان و برف هلال شدند و بعد از آن حاصله هشتاد و هشت سال با ما پیوسته آمدند که بوسه و انکساف و  
 در سهر که بخواهد بخار به نماید ما و اصحاب در نواحی فلسطین و از او دباب موب را از آنکه بعضی از اصحاب بعد از حواس و  
 مرا حاکم کرد و در دژان مردم مذکور بود هر را لکن در داس و حاکم و اصحاب و در حاکم در میان طریقی برآمد و مدتی پس  
 در میان مسیحیان از حاکم اسرار یافت و مسیحی که عمارت کمال بود و نمیکند که ما لایق مدبهم با دژان شاه و امیر دژان مدبهم  
 و لکن دست آمد و در وقت احدادی مریدان و در دژان کال را از بلاد اطالیان در شش هزار هزار از مردم و شش کس در بعضی  
 عسکر کتب و در حاکم و سواهی حکم بنی القیس یکی از معتمدین و بواسطه کونین هر یک که آن و بعد از آمدن گریه و پیغمبر دم مرید و برین  
 مسود که از جلدان و حجرهای سم که مردم را یکی یکی از حاکم سربازان و در دژان صواب که سربازان در دژان سربازان را از حاکم  
 نماسد و در دژان دولت ساوی با صدها و از او دباب موب و اصحاب می آمد و در دژان و شش حاکم و در دژان و شش حاکم و در دژان و شش حاکم  
 از دباب موب و در آنکه ملک ثلوس چهاردهم با سار ما با هموم آوردند و عسکر خود را بپایان بعضی محالین با ما در حال که در دژان  
 در حاکمهای خود سینه بودند و عسکر جمع کثیری را از آنان سر برید و زاده برد هر از هر دژان حاکم نمود و جمع کثیری را و بعضی  
 از کثیری سکتی برد و بعضی هم از حاکم می نمودند و در آن روز و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان  
 در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان  
 از برای ما و از آنکه با صدها و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان  
 نمود از برای طرد و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان  
 و مسهر از هر دژان ملک او کسب شد است و سار و اب معتمدین در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان  
 حاکم خود را ما مراد که از علمای و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان  
 از برای امام امر و روح پس در این اتان و انفس را از برای ما و صبح دیدند و بعد از کمال محبت آهائی ساقی ایشان را بر امر و اصحاب او  
 و جمع و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان  
 سهرهای مدبار حتی بعضی از مورخین میگویند سبب هر از هر دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان  
 هم دفاع نمیکردند و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان  
 ما و بر ملاوس ناب و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان و در دژان سربازان



































در بیان نشانی معجزات خوات

خود را بخیر می کند پس این را در میان دو صحفه از مسج علیت طلب نمود و عینی یکی هم خواند و در مرتبه ثانیه از آن  
 نمود که لایق و سزاوار است بهت کثرت و خالق خود را بخیر نماید بلکه مغضای خود و تپن مراغا ادب و عدم بخیر است که  
 شایطین این حدیث حضرت رسول آمدند او را بخیر نماید بپشت سر خردا و خواستند حصرت سر دسجآن رت هک کب الا  
 نشر او سولا مفصودا بیکه شما شایطین این ما مد مرا بخیر می نماید و من هم ما مد عذای خود را بخیر بکنم و حضرت مسیح در این که در سعاد  
 بجم ذکر شد بخیر من را شام داد و حضرت رسول در خوار بخیر من جدا از آن هر خود **شاهد** در باب (۲۰) از لاجل خوا  
 واپه (۲۰) مان بخیر شد است (۲۰) عینی در خواست اسان که عمل جدا است که نا انکس که ما و رسیده ایمان ما و رید (۲۰) بد  
 که شد چه بخیر می بمانی تا از اید سوانان اریم حکار مسکی (۳۱) بدان ما در بیان من را بخیر و مدح حاجت مکتوب که از اسان رسا  
 مان عطا کرد تا بخیر و بد من جامع خود بخیر از عینی علیت طلب خواستند اطهار بخیر نمود و ابابراهم بخیر که فعل را بیکلام صادر شده  
 بود خواهر هر خود در دست فضل هم و عده بخیر ما د بلکه بکلم بکلام عینی خود را که ما معین به سید که چه می کند بلکه اگر از بلا و عتر  
 است و مرید شد و نیز اگر دیدد بخیر ما در چای خود واپه (۲۰) از همین باب مسطور است و عتار نامه مذکوره همان سی است (۲۰)  
 در همان باب است از آن که در آن و ترک سید بکرا او هر اهی می کرد بد و اگر دیدد بخیر ما در عینی علیت طلب هم ما بوس شد و نهائی  
 که تمام هر بد حاجت خود واپه (۲۰) از همین باب مسطور است **شاهد** در باب اول از آن (۲۲) از ساله پولس باهل  
 فریسی یعنی رساله اولی مان بخیر می نماید است (۲۲) حوکه خود را می می خواهد و و با بیان طالب حک هستند (۲۳) لکن ما می صلوا  
 و عظم مکم که خود را العریس و اقهار احاطه است این جامع خود حاجت را مسج بخیر می خواستند از خواش و طلب بخیر می  
 و معذرت التصاری او را که در که خود بخیر می خواهد ما و عظم مسج و صلوات می بماند من را اسعار اب معوله واضح و روش کرد  
 که عینی بخوار اس اطهار بخیر نمود و در و مسکه از اسان می خواستند و طالب من بخیر و زاهم خاله نمود و بخیر را که فعل صادر کرد و بود  
 من اگر کسی باب مذکوره استدلال نماید بر اسک عینی و خواش بد در بد اسند بر اطهار بخیر و حق عادات در او را که  
 و در او هم اطهار بخیر نمود بخیر اب را که کرد بد بر اسک فادر بر اطهار بخیر است سود بد را من نوع استدلال در رد فتن من عول  
 را عتساف و خلاف انصاف خواهد بود من همین قول منسب در مسک معصو را اب و قرآن که معول کرد بد خلاف انصاف  
 و من اعتساف است حکوم اسطور باشد و حال آنکه صیج شده است بخیر ان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مواضع معتده  
 از قرآن و احادیث صحیحی حاجت در وصل اول از همین باب معصوم بد بد از انسی و در قرآن محمد در مواضع معتده بخیر احوال  
 بخیر حضرت رسول مسطور و مذکور کرد بد است از آنجمله در سوره مبارکه و انصاف و اید او را و انهم تسخیرون و فاولان  
 هذا الا تسخیر من عینی چون بد بد سانه را های خدائی عینی بخیر که دلالت بر صدق قول تو کند چون سکاس ما و عول  
 بخیر بکند و نکند بکند بخیر بخیر و کو بد سکما بد بد مکر بخیر من و در نفس صانی در دل سرج انهم مبارکه و اید او را  
 انهم ای بخیر بد علی صدق الفائل بد و در مخفی بخیر او را و انهم عینی بخیر عول سکاس ماه و عزان و در عجل هفتم از نفس  
 که بخیر را در بد دل سرج انهم مبارکه و الرابع ن الامور انی حکما الله تعالی عولهم فاولان هذا الا تسخیر من عینی انهم اید او را  
 انهم و بخیر و عولها و السخیر ملک التخییر انما هم انما من باب التخییر و عول من معان انهم کوبه بخیر امر لا سیر لا حد من عینی  
 کلامه را لفظ حاصل معول اسکما بخیر چارم از امور اسکما الله تعالی از کفار فعل فرموده است اسان که بدان هذا الا تسخیر من  
 عینی اسان و ما اسکما بد بد انهم و بخیر را بخیر می نماید و علی سیر تر انما اعماد انشاست که ان بخیر را نام بخیر است و عول  
 من معنی اسکما بخیر بود انهم بخیر محل شهر بدست در ای احدی و در نفس انوال التعود و اید او را و انهم ای بخیر بد  
 علی صدق الفائل بد تسخیر من ما لعول من التخییر و عول من عینی بخیر و عول من عینی بخیر و عول من عینی بخیر و عول من عینی بخیر  
 ما در بد من الا نام الماهره الا تسخیر من انهم کلامه و انهم انهم و اید او را و انهم ندل علی صدق الفائل بد تسخیر من



من حضر خاير الانبياء محمد

574

[illegible]











[illegible]



# خاتمه التبيين في بيانها بالادب

۲۵۳

در حاکمها و روح عودیم نوراً و او را شود ایدیم لکلاً بکوناً تا نماند بعد از تو علی المؤمنین روح مؤمنان شکی با انشی و و مالی  
 به آرایش ادعای خود در حواس و ان پس خواندگان خود را ادا قصه و امیتهن و طرایی یعنی و منکند گذارده باشد صاحب خود بلکه  
 نکاح است اطلاق و انصای علیه یعنی بجهت آنکه جمع مؤمنان افتد تا مکرره و روحان مطلقه ادعای خود را نکاح در او بد و بیست  
 سو روح کردیم و در رسم جاهل زادیم سکسم و کان امر الله و هست کار و که حال خواهد معقوله کرده شده یعنی هر امر که اراد الهی  
 بعلو بان که در التبرکذ کرده سود و روح اند چنانکه روح سبند عالم را و بیست از ان پس مالک مروست که چون عذر دست معصی شد  
 رسول خدا و بد را که بر و ریت از برای من خواستگاری کن در دیوانت کند که من بخانه و بیست و درم از درم میگرد چون او را دیدم در چشم  
 من نه بر لب و عظم السان بود که ظامان ملاسم که در روی کا که بجهت حرم و مرث شای رسول پس شمراد کردیم و کهم نشان  
 باد و را ای دین که رسول خدا و را خواستگاری میکند و میخالت شد و کف من هیچ کاری کنم تا که ما و روزگار خود ساز و دست کم پس روح  
 و معصای خود و بیست و ناخدا ای خود صاحب کرد و معصای اباب مذکور و امرا از مرود آیهی مؤلف کوبان ارا مان و کلمات  
 مرفوعات دو امر مفهوم و معلوم مکرر در علم طلاق کفین و در بیست و نایع و عظم او بود من بجهت سرباست و عدم کفایت و علم  
 روح رسول هیچ رسم جاهل نه مصای شهبو حایح و قدس محبی سید و امر امیکوس و بحر ازادی و دا و اخر حلال شتم از  
 نفس که خود در دل سرج اباب سا و کات که نداشت و انی الله علیه فی الطلاق و فی التکوی من دستان و پنهان و میخالت  
 مکرر علی نسبت التکوی و علم الکفایت و بعد که است در سرج لکی لا کون علی المؤمنین روح مؤمنان شکی با انشی و و مالی  
 و طرایی ادا طلقهتن و انصاع بهن و در ساره الی ان الروح من السی علیه السلام لکی لقصاء الشهوه البی علیه السلام  
 لسان الشریع علیه ان السریع سعاد من محل السی استی بالفاظ من بوضوح تمام از کلمات مرفوعه ادا عای ملحه  
 مکرر در کبر و روح بی از برای ما سرع بود است نه از برای مصای سهو و سها چون روح حلالی رسم جاهلت بوده حضور ان  
 امر را در طلب سرع خود احاطه نمود بود و چون حکم حلال اول سد فعل خود رسم جاهل را نهی از هیچ و امار و علم الله  
 بی اسرا مثل سرع را افعال سان مسجوده اند حایح و سرع و اسعنا و حرمات و غیر هم سادم الله علم من اعراضا من سبب بر رتبه  
 مکرر عدم اطلاع بجهت امر با معالطه و نه اصای و روانی که مصاوی و سه است و در ان باب در مرتبه و معصای و معصای  
 حاصه و معصای و فی اعراضا من سبب حایح و معصای و سبب حایح و معصای و سبب حایح و معصای و سبب حایح و معصای  
 که علامه مجلسی در باب (۵۳) از عجله دو امر احاطه و اقلوب و دعا پس بر هم عمل عوده است و سبب استدلال و در سبب  
 سدا اما سدا و سبب معصای و مخالف احاطه صحیح مکرر که مصای و سبب حایح و معصای و سبب حایح و معصای و سبب حایح و معصای  
 جمع انبساط مخصوص معصای صلی الله علیه و آله و سلم و در مرتبه و معصای و سبب حایح و معصای و سبب حایح و معصای  
 و در سرج از بعضی صریح بان امر عوده سبب عین عار و او صحر (۵۴ و ۵۵) از سبب خصوصیت و کات معصای  
 سودا حایح و معصای و سبب حایح و معصای و سبب حایح و معصای و سبب حایح و معصای و سبب حایح و معصای  
 علیها الاحاطه و محرم علی عمره خطبها و ان کات داب روح کان محلیه طلافها لشکی که قصه و بیست و نایع و کفایت  
 دل علی بطلان ما معصای و انک الله القصه و بطهر من کلام التدا نکاد دل و علم ان احد دل من بعض کات الحاقص عا و سبب  
 المسهور سببهم اصا انهی بالفاظ حلاصه معصای و انک بعض اصحاب ما که اند که از جمله خصائص الشی عظم ان بود که از سبب سبب  
 واقع مسدود و عین مسدود در نکاح او اگر بلا مانع بود احاطه و ان واحد رخصه ان من عرجا و مسدود و اگر سبب و سبب  
 حرام مسدود و طلاق را واحد را ای سبب بی سبب او را نکاح مانا و حی بر صدق قول خود در کبر کرده اند و در سبب  
 دارد بر طلاق ان قول و علم الهدی سبب مرصی مکرر ان امر است رسد ما حد ان قول بعضی از کات عامه مانا و حال انک در  
 انسان حلالی مسهور است پس معلوم شد که مجلسی مکرر ان امر است اگر کسی گوید پس چرا ان حد است و در سبب و در حایح و حایح



دگر کرده است در خواب گوئیم علمای اسلام را و در طریقی باشد بطریق طریقی و بطریق طریقی پس در نظر اقل مطلق احادیث را جمع و در  
ثانی صغایر و اطراح و احتیاج را آنست که بعد از آنکه در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم و در این کتاب ذکر کرده ایم  
حدیث و روایت را از احادیث حدیث خوانده است **مُؤَلَّفَاتُ ابْنِ کِبَّان** اگر اعیان الله معصومی مرتب علی الله علیه و آله  
و سلم در کتاب رجب و عتق نموده و در هر سو هر سو از سده بود الله تبارک و تعالی این امر را پیغمبر و احادیثی بود و در هر سو هر سو از سده بود  
حاجت به بعضی صحت در صورتیکه در غایت علی الطلاق و فاصدا علی الفرائض حدیثی در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
کشوده و گفت که او را من بگویم که در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
الله خاشا از مثل پیغمبر تمام حاشا که امر کرد که در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
بود که هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
کما یطعمه الاخوان و صرح به الاحادیث اما امکان دارد که در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
پس معلوم میشود که احتیاج این قول را معلوم شود و معلوم شود که در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
راها و احتیاج صغایر است علی الله علیه و آله و سلم و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
شراعی و ما مطابق با ما در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
تحقیق ما احتیاج که ساز و رخت را هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
نمود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
بروید و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
اشد انواع را منسوب به ما در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
صغایر و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
پس بوی که در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
از اعتبارات معلوم میشود که در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
نظر بوده و گوئیم که در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
عشاران اکل و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
ما من بخور و ما در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
مکشدان و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
طریقی و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
از اول و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
دیدند که در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
مدف سوسه و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
سالم و اما در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
سلوک و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
اس باب و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود  
در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود و در هر سو هر سو از سده بود















# در کتب شریعتیه احکامات فقهیه

۲۵۸

با کثیر یا بیشتر یا کمتر کرده باشد (۱۹) و شخص یا اکثر آن شخص یا مال در روز سه روز و در روز هفتم یا بیست و او در روز هفتم و بیشتر یا  
 طهر کرده و لباس خود را نشوید و خوشتر از آن است که نشوید و با نوبت شام پاک کرد (۲۱) و از برای ایشان قانون اندی است  
 که پاشیده است سر به لباس خود را نشوید و بیشتر کس که است سر به تمام یا پاک کنند و آن حکم هم چنان است که اگر است سر به پاک  
 چنان است ملاقات و محاسن حاصل می شود و اگر پاک پاک چنانکه ملاقات را و حاصل می شود و عدم استعمال آن موجب عمل و طهارت و  
 در عکاسی می باشد چه آنکه در این (۲۰) از این باب تصریح شده است (۲۲) هر چه که آن کس مال از آن مال نماید یا مال سود و هم که  
 از آن مال نماید یا مال باشد یا نه محلی نماید عیناً احکام می دهد در ساهده هم عمل سدا را (۱۹) از سزا عذر معمول کرده بداند آنکه  
 که این احکام احوال عادی عادل مقتضی است و کلاً ملکه مسابن احکام عادی عادل و مقتضی موجب سزا و کراهت است  
 دلیل است بر آنکه مورد بحث گردیده است **اگر چه** اگر کسی صدقه و اعطای و تصدیع عدم اصناف است و سوا الله لا اعز لکم  
 که ایشان مرجع بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد می آید و در جواب عسی و خواندن و در روز (۲۰) از اهل لوفان و غوی  
 ما در است (۳۳) و در آنکه محای محمد دهده اند که در آن مجبور و در سر است ما شام می شود بود (۳۴) در ایشان آمده است  
 و می باشد می شود که مرد پس بر خود داده پرس و دو سماع کبریا و که کاران (۳۵) و یکی از مریدان او و عدم سوا  
 یعنی از صبح که تا او عدا خورد پس خانه و دربی در آمده است (۳۶) که ناگهان در آن که در آن شهر که کار بود یعنی فاحشه بود چون  
 که در خانه و دربی عدا شده است شده از عطر آورده (۳۸) در پی سر او برداشتن یعنی مرد پای عسی کرمان با ناسد و در  
 کرد پس پاهای او را بست خود و شکافتن آنها عوی موجود و پاهائی بوسید آنها را عطر می دهند (۳۹) چون مریدان کباری  
 و عدا خواسته بود از راه می آمدند که در آن شخص اگر چه بودی هر اسیر ذاسی که آن کلام و حکومیت است که لورالین می کنند و آنکه  
 که کار است یعنی فاحشه است که نای عسی می شود (۴۰) پس نوی این اشاره نموده معمول که از این ذای بی محارم و امداد  
 بچه راهای می یازد و در این راهای مرا ناسکها است و عوی سرچو آنها را احل کرد (۴۵) مرا وسنگ لکن این در آن و یکی  
 داخل سدا در نوسدن راهای می یازد اسدا (۴۰) سر را بر روی صبح می کردی و لکن او راهای مرا عطر می دهند (۴۶) از این همه  
 سو می گویم که گاهان او که سدا را سدا مرید سدا در آن که محبت سدا را می یازد لکن آنکه اسیر در سدا محبت که می یازد (۴۸) در آن  
 که گاهان او مرید سدا (۴۹) و اهل مجلس در خاطر خود فکر عدا کردند که آن کس که گاهان هم می مرید (۵۰) در این کس که گاهان  
 نور اسفا ده است سلام روانه سو و در باب (۱۱) از اهل بوختان بحو عیان و سان کس است (۱) و شخصی بلعادر نام شمار بود  
 اهل بی عسا کرد مرید و خواهر می مرید بود (۲) و مرید است که خداوند را عطر می دهند ساحر و راهای او را عوی خود شکافتند که در آن  
 المعاد در شمار بود (۳) در خواهر این مرید صبح می سدا که عسی ای فاسد می کرد و سدا می می می (۴) خون عسی این سدا  
 که است صبح با عوی است بلکه برای محبت سدا را سدا (۵) و عسی را را و خواهر می و بلعادر راحت می شود در آن  
 همان مرید است که راهای عسی را می کرد و در ماسو داسی که او احوال سها و اب بود پس حکومیت عسی او را  
 دوست داس و محبت سدا کرد پس با و خواهر او و حکومیت داد که راهای او را سدا می سدا و اذن بداند که خواهر  
 دوست دارند با مسودان حکم احوال عادی عادل مقتضی است و در باب (۱۳) از اهل بوختا (۲۱) خون عسی این یکت در بیج  
 مصطبر یکت و سهادت داد که هر اسیر سدا می گویم که یکی از سدا را سدا خواهد کرد (۲۲) در ساکران سدا می کرد  
 و حرا می سودند که آن در باره که می شود (۲۳) و یکی از ساکران او بود که سدا عسی که می سود و عسی او را محبت می سود (۲۴)  
 معمول بر این بد و اساره کرد یعنی بدان ساکر که عسی او را دوست می سدا که می سدا در باره که آن یکت (۲۵) در او را عسی  
 اما بد و که عدا و کلام است و در حق می ساکر واقع می کرد است در (۲۶) از باب (۱۹) و (۲) و (۲) و (۲) و (۲)  
 است (۲) از باب (۲۱) از اهل بوختا که عسی او را دوست می سدا و در باب (۲) از اهل لوفان بحو در باره است (۱) و طایع سدا







# در کبر مر خرابی که خدا ناکافی

انها ناسیما لکرم کرد است و بعضی الزاما کسر اند که عیسی علیه السلام در آن وقت نود و نه است چکار میکند و مرا که ناسی  
عربان شدن بچو اهد و ستمای حکم عیسی علیه السلام در دم شراب در کتاب خود یعنی در سفر مالک (۲۳) ناس بخور و مرود (۳۰)  
هکما سکه شراب سرچ نام است و یکس زادر حام نما مان ساحبه و هم ترا سی حرکت می نمایند تا سکن (۲۲) چه ظاهر مثل مار سکر  
و مثل شاه مار پیش میرد آبی معلوم است که در ایمان زانیکرد و بعضی و عصمت و قوت زانید میرد و حاکم را در کبر و افعی پیش  
میرد و از آن علو سلو لا حنا را میسود و هکس مراب جوار و عال را ایمان و بعضی و عصمت و قوت سلو لا حنا را میسود و هکس  
از کلام اشعا اهد و اصح و اسکار کرد و هکذا احلاط و مصاحب و مسافر با مان جوان احتساب را برای مرد های جوان اما  
سد بد نیست و عقی و عصمت در عایت نعد است ستمس در جوان و عرب و ساری الحمر باشد و در هم حسیه و حویر باسد و مان مرد  
در سانا بها نکرد و او را اعمال و بعضی حد مت نماید و طال داود علیه السلام را دانستی که در بها عقیس را در اهل کرد و در دام سحوش و پیری  
مرد و پسر پس کرد آید و حال آنکه در دام حوائی پسر و صالح بود و چون بحریه کامل را برای و حاصل بود و در حال بد رس او و در  
در او را و در حال مراد و خواهرین امون و اما مار و ارحال اسلا و خود میل در سل سیر یعقوب که مامعید رس را کرد و بهودا پس در کبر یعقوب  
که مامعید رس خود مامان را کرد و ارحال مراد رس که مامای معنهای بد رس را و در نا کرد و ارحال خود و عیسی علیه السلام بد بلعی در این  
ما سر مودید رس در باب (۵) در سفر مالک مان بخور و میان مودید (۲) با اسکه اسارها را نگاه داشته است معروف را مری ذارند  
حکومتیهای در سکا نه شهد را میسود و کاشش از روض برم را است (۴) اما احواس میل امسین بلع یعنی علم و میل و سیر و در و در  
(۵) با هاس عمره و مرود و اما ماس با سلهای حجم ممل است (۶) با اسکه حباب را سیمی حکونه اعمای این بخدی کرا است  
که اباها و در نه سوازی کرد (۷) در حال ای سیر از اسماع عموده از کلمات دهم دوری نورید (۸) راه خود را از مسعد سار وید و جاد  
مرد با مسو (۹) با اسکه عرب خود را بد نکران و ساهای خود را به سر جان بدی (۲) ای سیر به چرا درون سکا نه ملسد باسی بعد از  
سیر معرماند (۱۰) با اسکه عرب را از در حبه و ارمی ریان درون سکا نه نگاه دارد (۲۵) در باب خود بر سائس سو فسد ماس و نور از مرکا  
بکر (۲۶) در مراد و فیم در ناحیه عرض با می سر سد امان سه هر د ارحال کرا بهار را صد مماند (۲۷) اگر کسی این بعلس نکرد  
اما حاس را سو حبه خواهد سد (۲۸) اگر کسی با حکرهای سوزید روانه سد اما با هاس خواهد سو ح (۲۹) هکس است کسکه با  
در مماند اس داخل سود هر کسی که از انس نماید سکا نه خواهد سد در آن در باب (۷) فرمود کس حال ای در آن ارمی سد وید  
کلمات دهم سو حبه سوزید (۲۵) دل نور با هاس مایل سود و در طریق هاس کراه مسو (۲۶) در مرخو حان سد سار و حجم اید اس  
و سر و میدان کسرسد او سمارد (۲۷) حانهای و زاههای مرا است که بخورهای مر ثملع است بعد در باب (۲۳) فرمود (۳۳)  
حسان و بران سکا نه نکران خواهد سد و نو صد بر کجها خواهد بود (۳۴) و میل جواسد در میان دریا و ماسد نام مرید در کس  
حولی بود آبی و کد لک حنطه اعمای اهد ارب سد بد است بلکه احواف و اشع ارحلاط با رانست حانچه اهل بحریه سهاد  
سد همد و حو انطالک در باب مودی کس کوم عیسی علیه السلام سار و الحمر بود با اسکه معاصرین کسد مرد است بر حو و باد بر س  
و دام الحمر حو ان عرب هم بود و ماسکه مرید ماس را ناسل حسم خود بر کرد و اوفی که داخل سدار بوسیدن با ههای او با را اساد و باها  
را و را موی سر خود حسکا سد و انوف ناحیه مسهور و صاحب سدن بود کس حکونه عیسی علیه السلام حال بد را خود بهودا و داود و  
سلطان علیه السلام را موس فرمود و حکونه احوال سلمان علیه السلام را از خاطر سوز و حکونه بد است که همت و فیم او که هر با است و کلام  
که کرا است و کد لک لاس او امین است حانچه ممکن است کسی اسرار در صل بکرد و حانهای او سوزد و کسی مرا حکرهای اس را بر  
بد مهای او حری سود و حکونه احاره داد او را مان امور با اسکه سمعون فری مریان اعراض کرد و کسا کرا سمدی بود و سد است  
در حکار است و اس و اس و فصل ارحه راه است و از کجا موان تصور کرد که ان امور از سهوا و نفسا سوده است و حکونه  
کاهان این را مان فعل بحسد اما اگر فاحسه کس را سوزد کما او بحسد مسود اما اسکه بد است با ههای منار لک ان در







و همچنین خوارقون مستعنی بودند از ترویج و با او کرب و رنج مثل حضرات سید مرتضی و شیخ بهاء و مشایخ و اولاد ایشان  
مشرکین هند و کذا تحت عیسی علیه السلام ساکنه داخل هم است در سر دکن ساکنه مثلاً باشند ما بحسن هیچ بلد بعضی در معابد  
مروجات ایشان را زانما کنند ما سیر جولانچه را نایع مگر کردن مرد محبوس سینه عیسی فتح است آسمی **ننگ** آنکه بجز  
مودیم در این امر جامن از این است به اعتقادی و الا من بری هم را مثال این نغز زاب و امر را اسباب اعتقاد عمام در حق  
علیه السلام و خوارقون احباب و خدا را شهادت مظلوم که من اعتقاد این مروجات که در کتب معتدیه مرفوع است نیست با بداء  
ما در خایچه در مقدمه کتاب و مواضع دیگر بصیرت مودوم و مقصود از ذکر اینها سعه و تنبیه است که بنا شد که ایشان چه  
قناع مشتمل در مکر اعراض بر حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم و از کتب ما **امر ششم** در حلال شدن خوردن گوشت  
ما بر خود شده است من الامان بحرم آسمی پس قول پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ما ربه را در خود خوار کردن مانع  
حاصل است که مقصود پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم است محبت ما ربه که از برای آن سر و صراح بود و مودان امر صراح و من برك  
کرد و مودای بقیهای اشیاء عشره است که اگر کسی از برای ربه مناصح حلف نماید خلاف قسم از برای او جاز است بدون آنکه کفار  
ریت را و علق مکر در آن برك مناصح محسن باشد در بعضی اوقات مباح باشد **امر هفتم** آنکه بعضی بفرماندگان کاذب  
مخوام کرد بعد از آن کار را کند بجهت خوار اصلی آن و اما حکم خدا ما و مرشد که هر مستود که پیغمبر است بلکه در صورت  
اگر بجای ما و در عاصی خواهد بود الت و قتل آن امر در راه حق کتاب در حق خدا در کتب عهد عیسی با و مسود و صلایع الاله  
خایچه بمصلح عام در سه و دم بانی ارباب زانما و اسی و در جواب سهر (۵) در فصل (۱۴) ارباب (۶) خواهی دانست  
الله و در عهد خدا در حق عیسی علیه السلام من این امر با و مسود در باب (۱۵) از احوال عیسی مرفوع است که آن زن که غاصه از برای  
در خود اسعانه بود حضرت عیسی اول ما مود و هیچ خواله بنا در حواریت از عیسی خواهی بود بلکه صغیر را مرخص نماید و  
گفت فرستاده شده ام مگر بجهت کوسیدن و کسده ال اسرائیل را صغیر اسعانه مود حضرت مودان و مردان را که بر  
و مرد سکان ادا حصار بنسب و با لخر صغیر جواب حسی داد عیسی علیه السلام در قول خود عدول عوده و در حصار و اسفاد و در  
باب (۲۰) از احوال یوحنا مرفوع است که مادر عیسی علیه السلام در عروسی فامی حلیل اسد عا کرد که عیسی اب را سرب نماید حضرت قول  
نمود و بعد از آن که مودای بن فرما و حکار است ساعت من مود رسید است و بعد حاصل حد دوم حضرت در همان مجلس  
اب را سرب کرد و حال آنکه در اول اسد عای مادر زار زار مود و مود مود مود مود کرد و بعد که در خصوص اسکوین صفا حکومت آنکوتا  
حضرت عیسی معصیت کرد ما آنکه کوئم اول امر خدا بود که خدا را اطاعت نمود در مرتبه با سر امر خدا رسید که با خدا را اطاعت  
مودم در مسئله زن که غاصه و هم در مسئله مادر من و هم در مسئله مادر من بمقاد و ما سطق غیر الهوی ان هو الا و حی و حی  
ما ربه را مود حرام مود عیسی ربه مباح مود و خدا را اطاعت مود و در بانی امر خدا رسید که آن فعل مباح را خدا سار و در مرتبه  
ثامه هم خدا را اطاعت مود و اگر متبیین عماران قول را احبار ماسد و اساس است که اول آن دو قول مسخر اصحیح عا سید بعد از  
ماسد **امر ششم** عیسی ما ربه که اولاء الله مختص بعضی حصان ماسد مای سی که هر زن و اولاد او مخصوص بودند  
مأمور کرده و اصل حد مفسد و ما سعلق بها و ان امور حار بود از برای عیسی و لای صلا از ساری اسرائیل و همساکل  
آن با خصوص که اکل آن حار بنسب مکر از برای ما و همکذا دخی مرا من و عیسی ما ربه عا در کمال حلقا و متبیین  
عدم حواری و دیگران را زانما مسخ لاند ما و رنج و همکذا امور اب دیگر که در آن موحط طول است و چون امور عا سید را  
حوال مطاعن انسان بوجو حصار از برای او واضح و اسکار کرد بد لکن من بسا رنج عمام از آن معاندین که اگر امر را به بسند  
سرب عیسی مودای رای خدا انسان ماسد کو سید حار بنسب که آن امر را خدا حلالی مفسد من حکم خادل ماسد ما آنکه کو سیدان  
امر لای مصب سب و اگر امر را سب و افع از آن در سریع انسان ماسد سودا را خدا حلالی مصب مود بنسب انسان امر را به



تہا برحق و افعال نبیائے

[illegible]



# در دفع مطاع عن قبسین خاتمه

۲۵۴

المثال و بطلان احکام توبه و انجیل و مسوحت و غیره با نهادن در مودم با لکنه زاس و حق بوده است طعن چهارم  
 آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم مدس و کفر بوده است هر مدس و کفر کار بمبواند شیع مدس دکر باشد و اما صغری  
 در سوره مبارکه و الضحی مطور کسره که و وحده صلا لا یهدی یعنی ما ت نور اکراه پس هذاب کرد و همچنین در  
 المؤمن مرفوم است فاصیرا و هذا لله حق و استعیر لدیک و استعیر لک بالعیق و الا نکار یعنی پس صر کن مدس که  
 وعده خدا حق است و طلب معرفت نما از برای دست خود و برت خود حد کن و حد را معرود سر بر سر سار در صبح و سلام و در سوره  
 مبارکه الفال مدکور کسره یعنی در سوره عجل فاعلم انه لا اله الا الله و استعیر لدیک و المؤمنین و المؤمنات یعنی  
 پس بدان بپست مستحق عباد و پرستش مگر خدای واحد حق و استعیر کن از برای دست خود و از برای مؤمن و مؤمنات  
 و در سوره مبارکه الفتح در باب اس که انا فتحنا لک فتحا مبینا لبعمر لک الله ما تقدم من ذیک و ما تأخر یعنی اید  
 ما برای بفتح عا مانی بودیم که خدا کاهان فاصی و مستعمل نوراعو نماید محفی نماید که صاحب ملان الحی در نسخ میزان در بار  
 (۳) و وصل (۳) اورد و (۲۱۲) تا (۲۱۴) از نسخ مطبوعه شش و هم در طریقی الحباب اورد (۱۲) تا و (۱۲۲) از نسخ مطبوعه  
 شش و بعد از فصل طعن مذکور و استدلال تا باب مروره حد حدس را بخند دوم حباب الغلوب و همچنین حد حری هم از نسخ مسلم  
 صحیح بخاری در باب اثبات مقدای خود از مسلم و بخاری نقل کرده است را بخند حدی را امام محمد و افرغی نقل از حباب الغلوب نقل  
 نموده است که حصرت با و علی علیه السلام فرمودند که حصرت رسول من سجد رعا عا سیر بود و عبادت سناری میکرد و غاشتر عرض  
 کرد چرا اسعد خود را بعت میفرماید و حال آنکه حصرتی کاهان کد سیر و ابید نور الحسد است فرمود که ای خاسر انا سیر  
 سکر کسره حداسم و از کات سته از ان حله از حدس را نقل نموده است که اسیر و افران کاهان خود نموده و دعا میکرد و همچنین  
 مسعود فاعلم ما فاتک و ما اترک و ما اسررت و ما اعلم به منی است المقدم و است المؤخر و است الا  
 یعنی را معرب کن هر چه پیش کردم و هر چه که بعد کردم و هر چه مخفی داشتم و هر چه که اعلان کردم و هر چه که تو از من پنهانی بویی  
 اول بویی آخر بویی خدا شکرت را ب معذرت بود که هیچ دست الخ حکما قستس مرور بعد از نقل باب واحد و بطریقی سعید  
 سته من خود حال کرده است که افران واحد است سعید و سقی هم سعید را ذکر کرده است و هم اهل سنت و جماعت و **و الحاشی**  
 صغری و کفری هر دو صحیح سحر هم کاد است و عا و ما از برای بوضع بطلان صغری و کفری پس دلیل ذکر میمانم دلیل اول  
 هاء الذی علی بن عسای از ابی جامع کتاب کشف القمیه در کتاب مذکور گفته است که ابی علیه السلام بر وجهی سلول میفرمود که  
 جمع اوقات عمر عمر را اسان مسعری با دخلا نموده است جامع لحد لحدای خود را از آن فارغ نمیدانست و خاطرهای اسان معلو  
 عملا و علی و مر بوطع لایزال و او و اسان همسرحی را در بطریقی خود را سیر در مراتب و مواصل و سیر در بدای حصر  
 امر المؤمنین علیه السلام فرمودند احد و الله کانت لراه فان لیره فانه لک یعنی بعد از حد امام مای جانکه کونا و ارای سی  
 حد اگر بواو رای سی بدرسی که او بواو رای بدستش چون حصرت رسول را امر سیر معرود و صامد مد و مسعود نکار دکر میسند  
 را امور که لازم برین کاسته من خود را عا نا اسامدن اب ما سار حلال ما امال دلت را امور مباح او اس خود نگاه  
 مر در مسعری و د و حطای عظم میفرمودند و در حال در مقام استعفا و از آن در می آمدند و امر پس از از حدی خود میخواستند  
 بعضی حدام و سیدکان را باب دما اگر در حاکم بطریقی احسان بدسان ماسد و داند که صاحب احسان اسارای بدست حاکم با کل  
 سرب با جامع مسعود سوند در بطریقی مردم که کار و مستحق ملائمت میماند پس چه کار داری کاهی که اس امر را نسیر صاحب حاکم  
 رابع سود و با اساره است کلام حصرت رسول علیه السلام لایعان علی قلی و انی لا سعه الله فی التوم ماسر مریه و قول اول  
 حسنا لا امر استات المشرکین اس بود خلاصه کلام کشف القمیه نعم ما قال رجح الله علیه و فاصی بجاوی در کتاب شرح مصلح  
 که هر اوصاف و است حاکم که شرح حدس سعید صلا الله علیه و آله که لایعان علی قلی و انی لا سعه الله فی التوم ماسر مریه



مَدَامُ لَا يَدْرِي بَرَاهِمُنْ وَكَيْفِيَّتْ إِنَّمَا

250

[illegible]



























احوال مستتر و نشود جمع افعال مد موم فلتته را نام نویسد و ملاصق هر مصلی فکر خواهد کرد که با در صورتیکه از جانب  
سرع مفلس من امور ناشی بعمل ظاهر با امور منضموم بعمل ناظم و خال آنکه در این سریع وارد شده است که آن الله لا یطهر الی  
صوره و لکن سطر الی فلو یکم بن ظاهر و ناظم و ناظمه و نطفه بیابا بیا بیا و یوم وارد میشود و محصر با فوس خاز حلق السوا  
والارض و ملک الملوک حقیقی چنانکه کبک اراده دخول و ورود محصر یکی از سلاطین دنیا و از ایشان ساسد سعی و احوال دنیا  
در سطر خود که مناد با سطر پادشاه بر جری واقع شود و او که موجب تفریب و گمراهی نباشد و اصاد در سلسله  
باب ظاهری منسطی است که این از مزج مرید عرقله حاصله منان روح و بدن قابل انکار نیست هر چه بیکر یکی از  
اشها وارد میشود این را و در دیگری ظاهر میگردد پس می سی روح را در وصف طهارت که مفسر شد و کسالت و نطال من مزج  
کرد بد که از احوال پیدا و در دیگرها کرد بد مخصوص بعد از مناسبت ناسا لا سبما العیاز که روح و افعال و عمل پس بعد  
نمکدا حاصل خواهد گشت طهره نظیف و نظهر مزج غافل لبست محمی و مسور بهیست و سرعت غادله طهارت بدن مکلف  
از احوال اعتنا به معصم بد و صفت عموده است طهارت کبری و ان عباد را بر عمل جمع بدن و طهارت صغری و ان عباد  
ار عمل بعضی از اعصای مخصوصه و مع اعصای دیگر است و فرمود الوصوه عسلان و مستحان ائده عماده الله به نس  
و اح فرمود غسل و شستن جمع بدن را در وقت خروج می و لوحا کما کانه حاله الخا ع بلا احساس اربال و عند خروج دم الزم  
بالخص و العیاس زیرا که این اعتنا مسعده از جمع بدن خارج میشود و کل تعره حانه فدا فور و نا لمر جمع بدن وارد  
میشود الاول للاول و الثاني للثانی پس سرع افس من دست خروج اشها سر بل جمع بدن نمود در حال اعتنا و نیز با طهره را در جمع  
بدن کاتر اساره میماند غسل و بطهر من جمع بدن را نویسد و طهارت اردوب منسیر جمع بدن بر بعضی مخصوص لا سبما احلا  
سپرد بد که منشأ اشها جمع بدن و سران اعان ماده بکون ولد مناسد من می ماده بلع و بصور و اوس و دم و دم ماده  
علا و عیون مناسد و فرید بکس است مناسر منسود و احوال دارد که فی ناسد و احوال مرود که سعی ناسد من احوال بطر ایما  
اول دست و نکون و لد از احوال مد و صرو و عود علیها شوا و حل خواهد بود در لی روح مناسر من خصوص در صورتیکه ناسر  
افسان سعی بر بق صالحه بوده ناسد و وصلان ناکتر موحد من و مطعن لله تعالی فالان هاسر و هس و اسعوا اما کت الله لکم  
و با عیاد بطر باحوال نانی اساره طاه با سکار و مکر در مر مکلف در وصف خروج و سرور آمدن این اعتنا و او که اس اشاء معصم  
ارو که جمع حد و مشرک است در انها ماده بکون فریدی مناسد که محمل است که خاص و تکا و محمل ناسد من معتد میشود  
نسن جمع حد نویسد و باهل باس دت که بود در عرض و مع ذان هسی و کانه مکلف بلسان حال عرسه مدار داریت من دست  
ساهد ان احسان که این سرور آمدن و جمع بدن من در انها مسرک است بممل و مستخص میشود در بدن من که من مناسر که  
و سب سلم نرای طهر و ولد که خاص و مکر و یوبت و خواهد بود من جمع حد من و امسوم و اسر اعوان و فرار و سلم  
واران مناسر که من مقص نام و ان ارباب ساعد اسار و فوع در معصم و صالحه و سب داس در نویسد و ان و هر چه که  
صد و ان القوة ناسد بر الفعل و آمد در وصف خروج نه اعان مسعده اریدن که جمع حد در انها مسرک است  
ماسد خروج دم از عرجم و خروج حری از حد سلسله عاری می و دم مذکور تریف عادله امر بر عمل اعصای مخصوصه از حد  
کاتر اساره دارد طهارت صغری المنما و صوء نویسد و کاهان این اعصای مخصوصه و در بعضی بطهره و غسل اشها  
اسرار و عیوه و عرسه مناسد در ام در بدن عصور که اسرع حرکت ناسد للما لعدا و ان اعصاء کانه در سس و مع کردن  
اشها سسده و اساد است غاد را بر اعصا طهارت ناظمه اشها نویسد و کاهان کسره و افعه و صادره از این اعصا و اما و بد اشها  
در بطهر من می بر سرعت حرکت است در حال لغ ناری عالی و هر کدام از اشها که اسرع است در حرکت در معصم از عر و مکلف  
مأمور شد است سس و او لا من امر سس نویسد است در سرع افس و لا حر که م و اه و عیاد در و مناسد من مکلف



[illegible]











# در بیان اسرار و فوائد این دعا

۲۷۶

منعم علیهم باشد بخت اعطاء و حسن اعمال بهشت من انوار هم و بخت جمع من انوار هم و بخت اشاره بلیغ  
 الى حاجة العبد الى الرشيد والموصل في طريق الحق و غشاه في الشاغل عن اهل السوق ودوى الضلال كما تمصلي  
 عن من يمكنه ايات المعجزة معجوك اما و احوالى الموقدون ان يكون ذلك الصراط المستقيم كطلب هدايت محمود و سو  
 او صراط قوی باشد که معصم و معضل علیهم وافع کریدند در صحت عقاید و حسن اعمال و افعال تا در منزلت  
 الشان باشد که از مرتبه حجت ایشان صعود و علاج برسم به صراط المعصوم علیهم عما حلدوه من الاعمال الشبهة  
 ولا الصالحين بما اعتقدوه من العقاید الناطلة و اربابان دور و مهجور مان بهر ما تا سرایت نکند بر ماها  
 اعمال و عقاید فاسده و ناطلة ایشان صدامین دعا را احسن میکند بقول خود الحمد لله رب العالمین کثیر  
 دفای او مستجاب شد شکر احسان را تحای آورد و بعد چون مریض ار طبیب طلب معالجه مریض خود را نمود  
 البته طبیب مشغول مهران او را امر میباید باحد دواء و وعده اش مدد حاصل شفاء و سر مریض است  
 که امثال امر طبیب نماید در استعمال دواء برای طلب شفاء ما دکان الحال كذلك کانه عند  
 در طلب هدايت ارجو بغالی بصراط مستقیم طلب دوائی کافی و شفا میباید برای حصول شفاء  
 از امراض اعمال و اعتقادات سوء پس جدای بغالی میباید ای سده دوائی خود را از کلام من تکبر  
 و يقول من القرآن ما هو شفاء و رجاء للمؤمنين و تلاوت کن بک سوره ثامنه ارفران من حصار  
 دواء و جلد شفا و کانی است برای جمع امراض ارسق و شرک و ربنا و کبر و حقد و حسد و غیر  
 ذلك چه در کلام من است دلایل را می و مواعظ کامه و سب تلاوت ان دوائی خود را سبدا میکی  
 و شفاي خود را حاصل میبائی مخصوص سوره توحید من با سدا وجهه اشغال من بر توحید و بعون  
 و صعب و یوق من لا یوق شان من است و ارجع اخصار من لا یوق شان نور مریض عاجز و صعب است  
 من نورانی شفا سم طاعت تلاوت سورهای مردك را نداری و لكن مع می کم هر وقت طاف دای  
 بخوان از ان سورهای معقل و مطول و لكن عراشم را بخوان مناد که عفل از سجده من یکی درونی  
 که مرا به سجده مریض و مدد ماتی در ترك سجده و با ای که موجب نصرت خواست با سدا و بدانی که چه  
 ناند کرد من مصلى شروع میکند تلاوت سوره ارفران عراشم را بخوانه الكتاب حان شکوا  
 مریض است از بلوائی خود طبیب و بعد از ای که مصلى دوائی خود را احد نمود و سوره قرآن را  
 تلاوت کرد بطر میبکند بحر و انکسار و ضعف و احساح خود بمولا در هدايت سوی ان  
 دواء و حصول نور و شفاء و بصورت میبکند و حال میباید که کسی ما در سود مرا عطاى شفاء  
 عراشم حصر مولا که منهای دعه الراعى است من مصلى بعد از ملاحظه این حال در  
 کمال بحر و انکسار مکترا المولا هم سده و رکوع میباید و تسبیح میکند حالى خود را  
 در رکوع حان خال که مسعى ارحم مع ما سوى است و محساح و معصرا الله اند سوى او کل ما  
 عدا او این عات عظیم و کبر باقی است و بعد از ای که بحر و انکسار خود را داد است و  
 عظیم و سر رکوع اری حالى در بطر او حلوه برود و طهور کرد پس از رکوع بلند میشود برای  
 ادای حمد و شکر حق تعالی که مت کد است را و مرا عطاى دواء و شفاء از دردها و  
 من خود را مطش میکند تا ای که هر چند که او در عات ضعف و نا توانی و بهایب حقارت و  
 سبب اری است حالى او در مسهای عظیم و خلالت و مردکوارى را علی درجه کبرنائى است



در این رساله وصال حق و محبت است و شکر و حمد خداوند را در هر حال و در هر حال  
 شاکرین را فلاح است تا آنجا که بعد از شکر و حمد خداوند را در هر حال و در هر حال  
 و بگوید اللهم شکرنا و لك الحمد و بعد از این که گفت حق در باره او هیچ بر محصور است و بسته  
 عاقل است ارادای عشر معشار شکر حق تعالی را و هر چند که اند و سرمد را قطع و طی نماید  
 در اطاعت و خضوع و خشوع و عبادت و شکر و مدح پس کافر در این هنگام میگوید بلرب من ظاهر  
 ارادای شکر و بعد از تو فهم عقی هستی از جمیع اشیاء پس کدام علی است که مرا می کشد بنا  
 انصافا لا و اما مانع عده بده تو و حال آنکه تو کبر المعنای پس من بچاره صعبه علای  
 و چاره ندارم چرا که اعتراف و اشرف و اکرم اعصای خود را در پیش نگذارم نطفه الحلاله  
 و خضوعاً لعظمته و این غایت الهی دارد و نهایت استطاعت من است و حال آنکه من مدام که  
 این محبت من چیزی را می اصرار بدم عظیم و کبر بانی توحید تو اکبر من کل کبر هستی و لکن  
 من مدام که غیر از خضوع و خشوع و اقرار عظیم و کبر بانی تو پس نطفه الحق نیده می افتد  
 تا شلا الله اکبر و حق خود را بر خاک می کشد دارد و اعش را هم بحاکمی دهد و در سجده خود را می  
 که عبادت در حله خضوع و خشوع رسیده است و این فعل او صادر نگردد بده است و کبر بانی  
 نطفه مولای اعلی هو العالی تو کل عال بین لسان حرکت نماید و بعد میگوید  
 سُحَّانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ و بعد سر از سجده بلند می کند برای اسجود و عجز را  
 استغای نطفه معبود و هر چند که عمر خود را در سجده بسربرد و بعد از سر برداشتن  
 الله اکبر میگوید کافر اقرار و اعتراف نماید مرا که می تواند اذلال نماید شای و  
 عظیم و کبر بانی تو را سد کان بود نطفه المعظم و کبر المعظم حق عظیم و کبر بانی  
 تو را حامی آورد و بعد از رفع اس از سجده اول تصور می کند وی مد که خال سجده عبادت  
 شرف و اکمل حد و مسهای سر کی او است و سر مد کتر میشود که متبطان ملعون از سدب شعلو  
 از سجده واحد انا و امساع نمودن دو باره سجده میبرد برای عظیم حق تو لا و معلا و لا ما  
 و حاکم و مخالف میماند شیطان را در حشت سطا شه و بعد رفع را من میماند از سجده  
 ثابته برای ادای همه عبادت و بطور مدکور عبادت و صلوه را با تمام می رساند  
 برای اسرار کثیره که شرح انها موحد طول کلام است تا آنکه فرصه را تمام می کند  
 احوال و احوالی که مشتمل بر فوائد کثیره است و همه انها را حامی او و دود و دوا  
 صلوة منوره که امر را بوی صد گاه اراده خروج و رجوع از عجز و خضوع حاصل شود  
 برای محصل ضرورتان و اسان یافتن در ذکر عبادات من در سجده اول و لا اله الا الله  
 صد هفت و حدایت حق تعالی حل شانه و آنکه برای او شکر می و طبری می باشد که صد  
 و آن وقت در صفات و مه در احوال و نه در عبادت و بعد شهادت صد هفت  
 رسالت ان برزگوار می که ان عبادت و عجز او را برای او و سائر معانی آورده است  
 و بعد طلب رحمت و رحمت می کند برای حضرت علی الله علیه و آله و سلم السلام علیه  
 اَبْهَاتُ الشُّعْرِ وَرَحْمَةُ اللهِ وَرَحْمَةُ رَحْمَتِهِ و بعد طلب رحمت میماند برای خود و احوال صالحین



در ذکر بعضی از اسرار حیلوه و شمد

[illegible]



و چون کمال را بدست آید و وجود مخلوق و معنی کان الامر كذلك ذات پاک حق موجود خواهد بود قبل از حصول  
 قضاء و رفع حقش بر مکه ذات حق تعالی مقدار حصول صله حاصل شود و در جزو اجزاء صفاء هر اینه انقلاب در حقیقت  
 ذات پیدا میشود و اینجا نیست بقوله ذات العالمین دلائل میگردند بر رب ذات حق تعالی از مکان و وجهه اعتبار و مذکور  
 شدن مکان و وجهه برای ذات تباری و در مدال خود شناسی و تامل و سائر شئی **الطبیعة الشریعة** این لفظ منافی  
 دلائل دارد بر رب ذات حق از حلول در محل چنانکه صافی و حلولیته از صوبه اسلام گوید بر مکه چون حق تعالی رب العالمین  
 باشد خالق کل ماسوی خواهد بود و خالق سابق است بر مخلوق پس ذات پاک حق موجود است قبل از جمیع عمل پس حق است  
 از جمیع علیها و احسان بر محل مقدار وجود آن مشع و غایت است پس حال حلولیته مناسب حال متدین مکه است برای حق و در مع  
 الله ایها و اینها در محل صافی **الطبیعة الشریعة** این کلمه مبارکه دلائل دارد بر اینکه خدا تعالی موح  
 ما لذات نیست بلکه فاعل محار است و دلیل مدعی است که موحا لذات مستحق جد و ثناء و عظمت نیست در مقابل افعالش  
 ابایی موی که چون انسان مشع میشود و سحریت دارد برودت جدا جدا میکند و باورش را و جد بعضی بیچ و ذیچ را تیره و در پس  
 وجود در نرسد و قدرت و اختیار نیست بلکه مطلق و اضطرار است و چون خداوند حکم فرمود که او مستحق جد و ثناء است  
 و محقق شد که او سبحانه و تعالی فاعل بالاحیاء است و هرگاه موحا شد لازم میاید دوام او و معلولات بدوام مؤثر و علت  
 موحه و وقوع بعضی در اینها از جمله مشعاب خواهد بود و لکن حصول تعبیر مشهود و محسوس است پس معلوم و مستحسن میگردد  
 که مورد و اینها مافیه بالاحیاء است لا موحا لذات و لما کان الامر كذلك لا محرم ثبوت کونه مسخفا للحمد و الحمد لله رب العالمین  
**الطبیعة الشریعة** سخن چون حصصا حدثت عالم را ایجاد فرموده است بطوریکه مطافعت نامصالح عباد و نوا  
 ماسمع انسان و احکام و انعام ظاهر است در عالم اعلی و عالم اسفل که امر در سوال و جواب نا طاعت و فاعل فعل حکم و  
 واحد است که عالم را سدید صد و ز افعال معبر حکم از حاکم از جمله معانیست پس ثابت و محقق کرد مذکور له الحمد لله  
 رب العالمین دلائل میگردند بر وجود واحد الوجود و اسکرمه اسرار و خرم و مکان و از حلول در محل و اینکه در هاب قدرت  
 و صفای علم و عباد حکمت است با در قوه سراسر است که ابعد مطالب عمده را در دو لفظ محصر بگنجد و اما سوال دوم آن  
 است بر فرض سبب وجود واحد الوجود که است که او مستحق جد و ثناء است خواست بوله تعالی (الرحمن الرحیم مالک یوم الدین)  
 هر بران جواب آنکه حاصل عدد در ذرات عالمی از در امر نیست با در سراسر و رفاهت و سعادت است و با در سبب امر و هر  
 و مکاره و تدبیری و تقاضای نعوذ بالله پس اگر در سلامی و کرامت باشد پس معلوم است که اسباب سلامی و کرامت حاصل است  
 مکرر بخت و کرم خدا مکان الرحمن الرحیم و اگر در مکاره افاضات باشد پس مکاره و افاضات عباد است و با در حاق عباد پس اگر در  
 عباد باشد الله سبحانه و تعالی وعده داد که انصاف اندر ای مطلوب من ارطالمس دوم الدین و اگر احوال عباد باشد وعده داد  
 سواب و صل و احسان کرم و معال هر محرابل فرمود است هر عباد پس در سواب و مکرر هاب و محو و با و ادا کان الامر كذلك  
 بنا بر این که لا یدان بکون مسخفا للحمد الذی لا یها به له و التاء الذی لا یها به له پس بدان مذکور واضح و لایح کرد مذکور که الحمد لله رب العالمین  
 الرحمن الرحیم مالک یوم الدین مرتب بر سبب میاست که در عقل امکان ندارد وجود کلامی بلکه اکل و اصل و احسن از این باشد  
 و لذا که حق سبحانه و تعالی چون تمام کرد صفات معبره و در روزی بخت مراد فرمود و اورا انکلام معبر در صفات معبره در عودت  
 و مکسوف و ماکه انسان مرکب میاست از حسد و از روح و اسباب روح در باب معاد در که مویا طبعش خواهد آمد اداء احوالها  
 و معصود از حلقه حسد است که ال روح باشد در اکسایات شاء و افعی برای روح فلا حرم افضل احوال حسد است که انسان  
 با عملی نماید که از حلق روح معنی باشد در اکسایات سعادت روحا شریقه و ان اعمال است که خدا تعالی را عا **لا** در که  
 داسر باشد و عظم معبود و حله و ان سبب مکرر عباد و مذکی پس احسن احوال عدد و ان دما است که **لا**







و کرامت است و هر که غالب افعال او را حق و کرامت و سلامت باشد البته الرزق الیم است و محس و کرم و هر که  
چنین باشد مستحق حد و ثواب است و چنان احوال معلوم است برای هر کس و در عقل هر عاقل پس موجب حد و سبای و سبای  
و تعالی خاص است در عقل هر عاقل لهذا کثرت حد و تعلیم عقل را فرمود و گفت الحمد لله و هر کس با بی مقام مندر شود مقام بالا  
تر از این بر منته میگرد که مرآت شفی اعلم و اعظم و احل و اقل است و کائنات در این مورد که مبتدو انبیا المصلی لا یؤد  
سزاوار نیست برای نو که اعماد عظمائی که حلالی تعالی آنکه مشغول بحد و تنای او هستی حلالی و است و پس آنکه حلالی کل جهان  
چون شأ حکم نور ما مغارب و وجود و احال و وجود و احال و امکان و است و این معنی مشترک است در کل جهان و هر که محل حرکت  
و سکات و انواع تعبیر است در علم خاشع عند ترد و هر یکی از احوال موجود است و فوئدانی که اشراق و در طاعت و  
اشراق در معلول است و این معنی است که خدا تعالی را للعالمین و خالق السموات و الارض و مدبر الکل الخالق الجبار  
نوده باشد و چون این معنی مقرر کرد بد معلوم و مشخص شد که خدا سکه تا در شد بر حلقه اس عوالم را و وجود عظیم و سر یکی لا یؤد  
مادون باشد و هلال و امای امها و اسکه عقی باشد در جهان و جهانسان السراس حلالی و در عاقل عظیم و منتهای  
حلال و کرامتی و حریم خواهد بود و در این حکام در طلب مصلی و ابع مسود که من با هاب دلب و خوار سکه دارم خط و امکان  
دارد که عزب سوی او سخا و تعالی محوم و طری حصص و انحصار سوم پس در این مورد خدا تعالی حریم او کرم بوده است که حاکم  
چراغی علاج باشد برای دفع این صحن کائنات و مافاتنا العدا الصعفا الذلل المحاج العسر هر چند که من حلالی هم عظم لغد  
والهسته والالهة الا اسک مع ذلك من عظم الزجره هتم فاما ارحم الراحمین و اما ما لك يوم القدس من ما دام سکه در دارد بهایه  
نور اراشام رحمت و انواع صفت خود مانوس و در هر محوام کرد و چون مردی و در حار جهان مردی من مانت يوم الذم مع  
علی و الالحال فوصانع و هاء مسورا محوام کرد ای لا اصبع عمل غامیل میگرد من کیر اوایی من اگر اسان بحرمانی جز احد  
ار فوول و حراب کثرت لا یها ملها سو مرتج حوام فرمود اگر اسان معصبت نمودی من حسن الحیا و مساسم احسان و معصرت  
خود را بود در محوام داشت و چون مردی و صفت مقرر کرد در طری مردی و ما مودت حریم خواهد بود از آنکه اها مام شریعت  
و ان اسک سیده مواطع اسد اعمال طاهره (اذا نكعت) و در آن اها مسام طریعت است و ان است که سمری با نواز طریعت  
بعا لرب و ان معترب است مکر با شهاب حشر ارحمرب احدت (و ایا لک حق) و سم انها است که خود را عالم بهاد  
یکلی مرد و نماند و کورا الامر کله لله در ان حکام مکتوبه اهدا الصراط المستقیم و هو طلب الاتصال الی عالم الصفا  
مرد در این موضع دفعه می باشد و هر هده که روح و احاطه عفاست فواء از و اح کرم محمد بر حصل مطلوب و احسب من در ان  
هکام سده عالم مسود را سکه روح او در و حدت کافی است در طلب اس مقصود قصد هدا اعل می کند روح خود را در مرتبه  
معدنه مطهر و موجه مسود طلب کاسفاب روحانه و او را رفته تا اسک حون محوط کرد در در سلکان طلب انوی و اسعد  
ام مسود و عی هور فک الحقنه عا لاعد و علی العور و حال الواحد لهذا سکود (صراط الدین انعبت علمهم) و حون واضح و  
اسکار کرد بلکه اتصال با روح مطهره مقدسه موجب مرد فوم و اسعد اسد من معلوم است که اتصال با روح حشر  
حشر و حدلان و حوام است لهذا سکود (عمر العصور مظهرهم) که انشان مسا و حارید و (لا انصا لیس) که انشان انشان  
کفارت و چون در حار طهر عام و مقامات سه کانه با حور سید معنی شریعت مدلول علیها بقوله انا لک عند و طریعت مدلول  
علیها بقوله و انا لک تسعن اذ را با حوا و سفا بعد هدا معراج شریعت و کال اسامت در حد کال رسد و حصل الصلوة  
و طهر المقصود **مسئلہ ششم** در هر مرتبه سریع دیگر از طهارت سوره منار که الصلوه مکشوف ماد که انسان در اصل  
محاج مخلوق کرد و در بحر حراب و لایا دفع مکر و هاب و خوف و اسک اسان عالم اسان حاصل حراب و در مکان  
دارد مکر بواسطه اسان معتبر و درع الام و اقام و خوف هم معد و در مکر بواسطه اسان مختص و حون حلت معد



در بیان احوال و افعال حسین

[illegible]



# وَعَلَى كُلِّ أَهْلٍ مِنْكُمْ

اهو و حركات و طالب و احب بود او ايشان پس از قبال مغلق و حصول متكايفه الهيه از دوى مومنين و غير مومنين  
 بعد از حلاى في طير اولي از اسناد خود مناسبت و در بين مومنين و كافران تفاوت و معنى اينكه اى خدا كه من بين ايشان حاديت  
 غير مومنين و اما الان عبادت بكم احذر اغترار بود و انما بطلب نصرت امير و در استعانت بحسب و طال بين خود  
 نخواهد كه كاس عبادت از معبود حقيقى اولى و اخير است پس مكنون و اياك تستعين و معوايكم من قبل ايشان است  
 معبودم و اما الان فلا استعين باحد سواك و چون طالب و احب مسمود از كاسيكها على شفا حرمه الانعراض و الانعاض  
 من الامر و الورى من طلب هدايت و معبر ردت التماس و الارض اولى و التماس پس مكنون اهدنا الصراط المستقيم  
 و اهل دنا چون دوزخ همسند فرار از اسان عبادت مكنند مكر حذر از استعانت بحسب مكر حذر از اعراض و انقضائ  
 مى خواهد الامن الله تعالى و فرموده است اياكم مشغول بخدمت جليسد و از اسان استعانت بحسب و حركات و از احاطت بطلب  
 طالب و از عبادت احرم شده مكنون الهى مراد در دوزخ و فرموده اولي فرار ده و هم الذين اتبعك على هيهات هذه الانوار و التماس و التماس  
 التورابه و لا يحصى في ربه العز و القاس و هم المعصون عليهم و انما لكون جبر ماسا من فرموده مازاد مكر حاديت  
 و هلاك كمال ان ابراهيم عليه السلام لما اعظم ما لا يسمع ولا يبصر ولا يعي تحت شتات و الله اعلم بالظواهر و النوازل و التماس  
 مستبطن حقايق در طريق ذكر و مشرع احراز نصير سوره مناره الصلوة فان حفظك الله تعالى في الدارين كه  
 مداح و محل دخول سلطان كه ارميل الهاد داخل معبود در اسان در اصل سر چهر است اقل سهوب دوقم عصب ستم هو ايشان  
 سهوب همتم و عصب ستم هو سلطان سر سهوب افا نيت عظم و لكن عصب اعظم از اوست و عصب فان و هو ايشان  
 و اهل از او بوله الى ان الصلوة نهي عن الفحشاء مراد از فحشاء امار شهوت و بوله و التماس مراد از امار عصب  
 و بوله و التماس مراد از امار هوا پس اسان سهوب طالع نفسه مسمود و عصب طالع لعمريه مسمود و از حرمه هوا  
 طالع عدى مكنند بحسب و الحلال و لهذا استدعاه صلى الله عليه و اله و سلم فرمود انظروا انظروا لا تعمر و ظلم برك  
 و ظلم عسى الله ان يتركه و ظلم الله لا يعمر هو التمس الله و ظلم الذي لا يتركه هو ظلم العباد بعضهم بعضا و ظلم الذي عصى  
 ان يتركه هو ظلم الانسان نفسه پس مساطم عزم معبود هواست و مساطم عزم و عصب و مساطم كمشاد حد او و بوله  
 نماد سهوب رهر ب اول ثلاثه مساح و اركاد در دوزخ حص و محل از مساح سهوب و عصب و كمر از مساح عصب و كمر و عصب  
 از مساح هوا پس چون اوصاف ردمه سه در دوزخ ادم جمع سه بد صفت با بعد از ايمها مولى مسمود و ان حاد است صمد  
 ها اساطير و مرورد طالع اسان حاد كه سلطان بهما اشخاص مد مومنين و اراهمه است كه الله تعالى جامع بين  
 اساسه و ايجاد هم كرد است در ايجاد كه معمر ما من سير حاد ايجاد حاد كه جامع حاد شطاطه را نوسوسه هم  
 فرمود است حب فال نوسوس في ضد و التماس من الحية و التماس من دوزخ ارم استر و بد و ايجاد است حب حاد كه بد  
 سلطان استر و احب را نوسوسه است بلكه بعضى كه انا كه حود مد و از التماس است حاد و اد كه در حاد و فرعون امد  
 و فرعون اب مر و فرعون كه من هذا اظلم كفا كرف حاد و نوسوسه است حاد و ايجاد است حاد و فرعون كه ارم و نوسوسه  
 دوزخ من است كه على و ان حاد است من است حاد در دوزخ و نوسوسه است و كمر و ايجاد كردم و چون اسر اداي  
 پس كرم اصول اخلاق و حرمه مذكور مساسد و اولاد و مساح مسعود مسعود من حاد و عالى سوره مناره  
 فاحذر هفاه فرساد راى كسر و هم ابا سيعر و انصا اصل سوره فاحذر هفاه است و ان سيعر سيعر و انصا  
 الله و انهاد و معال اخلاق اصله فاسد هسند اس اسماء فاسد اصله در معال اخلاق فاسد اصله فاسد و اما سيعر  
 در معال اخلاق ردمه سيعر فاسد و حله و ان كاس سيعر اساطير و نوسوسه است حاد و نوسوسه است حاد و نوسوسه  
 اساطير سوره فلاحم كل و ان علاج اساطير كل اخلاق ردمه را اسان است كه اهاب فاسد در معال اخلاق فاسد



[illegible]







# ذکر و بیان کسب و عبادت

۲۸۶

الذین شتم ما بالاحلاص است وان منولدمبتودار معرفت عودیت و معرفت ربوبیت وان قول تو است انما ک نعبد و  
 انما ک نستعین و هفتم ما بالانصراف است کما قال تعالی انش یحس المصطر اذا دعا و یکشف الشوء و قال ادعوا  
 استجیب لکم و دعاء در اینجا اهدا الصراط المستقیم است و ثاب هشتم ما بالانفداء و انما یجبه طاهره مقدسه و اهدا  
 ماوارا ایشان است و هو قول صراط الذین انعمت علیهم غیر المعصوب علیهم و لا الضالین و باین طریق چون سوره را  
 خواندی و مرا سر ازین واقف گردیدی انواب ثمانه تحت رات معوج میگردید و هو المراد من قوله تعالی حثت علیکم  
 نعم الانواب پس مغارب رتبه امده و انواب حثان باین مغالید رو خاسته معوج گردید و باین اشاره محصری بود بر معرفت  
 روحانی حاصل در صلوئه و اما معراج حسامی پس منبره اولی ان اس که در حضور خداوند مقام عبادی مثل مقام اصحاب الکعبه  
 به مثل مقام اصحاب الکعبه و بعضی چناناب قوله تعالی ادعوا و اذنا لوارثات السموات و الارض بلکه مثل مقام اهل بیامه  
 مقام کی و هو قوله تعالی یوم تقوم الناس لرب العالمین و بعد بخوان با محس قد انک المشقی فادع و تحا و یحیی اما  
 عبدک عن فیج ما عیدی و ادعیه ثلاثه و یکسر اب سبعة اما حبه را بخوان ثلثه سبعة مکشف کرد در حمد و سوره  
 ما قدر را بخوبی که گفته شد فراء کی سعی و اجتهاد کی در اس که از حد عبادت خود نظر کرده باشی تا عبادت در طریقت خفیه  
 و حد در کی از اس که عبادت حد را نظر کرده باشی چه اگر چپین کردی از جمله ها که بخواهی بود انما ک نعبد و انما ک نستعین  
 ما ذکر می باشد و بعضی بنابر مرله چوب خشکده است که از اعرضه داسه سار حو و حلال حاصل از مال یوم الذین یس  
 و یلام سد اسب من محس کی رکوع و بعد از امام عبادت و ذکر رکوع دوم منبره ستمس کی و یکو سمیع الله لمن حیده  
 پس در عاب حصوع و حتوع و رواع معمد و متوی سجده و حد را ذکر میکنی عاب علو و مسکونی سحان ربی الاعلی و  
 یحیی روحی سجده و تحا آوردی سرفتم عبادت برای او حاصل اول رکوع دوم و ستم سجده و بطاعات و طاعات و طاعات  
 از عبادت مهلکه سه کابر پس دست کوع تحا مسانی از عصبه سهوب و سجده اول از عصبه عصب که راس و ریش مود باشد  
 و سجده ناسه تحا بی از عصبه هوا که داعی بکل مهلکات و ستم عصبه صلال است پس چون کدسی از اس عبادت و تحا  
 مافی از اس در کاب و اصل مسوی بدر حاب عالیا و مالک مگردی با فایان صالحات را و مسوی مسوی محس و حلال اند  
 الارض و السموات همی موال با محام مریانی سار رکعات و ماحر مریانی صلوئه را و بی سبی برای یسجد و حد را و حد  
 و یکاکی بادمکی و بی مکی امداد و اصدا و مسکونی اسهد ان لا اله الا الله و حده لا سرب له و کانه در این مورد سلب  
 از سوال مسکده که بحر و سلبه با عبادت مرز و اصل شدی و حواب مدهی که توسط محمد رسول الله و سهاد مدهی  
 مریال حاس و مسکونی اسهد ان محمد اعده و رسوله و دوم منبره کانه سائل سوال مسکده که هده فو بحصر با س هادی که  
 نوران حریر هداس نموده است حسب خواهی که الله صل علی محمد و آل محمد و در این مقام نور روح نوصاعد و نور  
 حصر رسول صلی الله علیه و آله مارل میسود و ماس روحی ملاقات حاصل میگرد و روح و زاح و روح و روح میسود  
 پس لاند ما بد بحصر رسول صلی الله علیه و آله و سلم سلام کی در و ف ملاقات سحر و آرام و اطمان ملک کو السلام علیک  
 انما السی و رجحه الله و ترکانه و حصر ممر ما السلام علیک و علی عباد الله الصالحین و فوهم ما دارا کوئی پس در  
 ان مورد از و اح مقدسه خاص می شود و کرام الکاتبین هم حضور دارند و ما الی المن و الناس سلامشان که و کو  
 السلام علیکم و رجحه الله و ترکانه پس صلوئه تمام مسود مسکون شتم در اسم صلوئه و اسرار اسماء حصر  
 مبارکه مذکوره در سوره مبارکه الصلوئه اسب الکبر الا کی ملاکه در اس سوره مبارکه که حرمد کو کردیده است بخار  
 انها رصعاب ربوبی است یعنی الله الرب و الرحمن و المالك ریح دیگر از انها از عبادت عبادت یعنی عودت  
 سعادت رطل هداس و طلب سعادت و طلب عبادت کما قال صراط الذین انعمت علیهم پس اسماء حصر مطبوع امداد



















# در بیان احوال و احوال

۲۹۱

رجوع کند مادی شکر بعضی است از خضعاتی پس تمام میاید مادی نماید که منشی بنما در طهر است و عصر هم برای ادای عینها  
 عده در عصر برای عینها که منشی بنما در عصر است و بعد چون روز دوازدهم باشد که وقت سکون و استراحت  
 که در وقت شب میگذرد و خالی که مملو است از دم و لطایف کرم پس راوست که رجوع کند مادی عادت و تحصیل عینها  
 پس بنما بر اینها و در وقت منشی بنما در وقت و بعد چون میاید که طاعت خال را که در برای او مانی نماید است مگر حوائض  
 و منکر پیشود و میاید که عینهای خضعاتی را اول صبح تا کون متواتر بوده بطوریکه عا حواس را ادای شکر آنها و انچه عادت  
 از او صادر گردیده مقابلت نمیکند مکن بسیار کوچک و بسیار هم میاید صانع و عامل است برای استراحت در حالیکه  
 این استراحت عموماً در مسکن خود در جانش نشیند پس در اخبار و مبادرت میاید مادی صلوة که منشی بصلوة عشاء است  
 فعل بد پس و سببه مادی شکر بعضی از عینهای خضعاتی بنام نموده باشد و هر چند که اگر ماء اللیل و لیلان التهام و مشغول عادت  
 باشد تا شمرده میشود مگر عا و مفضل و لکن مع ذلک تکلیفش ادای شکر است بعد از وقت و در این بنما و احوائی ادای شکر  
 در عصر بعد از رکعت است ده رکعت در روز و هر یک در وقت و در عصر بارده رکعت است شش در وقت و پنج در وقت و پنج  
 فصل و احوائی است از احاطت رت العالمی در حق مده متعین و دیگر در غیر این معنی بدانکه حالت کوک در طلوع و غروب شب  
 خائف رادن و مرده شدن انسان است چه طلوع کوک مثل سرن آمدن ادم است از شکم مادر و غروبش ماسد مردن انسان است  
 و بیج حال از حالت کوک محفوظ است حالت اول است که چون کوک طلوع گشت ساعت ساعت از هاع او در زیادت باشد و در وقت  
 و اشراق او در کمال و همی است فوت با سر او هم را بر صفت نماید تا اوقی که عا بنما از هاع مرید و بطر اجمعی در حال انسان  
 است که چون از مادر مولد میشود در روزان با ن در وقت و عا نمائند و فوت او در زیادت و مرید و با ن با ن احوال  
 نشود و عا حالت تقویم است که چون کوک توسط التماس رسد بدان مادی که واقف است و حرکت نمیکند و اینجا که در حوائض  
 سن و قوی باشد که از است شب و حوائض کوسد که در اینجا که در زیادت و مرید و با ن با ن احوال و عا نمائند و فوت او در زیادت  
 التماس است چون واقف میاید و در واقع واقف است بلکه محض است لکن در بطرها واقف میاید و همی است سن و قوی  
 در حوائض واقف است که طبعی و زو جی باشد فی الحقیقه چرا که حوائض عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی  
 مادی که رطوبات عرین و تیر و ثانی باشد طبعی در نشو و عا نمائند و حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات  
 و ان مادی حوائض و ان ماسم بود همچنانکه وصول کوک در وسط التماس و در ان ماسم باشد پس معلوم شد که وصول  
 کوک در وسط التماس مشایر و قوی حوائض در وقت شب پس مشایر من کل الوحوه حاصل است حالت تم است که کوک  
 از وسط التماس و مانی عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی  
 طهر با بنما در عصر مشایر و قوی حوائض در وقت شب پس مشایر من کل الوحوه حاصل است حالت تم است که کوک  
 آمد در عصا و لکن عصا حقیقی حالت چهارم است که ساره را اول بنما در عصر و مانی عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات  
 عصا بنما در عصر ساره ساه در اندامی چند مقابل ساحص بود و اینجا که سیه حالت انسان است در  
 سحر و حوائض و صفت در سحر و حوائض در اندامی سیه طاهر باشد و در سحر و حوائض در اندامی سیه طاهر باشد و در سحر و حوائض  
 مانی عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات  
 حوائض عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات  
 مانی عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات  
 حوائض عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات  
 مانی عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات  
 حوائض عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات عرین و تیر و ثانی در حوائض رطوبات











که در بدنه اجماع و ظاهر اگر برادران دینی در مورد تکلیف محضه مانعی از مواج صورت بود و قلوب ایشان اقم الضمیر  
و در وقت و جهت خواهد تصریح کرد که تارک الصلوة لیل الذین و صعبا لعین است ما نالیه و اثار الله و اجور  
**موج ذوق** و بیان اسرار و محسنات اسلامه آنکه شرع افلاس واجب کرده است بر سماع خود اذای رکوة و اوان عباد  
از اذای حرم معلوم از اموال در هر سال بعهده و مساکین از مومنین و مسلمین و هو فقام بحق السعفة و الرحمة و شعائر الاناسیه  
بطهر القیوس من رد بله الخ و ناهیه اسما و عدله ثواب حیل بر اذ آکیده این قدر قلیل در شرع شریف داده شده است و آنچه  
ما یاد ادا شود معین شده است که موجب نقصان اموال نیست و این عبادت ناو خود حصول این دو مانده در احکامهای کثیره  
دیگر هر دار که بعضی را بیا عاید معطی و بعضی به احد میباشند اما بیان مقام اول پس گوئیم حکم در انتخاب رکوة اسکمال الطبع  
مخوست و علت و سببش آنست که قدرت و توانائی صفت است از صفات کمال و محو نیست لذتها و لعبها الا لعمریها چه امکان باشد  
که بگوئیم هر شیئی محو نیست بمعنای احر و حنه و مکر و اگر بد و در و شل لایم ماند و در و شل ماطل و غال است حاکم در  
لکون احوال مانده در معتد بهمین سلسله و معنی کتب پس واجب که در اساماء محو به امر منتهی شود بخری که محو لذات باشد  
و اذ اقر ذلک پس گوئیم کمال محو نیست لذات و نقصان مکره است لذات پس چون مدرج صفت کمال و صفات کمال محو است  
لذاتها پس مدرج محو لذات خواهد بود و چون مال مستحصل مدرج است و ان موجب کمال در حق شریب آوی اسان فذ  
در حق سیر مال است و چیزی که حصول محو موقوف با و باشد محو نیست پس مال محو نیست محضه مذکوره الا آنکه اسعار از در  
حسب مال موجب دهن و غیر اسرار حق الله تعالی و اهرتات برای امر احوب پس حکم شرع اقدس معصی این کرد بد که مکلف  
مملک مالک مال را مانع و اخرج و دری را از ارباب خود با موجب مکش و شدت مل مال شود و مانع سود او را و انصر  
و بوجه نفس بالکلیه سوی مال و منته عاید مکلف را بر آنکه سعادت انسانی حاصل نمیشود در و با شعاع طلب مال بلکه  
حاصل میشود از انفاق مال در طلب مرضات الله تعالی و انفاق سدن رکوة علاج صالح و قابل و معتبر است برای ادا  
مهرج دسار طوباهل عقیق لهذا حد و بد منعال رکوة را اح کرد و مراد از قول خداوند خد من اموالهم صدقة فظهور  
و بر کیم بهما ما ذکر میسازد معنی مظهر و مرکی کی اسان را از اسعار در طلب ما احد صدقات و جهاد و در فقر و بر اینه  
اسکه کرب مال موجب سبب خوب و کمال و قدر است و براند مال موجب براند مدرج و مراد و ثبوت موجب براند لذات است  
از مدرج و مراد لذت داعی اسان است بر سعی در تحصیل مالی که مستحصل براند لذات مکرر در سطر بی مسئله و مسی و سود  
بد و وجه ما لعمریه سعی موجب ردا دمال است و اورد مال موجب ردا دمال مدرج و براد سدن مدرج موجب و یاد سدن لذ  
و این حاصل و داعی است اسان را بر آنکه بشهر ما لعمریه سعی نماید در تحصیل مال و چون مسئله مسئله در و بر بود و مقطع و احو و مسها  
برای او سود لهذا سریع برای او مقطع و مسی و احر مراد دمالان بخوبی که و احر مرود مرصاح مال صرف و انفاق و اطلال المرصاح الله با  
صارف و مانع باشد نفس را از طریق طلبانی که احر دارد و موقوف نماید و از انفاق عباد الله و طلب رصوان الله و رصوان الله  
آکثر و وجه ستم در هر بر اینه معنی اسکه کرب مال مستحصل طعمان و مساو و طب و عصا است و سببش است که مذکور است  
که کرب مال مستحصل مدرج و مدرج محو نیست لذاتها و عاقب چون بمعصیه رسد عری مسود پس اسان عری مسود در  
حکم مال ذکر ما عی سج دهد که معنی نماید از طلب مال استعاب محو دمال و مدرج بر دفع مانع و ان محسوس است و مقصود  
طعمان عصا و مساو و هر است و قول خداوند انا لایسان لقطع آن راه استعنی مسعر همین معنی است پس انتخاب رکوة  
برو بعلیل طعمان عصا است و طب مکرر باید بطلب رصای رجم و جهاد هم امر اسکه برای بعضی ناطقه و جوه مساسد اول  
ظریفه و جهاد و بر کمال او و در عظم امر الله است و تو علمه کمال در سبب بر حلول الله است پس رکوة واجب برای  
اسرار این جوهر کمال جامع سود و ان عباد را اصناف است صفات احسان و عباد الرحمن و سعی در انصال الجهاد











# در ذکر اشیاء و فوائد بسیار

و چه نادرد و دوی های آینه و ثمرات و فواید و محلی و مستور و عیب را و در عین قول از حدیث حسن و کرم سلطان شهنشاه و ادا  
 او طاعت حال پس بدین واسطه عمل سال و مستطع میشود و هر شش پس از آنکه حسن مستطع بود و در عمل و حکم علیها مستطع و پیش  
 آنکه خاک بود و در عین پس ما بوس میشود از اطاعت عمل را و از ادراشاه صاف و محرمه از قبل شرح کاند و عین حسن مستطع و در صورتی که  
 بونیواسی مستطع شوی و صاحب در صنام در اکل طعام و شراب و شراب تابع ملوک و مباشر و در وجود پس بگویم و بیواسی مستطع  
 شوی و صاحب در اکل طعام و شراب و شراب بدون رضای ملائک و واداد و اشامه پس شراب مستطع و عین مستطع و عین شرف و ادر  
 مباشر و در صورتی که در سالن مباشره احوال و کثرت حاصل میشود و در معارضه ملوک و حلقه اسباب و صنایع و توبه و احوال و خورد  
 صراحت و هرگاه اهل روز و ما میدند و تأمل نماید در حال اسباب و عین مستطع و در معارضه ملوک و صنام با ادا و عین مستطع  
 عمل و در عین و سر و موافق و شرفهای ملوک و اسباب و انواع طعام و در وستان در کمال شرف و توفیق است و عین مستطع و در معارضه ملوک  
 ان طعام مستطع و در وجود این هرگاه یکی از ایشان لا سبب انبیا از انبیا مستطع و عین مستطع و در اکل دره از ان طعام و مباشر  
 از شراب ان بخورده و در اسباب مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 مولی و از احوال ظاهر و آشکار و پیکر دهها نمک و جام و عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 و سر و ادر و عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 که ایشان در کمال صفت و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 ایشان و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 محاسن و عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 از عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 پس چون هر محاسن که در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 پس در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 که بالا و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 ما عالی دوی و عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 انما سر و رسول الله و عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 و سر و رسول الله و عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 اسلام و رسول الله و عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 عام شده و عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 هرگاه و ادر و عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 پس تا چهار ساعت و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 میرسد و عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 الحال مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 حمله و عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 ما کالینان اصحاب و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع  
 معالطه عامه و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع و در عین مستطع



وعلی هم وارد است چه تکلیف ندارد و درین روشی و علی هم هست و احتمال است و با نام مخصوص در پیوم التمس و  
الاحد ماسد همه مسلمانان وارد است و همچنین اعیان دارد ماسد مسلمین پس در دعا اوصی که در عرض آن نمای میل کلی سوگند  
یعنی شصت و سی درجه در بیست و یک و قدر ناخن یعنی بود درجه رسیده و مذارا است نیز الظهور و اید نیز الحما و در این  
نفسی اثنا و لسانی مرتب معظم معوره صورتی می بندد و نفسی نوم السنت و الاحد و الاعیان در مذهب اهل کاست در آن بلاد  
مرم مخور چهار پام و لسانی اینها را بر ششماه با کمرازان ماسد و ذکر حد شاهدی را سواهد مدعی از کتب سجد اهل کتاب کالو  
و غیر هاد ارجحاً ما حاسب پس گویم بالله التوفی در سه (۳) ارباب (۲۳) از سفر لا و ان باس بحی عیان و سان کشته (۳) است پومن  
لنفس عوبد اول حق و دیوم دسوه است میل الخ یعنی پس روز کا و کرده شود و در روز هفتم ساری و محفل مقدس باشد  
عج کار ی کشدن در همه مسکهای است برای خدا و بد است و او حکم در مواضع معتدده از روز نوز و سوا اداء ناگذا مکر و اوج کشته  
از جمله درانه (۹) ارباب (۲) از سفر روح و ابر (۱۲) ارباب (۲۳) وانه (۱۵) ارباب (۳۱) وانه (۲۱) ارباب (۳۴) از سفر مذکور  
ابر (۳) ارباب (۱۹) از سفر لا و ان وانه (۱۳) ارباب (۵) از روز نوز و سوا و در این (۱۴) ارباب (۱۳) از ارجح لوف اسرار بر این  
مطلب کرده و وانه (۴) ارباب (۲۳) از سفر و ان باس بحی عیان و سان کشته (۴) اسهام و سبهای خدا وید و محفل الهی  
مقدس ماسد که اینها را در و سبهای اینها اعلام نماند کرده (۵) در ماه اول در روز (۱۴) ماه من العصرین صحیح خدا و بد است (۵) و  
در (۱۵) این ماه عید مطهر برای خدا و بد است هفت روز مطهر بخورید (۶) در روز اول محفل مقدس برای سمانا است هیچ کار او سعل  
نکند (۶) هفت روز هدیه پس این برای خدا و بد است و در روز هفتم محفل مقدس باشد هیچ کار او سعل نکند آنگاه این احکام هر  
اسد احکام سب مکر و اوج کرده است کالانحی و سبعی از ذکر و اهد است و صحیح بودن و معانی مطرب و ابر (۲۳) از  
باب و سفر مطور باس بحی عیان و سان کشته (۲۳) و خدا و بد است و احاط کرده که (۲۴) بی اسرائیل را احاط کرده نکودر ماه هفتم روز اول  
ما از این سب برای سمانا خواهد بود یعنی یاد کاری و احسان کر باها و محفل مقدس (۲۵) هیچ کار او سعل نکند (۲۶) و خدا و بد است  
حطاب کرده که (۲۷) در هم اسماء هفتم روزه نگذاره است این برای سمانا محفل مقدس ماسد الخ مؤلف این کتاب  
گوید هفتم ماه که صوم آن را ماکتاب و احسن مطابق است با دم محرم که روز عا سورا است علامای این باب معلق با عباد و اتمام  
که اعمال مخصوصه دارد که مایه در آن نام مخصوصه بخا آورده شود و درانه (۱۶) ارباب (۱۵) اصفا از سفر احار یعنی لا و ان باس بحی عیان  
نامبر است و تس این با لطمه زرع الخ (۱۶) یعنی و چون می از کسی در اندامی بدن خود را نام عمل دهد و ناسام من باشد (۱۷)  
و هر چو و هر چه که می بر این ناسد ناسد سه سود و ناسام محس ناسد (۱۸) و هر چه که مرد با و بخواند و ابرال کد نام عمل کند و با  
سام محس ناسد آنگاه مؤلف گوید پس بحسب عرض اراضی بعض اهل کتاب بعد از غسل احسان سمانا در بحسب خود  
مانی اند و در باب (۱۲) از سفر مطور کس که در ناسا اگر بر ناسد ماسد چهل روز اتمام ناسا سب و اگر در ناسد ماسد  
هست در روز و نام حصن ناسا بلکه اسخاص هم ساند که اسناء مفید را منی نماید و ممکن مقدس داخل شود و اتمام ناسا در صورت  
اول به سب سال می رسد و در صورت مانی محفل سال آن عمر است طولانی و اگر تقوا امارد و فرزند آورد اتمام ناسا پس هسانا  
می رسد و آن عمری می خواهد طول از اول و مشخص بر داری این احکام ماسد در قابل نسخ احکام نوز به سب حاکم درانه (۱۴)  
از جمله اول از این کتاب سب ذکر نام و در ارجح لوف اسرار صوم و صلوا و لو بخو اجمال مذکور کرده و در صفحه (۲۳) از کتاب  
مستند من از صفحه که مایه الحال دارد و صبر در شش مطوع کرده است که کتاب عباد المسکین است که در ناسا عسار و احرام  
در در ناسا و در سه لسان یعنی انگیزی و عسره و سبای طبع سد است و از مؤلفات ذکر سبای سب در سوال و جواب دم  
از عسبه سب باس بحی عیان و سان کشته (۲۳) از سفر لا و ان باس بحی عیان و سان کشته (۲۳) از سفر لا و ان باس بحی عیان و سان کشته (۲۳)  
بخوام (ج) بکل مورس و من و بکل مورس عال صلا آنگاه ملخصا یعنی در هر صحیح و سام و حکام حلوس در سفره برای اهل خدا







در ذکر و سائغیب اوفات انا و...

九

[illegible]



وَمَسَاعِيهِ الْإِزْوَاجِ حَائِبٌ وَقَبِيلٌ

51

[illegible]



















# در بیان سبب الانقراض و غیر مسائل کثیره

۳۰

و اوی و بچها لب در اعلا پس هرگاه مردم مع میباشند از غلظت نکاح داشته که مغذی و عطشی و عمرش را دای سل صانع و  
 فاسد میباشند پس شرع شریف بعد از نوح و انزای او ظاهر میبود تا آنکه بحالت سبامه و غایب از این بطن و از هین حاطا ظاهر و اشکال  
 ستر حواطلای و انزای تا آنکه معطل شود مدتی از عمرش که بعد از انزای ماسل در صورتیکه روحه او با شرف و با غفله باشد و حال  
 او فادوست بر بعد در بر اسسالی و روحه دیگر مکان اس و اگر هم او حاسه در فاشد سسل در صانع نمیشود در صورت حواطلای  
 ستر مکرری حواطلای که بسیار هم است و ان عار و اعدوب هر یک من الزوجش از اسنات محله از محو من من و اعدوب  
 نشو و جمع و تعطیل است ساسل حاسه در من و هر دو معط است و چه یک چه دیگر ناستاطهار و اسان در محو حاکم در هرگاه  
 طلالی محدود بود شرعاً و مکنای برای ایشان مدبر امور بود و لایلا و اذرحال و عمر کاری باشد و اما تا آنکه طلالی و انزای ماسه  
 در حای برای طری من حاصل و خلاصه مسوولان سکی و اسوده مسکرم و انر و سنا و انما در فاشد من ملاحظه کن که این امر چه در حاسه  
 دارد **عبره** **مسئله** سؤال علت آنکه چهار در عدهی در سرج او و مصالح سه است که ویر و اذرحاسه **مسئله** جواب در پیش  
 کفر شد که کوه و غفله در بعد مراد است معلی که مذکور کردید و انواع مکاس که سواندا سنا را از بهار و من محصل نماید و روحه  
 خود احوال که چهار سناست اول بحار و در مصالح شتم و فلاح و در احوال چهار ما مار من نمک که یک کی و از برای عالیها  
 ناست و لهذا برای او و روح اربعه مصالح و حایر است چرا که از این اربعه بعضی اربعه را محصل میکند و ساهست که یکی و اذ و با سنا و اسنا  
 تحصیل در فاشد و از اناست و لکن دارا شود و فام مقام نفقه شود و سطر سه است در دین اسلام عدل منان اربعه در  
 اصلا و غفله و کوه و سنا بر حقوق پس اگر مرد شریک در حور و طام من الانس من احوال است ناهر رسد و چهار و لا نماند که  
 من و صرح واحد فاصد و اگر شریک در حور و واحد هم و اذ سه و کونا ناست از اصلا و بعضی روح یکی هم را و عد و راست **قال الله**  
**سارک و عالی و ان حیم الاعدل و اواحد** در حای دیگر میفرماید و لیس تعریف لکن لا یحد و نیکاحا حی بعینه **الله من فصله**  
**عجل اعم شرعی است** که اگر شخص در دناست در احوال و عدل در ناس اربعه بخور له الروح اربعه صواعی و بعضی التسل و اگر  
 طارح باشد مثل انتر و اگر طارح و اذ و عدل در منان اسناست فاس و ان عجر و واحد و ان عجر اصلا فاسد و بعضی و اما انا و حور  
 او بلاد و اوطان خود و افاضه اند بجهه اسیری و دگر هم در منان اسناست فاس و ان عجر و واحد و ان عجر اصلا فاسد و بعضی و اما انا و حور  
 مرها لکن اسناست معارض اسناست بمافوق الا اربعه فاسل اسناست فاصد و اذ سه و کونا ناست از اصلا و بعضی روح یکی هم را و عد و راست **قال الله**  
**ما لک خود ماسد در اکرها لکت معصی سلسط و ولاست اسرا و حور و حور معصی و ولاست و سلسط مملوکست مرها لک خود**  
 سافص سناست اسب در مغاسر و معصی علم اسطام امر اسراحت و و فاق فماس اسناست فاصد و اذ سه و کونا ناست از اصلا و بعضی روح یکی هم را و عد و راست **قال الله**  
 لهذا بحور میفرمود که مملوک روح ما لک خود ناست **مسئله** سؤال در صورتیکه اس و فاصد حاصل برای روح در سه اسناست  
 مراد داده سه است اسب سسل اسکه در منان و اذ سه است و **انکوا الا نای میکره و انکوا الحس من عبادکم و اما انکوا**  
**فقرأ تعیهیم الله من فصلیه و الله واسع علمکم و سار معمر معول اسب سناحوا سناست و انکر و افاقی اناهی بکر الام و**  
**الصمه و لو نال سلسط و سمر میفرموده اسب من روح فاصد و اذ سه و کونا ناست از اصلا و بعضی روح یکی هم را و عد و راست**  
**قال الله من رجع عن سنی فلس من و سمر میفرمود سناست و اکر العراب و سمر میفرموده لاهنا سناست الاسلام من طر عصمون و احوال و لک**  
 و عر انجا که سناست در دلاست لهذا یسهای اسلام حکم میفرمود در حور نکاح در صورت سسل نفس و اسنات ان مطلق الا  
 عدل و عدم العدل من با خود اسب فصلات خراسه سناست نکاح ارواح خود را مر احوال انکه اعلا سناست فاصد  
 ساسل هم بودند و لعل که معوس اسناست هم معصای ستر سسل نکاح سمر و دهم ستر حور حکمی برای خود سناست **مسئله**  
 حواست برای اس حکم و اسرا حلاله ساسد و طاهر میسود عدل منی الطر اولای برای عظم سناست سناست و اذ سه و کونا ناست از اصلا و بعضی روح یکی هم را و عد و راست  
 اسل در منان اساع خود امر سسل و معهود در شرع معهود و لزوم ادب نای مسجل اسب غفلا و سناست و اصلا معوس سناست







گویند مورد المعرب و محبت پند زنی علم الهدی است و حق الله علیه و چون قلیج را با عیلا و شرعا اطهر من الشمس و این من  
الامر است از مثل و لکن اگر در ماموله میشود چرا که عدم التمس و فاما لصره است و عیبه و ولد را کثرت و اعطت همه در کمال و اول  
آنکه مرده ندارد علی هذا شرع اندکس خرای را برادر ما بیک شخص باشد و در فاح فلیم هم فرار داده تا آنکه عقوبت و هر یکی از اعضا  
ملند نصای تهوت که عام است بالتسمی جمع بدن و او دستود و اما ما بیک شخص باشد که دست علیه سهو و الحاله <sup>باشد</sup>  
لذا اکفام بود در شرع در استی ای حد نصرت صد تا با بر مرانی و با به عر حصه و معترن میشود و با به بر جمع اعصابی است که  
لدن این شهور مکر عصبی که صورت و موح و و با به بر حلق شود پس این دو عصب را اسندا میکنند و اگر کسی که در این حد  
رای غیر شخص صد تا با به فرار داده شده که و بر باد در خواب را این سوال گویند که این صد تا با به بر مرانی است بر مرانی است که بر طبعی  
صد و بیست سال باشد ممکن بود و لدی را بر معاشر مولد شود که بر ما معترض همسگر کرد بد صد سال غمال داری که به بر باد  
سال در اوایل ستر خود در جبرالاع است و یحسب الهم از حکم ما بالغ را در دس حد سال ممکن بود و او اولاد مولد شود در دس حد سال  
هر سالی بد تا با به فرار داده شده است و حد سار و اهدا سار ما به فرار داده برای سکه عقل معر کمال بوی هشتاد سال است  
چهار پاره سال را اول و بیست و یحسب الهم از حد در مه های در حد در عصب است در فعل کامل بوی هشتاد سال و چون  
شرع بر معترض بوال او کرد بد لهدا در معادل هشتاد سال او کمال عقل بکار ما به فرار داده شده و چون الی ما بر ده آسان در اوایل عمر ما بالغ  
و شان او در امر عرض مل سال بالغ بیست و یحسب الهم از حد در عصب است و عصبی که در اوایل عمر در اوایل عمر در اوایل عمر  
ما خشر و سر معداست که در عرض صاحبان باشد و این حد عالمان مدت کمال با طبع بر شرف عمر هشتاد سال از عمر  
انسان است لهذا حد قاف را سریع او در هشتاد سال ما به فرار داده که معاد مع ما به معترض بیست و یحسب الهم از حد در عصب است که  
کمال مواظب در مواظبان داسه و ان هشتاد سال از عمر بر بود پس خرای بود در معادل هشتاد سال از عمر بر معترض و فک و با و با به  
خواهد بود و چون شرایع معترض بر عصبی که در عصبی که معصا صمود در فعل (سرع موسی) و بعضی حکم  
معوض (سرع عسی) و سرع عصبی که در عصبی که معصا صمود در فعل (سرع موسی) و بعضی حکم  
و عفو او در سرع معوض و معوضه است تا تر ارب للتعوی و هسب است حال اس سرع ظاهر در اگر احکام جمع میکند معرب  
در شرایع معترض و او بد با به احلا صر مع ما به در شرایع معترض مع ما به احلا صر مع ما به در شرایع معترض مع ما به احلا صر مع ما به  
جامع محسبات جمع شرایع مل فرار داد و هکذا هر چه فکر میکنم در جمع اساء اکمل الشرایع منانی نایمی که ادا کمال و ادا  
و ادا جواب و ادا کلام و ادا جماع و ادا دخول به الحلا و ادا فصای صاحب و ادا بحالت و ادا حصر و ادا معرفه  
اداب و رجب و ادا رفاه و ادا راحم و ادا کبر و ادا حتران و هسب کان و ادا اصحاب و احباب و ادا جمع مسلمانیها  
ما کند که ادا انسان با اهل دمه هکذا ادا موالی ما عس که هر ما مسمو ما در کمال حسن سیاسی و عاب عدل عثمان و سان  
فرمود و سراج حله مسلمین فعل جمع کتب صهیبه و احلاق ماسد و ان مسدعی محلا کبره است لهذا معترض سرع و سان  
مسموم که در حال خود ما می مکد ارم و هر کس سرع اسلمه را خواسته باشد رجوع بکتاب معصه و احلاق نماید **فان الله قال**  
اس فاند سان میکند و ما و صفات شخص مسلمان و محمدی را هیچ با ندان اندک الله تعالی که شخص محمدی ما بد حد را و او احد بداد  
در داب و صفات و احوال و اعتقاد نماید که حد را و بد غا لوصف است صفات کمال و متر و متره ما بد حد را و او احد بداد  
نس و احسب مسلمان حصی که معترضه بود تا آنکه جمعی سانه موجود است و حی عالم است با کمال علم مرید است نام الاراد و  
ما عظم الهدیه و معنی است او کل ما سوی و معترض است سوی او کل ما عدا و احدی را حلق سینه و او سحاه  
ارغان احدى را حلق ساهب ما در حد مساری و داسب ندی نس لهدی میده و لا لد و اینه ها حکم است اسما را موجود  
مسند بحد و عباد خود و مکلف عباد ما حق الوسع والهدر لا حالی سوا و لا مد عر و حلق الحلق من العدم معتر را حلقهم <sup>الهدی</sup>







کفر (۱۳) سوء ظن محال باشد (۱۳) از نظر و قضاوت اجتناب نماید (۱۵) و (۱۶) محمل و شیخ باشد (۱۷ و ۱۸) تغییر  
نکته و مشورت باشد و بدین نماید (۲۰) محنت مال و مال را داشته باشد (۲۱) کسل باشد (۲۲) بطالت نداشته باشد (۲۳)  
فیهل در امور نماید (۲۴ و ۲۵) خطی و الوحد و عظیم القلب باشد (۲۶ و ۲۷) وفات نداشته باشد و در جهات باشد (۲۸) سرخ  
و فرج نماید (۲۹) کفران نیست نماید (۳۰) جهود باشد (۳۱ و ۳۲) ساحط و عصبوب باشد (۳۳) از بعضی علماء و جمله سرخ  
احسان نماید (۳۴) حوی رجلا باشد (۳۵) این از عذاب و محط حد باشد (۳۶) ناسع بخورد تا کلمات و مال دنیا (۳۷) صعب  
باشد در امر پس (۳۸) عیش باشد (۳۹) حصف باشد (۴۰) معاند باشد (۴۱ و ۴۲) مکار در حق نماید و انکار حق نکند  
بعل و علم (۴۳ و ۴۴) و (۴۵) مردم نماید و انار حق نکند و شرور باشد (۴۶) طامع باشد (۴۷) خود سازد (۴۸) اصرار در  
نماید و لو کتاب صبره (۴۹) عصا تامل نکند (۵۰) حجت نکند برای مردم (۵۱) ما یوم از رجب و اسعیر الطیر باشد (۵۲ و ۵۳)  
و (۵۴) از محنت ظلم و صبر و کفر و دوستی انسان احسان نماید (۵۵) از بعضی صاحب احسان نماید (۵۶) ضیق القلب باشد بطوریکه  
اعانت المصطر نماید (۵۷) از همه احسان نماید و هیچ کس را بکفر کفر (۵۸ و ۵۹ و ۶۰) اثناء اسرار نماید و صبر نکند و اسیر  
نماید (۶۱ و ۶۲) مردم و کوچک شمار و در صحاف نماید (۶۳ و ۶۴) و (۶۵) احسان نماید از بعضی و ست و شتم و لکن بعضی در پاره  
از موارد عجب ملارد (۶۶) بصل و امور مستقیم بشارت صبر نماید (۶۷) طعن در احسان مردم نکند مگر برای مصلحت تشریفه (۶۸)  
طعن در کلام عبرت نماید مگر برای اظهار حق (۶۹ و ۷۰) حصوب عباد نکند و خصوص در مظلوم نماید (۷۱) منافق مال را نماید (۷۲)  
بد و لسان سخن گوید و همانها را معاندین و المخاصمین (۷۳) شعاع مسر نکند (۷۴) طهر را تامل باشد و بصورت را نماید (۷۵ و ۷۶)  
امر مکرر و می ارموز نماید (۷۷ و ۷۸) غلط در کلام و عفت در سخن نماید (۷۹ و ۸۰) سوال و بحث از عیوب مردم نکند (۸۱)  
دعای جرم برای بنای عالم نماید (۸۲ و ۸۳) زکون ظلم و اظالم را نماید مطلقا حق در امور و مباح و بلکه در امور اب مد و م  
ولا نعم علی ماء مسجد (۸۴) در مصالح سکلم نگذارم دیار شود آه از این مسلمانان که ما داریم که مسلمانان در راه مبارک رمضان  
اسوان میشود و معط سب و سزاواردها و واضح میسازد و نور در حق مسلمانان ای سرمان دلور در دود و دود و کلمه سکات مسلمانان  
آمد مگر دم (۸۵) مبارک بالقاء نماید هر نفس اسم الصوق است بعد از نماز (۸۶) مرجع اسو انا مرتب نکند عمل از محسن  
نست به الصدق و الکذب (۸۷) بمن بعر اسم الله تعالی ادا نماید (۸۸) اکثر حلف احسان نماید و لو علی الصدق برای عظم الله  
(۸۹) و دعد در اردی نماید بلکه قول نماید مطلقا صادقان او کاد (۹۰) مضایق شران محمد و انصهر برای نماید انعام  
العصر (۹۱) مطع کلام عبرت نماید مگر برای مصلحت مرتبه (۹۲) ناع در کلام موع خود نماید و مخالف و نکند مگر اسکند مخالف شرع  
اشد ماسا و لا طاعه للخلق و معصیه الخالق (۹۳) محوی با احدی نکند عبدالخالق (۹۴) تکلم با سانه احتیج نماید لا الصدق  
(۹۵) اهل معصیت و بطریق معصیت کمال نکند (۹۶) فاحشو شهرت دهد (۹۷) سوع فواحش و مکرر از در میان مسلمانی  
مومنین دوست نماید استیاق الدین یحتون آن بشع الحاجة الاله (۹۸) مراجع موصول سر و مجموع در سرع نماید (۹۹) در  
نوی سخن گوید (۱۰۱ و ۱۰۲) احسان نماید عید و مولود و روح و در صبر نماید (۱۰۳ و ۱۰۴) کتمان سهادت و سهادت روز نماید (۱۰۵)  
ند و محصان نماید (۱۰۶ و ۱۰۷) ست مواز و سب سلاطین نماید (۱۰۸) ترک دعا و صلح سلطان نکند (۱۰۹) کتمان علم نماید  
خصوص علیه ظهور الدعد (۱۱۰) بعد کذب رجلا و رسول و امام نکند (۱۱۱) مکلم بکلامی بود که مقصد آن عظم و صبر از بشر  
کرد (۱۱۲) ملازم حق نکند مگر مردم از سر او سرمد و بل اگر مکرر الناس انباء سره (۱۱۳) اگر کرد اسناد الحاح در سوال  
نماید تا حدی که موحی ادای رسول ناسد ادا می شد لا تسألون الناس الخافا (۱۱۴ و ۱۱۵) متب صدقه بکند و در مصدق  
علیه و ادب نکند حرام و امر موحی بظلال صدقه است لا سئلوا صدقا بکرم المین و الادبی (۱۱۵) کفران نعمت خلق نماید بجهت  
کفران نعمت خالق است (۱۱۶) مریض را امر از بدن خود نماید لا ستند در معرض موب (۱۱۷ و ۱۱۸) اسرار عیبت و انکار و کتمان نماید



# مختصر الایات و اخبار از کتب معتبره

(۱۱۹) استظهار آن دو از اصل آنهاست (۱۲۰) خود را بر عین خود مقسّم نماید مثل بعضی که در این باب (۱۲۱ و ۱۲۲) فرموده  
 معروف و نهی از منکر نماید (۱۲۳) عین نکند و نهی از منکر نکند و نهی از منکر نماید و نهی از منکر نماید و نهی از منکر نماید  
 و از اعظم آنهاست حدیثی که در (۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰) بعضی عهد نماید و حلف و عهده کند و جناب نماید  
 و مکرر و حدیثی که در (۱۳۱ و ۱۳۲) مثل بعضی خود و غیره نماید (۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵) و آنرا کند و لواط نماید و ایشان را در این باب و لواط  
 خود باشد حدیثی که در (۱۳۶ و ۱۳۷) مثل بعضی که در (۱۳۸ و ۱۳۹) مثل بعضی که در (۱۴۰ و ۱۴۱) مثل بعضی که در (۱۴۲ و ۱۴۳)  
 و عین عهده در دست و ثعلبک مال برای عمر منقح آن و صباغ و لاجه عدم مرتبه حق الترسه الی غیره لایعنه که شرح  
 آن موصوفه طویل کلام و نکند و حاطر با طراست (۱۴۴ و ۱۴۵) من مرتبه احسنه نماید و حاطر با او نکند چنانچه از داعیه و استیلا  
 که شطآن ثالث آنهاست (۱۴۶ و ۱۴۷) مثل این دو امر را با تخریج مردم نکند (۱۴۸ و ۱۴۹) حسن و احسنه و امر را مدح نماید و لا  
 بطا و لا شرا و اما در بعضی بیهای پیرمان که خون ارقام و مسجد و مهالی و عروسی و زنا و سرافراحت میکند الی چند در بعضی  
 و بیهای احسنه است در پیش شوهر و پدر و مادر و کما سمعت عن بعض الثقات (۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲) مناحضه نماید و او را در پیوسته  
 و عزت و احسان نماید و مومنان را احسانان و در حال چه مرد برای رواج و طرب خود مدح میکند کما علی دلالت الخبر  
 و طریحی خاص نکند لایعنه من الادی و کذلک التقاء و المسحاضه (۱۵۳) در سفر نماید بطریقی که سرسبز و بعضی (۱۵۴ و ۱۵۵)  
 (۱۵۶ و ۱۵۷) رجال تخته سبزه نماید و سبزه را در حال نماز و اطهار جماع نماید (۱۵۸) مثل نماید عند الغدر و سبزه  
 تا عدم عد و غیره فطیل است در حکم احسنه و ثعلبک مال در حساب در اسلام سب (۱۵۹ و ۱۶۰) رجال انما اسرار خود نماید  
 و کذلک انعکس (۱۶۱) در مرتبه ارحامه خود مرد و رود (۱۶۲ و ۱۶۳) دعات و ماب و سبب الرجال و النساء نماید (۱۶۴)  
 و سبب سکران نماید مطلقا حتی التمدد و سبب سکر موجب دعات عقل است و ان سبب سببهای الهی است برای انسا  
 و سکران منع و احسان است برای دفع در جمع معصیها و اربکان جمع و جامع و مسعده و تبعه عوام و معالمت میکند با خود  
 محقق (۱۶۵) و معالمت میکند با خود مولا مال است (۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸) محرم در کل و درین و درین نماید (۱۶۹) عی در  
 ادای دین ملاحظه کند با خود و عی عطا الله (۱۷۰) اطلاق مال در عیهاست (۱۷۱) ادای هب بکند هر چند که دی باشد (۱۷۲ و ۱۷۳)  
 و (۱۷۴) سبب نماید در عصب نکند و با خود (۱۷۵) احد سبب بکند بکری حاکم نکند (۱۷۶) عا و نه را در عیهاست و ادن به صاحب  
 نماید (۱۷۷ و ۱۷۸) امام را مطلقا استعمال میکند بکرا و در ضاحکس با خاص (۱۷۹ و ۱۸۰) را حرم را دای احب نماید و احرم را  
 احاد و فرار عیهاست مع نماید (۱۸۱) مردم از اسبها صاحب را انسان عواما و خصوصا مع نماید (۱۸۲ و ۱۸۳) حرم در ساج طبر  
 بدین احسان نماید و همجنس در ساج عام که مولا و عدم رای عا و نه باشد اعم از سبب اصناف و ان سببهای  
 الواط که سبب سوار عیهاست و اسم آن محل را هم عبادت کند سبب که خواستار در عوام سوا سبب سبب سبب سبب سبب  
 در در و حاضره و اصناف هم و برای خود را در سوار عیهاست و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 وضع صورت در معاند نماید که سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 طوریکه موجب عیهاست (۱۸۴) و سبب احداث و حاکم بکری نماید علمای و (۱۸۵) از مسلمانان را در مرتبه و عیهاست  
 نکند (۱۸۶) مردان و عیهاست و اصناف نکند (۱۸۷) و احد را بدین وسیله (۱۸۸) و احد را سبب سبب سبب سبب  
 سبب (۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲) ساحری میکند و تعلیم میکند و تعلیم نماید و طبع نکند (۱۹۳ و ۱۹۴) اسب بکهاست سبب  
 نماید و اسان با عیهاست نماید (۱۹۵) و خروج مرسلان اسلام بکند و در بار عیهاست و اولی که در عیهاست و اولی که در عیهاست  
 (۱۹۶) بک سبب نماید (۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰) سبب و ارب حاکم و عیهاست و عیهاست و عیهاست و عیهاست و عیهاست











[illegible]



و هر گاه در شرحی از آنرا گوید یکی از ایشان گزارد و در شلم پانزدهم از وی بعضی را تحقیق در فرقی ثالث مکتوب کرد و و سایر را  
 و درون در فرقی حاس و دهم گزاردی مایل که در فرقی سادس در مایل نوشه شد و این گزاردی را مکتوب از عکایان و اهل بیت لکن در  
 مرد بود اعشاری و عظمی دارد و در فرقی و ذایح است در میان ایشان در هر شکلی بان گزاردی حاس و عظمی مدعی است که  
 مرشد ایشان است و او را که گوید بزرگتر از معنی کمال است و موطون ایشان اسکندری شرح کمال فواید است و امکان ندارد که  
 او را اصل ناستد ما نوی او خاص شرح دیگر نیست و ما به که گزاردی ما من او و سلیم مصمم مدعوی از اطالوت او و سلیم کوسد مدعی  
 گزاردی مایل ما و مصمم مدعوی از اطالوت مایل گوید آئینی پس از غیر از این دو معتبر چهار چیز معلوم می شود اول آنکه  
 جامع بود رواب لسان و اما سد و در مبداء بلکه کثیر اما ناطع رواب لسانه بشر از مصمم نوی است و چنین دانست  
 رواب عمر له روح است و فوید عمر له حسد و در ما که حال بود بر این ناستد حال کس دیگر چه خواهد بود اگر کثرت باشد و دوم  
 آنکه این رواب از بهودای حق دوس در او فرقی ثانی جمع کرد محط لسانی محوط بود ما که از رو مصمم سال و در اسای امدت  
 امدت عظمی و در او ای جسم مره و واضح کردید ما سد عادی بعضی را و بعضی و کس و طوطوس و وی محی که نو از نو مره و در اینجا بود  
 معطع کردید چایچه در باب دوم دانسی و مع دالک اعشار رواب در در ایشان رواب را و در است متمم آنکه این رواب  
 در اکثر طبقات مروی رواب واحد است مثل که مثل اول و دوم و سوم و سم و این اصحاب در در رواب را و در است و در  
 و در در مستحسن ارشد که در و مکرر مسجد و مع دالک این رواب در در رواب مسای ائمان و اصل عقاید است و در در  
 مسلمین صوم الله رت العالمین حدیث صحیح مروی رواب واحد مسای عقاید است چهارم آنکه گزاردی مایل در فرقی ششم تو  
 سد حکما بان و اهل اسب سار قول هورن محوط بود رواب لسانه خط مامدی را در سر و هر از سال پس رما که حال بود  
 دافسی سار از او را و اعزاف و در هر محقق از هر هر و نسبت لسان از رها فویدی که محو اهم فعل کم حال جهود و در مای مستحق  
 بدان قول اول نویسی پس که تاریخ او معر است در رد علمای کمال و در نسبت در باب (۹) از کتاب (۲) او را در محوط  
 المطبوع ۱۴۶ در صفحه (۷۸) در سان حال یعقوب خواری که که کلیمین حکاب مایل محوط فعل کرده است در کتاب هم خود در  
 سان حال هم یعقوب و ظاهر آنکه کلیمین این حکما را از رواب لسانه فعل کرده است که از اراء را حذا و در رسیده است  
 قول دوم بعد در باب (۲۳) از کتاب (۳) قول از بنیوس و در صفحه (۱۲۳) فعل کرده است کلیمین آفیس که نوی او را  
 سا کرده است و اقامت و حای خواری در آن کلیمین او را عهد سلطت و حان شاهد صاحبان امان از برای حادث خواری  
 قول ششم در همان صفحه قول کلیمین را فعل کرد است بود در حق و حای خواری حکامی را که کادینه است بلکه  
 صادر و محقق است در سننها و محوط مانده است چهارم بعد در باب (۲۴) از کتاب (۳) در صفحه (۱۲۶) که  
 بلا مدله مسیح مثل دوا دره خواری و هماد رسول و سار کسان از مردمان دیگر چراغی سودیدار خالاب مذکور بعضی  
 از حال آنکه اعلتوان آنها را نوشه اند لکن از اینجا عا لالا را نویسد اند مکره و و و حقا فط و از رواب لسانه معلوم  
 شده است که بحر این دو نفر مره بوده است مکرر از برای صورت قول ششم بعد در باب (۲۴) از کتاب (۳) در صفحه  
 (۱۳۲) که است از بنیوس در کتاب هم خود حالی نویسد است و آن حال سرا و در کتاب و آن حال از نوی کار و از رواب  
 لسانه را و اصل کرده است قول ششم بعد در باب (۵) از کتاب (۴) در صفحه (۱۳۷) که است از حان اسب  
 سرب در کتابی مذکور ام لکن رواب لسانه ثابت شده است که انسان مذد فلیلی مانده اند هفتم بعد در باب (۳۴) در  
 کتاب (۳) در صفحه (۱۳۸) که است از رواب لسانه عار سد لسان رما که آکاسوس و از مره و در مذکور او آنکه سد بان حو  
 او را اسب سناع سد از برای بودن او مسیحی و از اسب مره و در در خط عسکر کاس مخلص را یعقوب نمود در سایه عی  
 سماع و احوال خود را سار احرار دارید عا که در ان امام مدعی بود مادران امام حادث شده بود و نسبت نمود از ان اسب



ضدِ جہاں فرما رہے ہیں

[illegible]



[illegible]







و با سر تا نه ما مو حذر اند نگاه دارید آیهی قول را با بکلام و ما سر تا نه ما مو حذر اند بالقرآن دلالت دارد بر آنکه بعضی از احکام را با واسطه تحریر و بعضی را با واسطه کلام عیان و بیان ساختند پس لا تأسیس را آنکه هر دو معنی باشد در دسترس است  
 کریم استم در سرج این موضع نصیح نمود علی بن اعراب (۴) و در تأیید (۳) او ثابت (۱۱) از رساله اول پولس بر ما شان ما بن محور با بعد (۳۴) و اگر کسی که رسوا شد در حایر محور د ماسد اعجز عموماً هم اند چون سام ما می و او خام و بود آیهی و از جمله واضح است که اشیا مافی و در دو ب و من و نوی انسان شفاها ما شان و بود و انما تحریر کردید و بسیار بعد است که حری را با اسفول مکرر شد باشد (۵) و ابر (۳) از رساله تا سر پولس و ما و س با بر محور بر شده است (۳۴) مومنه که برار معان صحیح که او من شندی در ایمان و معنی که در موضع عینی است آیهی پس قول او از همان کجای شندی و موضع تمام کلام دارد بر آنکه بعضی اسامی را شفا شده است (۶) و ابر تا بر و انبثانی از رساله مذکوره با بر محور هم با فضا است (۲) و آنچه با سادش بود متعدد در همان ساد مایل به علم دیگران هم نباشد آیهی پس در این موضع مقدس التصادف فی حق و اس و امر صامد احادیثی را که از پولس شده است در آن اس دیگر بسیار در اینها هم دیگران علم نماید پس لا تأسیس را آنکه این روایات با ما می مقول ماسد (۶) و در انور رساله تا سر و خا عی و ابر (۱۲) ما بن محور بر کرده است (۱۲) چیزهای سار دارم که شما سوئیدم لکن می خواستم که نکاهد و مکرر و و بکم بلکه اسد دارم که سر د شما سام و روای که کسکو تمام ناخوبی با کامل شود آیهی (۱) و در انور رساله تا سر عی و ابر (۱۴) از روایات حسن و حسن است (۳۴) لکن امید دارم که بروی نور او خام دید و زمانی که کسکو کم آیهی پس این دو بهر جهت در آنکه و خا مو حذر عی که دارد و عی و ابر سار و کسکو بود است و بسیار بعد است که همان اسبها با بعضی از آنها مرآت لسانه معول مکرر شده است پس از ادله مر و و واضح و اسکار کرده اند که هر کس را و بر پر و سدر مکرر با اب لسانه و احادیث شود مطلع در ملک مستحق پس حسن عی و ابر و عوام است و با معضت عی و ابر و قول او مخالف که مقدس و جمهور علماء سار و د ما و بر واضح است که حسن عی و ابر اهل بدعت و صلال است سار قول و د ما بلکه سار معقولی و مع دله لا تأسیس را عی و ابر و اب لسانه و اکثر مواضع عی و ابر در مقام صحیح و سار و مر و مل اسکار و مساوی است در جوهر و اسکر روح القدس مسوق از آب و این است و اسکر مسیح ضاحه و طبع است و او و واحد و اسکر عی و ابر و اوده اسب الهی و اساسه و اسکر بعد از وفات محمدرضی عنهما از هوایات انسان با وجود اسکار این کلمات نصیر در عهد حق و حیدر با م عیسو و اعقاد ما بن امور مومنه و مکرر احادیث و علل و انصار انسان لازم است که احوا کریمه را از کتب مقدس را نگاریم و مکرر محل مر و و لوفا و ثبات رکعات اعمال خود را سید در آنکه اسبها از روایات لسانه مکتوب گردیده اند با مشاهده و بهر نوعی و الهام حایر در ماسا قول نکست مثل اسکر مکرر شد عی و ابر و ابر (۷۵) تا (۷۹) از اسال سلمانی و مرا که دو ب و همداد سال بعد از سلمان در عهد حمای ملک از ران لسانه عی و ابر جمع و ابر عی و ابر کرده است و انصار مکرر اسد مال سلمانی را که اختا و احدای حمای ملک بود و انما راجع و ابر نموده اند آدم کلان معشر و معشر و معشر المطوع در اینست در دل سرج این است که اسکر است معلوم مسود که در این سراج سلمانی راجع گردید ما سراجی ملک و روایات لسانه که در عهد سلمان علیه السلام جاری بود و در روایات این اسال را از روایات لسانه جمع گردید و ما بن سراجی بود و ممکن است که مراد از اختا و احدای حمای اسعوا و سار و عی و ابر اسال ماسد که در ان زمان موجود بود پس در مثل باقی سراجی و ابر و سراجی و الا حکونه مصمم بکتاب مقدس بود و آیهی پس قول او ما سراجی ملک جمع سراجی و اب لسانه عی و ابر در دعای او قول او نمکست که مراد از اختا و احدای حمای اس قول مر و د و باطل است و مرا که احمال محرد است و احمال بلاست که ملحق است و در در اس معشر سید است بلکه از روی احمال و دما ابر مکتوب و قول او و الا حکونه بکتاب مقدس بود و مر و د و اب لسانه عی و ابر که جماع هو که باطل است پس از روایات لسانه در در انسان را با عی و ابر و سراجی است و سراجی در مر و د اب لسانه عی و ابر و حال آنکه بعد از آنکه در عهد سراجی و همداد سال بر ما از روایات سراجی جمع و ابر گردید است و کما فی بعض کتبی و احوال که بعد از



دو هزار سال جمع شده است پس در این صورت چه طایع دارد که هیچ کتاب را ندارد و دست و همتا در سال جمع نموده و یک هفته  
ملحق نماید و او را معسر نماید و بعضی از محققین از علمای پرورش است اصناف کرده افراد را و اعتراف کرده اند که روایات بسیاری  
ایضا معسر است مانند مکتوب در صحر (۶۳) از عجل (۳) از کائنات هر یک چنین مسطور است که ذاکر بر اینست که از صلاهی  
پرورش است در صحر (۶۳) از کتاب خود که است که این امضا هر دو درش است از کتب مقدسه که در پی عبودی و معوض شد  
ما ساعدت و قلب و ما عین جوازین روایات بسیاری و اساطیر ما مورد بود که آن روایات را حفظ نماید و با حال متاخره نفویس  
نماید بهی که کتاب که بعد خواهد آمد و از کتب مقدسه این امر ثابت میشود خواه کتاب پولس باشد یا غیر او و خود این کتاب نشان  
متعاقبا و با معراج جمع اشیا را که در کتاب مذکور است دارد نوشته و تحریر نموده اند و از افانوی مراد دادند که او را و معنی شود  
که چیزی پیدا میشود از صورتی که مذکور است در کتاب داسه باشد غیر مکتوب و در صحر (۶۳) و (۶۴) از کتاب مذکور  
مرقوم است بولس و عر و از خود این بیستم که چایچه اخلاص از اساطیر تحریر نماید و کتب اساطیر روایات بسیاری  
ایضا شایع نمودند و ای هر کس که این دو امر را محاط نماید و اخلاص عسوتی در امر ایمان نماید مکتوب سید است ایضا  
کلام ذاکر بر اینست و اشعار مؤن که است که احادیث خودتون سید است مثل مکتوبات ایشان و احدی از پرورش است  
بما یملکه بفرایب لسان سحر اینست که از عر و اب اساس و حلیب و در کتب است این بر اینست که انما العمل قلوب و با فانی  
روایات لسان که عاده ایضا و اساس برای هر باری را مل مدود کلام کائنات هر یک تمام شد و فسی طامس انکلی در صحر (۶۴)  
از کتاب خود المثنی برای الصدق المطوع باشد که است اشعار مانی سید شهادت سید که از علمای پرورش است  
که سید را در احادیث و فرموده است در دین و کلمات ان امر ما مدود در حق او معقول است که کتاب عقول ما ان را در موصی  
نموده است و علم ابراهیم کرده است ای دین را فراد و اعتراف این فاصل سید را در روایات بسیار و محقق کرده است  
و در در پرورشها و احادیث اسلام است ای **مفصله** در این امر از روی محرمه ضاده صحیح و معقول است که امر  
عجب و صاحبان محبوط اگر با این سید را و ان محبوط است عالما و اولدک مثلا اگر سوال کی از کسی که معاد تا کل طعام محبوس  
بسیار است پس چه خود مد محبوط اگر با این سید عالما محرمه عدم اهمام است ما ان عجب هم سید و اگر سوال نمائی از خال  
و از ان عظمه و عارفات سید و امور او را در محبوط اگر با این سید عالما محرمه عوام اگر با این سید را حفظ نماید سید و ادا  
حلیب لیس نماید که اهمام مسلمین در امور دین را در این مسخر است مخصوص در حفظ قرآن و احادیث در این عصر و خود در اول  
سلطان اهل اسلام را اگر اظفار مالک و دوع مورد در امور دین و دایه او صدها را در حفظ قرآن در عمارت دار اهل اسلام یافت  
هر کس از مسخرین در این امر یکی از اساطیر محرمه ما مد محال جامع او را را ملاحظه نماید در هر روزی بنده از حافظ قرآن سید است که  
هر بخوبی نام قرآن را حفظ کرده اند و اگر کسی قرآن مسلمین مصر را سید است ما مد محرمه سید مدود که حالی را حافظ قرآن باشد و  
از خال مهر و مکارهای مصر را حافظ قرآن پس اگر شخص مسخری ایضا نماید لسان فراد و اعتراف خواهد کرد که حال و خاد و اد  
مسلمین در امر دین با عید و با عظم و اساطیر اکرم و مسخر و سیمهای انجم که در شرق و غرب عالم در امر ما که در میان سیموع عالم است  
در مسخرین فصل اول و در سیموع مسخر مخصوص از عرب و عجم ما در دهم که در مسخرین فصل در میان مسخرین عمره سعادت  
علما بود است در این قرآن سائر اعتراف علمای پرورش است مطون حضرت سید در عمارت دار و دایه بر حافظ تو را و با محمل بافت  
محرم که مساوی باشد حفظ انسا که عهد عسو و حد در انجا را درهای اهل اسلام قرآن را و همین موال بود است حال مسلمین  
در حفظ احادیث هر کس متعین است که علم در حال آنکه در سار و ان احادیث است در کمال و صوب این امر را برای و مسخر و معقول  
خواهد کرد و در معصدا اول قول از سیموع مسخری را مسخری که کتب لیس الله ان احادیث عان نام و موسم در سیموع  
به در میان و عادم می او دهم الا نام است که در کرم و سیمام است اب و عا که اگر در روزان انسان حلیب است لیکن



[illegible]







[illegible]







# توضیح و احکام و مسائل

ملک و ستمها و خیال را بنور رسد و بد و عیوض نماید حق تعالی را صید نموده و بد و شدا پیش از او قرار خود برسد و بد و آرزوی و ستمها  
 نکور و بد پس میانه نشان در حق مسخ و شل و اعتنا ندارد و او کما ندانیم که غرض از این است که نشان صد و اسباب خیال او می باشد  
 احوالی که نو مبدی در باره اصحاب و امرای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اگر خدا و با حان خود بداندی در حق نکور و اصاف  
 ملائکه آن نفیر بر رسول الزام است مراعتا حدیثی را در این کتاب فی شرح عوده ام که حوازی در درج مسلم و رسولان رسول خدا  
 و ذات امان انسان را از این هم ستمها ماکس در چاه این احوال در حق عسی و حوازی در حق علی بن ابی طالب و در حدیث اصحاب و ساط و غایط  
 فکد لک احوال نشان در حق احوال و امرای و اساط حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کتبه او در حدیث اصحاب و ساط و غایط و ساط  
 هست که مفسر از برای غلط عوام احلاف مذهب اهل اسلام دلائل بطلان اصل دین اسلام مراد شده بود دوست داریم که  
 مدعی اعتقاد دوسه هزاره می باشد و این را حصار در حق موضع اهل عام نس کوئم بالله التوفیق **نکته** موشم و روح  
 عله اول را در پی خود که با سکه در سینه که در حق اول بود اعتقاد ساز این بود که عسی علی بن ابی طالب صط و اول شد اسرار  
 و پوسه بخار میل سار مردم و اطاعت شریعت موسوی و پیغمبر بود صط سبب بلکه واحد است بر انسان اصناف و احکام سرع موسوی  
 از برای حصول محاب و چون پولس مکرر خوب عمل بود سرع موسوی و با انسان محاصف شده اند و این باب محاصف و تراخ می بود و انسان را  
 سار و مدت مکرر بد و محراب را و از اباد اینه محراب می بود و آیه کلامه و لا رد در حدیث (موسوی) او عله دوم او هر خود که  
 مستحق را از حد داد بلکه اس هر پولس رسایل او را در حد می بود و حسن که بل و روح در بار خود در حد اس هر که اس هر که عله  
 هان نور بر اهل مکرر بد و حسن و از اسم او دو سلیمان و از سار و حوال علم بر هر حد است و او عله حد هان احوال بر رسول دانسته  
 و اس احوال را هم در مواضع کس محراب نموده بود و دو و اول را از احوال مذکور احوال کرد بود و آیه و اتصال در بار خود در حد اس هر  
 ما رسوسه که اس که اس هر اعتقاد ساز این بود که حد دو اس که کبی از اسان حال حراب و دیگر عالی ستر و یک حد که نور و سار و ک  
 عها عسوار حراب حدی عله دانی اس و عای که عله عس و عای که عله حدی اس و عله که اس هر اعتقاد ساز می بود که  
 عسی عله و موسی هم رسول در حد و اول و اس اهل سکد و ما از احوال هم محاب داد و در حد اسان در حد و اول و اس اهل سکد و ما  
 ما حوا را اطاعت کرد و در حد و اول و اس اهل سکد و ما از احوال هم محاب داد و در حد اسان در حد و اول و اس اهل سکد و ما  
 عالم محراب که اس هر اس سبب لک و اول نمکر بد که عله عس و عای که عله حدی اس و عله که اس هر اعتقاد ساز می بود که  
 لک در حد و اول را احوال مذکور در حد اسان مردم و در حد و اول و اس اهل سکد و ما از احوال هم محاب داد و در حد اسان در حد و اول و اس اهل سکد و ما  
 اس رسایل در حد اسان مردم و در حد و اول و اس اهل سکد و ما از احوال هم محاب داد و در حد اسان در حد و اول و اس اهل سکد و ما  
 که سهر که سدر حد سکر و سهر و عسی داد و اسای عس اس سبب که عله عس و عای که عله حدی اس و عله که اس هر اعتقاد ساز می بود که  
 لک اسرار می باشد و نوع الحاق در اس کب و هر حد لک می خواهد بود و عسی هسلار اس که حد می باشد و عسی اسرار می باشد و عسی  
 که کاد در اس کب و عسی می دهد و کوسد که اس کب صادره هسلار سهر حد لا در در حدی که کوسد که اس کب صادره هسلار سهر حد لا در در حدی که  
 عای اس هر که عله سهر عله عس در حد اسان مسلم بود در حد و اول و اس اهل سکد و ما از احوال هم محاب داد و در حد اسان در حد و اول و اس اهل سکد و ما  
 سلطان اسای بود و اسطان حکم عوده موسی سار اسای بود و در حد و اول و اس اهل سکد و ما از احوال هم محاب داد و در حد اسان در حد و اول و اس اهل سکد و ما  
 فرمود جمع کاس که اسرار می آمد در حد و اول و اس اهل سکد و ما از احوال هم محاب داد و در حد اسان در حد و اول و اس اهل سکد و ما  
 بله **نکته** اختصاصی بودم طلبا لاصحاب و عسی حد سبب حال کوئم ما نور اس هر حدی سبب دانسته که در حد و اول و اس اهل سکد و ما  
 سان مان دارد امر اعتقاد ساز این که عسی علی بن ابی طالب صط و اول شد اسرار  
 صورت سار حاصل محاب ستمی که کوسد که اس کب صادره هسلار سهر حد لا در در حدی که کوسد که اس کب صادره هسلار سهر حد لا در در حدی که  
 سر ستمی که اسرار حاصل و هسلار و کاد در حد و اول و اس اهل سکد و ما از احوال هم محاب داد و در حد اسان در حد و اول و اس اهل سکد و ما







[illegible]























[illegible]







[illegible]







[illegible]



وذكر الخياط في تاريخه

Figure 1

[illegible]



[illegible]







[illegible]



[illegible]



[illegible]







[illegible]







[illegible]







[illegible]



[illegible]



[illegible]























[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



شده باشد و ادعیه آن مطلع شود چون در مقام خلافت غیر از ادعیه ذاتی صاحب مال و اموال نباشد و  
ما خیار مال خود غیر می دهد که به صفت سخاوت نماید و دیگر در صفت نمودن مال چندان اشکالی نخواهد بود و ما بیکه داد  
و از او دست خود کرد باید و نام پاک تحصیل کرد و مجموع مذکور آن مرگی جان و مال اوست و بعد از فراغ از متعلقان پیوسته  
و حال عقل انتقال بر ذات هوله تعالی ما لا یخیر و هم یوفون یعنی روز آخر که فایده باشد بهیمن نماید و ذاسد که درود  
حسانی هست که غرض مجموع ایمان بعبادت فایده عباد و ادای دگوه در آورده و در خواست که در و بعد از ادای این مراتب مقام غیور و مطلع  
لقد امیرنا به اولک علی هدی من ربه و اولک هم المفلحون و برار ذات صاف ظاهر است که اسبابی سلم در کت  
عهدین و داده از آنچه در این ابر و جرم مان سده مکتبی تبلیغ نموده اند و مکتبین زایر علاوه بر مذکور آن تکلیفی بوده  
یعنی این ابر و خود و طاریت و فصاحت و بلاغت ذاتی جمیع مطالب غالبه کت عهدین است و بر مشتت و واضح است که مجموع  
فزان ابر و قبل است و از حجاب و لایب فایده مبر الویس علی بر اسطال علیه السلام و در سکه مجموع فزان در فائحه الکتاب و ما  
فائحه الکتاب در سیم الله الرحمن الرحیم است و کل دم الله در دای دم الله و من بقطره نای دم الله الحاصل که لفظ و معانی فزان  
و اسلوب عرب و سبک کلامش که آه عدلید بر اینکه آن کلام حلاست و شناخت مکلام مخلوق و مازاد خود است که این فصل زایده  
فایده و ملک لطیفه حمیه ثم الفائده الاولى علی و سبب اینکه محرمه خاتم الانباء از حسن فصاحت و بلاغت بهر  
ناید باشد آنکه بعضی بخراب ظاهر میشود در هر زمانی از حق شایع و حلس غالب را اهل ارمان بر آنکه اهل ارمان در آن حق  
شایع و حلس غالب بد رحه علما و مرتبه صحت و بعد از صوفی هم و اصل میشود پس در آن حق شایع هر چند بیکه از برای تر و وصول  
ممکنست و افسه میشود پس و ما سکه مشاهده نما شد حق مذکور و دیگر آنکه خارج از حد مسطور نباشد در کمال سهولت و آسانی  
بدانکه که آن امر از حجاب حلاست متل حق سحر که در زمان موسی شایع و عال بود و در اهل ارمان و کامل بود در علم سحر و لقا  
چون ساحر کامل دانسته که سحر محمل است شوق و حصفی مازاد در آن دیدند عصای حضرت موسی که معشیت شد بخت  
سعی و عصاهای ایشان را منع نمود و در آن سکه هم او بر ک شونده الهودا شدند که این امر خارج از سحر و محرمه است و الله  
در انما ارید اندر اقامه و چون در آن صلح ماحور بود کما کرد که محرمه موسی علیه السلام بر سحر است منها اعظم از سحر است لهذا  
که آیه که بر کواذی علی کسبه السحر یعنی در سبکه موسی که در ک تما سب در حق سحر که سحر او دنیا تعلیم داده است  
و ما در عسد ناس و این حرف را رواه اند و بر کبرنا شد و هیچر چون و طبع عالم بود در اهل زمان عینی علیه السلام و کامل بود  
در طبع سحر و ارا سوا بر شفا دادن کور ماد را دارا از عینی علیه السلام بد علم کامل خود دانسته که آن امر از فضل مهار  
در صانع طب بد که در از حجاب حلاست فامر من امر و کفر من کفر و هم حق فصاحت و بلاغت شایع بود در عهد رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل ارمان بد رحه علما و مرتبه صوفی را این حق دانسته بودند و در ابر و این هم بود است آنکه  
فصاحت و کبر معنی و دند و تختی معارضه آنها کردند چنانچه بر متلاح جهان و نار مح جوان محی پس در حق  
هم می آید علیه السلام و در هر و در کراسان میل از جمع بلع ظاهر بود در کمال سهولت و آسانی دانسته که این  
خارج است و سحر معارضه که سحر می آید بود و دند و در رحه عالمه را آن رسد بودند در ماف و آن خارج از  
نشر از صانع و اید و انما انما یکند فرسخ و محیا و معرقا مارل سدر دعه واحد مارل سدر و  
چند آن سکر که ما اید و ساد و د که احصا رساد کتاب نموده در حیطان شایع و در اهل و دند  
شرح حلال کتاب می آید و در هر و در کراسان میل از جمع بلع ظاهر بود در کمال سهولت و آسانی دانسته که این  
در صورت و در کک دعه و در جمع لک کلام در جمله و در واحد بوده است و لا یخلفه شل بود در ایشان و چون در آن  
معارضه از سده که در کراسان میل از جمع بلع ظاهر بود در کمال سهولت و آسانی دانسته که این



[illegible]







[illegible]







[illegible]







[illegible]







انسان سوسد و این اهل کتاب هیچ مرتبه و تعارف ندارند اما مشرکین و بیست بر منها عوام اینها مثل عوام اینها و خواص اینها مثل  
 خواص اینها هستند در این عنایت و علمای مشرکین هم اعتنا ذات دارند مثل اعتنا ذات اهل کتاب بعد از آنکه با یکدیگر  
 اعلی است در حکم تعبیر و معانی که هر طور و بکری و دای و ماشه میخوانند و تعبیر کنند و این اعتقاد در احبال مناقشه اخراج شده  
 محمد همتا که اسامی و شمایر و عود و روح کردن و لذت کارها و انبیا را ایشان صادر میشود و این معنی روح صادر می کنند  
 بعضی از خالات از این کتاب سپرده ساله اگر بکل شود و صورت ندارد در ساله سیم و صحیفه (۱۳۴ و ۱۳۵) ماس خود نموده است  
 فذین پرورد و س کوند و عطیله (۷۷) در نسب و انشا در مع کرد و اهل کتاب اورد و افع مکرم زاد و مصحح بلاد در این پر کرد  
 کتاب از اینها و مصالح ناد کور و انتهای و احوات و انواع از این کتاب املوث کرد و در فاروس پلاچوس اسف و صلوات  
 پر نکال مستلک کوبد کاش اینکه اکلیر سپین عفت را بد و کرده بود و لا سیم اکلیر و س سپا پاز این که در مدان و عفت و انشا  
 فردی د یاد نزار او که د کهنه است یعنی حلال زاده و حرام زاده میادی هستند الا اندک و بوختای اسف سال و روح در فرد  
 با بر دم نوشت که کثر و سبب دایدا کرد که معنادا شد عجاسات کثیره و اینها و اسکه ادا و رها بپس پاز مدق و ملوث  
 کاس سبه و سبب و خصوص از برای داست کلامه ملخصا چگونگی و مسود عصمت و ادبی ایشان اعتقاد کرد و حال آنکه جوان  
 و شار و الحیدر سراط موجود و موانع معهود است زیرا که در هر ای مقبول و مسلوب و عرب و لای و بهار ادا و کتاب موجود و حاضر  
 معین هم که در دستها و کلاهی و ساسا سبار عیس طاهری هم را هم وجه خاص دیگر مدامی و باقی دارد و اگر عاقل و حرا  
 لدی که ساست دبیوت و عذاب و حور و مداشد با سد عادل حرا نامد نفوس نماید و وسیل شریعت و سواد خود را می کند  
 ما معین در شصت و معروف می طاه و آنکه و نه و داسر یعوب و عیسای عرس خود را کرد و د او د عیسی را نزار و ادا و آن  
 و حال آنکه رهای سار هم داس و لوط علیهم السلام در حال جاری حرا در حرا خود را کرد و داس در حصر و معروف و ادا و سیر  
 د او د نا حواجر خود را کرد است حال اساو او را اعدا در عباد اهل کتاب حرا و نوا بهارها و احکوم مسود عصمتا سهارا  
 اسد و اسد الحی الانصاب با روس ملاحوس و بوختا صادر شد در قول خود که اسای رعبد در اعالمی دایدر انا  
 کھوس اند و اسکه ادا و دهان مدس ملو با است و کاس سبه و سبب و خصوص را سبب محم خود دندم و کون خود سبب  
 اسکه فعل رک مدامام از برای اسکه که کوسد در مع کھه است و الا فایح نکال مد کلاهی اسار اگر بوسی ملکه  
 بر یکی و سود و اسال این مسائل در کسایان سار است و حروف طول بهم قدرها اکفا و احصا و میرد پس گویم کریم  
 این مصامین تالیه که فعل مد و بطرا سها اگر در قرآن مدامد هر سه اصر او مکرر مد که کلام القاس و او را قول مسود  
 و لکن بر مسد قرآن حالی از امصامین عالمه است و امثال این مصامین در آن کتاب سار و سبب لهد اصر او ان کی کند  
 و اعدا و محققان سار سار که مصامین حشر ما لوم در در داسان امصامین و امال اسهاست که هاید و مصلحت که  
 از قرآن محذو سحر اخرج کرد و د و اتا بعضی مصامی که در قرآن داس مسود در در کھت و دور و عرا بها و سار و سبب  
 مصامین مع اساسا الله انها و انا حواجر در سه و تالیه در کوسا ثم ان شهرة تالیه جلوه دارد مع اس الت و تالیه  
 که قرآن مخالف کس عهد عیس و عدل داس در مواضع حدی پس کلام الله خواهد بود و مصلحتا سحر  
 (۳) از باب (۳) و صحیفه (۲) از نسخ مطبوعه شد در قرآن این می گوید یعنی در میان مواضع احادی قرآن است که  
 اول در اخیل بصر ح تمام الوه سبب سان سد است لکن قرآن بر عکس ان الوه سبب را نکا عوده و اخص در  
 سرب سبب محسوب نماید بعد در صحیفه (۲ و ۷) که است در قرآن در اخیل را اصحا سطور که که مرل مسیح کھار که کار  
 فایس ان در خصوص موب سحر ادبی و امنکی مساد و متهمی در اخیل سان سد که اسما سحر رسد صادر واحد  
 که در اخیل و حواجر مساد مسیح است لکن محمدان مکوسد که سبب الله سبب محمد سبب محمدی را حذر اخیل



خود را در انجیل با اسم اب و اس و روح القدس شایسته است اما قرآن باین شیوه بیان گشت ذات پاک الهی فاعلم انک الله  
 عذی لعلم ثلثت زاد من شیه که میثماردنا یعنی بالفاظه ملخصا و غیر علمها سایر مواضع اختلاف را اگر چه عقلای جهان  
 میخوانند و همین اختلاف حقانیت قرآن را در کمال وضوح بفرهسد لیکن علمای پرتو گشتند چون حلی بحد درک و روشن نمود  
 و طریقی را در این کتاب بنیاد نهادند در جواب بگویم اول آن گشت سید صبیح متصل بمصطفی دارد و هر چو وی را خرابی  
 کتاب الهی چنین بسیار و مثل را اختلاف معوت بر در مواضع کثرت بر میباشند و بمثل و اعلایط است تا هم هستند خایچه ای  
 این را آوردند اما اول تا لامر بدلیل داسی و تحریف فاشام ثلثه یعنی بر آمده و بفصلان و شد بل کلمه بکه دیگر بر در این کتاب  
 کرده است چنانچه بطلب از اوصوح تمام در باب ثانی مشخص نمودیم پس مخالف قرآن در مواضع مذکوره " آن گشت صریحا  
 بود بلکه دلیل بر آنست که مواضع مذکوره غلط و با تحریف است در کتب مروره ما سد سایر اعلایط و تحریفانی که آنها را نام اول  
 داسی و در دلیل پنجم از فصل اول از همین نام معلوم و مشخص نمودیم که این مخالف عذرت و قصد تبا سار ای بسیار است  
 مخالف قرآن غلط و با تحریف است بر سه مرتبه و الخواتب اما آنکه مخالفی که بهما پس قرآن و کتب عهد پس است سایر قول متسن  
 نوع است نوع اول با عسار احکام منسوخه نوع دوم عسار بعضی الا مکه دیگر آنها در قرآن باقی میشود و در کتب عهد  
 دیگر آنها شده است نوع سیم با عسار این که نام بعضی حالات و قصص در قرآن مخالف است با بیان آن گشت ملا در بیان این  
 آن سر ملل بجهت نشار حدیث از هم علیهم السلام در باب (۱۸) از سر بکوس گوید که از هم علیهم السلام طعام از برای ملائکه خاصه کردند  
 خوردند و همان قصه را در سوره مبارکه هود علیهم السلام معربا بد و طعام خوردن ملائکه را انکار نموده و صدرا و اعلم میفرماید  
 چنانچه میفرماید کلماتی را آید بههم لا نصیل الیه الخ و قصه لوط علیهم السلام در باب (۱۹) از سر بکوس بیان گشته است و در اینجا  
 گوید لوط علیهم السلام را خورد و با دختران خود را کرد و در قرآن محدود در سوره مبارکه هود هم قصه را بیان میکند سر این خورد  
 و را کردن لوط علیهم السلام نمیکند و همچنین در سایر سوره های قرآنی هم امر جله بیان گشته است و هکذا مسئله را کردن حدیث  
 دار علیهم السلام آوردند اما (۱۱) از کتاب قدیم متعوشل بوضوح تمام بیان گشته است و در سوره مبارکه ص قصه را آوردند و علیهم السلام  
 بیان میفرماید و را کردن او را نمیکند و در باب (۱۱) از سر ملوک اول بوضوح تمام میفرماید که سلمان علیهم السلام را در دست  
 کردند و ساری معاند برای اصنام نمود و قرآن محدود صراحتا بد و اعلم میماند و میگوید و ما اکثر سلبان و لیکن السابا و اکثر  
 و من علمها که مخالف قرآن با آن گشت در بیان قصص و حالات این چهرها و غیر اینهاست و بحالی بسیار برای بسیار  
 که طعن نماید بر قرآن با عسار انواع ثلثه از اختلاف و اما با عسار نوع اول را که در باب چهارم بوضوح تمام داسی که در اینجا  
 قرآن ندارد بلکه در ساری مل بکمره سدا مسود و عینی هم ندارد بلکه با عسار اوفاب و اشخاص شیخ از جمله او را مناسب و در  
 مذکور بیان نمودیم که سرع عینی جمع احکام بورد داسی نمود الا بعضی از احکام عسره مشهوره و در آن بعض هم بکمال واضع  
 کردند سایر قول مستحسن بکمال هم و عی است از انواع شیخ پس احکام عسره هم این اعشار منسوخ کردند و بعد از آن سارا و سدا  
 از برای مسیحی عامل که طعن بر قرآن نمائند با عسار از نوع مخالف و اما با عسار نوع مانی این هم مل اول است و او را که  
 دارد بکثر طعن الا احصاء از آنها میماند که در بیان - و آمده شاهد موافق حدیث و حواشی شاهد اول امر (۹) از رساله  
 خود را بر بخور رسیده است (۹) اما مشکا شل ریس ملائکه چون در راه حد موسی با ایلان سار عهه مکرر جواب نمود که حکم  
 امر را بر آورد بلکه کف حد او را نوعی و میماند آنهی سار عهه مشکا شل با ایلان در راه حد موسی در هیچ کتابی از کتب عهد عی  
 ذکر نیست است شاهد قدیم در همین رساله امر (۱۴ و ۱۵) بیان بخوریم ما فتر است (۱۴) لکن خویش که هفتم از آدم بود در آمده  
 - چنانچه سدا حدیث را در هر از او بعد سن خواهد آمد (۱۵) ما هر چه از وی میماند و جمع شد سارا را  
 - ما عی که اسان کردند به این صحاح و سب که خاصان حدیث بخلاف آنکه سدا سببی و از این حدیثی



خری در کانی ارگت عهد عشق بنیست شاهد همی اسم (۲۱) ارباب (۱۲) اور ساله عزرائیلان ماس بخور فخرافتر است (۲۳)  
 وان رطب بخدی رسناک بود که موسی کعبت ثوبان ولور نام آنهی و این حال در باب (۱۹) اوسفر جوج مد کورا  
 لکن در احوال و در کتاب دیگر ارگت عهد عشق این فخره باب بنمود که موسی کعبت ثوبان ولور نام شاهد چها  
 ایه (۲۱) ارباب (۳) اور ساله ثابیر شهبوناوس باب بخور فخرافتر است (۸) و همچنانیکه تنس و بمسین نام موسی مقاومت  
 کردند ایها بهرا زانسی مقاومت میسند که مردم فاسد العمل و مردود را نماسد آنهی را این حال در باب (۲۶) اوسفر جوج  
 مد کورا سب اثری را این دو اسم در ان نام و در باب دیگر و در کتاب احوال عهد عشق نامت بنمود شاهد چها  
 ایه (۶) ارباب (۱۵) اور ساله اولی بولس باهل مریش ماس بخور فخرافتر است (۶) این را ان سرافده ارباب صد زاده و یکبار  
 ظاهر شد که شتر ایشان نام مردانی هستند ثابیر صبی غنیر اند آنهی اری یافت نمیشود این جرد و احوالی را ناچل  
 و در کتاب اعمال خوارین و حال امکه لو احوال است در غیر امثال این احوال و احوال شاهد شیم در ایه (۳۵) ارباب  
 (۲) ارکات اعمال رسولان ماس بخور فخرافتر است (۳۵) و بخاطر این اید سخا حلا وید عیسی را که او کعبت دادن از کرم مر  
 مراست آنهی و این قول در احوالی را ناچل ارباب مدع نام بنمود شاهد چها اسماسکه در باب اول و احوال ماس بعد از و احوال  
 مرفوم گردیده است در کانی ارگت عهد عشق نام بنمود شاهد همی اسم (۲۶) ارکات اعمال رسولان ارباب (۳۳)  
 ماس بخور فخرافتر است (۲۳) چون چهل سال رعبوی عیسی موسی سری کعبت خاطرین رسیده که مراد را بخود ال اسرائیل  
 عقد عابد (۲۴) و چون یکی را مظلوم دید و امانت نمود و اسفا ان عاخر و اکسده ان مصر را مکعب (۲۵) در کانی مر که  
 مراد از ان خواهد فهمید که خدا و سوا و انرا احوال عاقد د ایه مکرر مد (۲۶) و در مرد ای ان روز خود را ظاهر کرد  
 ره را انسان که ماریه معبود و خواست فاس انسان مضامیده پیش کعبت ماس مراد ان مساشد سکندر کجرا  
 کعب (۲۷) انگاه انکه مرهسانه خود بعدی معبود او را و کرد کعب کی نور ابر با کعبه در اساحت (۲۸) اما میخواست اهی مر  
 تسبیح انکه اصرار و نور کعبی آنهی و این حال در باب ماس بخور جوج مد کورا سب لکن بعضی اسما در کتاب اعمال ذکر شده  
 در احوال در ان امد و عمارت سفر جوج ارباب (۱۱) ماس بخواس (۱۱) و واقع مد در ان راه که موسی بر لست مراد از  
 سرون امد و ساد های ان کرب مراد مصر را دید که مرد عزرائیل مراد از ان (۱۳) و اسطرب و انطرب بکاه کرد  
 چون کعبه را دید مصر را کعب وار ادر باب هان کرد (۱۳) و در د مکر سرون امد و اسطرب در مرد عربی ماریه مکر مد  
 کعب که رمق خود را حرام مر (۱۴) و احوال کعب کعب که و اسطرب و احوال کعبه مراد از ان است با صد کعب مراد از ان  
 مصر را کعبی داری شاهد همی اسم (۶) اور ساله یهو ذان ماس بخور فخرافتر است (۶) و مر سکا که اصل مقام خود را حفظ  
 نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را بر نمودند در ریحهای اندی در ریح طلب بجهت مصاص بود عظیم بکاه داسب شاهد چها  
 در ایه (۴) ارباب (۲) اور ساله ماس بطرین ماس بخور رسیده است (۴) دیگر اهر کاه حلام مر سکا کی که کاه کرد مد سعفت  
 بلکه اسار انهم انداح ریحهای طلب سرد ما اسکه مار و حواجر و ساسد آنهی این طای که ان طرین یهودی جوج  
 فعل سد نام بنمود در کانی ارگت عهد عشق بلکه ظاهر اسکه در ریح ماسد مر که احوال عمارت جن معهود مسود که  
 مراد از ملائکه بخوس ساطین باشد و حال انکه ساطین بنمود اند به بخوس بنمود شاهد مدعانات ارکات ارباب  
 و ایه (۱۳) ارباب اول ارحل مرش و ایه (۸) ارباب (۵) اور ساله اول طرین عزرائیلان ماس شاهد ماریه اسم  
 ارباب (۵) ماس بخور فخرافتر است (۱۱) اهای و ایه بخور فخرافتر است (۱۱) اهای و ایه بخور فخرافتر است (۱۱)  
 علیه السلام در باب (۲۹) اوسفر کون مد کورا سب باها و ایه بخور فخرافتر است (۱۱) اهای و ایه بخور فخرافتر است (۱۱)  
 بخوس لادم بنیست اگر چه عال است شاهد فخرافتر است (۱۱) اهای و ایه بخور فخرافتر است (۱۱)



لکنه تا فرستد کامیاب کردید تا دوشد که کان و پرا الفاس نمود و او را دوشد تا بل یافت و در اینجا ما گفتیم که در آنجایی  
حال مصداق است بقول علی علیه السلام ما ملک ذیاب (۳۲) از سر و گوشت مذکور است که بر بعضی علمای مذکور است و در اینجا  
و از حق فطری سار و شاهد از آنکه خودیم مثل اینکه در اجمل ذکر حق و حقیقت و قیامت و خدای تعالی و در این حال و در  
اثری از آن امور در کتب معتبره یافت میشود لکن در کتب معتبره یافت میشود مگر مواجید و بیواری مطیع و فطری  
و بیواری برای خاصین پس از شاهد مذکور و واضح و آشکار کردید که اگر بعضی امور و احوال در کتب مذکور شود و در کتب معتبره  
ذکر آن نشده باشد لکن به کتاب معتبره است و الا ما بعد اجمل کاد است که محضه اشکالش را لا ینکدر در نور و برکت  
و دیگر از عهد عتیق ذکر آن مکرر است پس حق است که کتاب سابق لا دم نیست که مشغول باشد در ذکر جمیع حالات که شکار  
نوعی که اسماء جمیع اولاد آدم و شبت و غیرهم و کذا مراد از آن ایشان در نور و برکت مذکور کرده است و در نفس و والی وجود  
در دجل شرح ابر (۲۵) از باب (۱۶) از سر و ملوک ثانی بابی بحرفه یافته است ذکر این رسول بوس یافت میشود مگر در  
ابر و در بیان مشهور و دیگر ماهر و او در کتب احوال احادیث بوس احوال ثانی که در بعضی احادیثی تدار برای پور  
سلطان در بخار و سلاطین عمر ابا یافت میشود علت و سبب هر محض است که کتب کثیره اعیان در رد ما یافت میشود لکن  
سنت این بر هر یک که اعیان جمیع احادیث خود شار و احوال ثانی اندر نوشته اند آنجایی که این قول مصداق عام و لا ینکدر  
تا بجه که ما کنیم و نوشتم و ابر (۳) از باب (۲۰) از اجمل بوختا بابی بحرفه یافته است (۲) و بعضی محرات سناد دیگر مرد  
شاکر دان نمود که در این کتاب بوس شد و ابر (۲۵) از باب (۲۱) ابصار از اجمل بوختا بابی بحرفه یافته است (۲۵) دیگر که  
سپار و بعضی محرات آورد که اگر در امر نوشته شود کما ملایم که جهان هم کماش بوسه ها را داد اسنادی که احوال  
از ما لغت است و لیکن در شهر معاذ اینها است که جمیع حالات و محرات بعضی علمای مذکور را داخل بوسه رسیده است پس که  
در فرائد محدثی از محرات و حالات بعضی را از اجداد را محمل ذکر نماید مانند مران محدثان که در حال طاعن با معارف  
ثانی مران ما در حال طاعن است با معارف و اول ملا تفاوت و اما نوعی است که مثل این اختلاف در کتب معتبره  
نماید بکر سناد است و همچنین در میان اجداد ما که در کتب اجداد بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را و بعضی بحرفه یافته و بعضی بحرفه یافته  
از باب اول دانی و در میان نسخ ملازمه نور بزم احادیث است بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را و بعضی بحرفه یافته و بعضی بحرفه یافته  
در باب دانی دانی لیکن فضا و سببها را احوال ایشان است که ما در شهر در اکثر اوقات معاطه میسازد مرعوم مسلمین  
هذا است دانسته که در این وضع بر بعضی از احادیث ذکر میسازد و در طول این امر بر ما که حالی افتاده معتمد است  
**احادیث اول** که زمان احوال دم نارمان طوفان و بحار با عیال بود عا<sup>۱۵۵</sup> که هر دو صد و سی سال است  
و مرقی نور بزم سامر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث دوم** که زمان طوفان و ناو لاد با هر هم با عیال  
عمر ابره دو صد و دو سال و موافق و ما بر بکر هر دو صد و دو سال است **احادیث سوم** در شهر بوسه ها را  
من از محمد و صالح بط و احد ما فم مسود که ان سناست در عر اشر و سامر بزم دارد و همچنین سقزل و احادیث اقام و کذا  
ما رخ بوسه ها را هم دارد لکن لو فای اجلی بر بکر بوسه ها را کرده است و فسان و در میان سبب بکر یاد کرده است  
شخص واحد بر محس که بعضی بوسه ها را عفا د عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
**اختلاف چهارم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
و مرقی نور بزم سامر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث پنجم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث ششم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث هفتم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث هشتم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث نهم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث دهم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث یازدهم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث بیستم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و دوم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سوم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و چهارم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و پنجم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و ششم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و هفتم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و هشتم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و نهم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و دهم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و یازدهم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و بیستم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و دوم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و سوم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و چهارم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و پنجم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و ششم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و هفتم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و هشتم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و نهم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و دهم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و یازدهم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و بیستم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و سی و دوم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و سی و سوم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث سی و سی و سی و چهارم** که در موضع سانی که بعضی بحرفه یافته و بوسه ها را کرده است و عا مامد و عر اشر و سامر بزم را عطل و اطل بداد تا کذا با محمل لسان لا دم ساند  
ما بر بکر هر دو صد و هفت سال است **احادیث**



















شدن اجماعی است و بیست و پنج نفر از او اند و وجهی که در میان او و سایر قریبان خود مرعوم است و در میان ایشان  
 فرمود و چون حاجت بر نداشتن فرج و در بیست و پنج نفر از او اند و وجهی که در میان او و سایر قریبان خود مرعوم است و در میان ایشان  
 مرعوم است که اعداد و سلسله بیان و این (۱۷) اردو و یکصد و شصت است نهی اختلاف بین شش حقوق مشهور  
 یکبار از اختلافی استخراج کرده است بنمایین سامری و صراحت و اینها را مضمون شش قسم بوده است نیز اول اختلاف است  
 که سامری در آن هیچ ترا علیت است و آن بارده اختلاف است نیز در آن اختلاف است که قریب و بیان کلام مفصّل است  
 سامری است و آن هفت اختلاف است نیز در آن اختلاف است که در سامری زیاد پیدا میشود و آن سرده اختلاف است  
 اختلاف نیست که سامری در آن اعتراف است و حق و حقوق و طبر است و آن هفت اختلاف است نیز در آن اختلاف است که  
 در آن الطب و مباحث است و آن ده اختلاف است نیز در آن اختلاف است که سامری در آن مافصل است و آن ده  
 تفصیل اختلافان مذکوره مابین محاسن

**قسم اول از بارده اختلاف** **فیمز و مرهفت اختلاف است**

در سفر نکوس (۹) ابرام ناب ۲	۸ سفر جروح (۲) ناب ۲	سفر نکوس (۶) ناب ۴۹	سفر شقی (۱) ناب ۳۲
۲ ناب ۷ و ۱۹ ناب ۱۹ و ۲ ناب ۲	ناب ۴	۲ ناب ۳۵ و ۱۷ ناب ۳۷	۵ ناب ۳۲
۱۶ ناب ۳۳ و ۱۴ ناب ۱۳	در سفر اسناد (۱) ناب ۲۱	۳ ناب ۳۳ و ۳ ناب ۳۱	۴ ناب ۳۷
۱۱ ناب ۴۹ و ۲ ناب ۵			
در سفر احار (۲) ناب ۱۷			

**قسم دوم از بارده اختلاف** **فیمز و مرهفت اختلاف است**

در سفر نکوس (۳) ناب ۱۵	در سفر جروح (۷) ناب ۱۸	در سفر نکوس (۱۳) ناب ۲	در سفر جروح (۳۱) ناب ۵
۱۵ ناب ۳۶ و ۳ ناب ۱۶	۱۸ ناب ۷ و ۲ ناب ۷	۲ ناب ۱۰ و ۴ ناب ۹	۵ ناب ۱۰ و ۳ ناب ۵
۴ ناب ۴۱	۲ ناب ۲۱ و ۵ ناب ۲۲	۱۹ ناب ۱۱ و ۱ ناب ۱۱	۱۵ ناب ۱۵
۲۳ ناب ۹	۲۲ ناب ۲۲	۱۸ ناب ۱۲ و ۱۹ ناب ۱۶	۲ ناب ۲
در سفر احار (۲) ناب ۱۷	در سفر اسناد (۱) ناب ۲۱	۳ ناب ۳۳ و ۷ ناب ۳۵	در سفر عتد (۱) ناب ۲۲
۱ ناب ۱۰ و ۴ ناب ۱۷	۵ ناب ۲۱	۳ ناب ۳۶ و ۵ ناب ۳۱	۳ ناب ۳۲

**قسم سوم از بارده اختلاف** **فیمز و مرهفت اختلاف است**

در سفر نکوس (۶) ناب ۸	در سفر جروح (۲) ناب ۴	در سفر نکوس (۲) ناب ۱۶	در سفر نکوس (۲) ناب ۳۵
۸ ناب ۵ و ۳ ناب ۱۱	۴ ناب ۱۲ و ۱۲ ناب ۱۲	۱۶ ناب ۲ و ۱۴ ناب ۳۵	
۳ ناب ۳۶ و ۲ ناب ۲۵			
در سفر عتد (۱) ناب ۴	در سفر اسناد (۱) ناب ۱۶		

و محقق مشهوران هورن در خط دوم از بعضی خود المصنوع گفته است که سبک محقق مشهور اکابر معاند کرده است  
 نیز عمل شمر را با سامری احکام محقق با الاکلام و انصاف را اسحق کرده است و در آن مواضع نیز سامری التمس







مسیح عیسی بن مریم را بدو این ارجمند متواتر داشتند در نزد ایشان مانند تورات ایشان و خودش و پدرش و پسرش را در حق  
 در نزد نصاری اسمش یواحیر بوده و عمران و شتراد در داشتند در نزد ایشان و جاعن یهود و وادادی را ایشان نقل فرموده است  
 که گویند عمر براس الله و بدالله معلوله است سر طاهره و نرنا و بل بر محل هرگاه احدی را ایشان قائل یا قبول شود در نزد  
 ایشان کافر و خارج از ملت است و فضیلتی که اینها اهل کتاب در اینها و در قرآن و اخبار مذکورند بسیار است و در  
 همه و حجت و بطول کلام است نه چند کلام اس کونی تمام شد مؤلف **عمر الله انکوی** که اینها را حاشیه بنویست  
 رساله اس کونی و جواب این شهادت را در احوال مذکور نموده ام اگر خواهی شری و روح کن و در اخبار هر کوم می خواهی این شهادت  
 نمایی این شهادت مسی بر مخالف قرآن مجید است تا آنکه عهد پس و خود استی که مخالف قرآن تا این کتب هیچ وجه معتبر  
 نیست و موافق صلح نخواهد بود زیرا که اول آن کتب عموماً مخرب و حواب هستند چنانکه بعضی از اولاد در این کتابها  
 ذاتی مخصوص در سابق اول و در قدم اول و تا به اسد صبیح و متصل به دارند مصعب و ثالثاً صبیح ثلاثه نور بن مخالف  
 بکد بکر می باشد و کد بکر می باشد اگر مخالف مصعب می باشد و در سبک است به ثلثه نور بن و احوال نور بن  
 خواهد بود و ثالثاً اسفار حشر نور بن بر مخالف بکد بکر می باشد و حامی اصحابی است مخالف نور بن می باشد حتی در  
 احکام هم ساقی ساعی مدخل مخالف عهد عشق است ساعی اما حلی از مخالف بکد بکر می باشد و اما حلی سر و که مخالف  
 از بعد از کرب و اما سار سال حواریون مخالف احلی می باشد و با سار سال حواریون مخالف بکد بکر است و با سار عام  
 نمیتواند بگوید که جمع خواهد بود عالم اولاد در کتب موسسه شد و تا ساحع کتب محفوظ نماند مدسب ما رسد هر کس در صحیح  
 و فایع عالم را خواهد داشت مداند که چه مقدار او کتب تلف شد و فاسد و صایع گردید و هر کس با ریح اعراب خط خواهد  
 باشد که در مصر مسلط شد مد مد مد بکار سالان اخوان کتب و در سالهای روم الی سبب سالان را می باشد که در  
 مسلط بود مد در اغلب کار سالان اخوان و انلاف کشید بود چنانکه در احوال تاریخی او و اولاد این کتاب در صحن مان امور مشابه  
 کدسب و حال بحال نصرانی بود در انلاف کتب معلوم است و خود اهل کتاب هر روز هستند که سبب محله کباب را کتب  
 را سائل مخالف مداند که همان امور در دست را و دوم از محله اول بالا برنا طبعه ذاتی این در این صورت حاصل حکوم حرات  
 حنارب مکد بکر یکدس صحن مد کوه و در قرآن و احادیث اهل اسلام که کتب مد خود را در دو مایع بطررها ها  
 کوئم کداس کویر الط و با معط است جاهل و عوام و اصحاب اسلاف و معروضی که غلبه بر دارند بر هر که حقیقت  
 صادر است می و کد بکر با آنها می کند که اخبار و و هاسی و در و صاری خاص و موجود است بطور اجمال اگر تا ها اسامیه  
 سود و این موضع برای الزام خصم سانسب اول و قسیر سلمان و ملکه رسا و قسیر و در حله و صورت سلمان علی السلام  
 حق و طهور برای او و سبب بکد بکر و سوار که التل مد کور کشره با سبک در اخلاص است معشره است در (نور کوه) مالی کباب  
 (اسکر) مد در ح و موجود است هر که در داس که در (کرم) عوص هدهد حوس صحرایی نوشته شده است و با معلو  
 که حوس صحرایی همان هدهد است و اصاد در کاب مد کور و مد کور که حصر سلمان شریع هر نموده و مد و قسیر  
 که در آنها و دیها و سبها و بر طهای پندرس صورت داور و اخاص نموده و از این سوار مد و اسر بر جود و مد شد  
 حکم کرد که لیکر بان او را هر قبل خاص شود برای رخص و تازی و حوس صحرایی در داس مد مد الحرقه و هقد لیکر  
 و قال مالی لا اری الهد هد و ارجله و اصحاب است که شریع حصر و احصار سکر برای رخص سال سلطان عادل موس  
 نیست و صلاعی التی و چون اس امور غیر واقع عمر لای بود در قرآن مد دکر مد و ارجع صحیح و ماسع و مد سل  
 سله است در قمر مسئله عدم صحت نقل حصر مسیح علیه السلام که در سوره مبارکه متا مسعود کتب سبب مد  
 جمع خوانش و مد های مسخره اتفاق و اجماع ندارند بر اینکه حتماً عیسی مصلوب و کتب بلکه هر دو خوانش







چهارم و مسئله وضع طور فوق رأسه اسر اشل که دنیا بر شصت سده رسیده است و بنا بر این که در این کتاب مذکور است بحث ثالث عشر فائل و اید اخذ نامیه افکار و در فضا افکار و الطور الخ و وصل (۲) از باب (۱۷) و حواله ساداه مدین بحکم مکتوبست پوشا بدم من رشتا کو و اگر کو با آن سر پوشی و درون رأس شما انهنی پنجم مسئله از باب ساداه سامری که در باب (۸۷ و ۸۸) از سوره طه مسطور است بحث ثالث الف السامری فی تاسخ لهنم علی اقصاء له حواله در پنجم و رتبه العبد مدین بحکم مکتوبست و این کو ساه نامت دزد بهرون آمد و اهل اسر اشل از ایدید و زانی و هو ایه کو بد که مثالی نامی در حواله بهان شده و در فضا کو ساه مکتوبست اسر اشل و اگر ساداه انهنی فضا در فضا فی ثالثی که در باب (۳۲) از سوره جرح مسطور است که ضائع علی برای اصلال یهود حیات غریب العباد الله بوده است چنانکه در وصل دوم از باب پنجم قریب بان صاحب و نویسنده یکصد و این کو ساه اصلال را بدینا علیهم السلام باشد و در اصل عصمت از حواله ششم پنجم از مقدمه حلالی این کتاب ساداه نامت و اید و محله معروف و مطوع و منسب است الحمد لله و تا العالمین و بلکه ضائع علی مثالی نامی بود که قرآن مجید و زالف سامری از دحضه شاهیست و ساداه تون درصال و وصل بودن و پنجمه اینکه در جرح اول قرآن کامل شده بود در میان یهود که هر سال و وصل ایشان از سامری می کشند و کربان جرح مدینه است که شهر ساره محظوظ و از چهار صد سال بعد و حصر مونی علیه السلام باشد است و بعد در کرمه و اصله لهنم السامری ابیکه ای اصله رحل کان کالتامری المعهود عند اليهود فی الاصلال و الحائره و اعراض بعض اهل کتاب در باب کاسف از رحل و عباد و عباد ان عدم اطلاع است بر سلسله قرآن ششم مسئله میزان که در قرآن مجید در مواضع متواتر شده است از جمله در سوره مبارکه العارعه او یک مدینه در صورتی که در باب (۱۲) رصب نامه از هم که اولاد مصر به چهار صد سال قبل از هجرت درلسان یونانی تألیف و تصنیف کرده است و معنی رحمت است و خود است و در کتاب الاموات که ساداه ادم را اول است ایضا بمسئله وجود است هفتم مسئله اعزای بر در صفت نامه از هم مکتوب هشتم مسئله هاسرین فائل که در سوره المائده مکتوبست در رکوم یونانیان بن عربی ثل و در رکوم و روستلی او که یهود مکتوبست نهم مسئله در فائل هائل زاد در کتاب پرتی زانی العبد و باب (۲۱) مسطور است الا انکه در کتاب مذکور مسطور که سیه که عرب حصر ادم و حواله و اعلم بود که حیات هائل با چطور در عیاسد و ان عطا است مرد و حواله و حواله اول انکه حیات ادم بنی و حلقه الله تعالی بود بنی و حلقه الله تعالی احکام الله و اگر از جمله انها احکام اموات نامت بطریق و حواله و الهام بنامت به علم عرب فائل اذ کان العرب دلیل فی سیدنا هم سلسله الها الکبا و فائل از جمله ها الکبا است و عرب دلیل ها الکبا است حدیثی که حدیثی در عالم جمع است و اعلم حصر است و مرود و علم ادم الاسماء کتبا و از جمله اسماء حصر مرود است و اعلم اسماء معتمد و روع ان حقه است و این شد که قول ما که عرب علم ارم علیه السلام است فائل است در هفتم و مضمون من آمل دلیک کتبا علی بن اسر اشل لا قولی فاعالی احوال الساجده در میانه سید در باب (۳۱) (۵) مسطور است بر مفسر یهودی در جرح شریع این ارباب (۴) از سفر یونان سرج اسمسله و انیس عوده است ما در دهم و فیه سرج فایس از هم حلیل علی سقا و الله و علیه السلام از این مرود و سکشن از مرود و اصام را و اظهاده السوره ما و سرج احوال و کمره در سران مجید مسطور کثیر است و یک مدینه در وصل (۷) از مدز این راه در دس سرج ارباب (۵) از سفر یونان سرج عطا انور که معنی انش است مر فوم کسید و یونانیان عربی سرج در شرح ابداه ارباب (۶) از مریدین حواله ساداه و فایع ساداه فیه که مرود از هم زاد و انش از احاد از که صامش را عمارت می بود که در ساداه داده شد و ری و اصور ساداه سرجی و اقل حقیقه که یونان کتبا مرود و امر معهود و مسود امر اول



اینکه مرده معاصر حضرت حلیل الله بوده امری که اینک احباب زانافشا ملاحظه و انشیراد و سلام شدیم معلوم  
 میشود که اعتراض و انکار صاحب جامع الاسلام در صفحه (۵۸) از نسخه مطبوعه شما در کتاب مذکور هر دو امر را لغو نمائید  
 و کائنات رهنمای جهل و غصه است و دست استثناء معترض و محذوف شدیم از یهود و بدلیل و برهان برای بجهت و ثبات  
 و از اجماع خود و صون اصول فاسد و کساد است و آنچه در حق حصر مرید علی السلام واقع گردیده است که او معصوم  
 بهیال المقدس بوده از یک فدیعه در فصل (۳ و ۴ و ۵) از پروتو تحلیون به قیود صبر سر و طامکونست در آن درجه  
 و فضا حله حنا و هری آیات مجید الخ در فصل (۲۰) از کتاب تولد مرید و طعولت مسیح مکونست سپهر  
 و محرم یکم حضرت مسیح در مهد در محل طعولت مسیح مذکور است چنانچه در هر دو محرمه دیده شدن ظهور محرمه مسیح  
 الخ به قیود طبر آبادی الله در کتاب یونانی المینی به دشارب و نمای اسرائیلی در فصل (۲) مدد در ح و موجود است  
 و حاصل نشان یونانی اینک حضرت عیسی بحسب الیه بود و در میان بهرات تاری میگرد در دوم الشب دوا رده صورت  
 از کل ساحا اطفال دیگر بر ناوی تاری میگرد و چون شخص یهودی بحال زامشاهده نمود پس در تن یوسف گفت  
 پس تو در هر صورت عصور ساحه و دست را الوده کرده است و یوسف ممکن مرید زامده نوی ملک رده گفت چنانچه  
 مرتکب بر اعمال بدستوی که جابر نیست و حجاب عیسی دسهای خود را مرهم رده و عصا بر مرید پس عصا بر پر و از تو  
 رحلت حکم کمال رفت و چون جامع یهود بحال زامشاهده نمود مدد مسیح کرد بدین معنی المختصا لا یجعی که نمای این محرمه  
 در فصل (۳ و ۴ و ۵) از محل طعولت بصا ناحی نقاب موجود است یا در هر دو ما یراقی عند الله الابی الیکام الخ  
 سوره مرید در فصل اول محل طعولت از کتاب یونانی یوسف در شین الکیه که مفاص حضرت عیسی علیه السلام بود و این کلمات  
 نشده بود یعنی یکم مسیح مذکور و مسطور است و انحراف صاحب جامع در صفحه (۱۴۲ و ۱۴۴) از نسخه مطبوعه در سه  
 ساقی الذکر بر محرمه مذکور مدد مسیح که حضرت محمد این محرمه را از مار به مطبوعه شیب و چپ حال کرد که در محل اصلی است  
 و داخل قرآن خود نمود و باطل است زیرا که این محرمه در سوره مبارکه مرید مسطور است و امیکه است الاجماع یعنی این سوره  
 مبارکه در مکه معظمه قبل از هجرت بارل شده است و مار به مطبوعه در سال ششم هجرت مالانفان در مدینه منوره جلست  
 حصر بشریه با مدد مسیح که امکان دارد که حصر با این محرمه را راوا استماع نموده و در قرآن خود مدد مسیح نماید یا نمی  
 جمیع اعتراضات بر کشتن در کتاب مسطور و از این قبل است که هر یکی مسی را حالاب فاسد خود وی است و مار و کبر  
 در ساله شریعه نهر المسحون مابین و همان المسلمین نوشه ام اساء الله تعالی عفرین طبع شده منسوخ مسودین  
 ظاهر و اسکار گردید که اعتراضات کوبه و عرا و اهل کتاب عرصا و مرید و اسب ما یراقی عند الله الابی الیکام الخ  
 ما اهل اسلام طریق انصاف را در دست داده بطریق خود و اعصاف مسی میباید زیرا که جمیع ما آورده القرآن والاخاد  
 و انچه در عالم اهل اسلام نام منشود باید و یک ما هس وجود دارد ما را در هر گاه وجود داشته باشد میگوید که اینرا  
 از قرآن کتاب احد نموده و مواوی مثل خود کرده و باید کرده و در قرآن خود مدد مسیح نموده و اگر خود مدد داشته باشد میگوید  
 بعلم با حکم اصغر در هیچ کتاب نموده پس را کاد است و بمبدأم اگر کسی از جماعت یهود که مسکر ملک مسیح هستند  
 مذکور اعتراض نماید جوابان چه خواهد بود که ما این را انجیاب غا حونا تسد و هکذا اگرین پرسشها و عند انصاف  
 بهایست مدد اعتراض نماید با این قسم خواهد گفت خدایا این تمیل اعتراضات عن خالت و بهایت حنا است  
 کیست زانال که خود مستند در اسباب غا فاند فاسد خود منسوخ مسود ما و ال را خوال و عادت و کثرت ام ساله عیسی  
 س پرستان همدارستان و غیره از مذاهب غایب و حلیا اس مدد صاحب بهر آن الحق و اثبات نیست که عن راسر کما  
 در فصل (۲) از کتاب (۲) و صفحه (۸۷ و ۸۸) از مصباح الاسلام از نسخه مطبوعه شما ۱۸۶۱ در آلمان در بحر عمان



و بنابر موده است هرگاه کسی در راه دامن الهی بگردد و در اثر عیبی کند و بموجب ذات و صفات و طبائع الهیاتی و در  
منوخر شود هرگز پس طریقت در وحدت و احوال و فیاس خواهد نمود و او بهین راه که راست است در تعلیمات بعضی مذاهب  
پرسن بیشک نحو اشاره مثلیت در دامن الهی و غیره از اهل اهل همد که منافع مذاهب برآمده اند هر چند که محال آن است  
فاصل کشنده نشان خود را بر پیشانی سپارند و بطریقه اشارت که در کتب قدیمه ایشان یافت میشود از حدای واحد حقیقی برخوردار  
دارند چنانکه سایر مصائب مطالب و بده نام کند مدتها پیش از حدای خود را بر سر صف در غایت بیان اظهار نموده است  
در صفت اول ماسم برآمده که اصل اصول و خالق کل و در صفت ثانی و پیشو که حافظ کل و در صفت ثالث ماسم شبیه که  
محرّب و ممدّل همه اشیاء است چنانکه او کتاب هستی و اسکافات که محض حقا و کتاب و بده است معلوم آشکار است و در  
کتاب معروف در خصوص تعلیم مثلیت همد و ان مدین عبارت مرموم است که برآمده و بپشت و پیشو همان داب واحد است و سوال  
نمودن که آیا کدام یک از آن سه که یکدیگر را علی است و علی است و این هر چه واضح و روشن است که تعلیم هر یک همد یا  
از آن هر یکی یعنی مثلیت میباشد تعلیم سلست دامن الهی است که در احوال واضح بنیان و در بودیه اشاره نشان رفته  
و هیچ مدتها الهی بت که ممکن مد کوزه در میان ولایت همد و نشان و حسن واضح است و در مده غنیم اهل عصر که در  
اعوان مرموع و مانعه بوده است هر اشاره بدست نقلیه در ذات حلا و مرمه چنانکه اگر کسی که جهش بیان و شرح مذاهب  
صیبه و مرموم کشنده واضح میگردد و بعض حکمای اتمام قدیم برار زاه تفکر و تف در باره دامن الهی با مرشد طریقت و کمال  
و حسن فاس موده اند که دامن خدای را در حالی درست ثلاث در ذات داب بدست از حله فلاطون نام که یکی از مشهورین  
حکمای بام سلف و مرمه چهار صد سال قبل از مسیح و هزار سال پیش از محمد زنده بود حکمای واحد و قدیم و حلالی انسان  
اعتماد داسه است اما هر چند که باس اعتقاد رسیده بود و باس کمال و انانیت که با هیولا ماسد حله نام است و حلا  
اسکه عالم را نفوذ و قدرت خود را بر همه بلکه از هیولا افریده باشد و بنا بر این حلا را اصل حمر و هیولا را اصل سر مده است  
در خصوص داب الهی معنی یک نوع ثلث موده است بدین عبارت که دامن حلا را اسمی در داب و عمل کل و حسن کل داب  
داب محس را پدر خوانده و عمل کل را علم و معرف الهی تحصیل داده است و در خصوص حسن کل کمال او چس موده که عالم  
از علامه و آثار هیولا ایجاد کشیده چنانکه مرماب و تعلیمات مذکوره او کتاب خود طیمون بن ماسم واضح و معلوم میگردد و بعض  
از حکمای بعد از علم مرموز اسامی را فلاطون قول نموده در کتاب خود در شان ثب ساحت اندامی با لفاظه مختصا و بعد از  
و ما و ذی حکمای یونان بعض حکمای اهل اسلام بر بطریقه افکار مرمه در باره داب الهی موده با در حد حال و کمال رسیده اند  
که داب الهی وحدت محس است و سایرین فاعل بکرم در وحدت داب الهی مده اند و بعضی از مرموز و اسم موده  
مثل کاشانی و حلالی و حای و النبط و النعم مفسود انسان را همد است و حال مفسود ما این است که باس م  
مفسود انسان را همد است و بعضی از مرموز و اسم موده اند که مرماب و تعلیمات مذکوره او کتاب خود طیمون بن ماسم واضح و معلوم میگردد و بعض  
از حکمای بعد از علم مرموز اسامی را فلاطون قول نموده در کتاب خود در شان ثب ساحت اندامی با لفاظه مختصا و بعد از  
و ما و ذی حکمای یونان بعض حکمای اهل اسلام بر بطریقه افکار مرمه در باره داب الهی موده با در حد حال و کمال رسیده اند  
که داب الهی وحدت محس است و سایرین فاعل بکرم در وحدت داب الهی مده اند و بعضی از مرموز و اسم موده  
مثل کاشانی و حلالی و حای و النبط و النعم مفسود انسان را همد است و حال مفسود ما این است که باس م



در کربانای اسلام حسین

[illegible]



[illegible]



و در این

اما بعد حبل را موت کلاعد بر وی با توفیق عاظم و این بیستم میل چهار صد و بیست و یکم که روزی که عالم خواهی شد و ملک  
و را گفت بعد از این که سوگند نمودم که سوای زانسی نامم حلا و مد چیری من نگوئی و بیست و یکم که زانسی بخواهی زانسی  
است که تو کوش خواهی شد و اسرائیل مثل کلثبی نشان در کوهها پراکند خواهد شد و حلا و مد من فرمود که ایها صاحب دنیا  
ملک اسرائیل ملک یهود که با من فزانه که مخصوص من بر سکونی شود خواهد کرد (۱۹) و مسکا پناه که پیش کلام حلا و مد را  
نسو حلا و مد را دیدم که هر کسی می دسد و عاظمی لشکر آسمان بر است و چنین می آید (۲۰) و حلا و مد من فرمود که اخبار را که خواهی  
خواهد بخوانی اسکر امده در دوا موت کلاعد بهشت و این یکی چنین گفت و آن دیگری چنان گفت (۲۱) آنگاه روحی بیرون آمد و در حلا و  
حلا و مد آید و گفت که من از دوا مرصه خواهم نمود (۲۲) و حلا و مد و پراکت که بیرون رفته در دهان عاظمی بیست و یکم که روح کاذب  
خواهم داشت و حلا و مد که با او فریخته خواهی کرد و هم عالم خواهی آمد و روحی یکی (۲۳) و حلا و مد که روح کاذب را  
در دهان تمام بیست و یکم که با او فریخته است و حلا و مد مخصوص نویدی که نه است (۲۴) و صد پناه که بیرون رفتند و پناه که با  
زد و گفت روح حلا و مد را چه راه از من بیرون آمد تا تو بگویدی آسمانی و این روایت صحیح است در این که حلا و مد را که روحی  
و حلا و مد شورب معصوم به پناه برای عوازی بیست و یکم که حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که روح کاذب را  
امور سلطنتی پس حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
مردم واقع میشود و مردم را که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
ذات را پس این انسان صعب طاره او کجا خواهد یافت و در اینجا خبر دیگر هست که حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
عصر بر مجلس سوری را افسا کرد و اخبار آخر را کرد که حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
مر مراد و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
چهره و در سر هستند که افعال این کلمات را الهامی و اسرار و بیست و یکم که حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
در حیات و در آن محمد و بیست و یکم که حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
مساوئیل که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
مولی السار محبت حلا و مد (۱۲) و اقوی سود مرهم که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
النصاری با علی عیوب را امسکند که حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
که ائمان سازده بود و در خارج کس که ای بد و مالک آسمان و زمین نور است و بیست و یکم که حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
داسی و بکو دکان مکتوب و فرمودی ای پدر در آن که بیست و یکم که حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
مروم که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
فرموده و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
بحریم امده است (۲۷) مصوف در حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
فارس المصنوعه (۲۸) و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
اسرار خودی و در دوا (۲۹) و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
(۳۰) اما در دهان معال شریح بر می آید و در مرجه و رسته المطبوعه (۳۱) اما خبر سر از دهان حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
ای برای انکار است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است  
رویی سرانجام در حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است و حلا و مد که با او فریخته است



# وکی شریف بحقایق قرین

۳۸۹

مد واره او در شلم فرود آمده است و در نوحه فادستبر المطبوعه مشتمل است انا همدی مد واره او در شلم فرود آمده است و در نوحه فادستبر المطبوعه مشتمل است انا همدی  
 پس واضح و اشکار کردیم که خالق ستر در در اهل کتاب حدیثی است چنانچه خالق حریم اوست و در باب (۱) در سوره یونس  
 ماهر روم موافق فادستبر مطبوعه مشتمل است چنانچه در فادستبر است (۲۹) زیرا انا همدی که اهل سنا ایشا را بر پس معنی فرمود  
 تا صورت پسین مشکل سوید تا او تحت وادار برادران سنا داسد (۳) و انانی زاکه اهل معنی فرمود ایشا را هم دعوت بود  
 و انا بر که دعوت بود ایشا را بر عادل کرد اید و انا بر که عادل کرد اید ایشا را بر عادل کرد اید (۴) در سنا که مذکور (۱۱)  
 و انا همدی که دعوت بود ایشا را بر عادل کرد اید و انا بر که عادل کرد اید ایشا را بر عادل کرد اید (۱۲)  
 مد و کسر سنا که دعوت بود ایشا را بر عادل کرد اید و انا بر که عادل کرد اید ایشا را بر عادل کرد اید (۱۳)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۱۴) چنانچه در فادستبر است (۱۵) چنانچه در فادستبر است (۱۶)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۱۷) چنانچه در فادستبر است (۱۸) چنانچه در فادستبر است (۱۹)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۲۰) چنانچه در فادستبر است (۲۱) چنانچه در فادستبر است (۲۲)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۲۳) چنانچه در فادستبر است (۲۴) چنانچه در فادستبر است (۲۵)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۲۶) چنانچه در فادستبر است (۲۷) چنانچه در فادستبر است (۲۸)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۲۹) چنانچه در فادستبر است (۳۰) چنانچه در فادستبر است (۳۱)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۳۲) چنانچه در فادستبر است (۳۳) چنانچه در فادستبر است (۳۴)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۳۵) چنانچه در فادستبر است (۳۶) چنانچه در فادستبر است (۳۷)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۳۸) چنانچه در فادستبر است (۳۹) چنانچه در فادستبر است (۴۰)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۴۱) چنانچه در فادستبر است (۴۲) چنانچه در فادستبر است (۴۳)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۴۴) چنانچه در فادستبر است (۴۵) چنانچه در فادستبر است (۴۶)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۴۷) چنانچه در فادستبر است (۴۸) چنانچه در فادستبر است (۴۹)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۵۰) چنانچه در فادستبر است (۵۱) چنانچه در فادستبر است (۵۲)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۵۳) چنانچه در فادستبر است (۵۴) چنانچه در فادستبر است (۵۵)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۵۶) چنانچه در فادستبر است (۵۷) چنانچه در فادستبر است (۵۸)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۵۹) چنانچه در فادستبر است (۶۰) چنانچه در فادستبر است (۶۱)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۶۲) چنانچه در فادستبر است (۶۳) چنانچه در فادستبر است (۶۴)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۶۵) چنانچه در فادستبر است (۶۶) چنانچه در فادستبر است (۶۷)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۶۸) چنانچه در فادستبر است (۶۹) چنانچه در فادستبر است (۷۰)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۷۱) چنانچه در فادستبر است (۷۲) چنانچه در فادستبر است (۷۳)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۷۴) چنانچه در فادستبر است (۷۵) چنانچه در فادستبر است (۷۶)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۷۷) چنانچه در فادستبر است (۷۸) چنانچه در فادستبر است (۷۹)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۸۰) چنانچه در فادستبر است (۸۱) چنانچه در فادستبر است (۸۲)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۸۳) چنانچه در فادستبر است (۸۴) چنانچه در فادستبر است (۸۵)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۸۶) چنانچه در فادستبر است (۸۷) چنانچه در فادستبر است (۸۸)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۸۹) چنانچه در فادستبر است (۹۰) چنانچه در فادستبر است (۹۱)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۹۲) چنانچه در فادستبر است (۹۳) چنانچه در فادستبر است (۹۴)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۹۵) چنانچه در فادستبر است (۹۶) چنانچه در فادستبر است (۹۷)  
 انا بر حدیثی است چنانچه در فادستبر است (۹۸) چنانچه در فادستبر است (۹۹) چنانچه در فادستبر است (۱۰۰)



42

~~[REDACTED]~~



































[illegible]



# کتاب احکامهای بالغین و نیکو بختان

۴۰۰

هیچکس نغلم نماند بود و اعتراضات عبدالمسیح گشت و عیون بر این معنی در پیامع و نور تلخ قابل التفات دست حرم رحلا و معلو  
در درج جمع اهل اسلام است اما اینجا چون فصوص صاحب زبانیان میفرماید مطابق واقع معلوم است که از طریق و حقیق الهام است  
فَاللّٰهُ عَالِمٌ وَ اَنَّهُ لَکُمْ یَیْلٌ رَّبِّ الْعَالَمِیْنَ رَزَلَّ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِیْنُ عَلٰی قَلْبِکَ وَ دَرَاوِلَیْ نَابِیِّکُمْ سَقِیْ سَمَانِ نَامِتِ کَدِیْسِ  
سازان دلایل بقوت احکام است حکمت تمام است که رسول خدا علیه السلام الله الملك العطاء را داده و از ادکار و عشا و فضا  
دایما در رحمت و امر خارج بود و از ای رسالت و چون فصوص را نای سرف و انسانی سلف را استماع میفرمود و حالا بعد خان معلوم  
مستند که حال هر رسول کرام چپ و ده اسلحه محرم مصارف میسر و کما قال الله تعالی فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل  
حکمت تمام است که هر صحتی که باب واقع را شرح دهد و اگر خواهد که عنان واقع را نارد که بر عتارف احوالها و نوافع را نارد  
عنا رب دقم او بالنتبه و اول رکب و عمر فصیح و الفاظ او عریض میشود زیرا که اغلب دستک الفاظ فصیح در بیان اول حرج شده  
و عصرف و حق و حقیقتی نصیر حصیر شام و حصیر با زهر و حصیر موسی علیه السلام و هکذا نصیر و عیون و تبطن زاد در فلان کثر  
نادر بوده سالن ثانی تا اول و نای و هکذا در عناص و بلاغت هیچ عارفی ندارد که محرم معلوم میشود که فلان در صفا  
حکما عیون است لذا حد و مود و کوان من عید غیر الله و اجد و امه احیانا کثیرا ایضا الفصاحه و الکرکاک حکمت محم  
است که فلان محمدرسل است بر علوم نوحید و محمد و دلایل دفعه و مسائل عمیق و کتاب دفعه و خواطر در معرفت آنها کوفه  
و دل گرفتن سود و چون در اثباتی آن دلایل و بیان مسائل بعضی در فصوص کفر سود و خواطر را استماع آنها اساس پیدا سود  
و نایبی خوب حاصل کرد در هر هم که دلایل دفعه و اسناد کتاب دفعه و ان غایت حکمت است و هر کجای که حالی را ان نکات ناسد  
معلوم است که ان مافضل ساد این جهت است که فصوص فلان مسل نوربیر و احمیل بطور بار و محکم در بیان سید بلکه مفرق و  
منشئت مرسته سالن آمد چه اگر بکجا بیان میشود که لکون من التوربیر این کتاب صانع و فاسد کرده و بد و بی عرق و عارف  
فلان اسناد دلایل و اسرار مسائل اصول و فروع است بدانکه جمله اصول سالن علم اصول را در فلان اسناد کرده اند  
فروغان جمله فروع را ان کتاب مشارک استخراج نموده اند و جمله اسرار و علوم و معون و مدرك فلان است لذا حد انغالی و دی  
او اول فرمود که لا یتکلم مع بعضی فوب تحت که در فلان مده کور است بطور سب که هر کس و زاندا مدتی برای او نای و عیون حاصل  
فلان محمدرسل در سالن ولی برای دیگر نایده بر این فعلا در این موضع موصی ندارم **مکمل** مکسوف نادر سالن را است که علای  
مستند در سالن اهر جا کوفه سدر سالن تحت نوربیر و احمیل مستعمل الان ممثل فلان کرده و مدد در اثبات ادبای باطل خود  
کسد که فلان محمدرسل در سالن نوربیر و احمیل فلان نوربیر و احمیل است که در حضرت موسی و عیسی علیه السلام بارل سده سده  
بر مسووح کردند و بر محرف سده سده فلان آر جمله رساله و سده سده سده فلان سده فلان رکب زانی و رساله مد کوفه نا  
مطوع و منشتر کرده و برای عوای عوام از مسلمین و کصد و سب و ان سار فلان محمدرسل استخراج نموده در ضمن یکصد و سی و یک  
اما سر بوده و او سده و بر حجت آنها را از سالن سطور فلانهای رحلی بوسه آمد و در حجت آنها هم در رساله نوربیر و سیر و در  
رساله دعوه المسلمین الی کتاب المقدس الهم و عیون آنها هم در دل خود سار بر احواس عوده اند و بیکر لفظ نوربیر و احمیل و اهل کتاب  
در این باب مبارک واقع کرده است و ما عیون الله حوائج آنها را در رساله مشارک بهر المستحقین در سالن برهان المسلمین بطور  
و احمال حوائج کسراهم و اربول معتبرین عامه و خاصه سالن عوده ایم که دلایل نایب مد کوفه مرحلا و فلان آنها است و اندر سالن ملک  
رجوع کرد در این موضع بر بطور احمال کونم که خود فلان محمدرسل سده سده فلان سده سده فلان سده سده فلان سده سده فلان  
فَالْاَطْعَمُوْنَ اَنْ یُّؤْمِرُوا لَکُمْ وَ قَدْ کَانَ فِیْہِمْ شَکٌّ مِّمَّکُمْ وَ کَلَامُ اللّٰهِ ثُمَّ یُخْرِجُوْنَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوْهُ وَ هُمْ یَعْلَمُوْنَ وَ دَرَجَاتُ  
دکتر میفرماید ان الذین ینکحون ما آتوا الله من الکتاب و یسرؤن به بما کفلا الا ان یراس عیون کوبد معصودان  
سالن محمدرسل و در اندر کفر میفرماید قَوْلِیْ لِلَّذِیْ ینکحون الکتاب یا دیم ثم یقولون هذا من عند الله لیسر وایه نمانا



ارکذاں نے عرف ہا کیا و بیچ

[illegible]











# باب هفتم از کتاب انبیا

۴۰۴

و اسحاق را رسول معنی خواهد داشت پس متعدد ذکر کرده است بعد از نادی و چون مقصود حقیق در این کتاب است  
 احتیاج است تا اهل اسلام حتی الامکان لهذا اصل قول او و صحت و سقم آن صریحاً بگویند و هر کس که مصفاً شد و در این  
 شریعت تأمل نماید بداند که خلاف بدون استیلا و ادالتی معنی ندارد و **صلوات** در اثبات امامت و خلاف بلا  
 فاصله حسب امر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه است با باب مستحق حرارت از آن محمد و چون در باب سابق بر این تأمل و تحقیق  
 کردیم که قرآن کلام الهی است اکنون استدلال با باب مزبور میسر شود و بصاری و بلکه هر کل خلق جهان تحت پرچم خواهد بود لهذا  
 در مقام استدلال قرآن مزبور آمده و گوئیم **كَلِمَاتُكَ** **لَهُ يَغَالِي اِيْمَانًا وَلِيُجْزِيَكَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ**  
**يُفِيضُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ** نفس مزبور از کلام ملک علام منعی نیست صحیح است **فَتَحِيَّتُكَ**  
 در سان رسول ابراهیم و در حدیثی از امام را بیکه از شریعت در شأن امر المؤمنین علی علیه السلام وارد شده و حاصل  
 مقصود از ظاهر این شریعت اینست و حایر نیست که ولی امریما الله تعالی و رسول او و انکسا بیکه ایمان آوردند بخدا  
 چنان کسانیکه اقامه صلوات و بصدقه و صبر نماید در حال رکوع و از ثقلی ارسدی و غالب و عشرین از حکم فعل  
 عوده است که حجتاً بر تعالی از اثر شریعت فسد هر مودع که علی بن ابیطالب علیه السلام را بر آنکه رفتی اسرار در مسجدی شریف داشت  
 و در رکوع سالی را زد که سال بر رکوع را یک رکعت بود و اعظام هر مودع و اصادد ذکر ثقلی از محمد بن فاسم و عثمان بن رفیع و عثمان  
 فعل عوده اسرار از در صحنه اش علیه السلام است که روزی از رسول خدا نماز میکردند و در میان سائلی در بیت سجده آمد و سوال نمود کسی او  
 خبری نداد و کان علی علیه السلام را گفت اسرار خود اشاره بان سال نمود آنکس سری در آن آنکست ذات سائل  
 اساره انحصار املف سدس آمد و اکسر از آن آنکست انحصار کرب و رف و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بطریق  
 سربوئی آسمان بلند کرده عرض کرد خداوند ما موسی بن عمران از تو مسلم عود کرده است شرح لی صدری و تشریح لی امری و احل  
 عفته من لسانی یفقهوا اولی و احل لی و برامین اهلی هر دو ای اسد دینه اردی و اسیر کردی آری من بار من مودی  
 و او سست عصبه کما جیک ناموسنی و اما محمد ملک و صعب خداوند خدا صد را شرح داده و امر را سهل و آسان بر ما و  
 فرارده از برای من و در می و کسان من که علی نام و حکم کرد آن نا اویس مرا و هو در غای حضرت امام سعد بود که حضرت علی  
 را و مارل سد و کف بخوان ما محمد فرمود و عوام عرض کردیم آن ای اسد دینه اردی و اسیر کردی آری من بار من مودی  
 الصلوة و یؤتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ و کلام در محضر در کسا و کف که از در سان علی علیه السلام بارل سد و عمار و اسد  
 حتی به علی لفظ الجمع و ان کان السبب من رحله لرحل الناس فی صلواتنا لول من نوا من حج را امام خزار می بد و سد و صل  
 نمود که از در سان امر المؤمنین علیه السلام بارل سد و مساوری و مساوی هر مودع بر این مسئله و ملا سعد بشارت از در شرح  
 معاصد و ملا علی موسی امر از آنکه عرض کرد که از در سان علی علیه السلام بارل سد در حین بصدق نمود و جام نشان از در شرح  
 سمعانی و واحدی و سهی و طری و صناع سکوه و موقوف مصابیح و سوطی بر قوسان هم است و در صحیح سائی از خدا الله سلام  
 که از برای هر مودع و هر مودع اسلام سرب سد فعل عوده است که حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرح حاصل عودم عرض  
 کردیم بار رسول الله علیه و آله و سلم ما عداوب کردید را سکه ایمان بها و رسول آورده ایم و سوگند یاد کردیم اندک ما ما مستکم سوگند  
 سرب هر مارل سد کما یما و لی یحکم الله و رسوله الحج ما انکه ملال دان عمار طهر در داد و مردم مسعود عمار سد بد و بعضی دیگر  
 و مرتجع در سو عود ما و طاهر در و بودند که سالی آمد و سوال نمود و علی علیه السلام در رکوع بود و سوال سائل املف سد  
 اکبره اکبره و در این باب او عطاء نمود در سائل املف سد رسول کرم اعر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد پس حضرت  
 امارا الله را از ان الی احرا لا ر بود و صا احتیاج الاصول بر این دو است از در صحیح سائی  
 در اسرار کما ر سراج السیر را به هر صحیح سائی را در ال بود آن عداوبی انکه کما



























داست در بوسن و شکر کردن اشترجفات و همدانان چون اسکارا خواندم حکایت مناسی مطهر و از مدخل ان ایست  
**حکایت** معروف است که علامه اعلی الله اعلامه در الزام مخالفین مدطو لای داشت من جمله در باب غلطی جوی را با آنها حاضر  
بودند برای که کوی مدهی و علامه هر زمانه علم معلوم نمود و خطبه انشا فرمود و بعضی شکر طهوری و الحاحیه مشتمل بود و چند  
و مای الهی و درود و بعد سالت پناهی و در خطبه صلوات فرستاد علی علیه السلام و اولاد و خدمتش از جمله مخالفین مستند  
در مجلس بودند که خود را اولاد امیر المومنین علیه السلام می دانستند و علامه عرض نمود که صلوات مرتبه نماز <sup>یکبار</sup> اِنْ اَللّٰهُ وَمَلَا  
يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ اَجْمَعِ اسْتَ وَلِصَلَّاتٍ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَبِّ رِبِّهِ اسْدَشَعِي فَاِنْ اِدْعَا مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً مَرَّةً  
موجود است تحت فلاحه تعالی و کسیر الضایرین الدین اِذَا اَصْنَعْتُمْ مُصِيبَةً قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاْجِعُونَ وَاَلَا  
عَلَيْهِ صَلَّوْا مِنْ دِيْنِهِمْ وَرَحْمَةُ الْاَجْمَعِ وَاَمِيرِ المومنین علیه السلام مصیبت رده و ضایر بود و همگی اولاد و طبیب پس دین عبادان  
حدا علی علیه السلام صلوات فرستاد شد که که مر علی و آل علی چه مصیبتی رسیده تا ضایر و مستحق صلوات باشند علامه فصاحت  
طاهره دگر مود و که صدیقی لا ارا بر این می شود که فوج خود را اولاد انسر و بیگانی و دیگران را بر او مقلد می داری و صلوات را  
را محصور و اولادش مع مبنائی و حصر بر انصابت حصار پس مستحق صلوات است سد معمل و حصار حد بدین حال ان  
حکایت دیگر از حدیث است علامه هاشم کدی بخاره ذات طلال انصار کرده بمصداق اِنَّهُ لَسَمٌّ مِنْ اَهْلِكَ فَاَمْعِ  
**مؤلف** گوید که بعد از آنکه بصلی علیکم و آله و سلم مسفا د می شود که حدار ملائکه بر جمع مومنین صلوات فرستد  
**و لَنْ اَبْرِدُ قَهْرًا** که بعد و نور در هم آورده نوبه قوله تعالی فَاَبْتِهَآ الدِّیْنُ اَمْوَا النَّوْا اَللّٰهُ وَكُوْنُوْا مَعَ اَصْحَابِ  
چون با آنکه امان او چیده اند سر سدا رخا و ناسید با صادم اسخراج خطای او وانی عذاب در صحن سب ملای خواهد بود  
علک اول در سان رسول الله اسب صدر الا نمة احط حواری در کتاب فصالی با ساد حدی از اس عتاس بغاس عموده که  
مراد بصاد پس علی بر اسطال علیه السلام و ابرهم بن محمد جوینی که از اعیان علما عاقله است و اب کرده از اس عتاس که در این  
**مَا أَتَاهَا الدِّیْنُ** اَمْوَا اَللّٰهُ وَكُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ که اسب معنی باشند تا علی بر اسطال علیه السلام او نعم احدی الله  
هل کرده اسب پس خود که مراد بصاد پس علی بر اسطال علیه السلام و ابرهم بن محمد جوینی که از اعیان علما عاقله است و اب کرده از اس عتاس که در این  
هل عموده اسب او یوسف در نفس خود از اربع رحمة الله بر عمر بن خطاب رواست کرده است که در این باب **مَا أَتَاهَا الدِّیْنُ** اَمْوَا  
**اَنْوَا اَللّٰهُ وَكُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ** که که حدیث معالی امر بود اصحاب رسول حدار اما از حدار سر سدا و از عتاس الهی مرحد  
با سدا دار او مر بود **كُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ** سی با سدا با محمد و اهل بیت و حواری در کتاب سر سدا المصطفی و تعلی در کتاب  
**فصل** است که مراد بصاد پس محمد زال محمد اسب و جماعی از اهل بیت و جماعت از حصار ما مبین همامین امام محمد  
امرو امام معصوم در علیه السلام هل عموده اند که مراد بصاد پس محمد و علی علیه السلام مساسد و اس عتاس خود از حدیث الله  
عمر خطاب هل عموده اسب که با خطاب خود که که معصود او **كُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ** محمد و اهل بیت و مساسد و کلی از این  
صالح از اس عتاس هل عموده اسب که مراد او **كُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ** علی و اصحابش مساسد و در حدیث حصار از حدیث علیه السلام  
**كُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِیْنَ** هاشم محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سوطی در نفس و مسود و علی در نفس خود هل کرده  
که مراد بصاد پس علی بر اسطال علیه السلام و جمعی از علما ی اهل بیت و جمعی ر عرا و احصا امر المومنین علیه السلام و  
کرده اند که سر و دخی الصادقون و از مصیبت صادقین علیه السلام هل کرده اند که احصا مر بود الصادقون هم از حدیث هاشم علیه السلام  
بالرأیه فی الرسول سلالة ذریه در کف اسدلال با اسب هاشمیان رسد الله فی الصدق و البقی که حصار نفس الهی اس  
مرور عا رب مکرم را که با اسب با صادم مر واضح و کج اسب که معصود از مصیبت با صادم مر مت با صادم مر خواهد بود  
لا تمجال ولا فائده المظهره اکثر ایدان ت حو - اناس اناس و الاقوال و الاغالی و الاحوال و الامه انک ط











[illegible]



مَلَا فَاَصْلَحَ طَائِفًا يَأْتِي قُرْبَهُ خَائِشٌ

[illegible]



در بیان اشیا غریبه و نایاب

احضرت خودی دوسام خود نقل کرد که عمر بن العاص در خواب نامبرو را و مرویست که ای معاویه بن ابی سفيان که خداوند  
دو فرات را زانی در شان علی بن ابیطالب علیه السلام و صابا را و فرستاد که احدی را نهد در شراب بپشت مثل ابرو چون مالک  
فاهر ایما و لیکن الله و رسوله و ابی ائمن کان علی بنیة من ربه و سئلوه شاهد منه و ابی صاصد و الائمة را از این  
نقل کرده است که مراد علی بن ابیطالب است که شاهد حقیت رسول الله و او انصرفت علیه السلام مساند و علی  
در نفس خود سه روایت در پی هم را نقل نموده از ابن عباس نقل کرد که مراد شاهد ثانی رسول الله علی بن ابیطالب  
علیه السلام است و ثانی از آن نقل نمود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود که هیچ مردی از ضربت پست مکر ایستد که بگوید  
با دو ابرو در حق او مار شد شخصی از آن سر و سوال کرد که در حق تو چه بگوید شد حضرت فرمودند بخوان ای که در سوره  
هو را است که میفرماید ائمن کان علی بنیة من ربه و سئلوه شاهد منه و ابی صاصد و الائمة را از این  
نقل نموده است و آن معارفی شافعی است که مراد شاهد ثانی رسول الله علیه و آله و سلم است که علی بن  
ابطالب است و گفت که رسول خدا فرمود ما همه من ربه و علی شاهدی و از هر یک در کتاب فراتنا لم یطعن بحدی  
سند روایت کرد از حضرت امیر و ابن عباس و ابن عمر که این امر مخصوص علی بن ابیطالب علیه السلام است و از  
اربعه الله اسدی از حضرت امیر علیه السلام نقل نموده که اگر رسول خدا علی بنیة من ربه مساند و اما شاهد منه  
(ای رسول الله) و طبری سند خود از حارث بن عبد الله که این مصححین را نقل نموده است و طبری در کتاب خصائص طبرستان  
مصححین را نقل نموده است و حماد بن سلمه از انس بن مالک روایت کرد که ائمن کان علی بنیة من ربه رسول الله است و سئلوه  
شاهد منه علی بن ابیطالب است و حماد بن سلمه که علی بن ابیطالب ثانی رسول الله بود و ابی نعم خافطه سند روایت کرد  
که علی بن ابیطالب در ابی ائمن کان علی بنیة من ربه و سئلوه شاهد منه فرمود که رسول خدا شاهد منه است و در روایت خود  
مهم گواه او و صاحب کتاب صحیح از آن کو اگر عطای مافیه و استقامت عذای حصه را مراد میسر است از آن سر و سوال کرد  
که چه ابرو در حق تو مار شد حضرت ابی ائمن کان علی بنیة من ربه و سئلوه شاهد منه را مراد فرات کرد و احدی را  
از اذان روایت کرد و فاضل عثمان که از صاحب علمای اهل سنت است در کتاب خود همین نفس را نقل کرد و ابو بصیر  
پیر میان حدیث را در کتاب خود نقل نموده و آن فی الحدید در شرح الحج الی الامم و سند از عبد الله بن الحارث حدیث است که او را  
نقل نمود و صاحب کتاب الثعالب سر حدیث است که او را از اهل خود و محمدی هر حدیث که بخار او عمارا ذکر است و لکن این امر در حدیث  
محم رسی که سر خود در شرح انعام که اسان المراد هو علی بن ابیطالب صلی الله علیه و آله و سلم و قوله منه  
ای هذا الشاهد من حدیث و بعضی منه المراد منه شریف هذا الشاهد ما به بعض من محمد علیه السلام ای با لفاظیر و بعضی بحار از  
عماد که علی بن ابیطالب علیه السلام مساند ماده مصی و مصی که رف مصر در حای او است به رسم و سطوحی در در مورد همان  
روایت را در بعضی ابرو سر هر نقل نموده و شاهد منه می که معصودا شاهد که با لی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مساند  
در این سر هر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که هر نقل شده است از علمای اسلام از حاکمه و حاصره در شمع سوره مراءه ماهر مکی  
و مراءه ثانی از آن حدیث است که یکی را عمارا و بعضی است که خود روایت کرد که چون سوره مراءه ثانی را در سند رسول خدا او  
طالبه داده است از آن سوره را او داد و فرستاد و از آن اباب را اهل مکه بخواند پس از آن ابی ائمن کان علی بن ابیطالب علیه السلام را طلبد  
و فرمود بعضی ابی ائمن کان علی بن ابیطالب علیه السلام را و فرستاد که او را از آن کو که هر سر بر اهل مکه بخواند پس حضرت مراءه سر را اباب را از آن کو  
گرفت و بحاکم مکر و ابی سعد و ابی بکر مراحت نمود چون مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد که مکر را از آن کو  
حق من مار شد که اباب را از آن کو که هر سر بر اهل مکه بخواند پس حضرت مراءه ثانی را در سند و حکم الحی است که اباب را  
احدی از سوی اهل مکه سر و مر اسان بخواند مکر و ابی سعد و ابی بکر مراحت نمود که ابی سعد علیه السلام از آن کو که هر سر بر اهل مکه بخواند پس حضرت مراءه ثانی را در سند و حکم الحی است که اباب را



[illegible]



دکتر بنابر اشارت امامت خلافت کلاماً

[illegible]











[illegible]







وَأُولَئِكَ الْأُمَرَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِذْ يُنَادِيهِمْ لِيُخْرِجَهُمْ مِنَ الْبَلَدِ فَقَالُوا لَا تَخْرُجُوا فَيَكُونَ لَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

[illegible]































# وَيَسِّرْ لَنَا الشُّرُوبَ الْيُسْرَى فَإِنَّكَ مُنْجِي

۴۳۲

خواری و ما لکی در حصول المقصد و اسباب الخلد و در صحیح مسلم و صحیح ترمذی و غیره از ائمه جمعی و ابو نعیم حافظ و غیره از ان که نقل عن  
عنا ربهم و موحد طول و بکثر خاطر با طریقت و ادعای ذلک **مفعول** مصداق علی ماسو که از جمله واحسان است که از جمله صفات  
عصمت و طهارت است در آنکه علی بن اسطال علیه السلام معصوم و هر خطا و لال باشد خدا نکرده است عصمت امام و حلقه سبب ذکر امام و از  
جمله صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است از سر هر آیتی اولی بالمؤمنین من آتیه و انکدان سرور انباء اولی مصلوح جمیع  
امور دین و دنیای کافران است پس باید معصنات ائمه هر چه مایل که علی بن اسطال علیه السلام عمر له نفس رسول خدا است اولی مصلوح  
در جمیع امورات باشد در دین و دنیا و احب انسان و از جمله صفات سلسله صلی الله علیه و آله و سلم انکه از سر و ذاری هر چه حلقه  
و سبب هر چه و بود در حق ائمه هر چه ایتی خالصک للتائیس ایاماً قال و من ذریعی قال لا سأل عهدهای الظالمین چه انکدان سرور دعوت  
حصرها برهم حلیل علیه السلام بود چنانکه انوار الحسن و عیسی معارفی شد خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودم دعا کردیدم از ائمه جمعی که درم از ائمه جمعی که درم از رسول الله و حکومت دعا کرد اوئی که صحنه و بغالی سوی حضرت  
ائمه جمعی فرستاد که ایتی خالصک للتائیس ایاماً ائمه جمعی از ان و حی ناسد و عوانست که ان امامت از مردمان او سرور و در عرض کردارند  
ن مثلی من فرزاده پس حلقه سبب و حی که با و کدای ائمه جمعی من با و عهدهای میبکم که ان و با تمام عرض کرد و روزگار اکدام انسان طامش که  
امامت او عسید فرمود کسی است که صحیح کدی با او ظاهر که امام نمک درام من عرض کرد و احسنی و یوحی آن عهد الاضنام و یوحی آصلان  
گزاران التائیس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من معی سد دعوت امامت شوی من و مرادم علی کرم و او هر که سانش که درم معی  
اگر چه هر چه من با ما ز ادعای هر چه سبب و امامت سودم من ترا عیسر کرد و علی را و صی من کرد آمد ان حاصل حضرت سید و سل  
علیه السلام جامع حصلین و ذاری هر چه من سبب و امامت بود و عیسی و علا و اما علا نسبحه ائمه هر چه ایتی خالصک للتائیس ایاماً و صحیح  
سابق التکر و اما عیسی پس صحیح انکه اگر چه صحیح رسول ذاری هر چه امامت سبب حلقه و بعد الحی لازم می باشد و عده داد حضرت حلیل که  
امامت بدر و اعصاب فرماید و انکه حضرت حلیل ذاری سبب و امامت هر چه و بود حضرت رسول که فصل و اسرار و اسبب الصریق  
من دین الاسلام چطور مسود که فاد امامت باشد من باب و محقق کردید که رسول الله ذاری هر چه امامت هم بود است و امر المؤمن  
بحکم امر انصتاً من هر چه حضرت رسول است من با و ذاری هر چه امامت باشد و هذا هو المطلوب و لیک انما و امری هم (سوره اعراف)  
سوره المائد مولد بغالی ما آتتها الرسول تلج ما ایلک من ربک و ان لم تفعل فما لعاب رسالتک و الله تعصمت من التائیس  
ما انکه صحیح مرام و دین کلام از ان و ایتی هذا در ضمن جمله سلسله التائیس الاولی در سان رسول ائمه هر چه است مفعول  
بالله التوفی و علیه التکرار مسابوری در صحیح (۳۳) از جمله دوم از هر چه خود در دین سراج ائمه هر چه حسن گوید علی بن سعد الخلد  
از هذه الان ربک فی فصل علی بن اسطال کرم الله وجهه و چه یوم غدیر جم و احد رسول الله شد و قال من کب مولا فهذا علی مولا اللهم  
وال من والاه و عادم عاد و نه فله عمر و قال هذا التائیس اسطال اصحی مولا و مولا کل مومن و مومنه و هو قول ابن عباس و قول  
من عارب و محمد بن علی استی کلامه با لفظه یعنی از او سعد خلدی روایت شد که ان امر را در صل علی بن اسطال علیه السلام بود  
و در غدیر خم چون انبار شد من معین صلی الله علیه و آله و سلم من المومنین و اکرم و فرمود هر که من مولا می و من من علی مولا  
اوست خدا ما دوست ما را که علی زاد و سبب ما را در دین ما را که علی زاد من ما را در دین عمر علی علیه السلام ملاقات کرد و  
کو انا دین و ای سبب اسطال صحیح کردی در حالی که مولا و فای من و مولا و فای هر چه مومن و مومنه هستی و این قول ابن عباس و  
الراء من عارب و محمد بن علی است و امام محمد را در صحیح (۳۳) از جمله سبب از هر چه خود در سراج ان مقام حسن گوید در  
الامر فی فصل علی بن اسطال و صلی الله علیه و آله و سلم التائیس ایاماً و قال من کب مولا فهذا علی مولا اللهم وال من والاه  
و عادم عاد و نه فله عمر و قال هذا التائیس ایاماً و اسطال اصحی مولا و مولا کل مومن و مومنه و هو قول ابن عباس  
الراء من عارب و محمد بن علی استی کلامه (طریق) مولا که اسطال علی بن اسطال را در غدیر خم از او روایت کرد است و رواه



دوسرا اثبات: اقامت و خلافت لافصل

۴۴۴

[illegible]











وَمِنْ رُؤْيَا رُؤْيَا عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا خَلَّافَتْ

१२५

[illegible]















[illegible]



[illegible]



不刊

2000-2001



عهدك وبقدم وصيك واعدالى ما عندك من العلم وميزان علوم الانبياء من ملك والسلاح والتأنيب وجميع  
ما عندك من ابواب الانبياء مسلمة الى وصيك وطلعتك من عندك حتى التا لنعز على حلفي على ساطك فافهم للتاس  
علما وحده عهدك ومساو وبعده وذكركم ما احبب عليهم من بعثي ومشتاقى لذي واعهم به وعهدي لذي عهدا لهم  
من ولا ينفون ومولا هم ومولى كل مؤمن ومؤمنة على ساطك لعلهم فاقوا لافص بتاس الانبياء الامس بعدا كان يحبه  
ودسى واما نام بعثي بولا به اولباني ومغادات اعدائي ودلك كمال بوحدى ودسى واما نام بعثي على حلفي بالتشاع ولبي وطاع  
ودلك لاني لا ارك ارضي بعدي ولا هم لبيكون تحدي على حلفي فاليوم اكملت لكم دينكم وامنمت عليكم بعثي بولي مولى  
كل مؤمن ومؤمنة على بعدي ووصي سني والحلقة من بعدي وتحتي التا لنعز على حلفي معرون طاعه بطاعة محمد بنى و  
طاعته مع طاعته محمد طاعى من اطاعه بعد طاعى ومن عصاه بعد عصاه جعلته علما بى ومن حلفي من عدي كان موصا  
ومن امركه كان كافرا ومن اسرك سعتك كان مسركا ومن لعبي بولا سدد حل التحدي ومن لعبي بعدا وسدد حل التا فام واما بعدا علما  
بعد عليهم السعة وحده عهدي ومشتاقى لهم الذى واشهدهم عليه فاقى فاصك لاني ومسد ممل على تحي رسول الله صلى  
الله عليه واله من موصواهل الثقات والشقا ان يفتروا ويرجعوا جاهلته لما عرف من عدائهم ولما سطوى عليه انهم  
لعلى من العداوة والعصاة وسئل حرييل عليه السلام ليهل ربه العصم من الناس واسطران باس حرييل بالعصم من الناس  
من الله حل اسماءه فاذ ذلك لاني ان بلغ مسجد الحنف فانا حرييل عليه السلام في المسجد الحنف فامره ان يعهد عهدا ونفيم طلتا علما  
للتاس ولما بانوا بالعصم من الله حل لانه لذي زاد حتى كراخ العلم من مكة والمدسة فانا حرييل فامره لذي فانه من ممل الله  
ولما بانوا بالعصم فقال حرييل لاني احبى قوى ان يكذبوني ولو سئلوا قولى في على فرحل فلتا بلغ عذرهم من الحل الحنف مسلمة لاني  
اما حرييل عليه السلام على حسن ساغات مصب من التها والرحوا لاسهار والعصم من الناس فقال ما عجزت ان الله عز وجل عز وجل  
السلام يقول لك يا ايها الرموول تليع ما ايرل اليك من ذلك في علي وان لم تفعل فما لك بيسا لانه والله يعصمك من  
السايس وكان اراهم من ممل من الحنف فامره ان يرد من بعثهم ويحسن من ما عزمهم في ذلك المكان لعلم عليها للتاس و  
سلعهم ما ايرل الله تعالى في على واحمره فان الله عز وجل قد عصم من الناس وارسول الله صلى الله عليه واله بعد ما طاعه  
العصم ما سادى في الناس لصلوة طامعه وبره من بعثهم ويحسن من ما عزمهم من الطيرى الى حيث مسجد العدا  
امره بذلك حرييل عليه السلام عن الله عز وجل وكان في الموضع سلماب فامرسول الله صلى الله عليه واله ان نعم ما يحقق ويصت له  
سحاره كهمه المسر لسرف على الناس من ارجع الناس واحمره في ذلك المكان لا تراولون معام رسول الله صلى الله عليه واله  
فوق تلك الاحاد ثم حمد الله تعالى واسى عليه وقال الحمد لله الذى علاه في وقته ودنى في مقربه رحمة في سلطانه وعظم في  
اركانه واحاط بكل شى وهو في مكانه وهو جمع الخلق بعد ربه وربه بعد الله ليرى محمود الارال تارى المسموكات وراحي المدحا  
وختارا الارض والسماوات قد وس ستوح رب الملائكة والروح معقل على جمع من ربه مطول على من اذناه بطول كل عين  
والعون لا يراه كره حليم دوا ماه مدوس كل شى رحمة ومن علمهم بعبادة لا يحفل باسماهم ولا سادع عليهم بما اسحقوا من عدايه  
منهم سرائر وعلم السماوات وليرى بعثه لكتوبات ولا اسسهم عند الحففات له الا طامه بكل شى والعلمه لكل شى والقوى  
في كل شى والعدوه على كل شى وليس مسلمة شى وهو مسمى الشى لاسى دام قائم بالعبادة لا اله الا هو العزيز الحكيم حل ان  
بدركه الا صار وهو بدرك الا صار وهو اللطيف الحكيم لا يلحق احد وجهه من معاصيه ولا يحل احد كذب من يترد  
علاسه الا مادل عز وجل على نفسه واسهاده الله الذى ملا الدهر ودسه الذى بعثى لاندوره والله يبعثه  
لاساورة سرك ولا معه سرك في هدى ولا سار في مدبر ما اذع على عرشه لرحلى ما خلق بلا موبه من احد ولا  
كلف لا احدها ما ماها ماها ماها الله الذى لا اله الا هو المنص الصبحة الحسرة الصبحة اله لاني







# كتاب الجليلي في خبره

١٢٥

وهو الذي قدى رسوله بعينه وهو الذي كان مع رسول الله ولا أحد بعد الله مع رسوله من الرجال غير معاشر الناس  
 فقلوه فقد فضل الله وقلوه فقد نصه الله معاشر الناس انما نام من الله وليس بشئ على احد انكر ولا ينكر ولا  
 بعز الله له حنا على الله ان جعل ذلك من ظاهره من بعد هذا ما نكر ابد لا مدود هزلت هور واحد وان ظاهره  
 فقلوا ما راوودها الناس والحجارة احدثت للكافرين ايها الناس في والله ذكرا ولون من الثقبين والمرسلين وانما  
 حاتم الاسماء والمرسلين والتج على جميع المخلوقين من اهل السموات والارضين ومن شك في ذلك فهو كافر كاهله  
 الاولى ومن شك في تنبي من قول هذا صدق في الكماله والشاك في ذلك فله النار معاشر الناس طي الله فله  
 الفصل ثمانية على واحسانا منه الى ولا اله الا هو له الحمد متى ادا لا مد من ودهر الداهرين على كل حال  
 معاشر الناس فقلوا علقا فانه حصل الناس بعدى من ذكر واسى سا امل الله التورين وبني الخلق ملعون ملعون  
 معصوب معصوب على من رد فولى هذا وان لم يوافقه الا ان حشر من حشر عن الله تعالى مدلب ويقول من غاد اعطاه  
 بنو له عليه لعنى وعصى قلنظر نفس ما قد مت ليعيد وانقوا الله ان لحاقوه قيرك قدكم بعد شوبها ان الله جبرها لعلوا  
 معاشر الناس انرح الله الذي ذكر في كاهه باحسرا على ما قد حلت في حب الله معاشر الناس مدتروا القرآن واهموا النانه  
 واسطر الى حكما لا تدعو امننا شاهر هو الله لن يتي كمر واحة ولا يوضح لكم نفس الا الذي ما احديده ومصعده الى و  
 شائل بعصه ومعكم ان من كس مولا فهدا على مولا وهو على سابطا لحي ووصتي وموا لان من الله عز وجل رها  
 على معاشر الناس ان علقا والطيبين من ولدي هم النفل الاصغر القرآن النفل الاكبر وكل واحد مني عن صاحبه واولي له  
 لن يصر كاتحي بر داعي الحوص هم اماء الله في حله وحكامه في ارضه الا وفدا داب الا وفدا لعل الا ودا سمعنا الا وفدا وصر  
 الا وان الله عز وجل قال واما ملت عن الله عز وجل الا ان لى امير المؤمنين جبراجي هذا ولا يحل امره الموصى بسدى لا حد  
 عبره ثم صرب سده الى عصده فرفعه وكان مدا قل ما صعد رسول الله صلى الله عليه واله الشال علقا حتى صار رب رحله مع  
 دكه رسول الله صلى الله عليه واله الزم معاشر الناس هذا على احي ووصتي وذاعى على وجلي على اعنى وعلى نفس  
 كتاب الله عز وجل والتاخي اليه والعامل بما رصاه والمجاد لا سدا والموا الى على طاعه والتاخي عن معصيه حله رسول  
 الله وامر المؤمنين والامام الهادي وابل التاكس والعاسطين والمنا من امر الله اول ما سدل الهول لدق امر في  
 اول اللهم وال من والاه وعاد من عاداه والعن من اكبره واعص على من حذره الله انك ارب على ان الامانة بعدك  
 لعلى ولتلك عدسناي ذلك وصي اناه مما اكمل لعنادك من دينهم وامس عليهم معنك ووصف لهم الاسلام دجا  
 هلب ومن سيع عمر الاسلام دسا قلن نفل فيه وهو في الآخرة من الحاسين اللهم اني اسجدك اتي قد لعل  
 معاشر الناس انما اكمل الله عز وجل دسكم ما ماس من لروا مبه ومن يوم مقام من ولدي من صلته الى يوم القيمة والقر  
 على الله عز وجل قال ولكم الدين خطا عما لهم وفي النار هم جالدون لا تحقق عنهم العذاب ولا هم مطعون  
 معاشر الناس هذا على انصره لي واحكم في امركم الي داعر كرك على والله عز وجل وابعده احسان وما ركب انه  
 رصى لاسر وما حط الله الدس اموا الامد نه ولا ركب انه مدح في القرآن الا مولا سهد الله بالحق في هل الى على الدنيا  
 الا له ولا اربها في سواء ولا منح بها عبر معاشر الناس هو ناصر من الله المحادل عز رسول الله وهو النبي النبي الى  
 المهدي يدكم سرتي ووصكم حروصتي وسوه حرا لاصناء معاشر الناس ستر كل عني من صلته ودرني من ستر الله  
 معاشر الناس ان الله عز وجل دم من الحمد بالحمد ولا يحدو عخط اعلم وراي اعلمكم قال ارم اعطى الى الا  
 ر راحه ر ر الله عز وجل وكف تكم وامرهم وصمكم اعلم ر ر ا ر لا معصية ر ر لا مني ر لا سوال الى  
 ر ر مخلص على الله رب سوره والعصر سيرة الله الرحمن الرحيم العصر الى الايمان كحج







# ذكر حكمه من غير غلبه ولا

١٤٢٧

الا ان مدرك كل ما ولا لباء الله الا انما لنا صولدين الله الا انما لعراف من محرمين الا انهم من كل ذي فضل فضل  
 وكل ذي جهل بجهل الا انهم جنة الله ونجته الا انهم وارت كل علم والمجته الا انهم عن رة عز وجل والمستمر من بانه  
 الا انهم التمسيد التمدد الا انهم المقصود اليه الا انهم قد نشر من سلف من مدبر الا انهم الساني حنة ولا حنة بعد ولا حق الا  
 معه ولا نور الا بعد الا انهم لا حاله ولا تصور علمه الا انهم ولي الله في ارض وحكم في طلع واسم في ستره وعلاسه  
 معاشر الناس قد يتب لكر واهمكم وهذا على بهمكم بعدى الا وان عدنا بعضا حطنى ادعوا الى مصافقى على  
 بعته والا فراره ثم مصافقه بعدى الا واني قد ناس الله وعلى قد ناسى وانا احكم ما لبعده عن الله عز وجل  
 ومن تكلف ما يتكلف على نفسه الا يبر معاشر الناس ان الحج والعمرة من سغائر الله فمن حج البيت اوعى ولا حجة  
 عليه ان يحقوف ههنا الا انهم معاشر الناس حقا البت ما ورده اهل البيت الا اسعوا ولا تحفوا بعد الا امروا  
 معاشر الناس ما وقع ما الى الموصوف من الاعمال الله له ما سلف من دس الى دفتره فاد انفسه تحفه اسويف عمله  
 معاشر الناس الخراج مغايون ومغايهم محله والله لا يصنع آخر المحسبين معاشر الناس حقا البت كمال الدين و  
 التقصير ولا يعرفوا عن المساهدة الا ثوبه واملح معاشر الناس انهم الصلوة وانوا الزكوة كما امر الله عز وجل من طال  
 عليكم الامد فعصم او ستم على ولتكم ومبتى لكر الذى بصله عز وجل بعدى ومن جله الله متى واما من يحرم  
 مما نسلون عنه ومبتى لكر ما لا يعلمون الا ان الحلال والحرام اكثر من ان احصوها فامر بالحلال والهي عن الحرام في  
 مقام واحد فامر ان احد البعز سكم والضعفة لكر هلول ما حث به عن الله عز وجل في على امر المؤمنين والامم بعد  
 الدسهم منه ومنه اتمه فائمه منهم خاء المهدي في نوم القنبر الذى يهوى ما تحى معاشر الناس وكل جلال ذلكم عليه  
 حرام بسكم عه فاني لم ارجع عن ذلك ولم ابدل الا فادكر وادلك واحفظوه وبواصوا ولا تذلوه ولا تغترو به الا واني  
 احد الهول الا فاهوا الصلوة وانوا الزكوة وامروا المعروف والهوا عن المنكر الا وان راس الامر بالمعروف والنهي عن  
 المنكر ان سبهوا الى قولى وبلغوه من لم يحضر بامره فمضوه وبهوه عن مخالفة فامره من الله عز وجل ومتى ولا امر معروف  
 ولا نهى عن منكر الا مع انام معاشر الناس الفران بعزكم ان الامم من بعده ولده وعزكم امر متى واما من حبس  
 الله عز وجل كلمة نافية في عيسى وطلب لي نصلوا ما تمسك بها معاشر الناس القوي القوي احدروا الشاعة  
 كما قال الله عز وجل ان ركر له الشاعة شئ عظيم اذكروا الممات والحسان والموازين والمحاسن بين يدي العالم  
 والثواب والعقاب فمن خاء ما يحسب انهم عليها ومن خاء ما يستتير فليس في الخان بصدف معاشر الناس انكم اكرم  
 ان بصادقوى تكف واحد وامره الله عز وجل ان احد من السكم الامر انما عهدي لعلى من امره الموسس ومن خاء  
 بعده من الامم متى ومنه على ما اعلمكم ان دزيتي من صلته هو لو انا جمعكم اما سامعون مطعون واصون مفادون لما  
 لمع عن راسا وركب في امر على وامر ولده من صلته من الامم ما نك على ذلك معلوما والسنا وابد باعلى ذلك بحق وعوف  
 وسع ولا تعز ولا سدل ولا تلت ولا مراتب ولا رجع من عهد ولا بعض المشاا مطع الله وطبعك وعلنا امر المؤمنين  
 وولده الامم الذين ذكرهم من دزيت من صلته بعد الحسن والحسن الذين قد عزهم كرمكاهما متى ومجملها عهدي ومثلها  
 من رة عز وجل هذا دس ذلك لكم وانها سدا شهاب اهل الحنة وانها الامانان بعدا سها على وانا انوها مله ووجوا  
 لخطا ما الله بذلك واولا وعلمنا والحسن والحسن والامم الذين ذكرهم عهدا ومبها فاما حود الامر المؤمنين من ملوسا  
 وانفسا والسندنا ومصافره اند سامي ادر كهنا سدا وافر هها لسنا ولا سعي بذلك ولا يرى من اسباعه حولا الماسها  
 الله وكفى بالله شهيدا واس علمنا به شهيدا وكل من اطاع من طهر واسر وملاذكر الله وجوده وعنده والله اكرم كل  
 شهيد معاشر الناس ما هولون في الله يعلم كل صوب وحاميه كل نفس من اهتدى فليصبر ومن قل فاما نصل











حکیم امیر و العزیز الحسن خاں

५६

[illegible]



العالمون الا ان اعزاء على هم اهل التثنا والعاذون واحوان الشياطين الذين نوحى بعضهم الى بعض زخورا لقول  
 عز ورا الا ان اولياءهم المؤمنون حقاً الذين ذكرهم الله في كتابه فلو لا تحيد المؤمنين بالله واليوم الآخر بآذون  
 من حاد الله الخ الا ان اولياءهم الذين وضعهم الله عز وجل الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن  
 وهم مهتدون الا ان اولياءهم الذين يدخلون الحرام من قبلهم ومن قبلهم الملائكة لا تقبلهم يدخلون هاهنا  
 الا ان اولياءهم الذين قال الله عز وجل يدخلون الحرام من قبلهم الا ان اعزاءهم الذين يهملون سعيهم الا ان اعزاء  
 الذين يسمعون نهيهم سعيهم وهي تهود لها ربه كلنا دخلت اثم لقت احبها الا ان اعزاءهم الذين قال الله عز وجل  
 كلنا القى فيها نوح ساكنهم حرثها آله ما تكذب بها الا ان اولياءهم الذين يحسون زعمهم بالحب لهم معي وواحد كبير  
 معاشر الناس شتان ما بين التعذر الحذر عدو نام دمه الله ولعمري ولسان احبه ومدحه معاشر الناس ان اسد الله  
 كمن مسدوم وعلى هادي معاشر الناس من يتم وعلى وصي اكاه ماسد يد رسي كرحائم الامم فاسد كد او فام مهدي  
 ظاهر بدن اسب ومسم طامس وفتح كسده حصون وقائع انبهاست واوفا بل هر چه بل را اهل تركب واومدرك تارا اولياء خدا  
 ويا صبر بدن حلاي عز وجل واومد هر دى صلسلر فصل او هر دى جهلي را جهل او حرم الله اوسب واو زار ثهر علم وخط  
 ماوسب واو خرا رر و دكار عز وجل لله وسه نامر انما اوسب واو رسد وسد نامر اوسب واو مقوص باوسب بحصه كد سار ناس  
 ناوهر كس كد مل را اومه اسب واو تحت اناست وبعدا را وحتي بسبب رحتي بسبب مكرنا او ووري بسبب مكرنا او واو خالست  
 موعلوب واو ولي حلاست در اصر او وحتكم حلاست در حلق او واو امير حلاست در ستر و علايه معاشر الناس بحصه كد سار ناس  
 ابراي سما وها مدم سارا واس على بن اسطال است كه معهما اند نماز اعدا من واسكه بعدا ر انصاء وتمام سدن خطبه من تمام  
 سمارا نسوي دست دادن من ريع على بن اسطال بعدا ران دست مدهد معب با على بن اسطال اكاه ماسد يد رسي سكرين  
 معب كرم حلاز او على من معب مودوم احد مسام ار سمارا معب على بن اسطال ان ارحام حلاي عز وجل من نكف و اسك  
 على نفسه معاشر الناس ان الحج والصفاء والمزوه والعمرة من سمارا لله من حج الله واعتمر الحج معاشر الناس مع عما  
 سار الله زاو حانواده واردا و مسود مكر انكه مسعى مسود و محلف عسما دارا و حانواده مكر انكه مسود معاشر الناس مع  
 حج مي اسد مومني مكر انكه كاها سار او امر يده مسود و دروي كه معصي تودخ او اوسر كرم عمل خود را معاشر الناس الحج  
 معاون و همام حلقه والله لا يصنع احرا الحبيب معاشر الناس حج الله بكال الله والتقية ولا نصروا ع المسا هذا  
 سوبر و افار ع معاشر الناس اقامه نماز صلو و ركوه زاخا حله و يد سارا مان امر عود و اكر طول نكتد زمان ر سار و معصير فهم  
 احكام بدن واو امر حلاز رواه او باسد و هر اعوس كرده ماسد ن على بن اسطال في شماس و سار كسده اسب ابراي هما و كسي  
 كه نص كرده اسب و ارحام حلاي عز وجل بعدا ران و كسده حلقه كرم حلاز او ابراي من و ارحام بعدا ر مدهد سارا را حله  
 سوال نماشا دار مان مكند ابراي سارا حله را كه عالمان مسد و اكاه ماسد كحلل و حرام اكر اسب را انكه احصا تمام و  
 ساسام ان دورا سارا و عمام كحلل وهي كم ارحام همد را در مقام واحد و ران واحد ن مامور سدم ارحام و دكار ر احد  
 معب تمام من نما قول احرا حلاست جفعالي او دم در على امر المؤمنين واعتم بعدا ر او و اسكه ارسد و ارباسه هدي الى  
 يوم القيمة الذي هدي بالحج معاشر الناس سارا دلالت عودم هر حلال وهي عودم سارا ارحام و مدبل مودم ارا الا كاد  
 ذلك واحفظوه وواصوا امر ولا سد لوه ولا نعروا اكاه اسد كرم دو باره بخد مسام ابراي ما احمر را كه هم الا فامو الصلو  
 و انوا الركوه و امر و بالعرف و انبوا ع المنكر الا وان الامرا المعروفان سهوا الى قولي وانكر ساسا را انكسا بكه حاضر بود  
 و امر نما سارا رصول ان رهي نما سارا رعا لسان رما كه ان امر سارا ر حلاي عز وجل و احاب من و بسا امر معرب  
 و رهي در مكر مكرنا امام معاشر الناس و اسب ماسد سارا را كه امر بعدا ر على بن اسطال و لاد او سد و ساسا مدم سارا كه



محافل ولايت و امامت جبرائيل

۲۵۲

[illegible]



















# در ذکر خصال نبی مکرم صلی الله علیه و آله

۴۵۷

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مارل شد با عرا و علماء و معتزین و رؤا عامه حنا مکسر و الا همه احاطت و در  
 ارای همه وای سعد حدری فعل عوده که در پیچیده در عذر جم رسول خدا صلی الله علیه و آله طلسم مردم را و دعوت بخوان  
 بولا علی علیه السلام و اروی و ذاکر با انکه مردم او را دیدند در محل حضرت رسول را و هو را هم جدا شده بود با بهر انکه  
 لکم دینکم و مارل سدید رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی اکمال الدین و امام التعمیر و رعی الزمت رسالتی و الا که علی علیه السلام  
 او که جو حانی و ابو عبد الله شیری و ابو احمد صری و ابو سعد حدری وای هر یک فعل کرده اند که چون ابر الیوم اکمل کلمه  
 در سوره مارل سعد رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی اکمال الدین و امام التعمیر و رعی الزمت رسالتی و الا که علی بن ابیطالب علیه السلام  
 و محمد بن ابراهیم جوینی هین حدیث را بنسب لفاطمه زهرا مد کوره بدو رسد از ابو سعد حدری فعل عوده است و ابو القاسم حسکان  
 و ابو نعم بدو رسد در کتاب رسول الهان از ابی رافع و عطیه فعل کرده اند و ما که در وصول المقهر فعل کرده بر ل اسیر پیدا  
 حق علی بن ابیطالب علیه السلام و مسح حلال الدین سهو طی در کتاب ثقات در حدیث صحیح از عمر بن الخطاب نقل نموده که ان را در  
 الوداع در میان مکه و مدینه مارل سد و اس مرد و به از ابی سعید نقل نموده که در روز عذر جم ان را مارل سد و محمد بن حویر سافه  
 با ساد عدیه فعل نموده بر ل اسیر و در عذر جم و بر محمد و اس معاوی سافه فعل اس حدیث نموده اند و محمد بن الحری سافه  
 کتاب سنی المطالب اتقای نوای اس حدیث نموده که مال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الله اکمل الدین و امام  
 التعمیر و رعی الزمت رسالتی و الا که علی بن ابیطالب علیه السلام قال من کتب مولاه فعلى من لیه الی احو و مکر اب حدیث با دست  
 بجهل و بعضی اده است و او اصحاب مکه لفظ رعی الزمت رسالتی و الا که علی بن ابیطالب علیه السلام و مکر رسول خدا صلی  
 الله علیه و آله اکمال الدین و امام نعم و حوسودی و در ذکر از دین اسلام بولا علی بن ابیطالب علیه السلام صریح است  
 مطلوب که مراد لفظ مولی در حدیث شریف من کتب مولاه فعلى موله معنی اولی مصرف و سد و مطاع تمام است که  
**الفصل الثانی** در بیان مدح و ثواب بن عباس و هی حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و معارضه کردن با حضرت جکا  
 تعلی که از اعظم مقربین عاقل است و هم حسن محمد بن ابراهیم جوینی و حاکم ابو القاسم حسکانی و ابو عبد الله شیری و ابو کر جکا  
 و ابو احمد صری جمعا از سفان بن عبد الرحمن بن محمد الصادق علیه السلام در حدیثی را سأل سائل عن ابی رافع فعل عوده  
 که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عذر جم نصب نمود علی بن ابیطالب علیه السلام و فرمود من کتب مولاه فعلى موله  
 اسیر سابع و مسترید در بلاد حارب بن عباس و هی سوار بر فرود سد آمد حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که امر کردی را  
 مکه و سفاد لا اله الا الله و یوب خود از حاس حدامول نموده و بخها و در کوه و حج و صوم و صلوه امر فرمودی مکه و  
 با سها اکفا نموده است و راکر و او را بری عبادی و کهی من کتب مولاه فعلى مولاه انا اس از بن خود است  
 از حاس حدامول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من کتب مولاه فعلى موله که اس امر از حاس حداس بن حارب  
 بهار و سانه خود در مکه الکلم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علیا حاره من السماء و ایاها بعد ابکم  
 که هو رسام خود رسد سکی از اسنان برین فرود آمد و در بن سرف و صر بجهت و اصل کردید که ان سائل سائل  
 بعد اب رافع مارل سد و او اصحاب مکه حارب بن عباس را اهل لسان بود و لفظ مولی اولی مصرف میسد که با بن هم نا  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله معارضه نمود و مسحق عذاب دسا و احوب سد و اگر مولی در حدیث شریف معنی با و رو با صر  
 و دوست با سنا بطلب هم از رای همه مسلمین با و و در بکر جای معارضه و کسکوسود از برای احدی که نا حصر رسول  
 صلی الله علیه و آله در اس با معارضه عابد **الفصل الثالث** در بیان شهادتی خواست امیر المؤمنین علیه السلام در  
 از مردم که ستمتر در حق او در عذر جم فرمود من کتب مولاه فعلى موله و هین در و رسوئی حاکم در کسری از حنا  
 زارده در باب حدیث جم علماء عاقله فعل عوده اند حاکم صد را لا همه احاطت و در و در و شورای عاقل و اولی



[illegible]















[illegible]



عزال ماف عسودس هم ایها دلالت میکند بر آنکه تحت و دستنی ال محمد رجم است و احسن و امام شافع گفته  
است عارس اگر تحت ال محمد رافعی است و حق شاهد باشد که من رافعی می‌نامم و سیم علی بن ابی طالب و مود که متل اهل بیت  
صلی کسبی روح است هر که در او شش کتاب با ف و علامه ابو السعود در حاشیه ص ۴۰۴ (۴۰۴) را حاشیه محمد هفتم از تفسیر  
انام محمد زاری در شرح هم این مبارکه گوید روی اتفاقا تارک قبل نارسول الله من فراسل هو لاء الدین و تحت جلیبام و  
قال علی وفاطمة و اساهما عن النبی صلی الله علیه و سلم حرمنا الحمد علی من ظلم اهل بی و ادانی فی عرسه و من اصنع صبر  
الی احد من ولد عبد المطلب و لم یحارفا ما احارب علیها عدا اذا لقانی یوم القیمه انی بالفاطمه و سیم اسماعیل حق و محمد  
از عده اسم از تفسیر روح البیان و محمد مطوعه شمس گوید اتفاقا تارک قبل نارسول الله من فراسل هو لاء الدین و تحت جلیبام  
مود هفتم قال علی وفاطمة و اساهما الی الحسن و الحسین رضی الله عنهم انی بالفاطمه قال انصافی التفسیر المذکوره و ال محمد  
الدین بول امرهم الله علیهم السلام کل من کان مال امرهم الله کل و اسد کا و اوه الال و اسلان علیا و فاطمه و الحسن و الحسین کل الغلق  
بهم و من رسول الله اسد العلقاب بالقل النوار و حسان بکوهام الال و در تفسیر یعلی آورده که حوسان حضرت رسول  
بی هاشم و بی المطلب که حسن را نشان مابد قسمت کرد و فی الکواسی فراسه علی بن فاطمه و علی و اساهما انی بالفاطمه و اساهما  
و در تفسیر مصناوی و در مختاری و مشناوری و غیر هم من القلایه بر ص ۱۸۱ افرا و اعرف سما سدر ایکنه ال رسول این چهار  
مرکزوارید و حدیثی بر دین اب نعل می‌باشد و چون نعل عنا زاب نامی مقتدر من موح بطویل کلام بود لهذا صریحاً بر عوده هم  
مد را که ما و احصا و در دینم خلاصه کلام اس سده که اول اس مرکزواران یعنی حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم  
اجمعین الاجتماع و الاقواء ال رسولند و اما عراشان انا ال همد ما بپسند من محلف صر و محل که کواست و اساهما که  
مختار اسار بر می‌آید و احضره و اس و اما اس که صلوات را در حایمه الشهد را برسان و احضره و اس و اگر کسی بک  
نماید ما را و باطل خواهد بود حکم و معناه و انما ایکنه صل انسان مثل سیم روح است هر که در او نسبت کتاب ف و اکون مؤمن  
بول امام محمد زاری گوئیم الان ما در بحر تکلف هم و امواج سهاب و سهوات در طعمان می‌آید و ما را با طرف و با طرف می‌رسد  
و ذاک بحر مجاح بد و امر اس اول سیم حایله رعب دوم کو اک طاهره طالع بره و چون انسان در سیمه نسبت و لهذا بگوایک  
طاهره حرکت کرد عالتا سلامنا الله و محمد الله اصحاب ما اسی عرسه در سیمه تحت ال محمد رجم است و وضع عود آمد  
حسبهای خود را در حضرت علی و حسن و حسین سلام الله علیهم که اگر حدیث اصحابی کا لقی و صحیح باشد بالقطع و انصاف انسان در  
اصحاب و آمد و این در فصل جدا و بد که نور عظم سلام و سعادت می‌رسد در دنیا و احب اللههم لا تحت رجاء و اورد  
ال دسار در هم و الا حه سفاعهم و افص عمامهم الدین و ارفع عتا کل من اس دانت العالم و بلای بیجها می  
اس (۱۲) از سوره مبارکه الحاده ما آتھا الدین امنوا ادا ما حکم الرسول فعدوا من یدی بحوبکم صدقه دلالت خبر لکم  
و اظهر فان لم یجدوا فان الله عفو و رحیم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اند هرگاه که خواهد را گویند نارسول خدا پس دارند  
اراد را که من خود صدور داد و اسمی اس صدور دادن مثل از بحوبی هم اسب سما و در دین و با کره را اسب را اسب که می‌رسد  
از گاه من اگر باشد حر که صدور دهد من در سیمه حایله و مد عفو و رحیم اساهما و اما بول امر سیمه صبی گوید رل حسن اگر  
الاس علیه السوال حی اسامو و املو فامرهم الله سعدم الصدقه المأخو و کف کس من الناس اما الفقر و الفقر و اما العی  
و عدا الامر عظم الترسول و مع الفقراء الریح فی الامراط فی السوال و الترسول من المخلص و المسامی و محب الا حه ریح الدین  
اسی بالفاطمه خلاصه معاد و عاری می‌باشد که در روی بارل سده که اگر ب سوال مردم سیمه صلی الله علیه و آله ملول سده  
بود حد و بد عود هر کس حواسه باشد ما سیمه بحوبی کند با بد حری فقراء بد دهد من اگر باس رل بحوبی نمود و اما فقراء  
سب محمد احسان و اما اعما سب محمد ریح و فو اند اس امر ال عظم الترسول اسب دوم عه فقراء سیمه رجا و امر اط در سوال







صدقه دادن و بخوی کردن با پسر در ده حصلت بشکونش که امام خردای پس از فعل انفراد امر المومنین بخوی کردن  
 دادن از احاطه صحابه بعد از آنکه عمر شریف و عمر معنی معذور کرده است و این وجهی که است انوار علی بعد از آنکه اصل الصحابه  
 و حد و الوف و ما فعلوا و لک فهذا لا یحضر الهم طعام و لک الاطام علی هذا العمل بما یصحب علی الفعول و لا یقدر علی مله و یصحب  
 طله و یوحش علی العقی ما لم یلم بعمل العقی ذلک و یعلم غیره صادر ذلک العمل سبب الطعن فیمن لم یفعل بهذا العمل لما کان سبب  
 لحرر العفل و وحش الاعشاء لم یکنه برکه کبره مصره لکن الذی یکن سبباً للافعالی و لکن سبباً للوحش و انصاف هذا المناظر  
 لیس من الواحاح و لا من الظاعان لشد و یصل مدتها اقم اما کلوا و انزلوا الصدقه لیس له هذه المناظر و لما کان الاولی هذه  
 المناظر ان یکن مرده که لکن برکه سبباً للطعن استی بالفاطر حاصل معاد ان کلمات فارسی است که امام خردای میگوید  
 مرده را سبباً حاصل صحابه و فساد کرد برای صدقه دادن و مع هذا صدقه دادن و مع طعن ایشان میبود و بر آنکه اقام  
 ما من عمل موجب دلکی هر است بجهت اسکه بمیواند صدقه دهد دلست مسود و طعن میروی و چون این عمل است  
 فراء و وجه است و در برکن کرم مصره بود و هر یک سبب است با سبباً و لی است این چهره که سبب است و انصاف  
 این صاحب را و احاطه و بر آمد و ابان که بیان کردیم که علی تکلف شدن صحابه صدقه دادن در و فسخ بخوی برای این  
 بود که بخوی را بر لکند پس ولی بر آن بخوی و در آن کس بود پس بر آن سبب طعن صحابه مسود و بر وجه کلام خردای امام شد  
**مُؤَلَّفٌ عَمَّا لَمْ يَكُنْ يُبْذَرُ** که این کلام بمیواند بعضی است بطوریکه هم مدتها پس بر اعراض کرده اند و برادران  
 از جمله سبب نوری پس از فعل کلام خردای در جمله ششم از بعضی خود در دل سرج این پیر بخوی را سوره الحادله حسن گوید که هذا  
 الکلام لا یخلو من <sup>الطعن</sup> ما من این بر ما ان سبب مفصوله علی کل حصله و لکن بخور ان محصل له فصله لم یوجد لیس  
 من آثار الصحابه بعد روی عن ان غیر کان علی فم لک لو کانت لی واحد منهن کان احالی من جملتهم و یوحش فاطمه و اعطائه  
 الرا بر یوم حشر ثابته بخوی و هل یقول صفان مناهاه انسی بقصر علی انه لم یرد فی الامر لیس عن المناظر اما و در ده  
 الصدقه علی المناظر من عمل بالان محصل له الفصله من جهنم سبباً بعض الصحابه و من جهنم بخوی الرسول  
 نعمها لیس من سبب حل المسائل العونیه و اطهارا بخوی احتیالی المناظر من المال استی بالفاطر یعنی کلام امام خردای که  
 از بعضیها مناسبت و انچه لازم مسود ما را که ما کیم مفصولت است علیها لیس در هر جمعی و بر احوال است که در آن  
 فصلی برای علی علیها حاصل شده است که مرعرا و از کار صحابه باف شده است و از آن عمر مصر لکن ده است که علیها  
 دارای سبب است و اگر من دارای یکی از اینها بودم بخوبی بود در مردم از حواله نعم (یعنی اموال سبب) روح او با طه  
 سلام الله علیها را و دادن سبب را و در سبب او را بر خوب و اما نصف را اند گوید که بخوی کس امر المومنین  
 با بعضی مفصل بوده است و در آن سبب و از آن سبب است بخوی و از آن کس بلکه صدقه دادن و ده شده است فلان بخوی  
 پس هر که عمل با نکرد فصلی بر یکی برای او حاصل است سبب جهنم دفع احصای بعضی صحابه را و در هر دو سبب است  
 بخوی رسول را پس صدقه حاصل است از حل مسائل مسکله حتمی مقتضی تصریح که ۱۱ حاکم کرده است که حضرت  
 حصلت و حاصل سکودان بخوی محصل میبود و در آن بخوی اطهارا است که از آن کس با بعضی در آن کو مشهور است  
 رجه کلام سبب نوری امام شد **مُؤَلَّفٌ كَيْ يُلَى الْحَقُّ وَالْإِصْطَافُ** امام خردای برای حفظ مذهب علی مدعی و موردی خود  
 عاتق اصنافی را نیکار کرده است هر چند که در اول این باب اطهارا اسم که مطبوع در آن کتاب است که طریقه حق را نشان  
 امام و پس وجود را اسلام حقی امکان طرف قرار دهم الا اسکه در این موضع لازم دهم و سبب کلمه عرصه و ارم اول اسکه حلا و در ده  
 صدقه دادن فلان صاحب با بعضی میبود و لکن خردای که بعضی صدقه دادن فلان بخوی هر است اما از در آن در و مرده بود  
 یعنی یا که بر برای سبب او نگاه با اسکه با امکان دارد برای شخص مسلم که رواند بگوید عملی را که حلا و در آن بخوی صلح صحابه



مرحوم بوده است و حال آنکه در حق صوم ماه مبارک رمضان هم این عبارت زامروده است و آن تصوؤموا آخر کلمه سور  
و در حق صوم هم بود و آن تکذّبوا آخر کلمه انصا سور و در حق صوم هم بوده و آن صیروا آخر کلمه سور و اناء اعلک احکام  
حلا و نهان لفظ حرمان فرمود است چنانکه در متن معنی نیست پس باید که همه اسناد مرد این امام مرحوم باشد و باید علیها  
موصول و از کس آنها فاصل بل فاصل باشد سیمانه که بعضی انسان را خطور معلول العقل و العلم میماند و اما اثبات  
این امام در ص ۱۶۴) از محمد هشتم از بعضی کس وجود این مطبوعه ۱۲۴۴ قمری باید این تکلیف را که شمرده است یعنی صدمه دادن  
صل و بجوی را که در سب و سادسها آیه بتر به عت الا حره عن عت لد ساق المال محل الذواعی اسعی بالعاطف یعنی فاشد  
ارو اند صدمه دادن فعل از بجوی است که حلا شود پس این صدمه دادن عت اخرون عت دینا بد رسکه مال محل ذواعی  
پس این قول صحیح است در آنکه هر کس اقدام را بر این تکلیف بود عت احوب بوده است و هر کس اقدام نکرد عت دسا بوده است و  
این امام که آنها سکه اقدام صدمه نکردند فعلشان راجع بوده است و آنها سکه اقدام کردند مرحوم بوده پس معلوم میشود  
که اهل دیناد مرد این امام در حان دارند مراهل احوب و رانعا صحیح در ص ۲۷) از محمد چهارم از روح السان در زبان  
تواند تکلیف کو بود و التمس من المخلص و المناق و عت الا حره و عت لد ساق یعنی از جمله توانا این تکلیف اس بوده است که در  
شود ما من مخلص و مناقی و عت احوب و عت دنا یعنی هر کس که اقدام را بر این تکلیف کرد مخلص است و عت احوب و هر کس که  
نکرد مناقی است و عت دنا و التمس و التمس و عت الا حره و عت لد ساق و عت لد ساق طابق است و العاطف صحیح  
و چون اسناد اسق اکون کونم انها الامام مناقی در رد بود فان دارد مخلص الصاد بالله من النص الثقل و خامسا  
خود این امام و سایر معصی اسلام کلام را بر ما را امر المومنین تسلیم رواست کرد اند که آن را کوارد مقام افعال و در کلام  
حلا اند است که احکام را عمل کرده مان و بعد از این عمل بخلاف کرد اما المومنین علیهم السلام است که مرحوم افعال و مکرر و  
تاکا که چنانچه بودند چنانکه است برک این عمل افعال و مکرر و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق  
بما نصی قلت العفرا الخ اول صدمه و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق  
عاطل نمکوند که صدمه دادن اعنا مو حه لسی مفر است معنی اگر مفر به عت عدم در رب و بخوای معصی لست نودید صدمه  
از اعنا مکر صدمه لسی و مکرر مفر صدمه و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق  
و احدها بما سکه صدمه مو حه لسی مفر است و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق  
حقوق مالی را از انسان ساقط میماند و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق  
انها فک عمل انسان در رد و حان دارد فعل المومنین علیهم السلام و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق  
دارا بود که بخوبی بود در زبان از حمر النعم و از جمله افعال یکی عمل کردن به بجوی بوده است چنانکه سنی سان نام  
در قول نور حلال و معصی حلال کار سب و ناماد را که با ساهل است مثل نفس روح السان و سناوری و عت لد ساق  
از کلی مفعول کرده است که حضرت در هم و صدمه داد فعل از بجوی و ده حاصل حاصل و مفعول و مفعول و مفعول و مفعول  
اما محصل حاصل حسمه مرحوم است عاقلی را کمال ندارم که بفرموده مان کلام مبادی فصلی عن العالم و استأخود امام مفر  
در ص ۱۶۷) از محمد هشتم از او مسلم اصعها فی حسمه عمل کرده است که او که که منافص امناع را اسناد بدل صلف  
و کرده فی انسان برک عان عود طاهرا و اطبا از روی حسمه ایمان آوردند پس حلا و بدعا را را ذکر کرده حلا بما بدعا را  
از منافص پس امر مفر و صدمه و بجوی ماموس حلا و سول و منافص که مفران اصلی خود نانی بود و بداهی امام مفر  
س از فعل این کلام تا آخر که است هذا کلام حسمه مانه ماس یعنی این کلام حسمه است و عت لد ساق و عت لد ساق و عت لد ساق  
در آنکه این تکلیف برای انسان و مفر بود است هماس موم و مناقی را که خواسته اسم زناد مان سرچ مفر و عت لد ساق















# تفسير سورة النجم

١٤٠

انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 الزخرف ورمود ويطهركم واكرمكم انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 عن اهل اللسان وخصوصا انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 لنذكرهم عنكم ويطهركم واما انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 او كرم وبل وواحد وواحد وواحد وواحد وواحد وواحد وواحد وواحد وواحد وواحد  
 ويطهركم واما انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 ما سئل انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 كعب من رول من انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 عامه انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 مدون انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 واطح انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 او انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 رد وسط واطح انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 سورة معروف ورمود ويطهركم واما انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 حون واطح انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 ناموس انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 حان انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 حود انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 سده انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 هسبد واطح انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 حط انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 نسا واطح انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 مود انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 سفا انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 فل انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 سورة انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 عام انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 درط انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 طاهر انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق  
 انما نؤمن ان كل علم اسبق الا انما نؤمن ان كل علم اسبق







وَنَزَّلْنَا سُلَيْمَانَ بِرُوحِنَا عَلٰى شَاةٍ فَجَاوَزَ الْاَلَمِينَ

[illegible]

انگاه طعام من بخاده بود من جمله بد و ناس داد بد و کر سحر کرد بد و ناوا لرد و تو الا الماء و اصحو اصا ما فاطمه رضى الله  
عنها صانع دیگر حواری کرد و اراں مان یحی علیا امسوا و صعدوا الطعام من ابدیهم و رفع علمهم سمیعاً الت لایم علیکم















# کتاب در بیان حضرت امیرالمؤمنین علی

معارف غازی و سید و در عالم الفاظ معین و لذا احاطا و بد در حق ایشان فرمود متل الذین یجولوا التوریه ثم یجولوا  
 ای جلولوا الالفاظ و لم یجولوا المعانی کمثل الخمار یجول اسفار و اکسب کمال و ما ذکرنا شد من علم الکتاب بحواهد  
 بود و انکی بد در خشت و تحقیر رسیده در لو کتاب سلطان پس الاعلام فی صفا الاسلام که در در مان بعضی صلی الله علیه و آله  
 جامع بهود کانی در دست و سید مکر نوز به حرف و مراتب و علم با اسعد رها شانی ملاز دنا شهادت او معادل ناشدنا  
 شهادت پروردگار مقصودم از اس کلمات نه و هب صحابه است بلکه مقصودم اظهار و نشان حق است و من عید علی الکتاب  
 خواهد بود که مکر در حطاب هر مانده سلوی قبل ان بعد و فی فان حقی علوما کا طار الد و احرق کباب و ابی یسین  
 ابر (۱۹) و سوره مبارکه التوره اثر سر بهر احکم سقانه الخاخ و غار المجد الحرام کس امس بالله و الیوم الاخر و شاهد  
 فی سبیل الله لا یستون عید الله و الله لا یهدی القوم الظالمین یعنی مکر داس اهل سفایر جا حابر او اوصاف غایه  
 محله الحرام زامنل کسبکه ایمان آورده است بخدا و در خراسان بر پستلای هر دو قوم عبدالله و تقالی و خداوند و قوم ظالمین  
 هذابت بمعرفه پدید آمده علم او سوء سره انسان و در صحر (۲۸) و روح السان شیخ حقی در دبل شرح این ابی جیب زهر  
 نموده است مال الکاسی آورد اند که بعضی اهل حرم در جاهلت زمره خاخ را سید در ستاعسل و سویی مداد و در دریا  
 حضرت صلی الله علیه و سلم مصعب بن عمیر بن عقی داس و مصعب بن عمیر و حهاد معمر مسود مد جعس ابر و تقالی  
 معام مغاح و در آمد مد عاس سقاپ و سقاپ غار مناهات مود مد علی باسلام و حهاد معمر مسود مد جعس ابر و تقالی  
 نضد بن علی ابان مرشد اداسی مالفاطه و امام فخر رازی در صحر (۴۶) و رحله چهارم از هب کسر و کسر مطبوعه و در  
 دور و تاب فعل کرده است که ابر مار که در حق امر المومنین علیه السلام بارل شد و هب بن سنان و در حو وانی و صحر التسانی و  
 محو مکتوب فالح حدیثنا حدیث که الفطی مال الفطی بن سنان و هب بن سنان و در حو وانی و صحر التسانی و  
 رعی الله عنهم فقال طلی معی مضاع الذب و قال القناس ا صاحب السفاهه و قال علی له صلی الله علیه و آله سهر مل الناس  
 و ا صاحب الجهاد و بارل الله تعالی احکم سقانه الخاخ و غار المجد الحرام کس امس بالله و الیوم الاخر و شاهد  
 الله لا یستون عید الله و علی بن محمد الحطاب الهب الساقی المعروف بان المعاری در کتاب ماب و شیخ محمد بن ابراهیم  
 المحوی الساقی السمرانی در کتاب مراد السطیس فی فضائل المرحی و الزهراء و الشطیس و ابوعب الحاکم الاصبهانی در کتاب  
 سیر الانسان فی ماب هل الذب ما انکی در وصول الله صاحب مذکور و اسراج موده اند و ابی یسین و ابی یسین  
 و ابی یسین (۲۵) و سوره مبارکه الاحزاب و کنی الله المؤمنین ایصال و کان الله قوا عی و ابر (۶۳) و سوره الاحزاب  
 هو الذی ابدک بصیره و المؤمنین و ابر (۲۳) ایضا و سوره الاحزاب قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما  
 عاهدوا الله علیه فیه من صبیح و فیه من منیطر و ما ندک لواء سید بلا ابوعب الحاکم الاصبهانی و ابی یسین  
 ایضا و ابی صالح از اس عتاس ایضا و حیدر صادق علیه السلام قوله تعالی من المؤمنین رجال صدقوا ما  
 عاهدوا الله علیه فیه من صبیح و فیه من منیطر و ما ندک لواء سید بلا ابوعب الحاکم الاصبهانی و ابی یسین  
 فی علی و ان رسول الله صلی الله علیه و سلم الیاب مکتوبا علی العرس لا اله الا الله و حده لا شریک له محمد عیدی و  
 رسولی اند و بصیرت علی را ابی یسین ایضا و حیدر صادق و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین  
 صحر الخ در حق امر المومنین علیه السلام بارل شد و هب بن سنان و در حو وانی و صحر التسانی و  
 لا اله الا الله و حده لا شریک له محمد عیدی و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین  
 مالک مرسل اس و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین  
 صلی الله علیه و سلم لما اسیر فی الیهماء اعطی العرس مکتوب لا اله الا الله و حده لا شریک له محمد عیدی و ابی یسین  
 فرمودند و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین و ابی یسین







وَأَمَّا الْفَالَتُ حَاضِرٌ كَحَضْرَتِهِ

[illegible]







انزلنا قلوبنا نبيدا اخايت نبوتها

[illegible]

فصل فی حق

[illegible]



فَصَادِقٌ فِي رَأْيِهِ خَيْرٌ مِنْ كَثَرِ الْكَلَامِ

[illegible]



[illegible]











[illegible]



# در امامت و جلال و کبریا

فواید این باب را خواهد داشت و وصلات دلال خواهد کرد ای غار طاع علی طاع من اسب و طاع من طاع الله  
 حدیث چهارم از صاحب جوهری در فرائد القمطین نقل نموده است و بدین اثر که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند  
 هر که بخواند صد گزنی من دیده باشد و بموت من عمری نماند که علی بن ابیطالب علیه السلام نوی مجید که او هرگز نیاید از جبراط مسم  
 خارج نمکند و وصلات بی انداز حدیث چهارم از صاحب جوهری از حدیث نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند  
 طاع علی طاع من اسب و معصیت علی معصیت من اسب حدیث سیم از صاحب جوهری است از حدیث حضرت عثمان غنی رضی الله عنه  
 النبی ذاب کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که طاهر سرود سپهر من اسب و در فرید من مبدء دل مسدود شود  
 بوردیده من اسب و ائمه از اولاد طاهره اسماء و زکاء و مسدود حلال المسن و در زمان کسکه حدیث در میان او و سیدگان او هرگز نماند  
 پیوند محاب نماند و هرگز از ایشان ناپس ماند هلال سود حدیث هفتم از سادات اوطین اهل سنت و جماعت نقل نموده و حدیث  
 کتاب حلیه الا و ثناء و ان له الحدید و هر از خاتم خدا الله انصاری نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که حاکم  
 اند من الهی بمناد و اوصی را امرند و دعوت ان کرد احاطت نمود بدین موت من و ولایت علی را نشان عرض کرد مول کردید  
 ثرحای الخلائق و امر من و ائین را بر ما یقین فرمود پس بعد کسی است که ما سعادت یابد و سقی کسی است که بعد از ما نماند  
 ما بنم علی جلال و عظم حرام حدیث ششم از صاحب جوهری است حدیث در این عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمودند که نو امام امت می و جلیقه می برانها هر که بود را اطاعت کند سعادت و هر که عصیان نو و در سقی است و هر که سو  
 پیوست فارسی و هر که از بود و در جلال سده متل نو و اعمار اولاد و مثل کسی بوج اسب هر که بران دست محاب  
 و هر که از آن خلف و در در عرق سده متل بمناسل کو اکاسب هر که یکی از آنها عرق کند دیگری در حای و طوایع نماید حتی بقو  
 العزم حدیث هفتم از سادات اوطین دیگر از این عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند علی او من عمره خون بدن  
 من اسب هر که با و برتری خود هلال نماند و هر که او را دوست دارد بر او راه راست در دهر که او را برتری کند حاکم حدیث دهم  
 اص ان شادان بطریق دیگر از بعد من حاده روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که من شد اولاد  
 و علی شد عرق و حق منس و طاعا و طاع من اسب مگر آنکه سنی بعد از من باشد هر که از این عاقبت کند  
 من معارف کر و هر که از من معارف کند از حدیث معارف کرده علی حلال الشراست هر که اما کند که از اسب حدیث از پیوسته  
 از سلمان رضی الله عنه روایت کرده که او رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که من فرمود در میان ادا طاع علی بن ابیطالب علیه السلام  
 که او مولای اعظم من است و او را ساری کند و عالم ساسا را اگر ان رسوا اگر بیمار ادعوت کند حاکم باشد و اگر امر کند  
 کند که من سهاد حق علی مگر هر که اگر احاطت مامور کرد که بودم ان حدیث در این عباس معارفی با صاحبی با سادات خود  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که فرمود جعفر بن ابی طالب و علی بن ابیطالب علیه السلام و اسب و در حدیث که علی را سب هداست  
 امام و سوا ای و ثانی من اسب و نور کسی است که مرا اطاعت کند و من واحد کردم بر معنی افرا اما او را و هر که علی امدا  
 که مرا اطاعت کرده است ای علی بن ابیطالب و سادات حدیث سیم از صاحب جوهری است از حدیث در این عباس معارفی با صاحبی با سادات خود  
 حدیث دهم از صاحب جوهری که در حدیث سیم از صاحب جوهری است از حدیث در این عباس معارفی با صاحبی با سادات خود  
 مع الحی و الحق معهم کون من بعد احدی من اماما معصیما هم کطاعی حدیث چهارم از صاحب جوهری است از حدیث در این عباس معارفی با صاحبی با سادات خود  
 الا معهمه من ائمه العلماء از من فرمود روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که من شد اولاد  
 لا اله الا الله و اکیحجه رسول من اسب و علی معهم حدیث سیم از صاحب جوهری است از حدیث در این عباس معارفی با صاحبی با سادات خود  
 حدیث سیم از حدیث حدیث نهم از صاحب جوهری است از حدیث در این عباس معارفی با صاحبی با سادات خود  
 امر المؤمنین علیهم السلام که او ای طاهره از مردم در سجده با حق رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که من شد اولاد







[illegible]



دربار اچھا اور اجائی مکمل اللہ

[illegible]







صَفِيَّ الرَّائِبِ مَرْكَبِ الْإِجْلَالِ

[illegible]



[illegible]







عَلَيْهِمْ وَأَعْلِيهِمْ مِنْ حِلَابَةٍ

[illegible]







[illegible]







五、

[illegible]







بِالْأَمْرِ وَالْأَمْرِ وَخَلِيفَتِهِ

[illegible]



20

اسماء

[illegible]



# در کتب بعضی معجزات حضرت ابی طالب

ادعای و ایمان با و اگر حالت از آن معجزه پیدا کرد و حال آنکه حضرت ابی طالب ثبوت کثرت کتب از آن که  
 اجزاء آن معجزه کتب از آن که اصل و اصل آن کتب است و صلوات از آن که الله تعالی فرج و خالص است چه از آن معجزه سدید و ولی  
 ان تصدیق و شهادت است من الله علی اثبتی او ولی چنانکه معجزه باید در خواب مکرر ثبوت کتب با الله شهادت است و بی شک و من  
 عینه علم الکتاب معنی اگر کتب کاتب بودم خداوند معجزات را در بدن احواء بمیرمود و چون مرگ را در نمود مرگ را بنام معجزات است  
 او خاص و تعالی شامه حقایق من الحاصل صد و معجزه از وی بر طبق دعوی خود عمرات انوی و اگر است در مرد او و صد و  
 علی الرحمن سید خود را انو بصیرت یافت کرد که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم که چه سبب اعطاء فرموده ای عزوجل ابی طالب  
 و انتم هکذا معجزات و حارون عادات فرموده انکه دلیل بر همان باشد و صد و انکه که اظهار معجزه نمود و معجزه نشانه و علامت  
 از خاص خداوند و اعطاء آن بمیرم باید مکرر بپای و رسول حج خود را انکه شانه شود تا صد و صادق و از حضرت صادق علیه السلام  
 شخصی سوال نمود که از حضرت امیرالمومنین علیه السلام معجزات صادق را در آن بود و عجزا معجزات صادق را فرمودید که چون ظاهر شد  
 از حضرت امیرالمومنین علیه السلام و خاصه کمال است بلکه کسب که حال او حسن باشد و مشارک با صفای مخلوقین دارد در آن امور در آن  
 معجزه از فعل او خواهد بود بلکه در فعل قادر معجزات است که هر اوصاف مخلوق است الحاصل معجزه فعل خداوند است از او در دست  
 ی ولی شهادت خداست و صد و او چون به معجزه ملاحظه معلوم شد اکنون گوئیم اگر چه تمامی خود معجزات حضرت امیرالمومنین و  
 سرافعال و کرامات و معجزه و حارون عادات بلکه تمام سراسر وجود مظهر او را بد و اتحاد نور معجزات آن اعراف و اهر چه  
 فرموده است عظمی و تحجج حادی اگر است که هر چه هدایت را از عظم بنسأ لور عن السیاط العظیم و اگر کسی بادی ماملی مامل  
 نما و بدیده انصاف و طرک کند خالاس را و خواهد مشاهده نمود که از روز ولادت تا لیوم سهادت جمع حرکات و سکنات و مقام  
 و سود و بقطره و بوم و سکوت و عادات خداوند و معاملات اخلاق و غایب در عرواق و در باطن و ساست و تجمل سافا و  
 زاده را و در هدایت و اعراض و دعا حتی در نام سلطنت طاهره و آنچه صورت و مبدود در اسرار حسنی ظاهری را و بر کوار معجزه  
 و حارون عادات بوده و فضلا از آنکه بعلو ذرات و اطناف امور و عالم معقول و عوالم و دیگر که چون ادراک عقول و فهم علمای حد را  
 مراتب حلال و محذو و ال محمد خصوصاً مراتب حضرت امیرالمومنین علیه السلام که خدا تعالی او را عمره بر نفس معجزه را داده و معجزه حجت که  
 در آن او را در بوم حدی و فصل از عادات جمع است بمرده الی بوم الغنم چون ادراک عقول با فصر و بصورت و با سبب اس افراد  
 معجزات ولی و النوارسان مقامات و کرامات اسرار است و لکن من باب امام حجت در مقام استدلال مکرر اگر چه حکمت بیان شود  
 صریح خواهد داشت و انکه حضرت امیرالمومنین علیه السلام بعد از وفات حضرت امام التبتین علیهما و علی الهما الفصل صلوه المصلین دعوی اما  
 و خلاف ملا فصله نمود ما فراد و اعتراف تمامی را با مل و محل از مسلم و غیر مسلم و معجزات و حارون عادات سنان را از سر و بطه و  
 رسید بهر واحد هر معجزه از حسن ولادت تا لیوم السهادت از آن بر کوار در کتب اهل اسلام از مخالف و موافق بطرف اهل احقر  
 عادات الله رسیده است بلکه بعد از سهادت اسرار کوار اسرار معجزات و حارون عادات را و مظهر و صحیح متواتر و ظهور و بروز  
 اسماع حلالی را کرده و از حد و ارمعوی کد سید و کس عادات در خصوص معجزات مرفوعه و الف سده است اسناد معلوم است  
 سوا بمعدنات که احواء معجزه مراد کاتب صحیح است من الله تعالی بلکه اسان معجزه برهان در دل است بر حقیقت و صد و امام  
 حلیه و اسکه امیرالمومنین علیه السلام دعوی امامت و خلاف ملا صلوه نمود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اسکه صد و معجزه  
 و حارون عادات را محض کرده اند اکثر حسان سراسر و کاسمیس را بعد از الهام معلوم و مشخص خواهد کرد بد و انکار او را و حلال انکار او را  
 سوب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و اما سوب مقدمه اولی در سوسان باب که حکم عقلی حاکم عقل را است  
 و اما مقدمه ثانیه در آن سنا هر و حاد و سوب و محقق است که سوب صد و حج ملل علمای سوب سبای طام  
 با طهارت معجزات و اناب تا هر است که خارج از طام سناست و عقل انصاف عقل حکم اسرار و ام الحام الای و عدم الف







صالح بن أحمد بن محمد بن أبي طالب

[illegible]



وذكر الخبائر في سبيله

[illegible]



## 4 2

[illegible]



[illegible]



وَأَخْبَارُ الْأَنْبِيَاءِ الْخَيْرُ الْمَحْضُ الْمَعِينُ

فرمود چنانچه من سخن کن عرض کرد تا امیرالمؤمنین جو صدق و سخن بگری و از این زار و جوار و من آهی نداشت فرمود خداوند عز و جل  
 آهی داد و فرمود منبسم در درو المطالبان از این عتاس حدیث مشهود که عمر الخطاب در زمان خلافت خویش با مذاذ از برای نماز  
 خاص مسجد شد شخص را در محراب چندین بار دعا خواند و پس از آنکه این حدیث را بر کمر می پیوستند و مکرر است که خادمه ای  
 در درگاه درگاه که در آن ایستاده و او را چنانکه پیش از او میفرستادند و گفتند که ما را که در مسجد خادمه زنان پوشیده و او را سر  
 در محراب افکند اندام فرمود باری او را در زانو بر گذاشت و با دای صلاه مردان پس از نماز با علی علیه السلام عرض کرد عرضی در بار امر  
 فرمود بگوئی و از آن کس که در محراب است و با دای صلاه مردان پس از نماز با علی علیه السلام عرض کرد عرضی در بار امر  
 کوئی فرمود مرد من و حدیث من رسول خدا را از حدیث است چون سوره را و او را فرستاد و حدیث را و او را فرستاد و حدیث را و او را فرستاد  
 طعلی را الصاعقه که صد الله و رسول و ان عم رسول و پر زار فرمود تا آن طعلی را از محراب مکرر و بعد از نماز در پیش روی  
 علیه السلام ایستاد امیرالمؤمنین فرمود تا از این ایستاده و از او را طلب کرد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 سرده و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 کسان را که در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 ای سرطلو و ای پرطلو از این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 معای و این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 سرطلو و ای پرطلو از این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 نماز با علی علیه السلام از این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 و او را خود سرده و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 از طعلی را ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 علی علیه السلام از این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 صاحبان فرمود و علی این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 کس با من رسول الله عید میبانی فرمود و حدیثی میبانی که رسول خدا ای می تعلیم فرمود عرض کرد هر چه میبانی صد و است چنین  
 که تو مسکونی آگوزا که هر مایه و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 بخای دیگر بخوبی داد آگوزا که هر مایه و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 حدیثی میبانی که هر مایه و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 که دیگر در وقت ماری میبانی که هر مایه و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 روی با سمان کرد و قال با عات المسعس و با عات المسعس و با عات المسعس و با عات المسعس و با عات المسعس و با عات المسعس و با عات المسعس  
 او را که این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 عمواری عیالدم ناخدا از این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 فرمود در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 نام تو حدیث که هر مایه و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد  
 حکومند بگویند و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد و در این ایستاد



در کتب معتبره از ائمه و فضلاء

[illegible]



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]



در کتب و محاضرات حضرت امیر المومنین

[illegible]



بِاحْتِجَابِ أَمْوَالِي فِي ظُهُورِهَا

فصل کلمات و عبارات است که از طویل کلام است لهذا از نقل آنها اعراض نمودیم و بهیچ قدر که مذکور شد  
تصانیف و تالیفات در این باب بسیار است و در این کتاب که در این باب است از فصل پنجم از جلد اول از کتاب  
میان و کفرین بیان ساختیم که از این تا جمل وجوده مستعمله صغیری معلوم میشود که حضرت عیسی علیه السلام از میان عروج یافت  
سفر کرده پیشتر و بعد مگرد اول در خرفه بنی اسرائیل تا جمل ثلثه اول ثانی مشی که لوفا منور است در نقل او در کتاب تابع از جمل  
خود و ثالث العاد که احوال او را به خط در باب نازدهم از جمل خود نقل نموده است و از تمامی عهد جدید معلوم میشود  
که عیسی علیه السلام تا کوه الفا تمین و اول من قام من بین الاموات ناپدید ناستد چنانکه شواهد متعدده عاده موضع معروض میدکود  
کرد بدینعلی هذا نماند فلان مقام مسیح من بین الاموات هیچ مردی در عالم نقل از مقام مسیح ریده شده باشد چه اگر پیشی نقل  
از مقام مسیح از میان مرده ها سرچهره عیسی اول الفا تمین میخواند بود پس معلوم میشود که ریده شدن این سرچهره هم محضه مسیح  
که نسبت سایر حکم عهد جدید و کتاب یوب و شرح مسئله در اختلاف هستند و او هم مذکور است باید تا بخارج عروج کرد ولی  
صدور محضه اجزاء اموات از حصص امیر المومنین علیه السلام هیچ معارضه ندارد محضه هفتم آنکه عبد الله بن حسن بن حسن از  
بد رو حله خود از حضرت امیر المومنین علیه السلام حدیث نمیکند که بگوید از امر المومنین علیه السلام در مسجد کوفه و در آن اوقات مگرد  
سایه چهارم از کوفت ما کمال مرده ای را حاضر نمود از اهل قبل مسجد زامد و از نقای او فاعلان لشکر و خادسان در آمدند  
امیر المومنین علیه السلام فرمود چه جانی کرده اید و از هر چه حاضر شده اید عرض کردید ما بیرون اسما حیدر را که بنیم بر سپیدیم که  
مردی عدوی کدضال کلا فاصبر و ارجکم الله المحطون من اهل الارض من محطی من اهل السماء فرمود ما را شنیدید که  
سما را از جنت کد و صما که سما را از اهل زمین محط کردید که من از اهل آسمان محط خواهد داشت پس امر در مرد امیر المومنین  
علیه السلام بوقف نمود در خانه که تا حرم و اندوه او فرمود بود پس گفت امیر المومنین حاضر خلاف که حاضر نبود در دست  
ما را دانی و از هر چه بکران کداسنی و خال آنکه خلاف محضه نو بود و با احتیاج مخالف با دانی اید بعد از ملک سوم و  
محلسک بعد از هم علی الله فامک را در دین الکنا و عظم فی السموات و الارض و ان لا اله الا هو موافق کثرت فقر طاعتی  
سپید و انک استدل الاوصاء و احوک استدل الانبا ثم ذکر الامه الامیه عسرا نصفی عرض کرد ما امر المومنین  
مردیوسف حسد و غای بوسند و جدا و جدا ساز اعدا کد با ما بود در دسا راهت و در آسمان و زمین عظم و در آسمان  
مرب و مکا و داری که چشم سعاد نورس شود بونی سدا و صاء و مراد استدل اساء و اعترای عشر و احوال عدد واحد  
سرد و طریقی را حد کرم و در امر المومنین روحی علیه السلام کرده و کد او را سا حصد او را در من حصصه علیه السلام بود  
**مُؤَلَّفٌ كَوْنُهُ** طهر و حصصه برای حضرت امیر المومنین علیه السلام باشد طهر و موسی و انا علیه السلام است برای حضرت علیه  
حاکم که در باب هم از جمل من مرقوم است اگر مستحبی را نثار کرده اید ما با شما هم باور کد سدا و اب حصصه را پس  
خود اماه بل است و بلکه در باب اول او حله اول مستحق و معنی نمودیم که ما حله سدا و رید پس ما سب ما ما حله و اب و اب  
ما سب مع الفای و غلط و باطل است **مُؤَلَّفٌ** در آن طهر و محضه امیر المومنین علیه السلام در علوبات و سفلیات  
محضه اول او بنی من مرد و در کتاب صاف و او انبی علیه السلام در نفس خود و او عبد الله در کتاب المعبر را ما عبد الله الظفر  
در کتاب حصصه و حصصه دارد پس و او احمد و خانی در بارخ حواش جلد دوم در امرای علی علیه السلام مرقوم دانسته  
و او مگرد و ای در کتاب طریقی هر حدیث در نفس را شرح آورده و آن عبد الله در حواش دوم کتابی تصدیق کرده و او انبا  
حسبانی صحیح در نفس نمود و آن تحس تسادان کلانی در در نفس برای علی علیه السلام مرقوم دانسته و امام محمد برای در نفس  
شرح سود **اَلْاَعْطَانَاكَ** که در سب و بطور احوال بوسه سب و او کرم برای در کتاب خود از سب و احوال از مر  
نفس را ما با سب استوار میدارد و که در نفس سب و رقص مردها که سب و مرصه هک که در دو سب و



دکتران رضوی صاحب احقر

۱- اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْأَلُكَ وَالِدَ الدُّرُودِ وَنَحْمَدُكَ عَلَى جَلِّهِ وَنُؤَمِّنُ بِمُؤَمِّنِ الْمَوْمِنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَكْرَةً كَمَا سَقَاكَ دُرْدَرُ



عليه السلام في كتابه

[illegible]







[illegible]



[illegible]



فصل چہارم

[illegible]



[illegible]



کتاب الدلائل الدالة على ما في

[illegible]







• •

[illegible]







خلاف امامت ائمه اثني عشر

[illegible]



[illegible]



موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن اسماعیل بن علی بن ابی طالب علیه السلام و اما الروح فالا تدرعک اؤلم علی و احرم  
و هم امان که اهل الاصل کان الکواکب بان لاهل السماء استخفی من معلوم شد که مصداق قول پوختاها صدف ظاهر و در  
او مناسبت سلام الله علیه **فان** در اول اشارت ایشان در وقت که اهل کلب در معنی این کلمات مهووس و متحیر و سبک  
و قوی که مصداق ظاهر شده معنی این کلمات معلوم خواهد شد و ظاهر این است که مصداق بحال ظاهر و آشکار گردیده است و هم  
ب عقله مبرحون و کسی را دشمنان هدایت نمی یابد معنی این کلمات مگر کسی که مصداق خواسته باشد و مصداق همانست که نماز الله  
عالی بیان کردیم **من شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر** شش مرتبه در باب (۱۱) ایضا او مکاشفات پوختا و حق شنو  
و مصابله و در مدح این رسد کوره علیها سلام در لایع عری و سرایی که شری و شیرید و سعادت و صلوات و شهادت است و شهداء  
بحو عبان و بیان کشته است (۳) و **انزل لک من سجد لی الخ** یعنی و انزل و بدو ساهد خود خوانم ذاک که بپای رسد در کرمه  
هر روز و دین و شصت و در وقت نماز (۴) اسناد و در رحمت و بیرون و در چرخ اعدان که در خصوص خدا و بدین اسناد  
(۵) و اگر کسی بخواند ایشان ادب رساند ایشان را در هادشان بدو رسد و دشمنان ایشان را فرود میگرد و هر که مصداق ایشان  
دارد بدین گونه باید کشته شود (۶) اسناد در ثبوت حسن اسمان دارنده در انام ستون ایشان نازان سار و قدر و ثبوت ایشان دارد  
که ایشان را چون سبیل نماید و چهار اهر که بخواند با نواع بلا با سلام سازد (۷) و چون شهادت خود را با نمام رساند  
و حتی که او را و بر روی بدنا ایشان حاک کرده علم خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت (۸) و بدینهای ایشان در شایع عالم  
شهر عظم خواهد ماند و گویا از اقوال و فاعل و در نایها و امثالها بدینهای ایشان رسد و در روزیم نظاره میگرد و احاطه  
بدینهای ایشان را بر سرناورد (۹) و ساکنان زمین را اسان جوشی و شادی میگرد و مردم بگرد که بگردا خواهد فرساده (۱۰)  
بعد از سه روز و نیم حنائی او خدا بدینسان در آمد که بر نایهای خود استناد بدو سپیدگان ایشان را و عظم هرگز و (۱۲) و  
او از بلند را اسمان سید مد که ما سار میگرد و با عاصو و نماز بدین در از نا اسمان بالا رسد بدو دشمنان ایشان را بدین (۱۳)  
و در نایها ساعت (مثل ایشان) در لایع عظم حادث کشته کرده بدین سه روزیم کرد و در نایها در لایع هلاک شد و نایها بدین  
رسان کشته است **مؤلف گوید** دلالت کلمات مرفوعه و اوصاف آنست که محتاج بیان باشد و لکن مع هذا کوئم مراد  
از این دو شاهد حضرت حسن و حسن سلام الله علیه است که در رحمت و در رحمت و چو اعدا سید چاک در شرح سوره و  
اربع و سبع الضاد فی اقام عجلنا فری و استیکر مراد اوست امام حسن است و در بیون امام حسین و ادو و سپهر امر المومنین  
و از بلند امین طهر علیها سلام است و مراد از وحشی که او را و بر روی بدین و ایشان حاک کرده علم خواهد یافت و بدینکه اول  
مرام حسن علیه کرد و در امام حسن نو مراد از شایع عالم که بدان ایشان سه روز و نیم خواهد نایها نایها کر بلاست و هر  
عظم که مراد است از نایها محتاج بیان نیست چه نای که اهل اسلام بلکه در حسن حار و محمود و نوشته اند که در اسکر سید الشهداء  
و اصحاب را عواصم بدو در سهادت رسد بدین سه روز و نایها مطهره اسان در زمین کر بلا اماده بوده و نایها سید بد  
و مراد از سه روز در عاشر است که علاوه بر سه روز است که در کتب و نوارح اهل اسلام معین شده است و قول او در نایها و در  
زمین را اسان حوی رسادی میگرد و مردم بگرد که بگردا خواهد فرساده بدو هیچ تکلف مطالب است باحوال حضرت  
السهاد و مله اصحاب در روز عاشر و در حویتی به امامه سید جانکه در نایها عاشر آمد که در اسان نایها و بر سر  
سوا امیر لعینم الله و قول او بر دین بگرد که بگردا خواهد فرساده در مقابل و نوارح مسطور است که حکام جل و سید طهر  
او کوفه سام هر سه که وارد مسند بدین اهل ان سهر را اعداء اهل بی بودند بر کان شهر برای بر کان طهر و نایها  
و عسل الله و بر دین لعینم الله بسکران نایها و حاره داد بدو و قول او در نایها ساعت در لایع عظم حاک است و این هم باحوال  
علیه السلام است که در کتب معانی و نوارح بدین طهر مسطور است و بر لایع و اطال الله و نایها







دکتر کبریا فیضی معیار حسنی

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]







[illegible]



[illegible]



[illegible]







[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



مضاف در کتب معتدله است که این کتاب بسیار است چنانکه مراد از او مطالب این کتاب است و در بیان نامت و در بیان الله تعالی مطلقا  
بخالت چنانکه در آنست که نام کتاب توحید و انظار ثالث است که شب شاه چهارمین اسکره دوات (۱۵) در سال اول  
ولس و فرزانان بدین نحو عنان و شان گشته است (۱۲) لکن اگر مسیح وعط مسعود که از مردم بختان برخواست چوشت که بعضی  
بها میگویند که منام مردگان نیست (۱۳) اثنا اگر مردگان را فانیات حبس مسیح بر بخوانند است (۱۴) و اگر مسیح بر بخواند  
ماطل است و عطائا و اطل است بر امان سما (۱۵) و شهود که در برای حداسه ام دیار در ناره سفادت داده ایم که مسیح بر  
حر شده و حال آنکه او را بر خیزاید در صورتی که مردگان را بر خیزاند (۱۶) زیرا هرگاه مردگان بر پیچیده مسیح بر بخوانند است  
(۱۷) اثنا هرگاه مسیح بر بخواند است پیمان سما ماطل است و شما اما کون در نگاهان خود هستند (۱۸) بلکه آنان هم نه در مسیح  
هلاک شده اند (۱۹) اگر فقط در اینجا در مسیح آمدن دارند جمع مردم مدح نرم (۲۰) لکن با فعل مسیح از مردگان بر خوانند  
و بر خواستگان شده است (۲۱) زیرا چنانکه نا انسان موثا آمد تا انسان بر مقام مردگان شد (۲۲) و چنانکه در آدم همه  
در مسیح سر هیزد خواهد گشت (۲۳) لکن هر کس بر نشود مسیح بر راست و بعدا اما یکدیگر در وقت آمدن او از او مسیح میباشد  
(۲۴) و بعد از آن استعاض و فی که ملکوت را خداوند رساند آنچه (۲۵) والا اما که برای مردگان نفس مناسب چنانکه هرگاه  
مردگان مطالعات بر محمد پس چرا برای ایشان بعد سکرید (۳۰) و ما سرخواهر ساعت خود زاد و خطری نداریم (۳۱) مان غریبی  
ناره سما که مراد خداوند ما مسیح عینی هستم که هر روز مرا مردنی است (۳۲) چون بطور انسان در آفیس تا خوش حالت کرد  
مرا چه سود است اگر مردگان بر محمد بخورم و یا سام حرم فردا منبر پر (۳۳) فرمود مسعود معا رب ملا حلال حسنه را فاسد  
منشأ در (۳۴) رای عدالت سدا رسده گاه نگذاخ (۳۵) اما اگر کسی گوید مردگان حکوم بر محمد و بنگرام بدن یابد (۳۶)  
ای حق اخبر و سکاری رفته نمیکرد و خواهیکر عمر (۳۷) و الحرحر سکادی در آن جسمی را که خواهد سد سکاری بلکه در آخر دعوا او کند  
و بار دانهایی دیگر (۳۸) لکن خلاصه حساب داده خود او احسن میدهد و هر یکی از آنها محکم خود را (۳۹) هر کوسار نکون کو  
مسئله که گوش انسان دیگر است و گوش بهام دیگر و کوسه مرغان دیگر و کوسه ماهیان دیگر (۴۰) و جسمهای اسمائی هستند  
جسمهای زمینی بر لکی سان ایما نهاد دیگر و سان دستهاد دیگر است (۴۱) و سان افان دیگر و سان ماه دیگر و سان سادات دیگر  
در که سواره ارسان در سان فرق دارد (۴۲) همین هیچ است هر هاست مردگان در صناد کا سیر مدتی و در عسادای بر محمد (۴۳)  
در دل کا سیر سکرید و در حلال بر محمد در ضعف کا سیر مسعود و در قوت بر محمد (۴۴) حم بقسانی کا سیر پیش و حجم  
روحانی بر محمد اگر حم بقسانی هست هر سه روحانی هر سه (۴۵) و همچین بر مکوسه که انسان اول یعنی آدم هست و در کس  
اما آدم از روح حاجت بخش شد (۴۶) لکن روحانی مقدم بود بلکه بقسانی و بعد از آن روحانی (۴۷) انسان اول از زمین است  
انسان دوم خدا و بناسا و اسمان (۴۸) چنانکه حاکی است چنانکه در جهان هستند و چنانکه آسیا است نیایشها هم حاضر میباشد (۴۹)  
و چنانکه صور حاکی اگر قسم صور است اما سر بر جواهر کمرب (۵۰) لکن ای مراد از این میگویم که کوسه و جون عموا مدقارب  
ملکوت خدا شود و فاسد وارن عسادای بر مسعود (۵۱) هما انباشت میگویم که همه بجوامهم خواهد شد لکن هر چند خواهیم  
(۵۲) در لحظه در طمر الصو غیره بواجب صور اجزیه را که با خدا خواهد داد و مردگان عساد خواهد شد رجاست و فاسد  
خواهم شد (۵۳) زیرا که مسا در این فاسد عساد برآپوست و اینانی سفانا را سیر کرد (۵۴) اما چون این فاسد مسا  
پوستد و این فانی معافا را سیر شد انگاه اسکلا متکه مکوسه تمام خواهد رسید که مراد در طمر بلحا شده است (۵۵) ای  
موب حسن بوکحاسب و ای کو طمر و کجا (۵۶) بس موب نگاه است و بوب نگاه سر یع (۵۷) لکن مسکر جدا است که مارا بواسطه  
خدا و ما دستی مسیح طفر میدهد (۵۸) ما را این ای مراد از حد من با بیارونی سوسن شده پیوسته در عمل جدا و در  
جون مسکر که در حق سما در خدا و بناطل نیست استهی از نسخه مطبوعه ۱۱۹۵ معلول گردید که بدین چنین خویش



نظرت بطور مثل عیان و بیان سلخه است و دیگر خنایح شویج ما خواهد بود و بطریق خود اشیاء معاد خلق  
و صریحا که است قول عدم ایام اموال مسلمین انکار ایام مسیح است و از موحی مطلق ایمان مسیحی است و اینکه اگر فایده  
ساخته خبر در دفع کرد مدعی انسان باطل خواهد بود و وعد و وعده بپایند خواهد شد و تشبیه کرده اند ایشان را ایم که در  
زراعت مسخر و بدین هم در دفع میشود و حاکم خبر میسودند هم مسوسد و از اواری میماند و چنانچه خبر تا ما در سلسله پیدا میشود  
ماند حد بداده که عباد و خیر اولی اگر بپایند از اصول پیچیده و اگر که خبر شده بود و حلال و حلال است و از آنجا که که ریا دهر است که  
کدام اولی و او سبب و کدام باز اهرمان کدام واصل با هشتان احداث می شود تا مدت دیگر نماید و همان چهار عهد نام ما حال کدام در دنیا  
ماند است و همین حلال خواست انسان میگردند و اس بدین فاسد و فانی بود و از او روحا که در دفع کرد و پوسانید تا از آن جو سوسیدن  
سپردن اندک در دفع صور اجزای بدنه های نوسید بخند شد و او پیمان خود در دنیا خواهد آمد را که میگوید بناس نام موسی بناسی و بنا  
و بناس لاس خواهد لاس روح است و بناس حلال صبر کلام اما بیکدیگر میسود و عهد در معاد حسانی و خفت و از رحمتی و خوشی  
که عبادت و عباد و لکن کلیه حق ربان و جاری شده و ما نظر عاقلان مسام بر زمین مال و کلیه حق صاله موسی است هر چه است که در او  
میگرد چنانکه کلیه باطن بنا که کار است هر چه او را نام میگرد حلال صبر کلام او همان عهد و عهد عسوی و عهد معلوم میگرد که انکار و عباد  
حسانی مسلم انکار سراج و ابطال و وعد و وعده و نکال فاسد و قول و در نامه (۲۹) هرگاه هر کجا مطلقا معتمد است و در نامه (۳۰)  
و ما خواهر ضایع خود را در خطری اندازد صریح است در آنچه ما که شاهد میگرد در نامه (۳۱) ارباب (۵) ارباب (۵) ارباب (۵) ارباب (۵) ارباب (۵)  
مدن محرم کس (۱) در اولاد است که هر ما من مسیح حاضر سوم با هر کس افعال مدنی خود را بنا بدی محبت احترام نه ناسد  
حرفه است و این امر صریح است بنام احصاء و حوای هر کس را حاضری حلال و صبر و حصر و معلوم است که در عمر روح  
و هر کس با مدخل مد و حوای خود را در دنیا بداند که لفظ مدن و حصر (ماخر) است و ان معنی حلال و بدست واصل انعطاف مدن و حوای  
است و احصل لکن لا یستحی حری فقام کسرتی و دیوان مسیح و بنس و عیال کس می دینی و بیایه آج به یقین عبادان و ملائکه  
براکه و احزاب برهما شوم در درسی کسر دیوان مسیح شود داد هر آنکه حرام است مدن خود که کار را نیک  
در لفظ بیایه صریح است و معاد حسانی و هر کس جزای عمل مدنی خود را خواهد داد در مقام شاهد ششم در نامه (۸) ارباب (۲)  
او مکاسفات نوحان مدن و عیان و بیان کس است (۸) لکن برسد کان و بی ایمان حسان و فایلان و راسان و حاد و کرا و دست  
و جمع در و عکوان صلت انسان در دریا حصر مدن و کس خواهد بود است و سبانی است و این امر صریح است و حرم  
اوصاف اعلا و حکم اسر چه در با حصر و کس که امری است حسانی الحاصل چنانکه مکرر گفته شد که انسا علم بر این بدن اد الی الحاکم انسا  
داوند را که لانا سار عباد و معاد هم حسانیست و همین بدن عنصر انسان معبود و معبود و محضر حاضر و معبود برای دریا و حوای  
خود و حکم اوصاف اعلا و اینکه لاد و اعلا هم روحانیست و هم حسانی یعنی هم روح معبود و هم جسم حرام که در معصیت شرک است  
داسه اندا حصار احداث و در الا که هر چه جزای عدل است و همین طور در لاد و اسرار حاکم عباد و طاعا و هر دو  
صا در سد است پس با هر دو ملت و معصیت و حومان احداث و در الا حاکم و جزای عدل است مسلم و احصاء که مان امر عباد  
عماد و قابل عباد روحانی و عباد حسانی میماند و عدل آنکه که اس و قول معاد و روحانی که اس و معاد و قول عدل و رسول و علی  
اساس علم بر حلال صبر کلام از اس قبل سواهد در عهد عسوی و حلال و سار است و که عباد مسیحی و در سرب و ما حاضر  
و لکن طلائع الا حصار و عسودها که فاسد و اهره بها اعراض نمود و انسا الله همین مدد برای مصفای طالع نجاه کافی است و طما  
مرا برای عسود و طالع که عباد و با حال خود دارد اگر عیال کلمات اسار افعی عمارات عمل عیال را که همگی و کجی خود در سرب عباد  
مکرر است که حلال خواهد در دست و در **مناجات** ای خدای هر خدای معبود مطلق و را من مدد ماعظم اسما و صفات  
و حلال و کرامی خود که مرا دم هر مانی در انوفی که اس جسم صفت انوان ماسد کان از من سرب میگرد و مرا مدد و سبک



[illegible]



[illegible]



میشود و صاحب این کتاب میگوید و امام شریانی در عقد چهارم از نفس  
خوای اصلیه میگوید که حق الله حق الله بنید و الحق بنید الخ رای انسان ارای اصلیه و فصلیه و فصلیه  
در جواب جواب داده است و او ظاهر در کلمات شرح العقول که با واحدین البوائت للشعرا فی در جواب در شبهه سافه و اوده تر  
جواب گفته است که خلاصه ان اینست آن دره التي مضت من الارض ولا فی کل انسان نافیة لا تشدل الشدة وهو الحق الغائم الذي  
احد علیه البشاق (یعنی کما فی ان خطابات الله) و بنوعه علیه الفرض التوال و بنوعه الحوائج الروح البه علی ما دل علیه الاشارة  
بصم البه سائر الاحراء حب کتاب بقدره الله تعالی حتی یقوم التخصیص اما کما کان فی الذبها هذا شی لا یجاء به عمل ولا شیخ اشقی  
اول کذا اصل العقول بالاحراء الاصلیه و الاحراء الفصلیه و البوائت عن جمع الحوامع و خاصیه الکمال علیه الحوائج عن شبهه اکل  
الانسان انما هو بصلح خوا مع نقتبه الشهرة کما سمری ای ما المانع من الله تعالی الواسع العلم العظم القدره بحفظ تلك الاحراء  
الاصليه من التفرق و من روال صورها و من التحول فی رکب اجزاء اصلیه کجوان احوان و دخل فی ذکب اجزاء فصلیه فصلیه فصلیه فصلیه  
هذه ثم ان عدل الاعاده و العبد بعد الله تعالی یعلق الروح بها و یصم البها اجزاء فصلیه و یصدق علی هذه الکفتم انها اعاده اذ قد عید  
تعلق الروح بالاجزاء الاصلیه بعد ان فارها و اعید هذه الاجزاء الاصلیه المحجوه و اعیدت البها اجزاء فصلیه نظام شخصاً ثاقباً کما کان فی  
الذساحی لورایه لفلک هو هو و لهذا سر مع الاشکالات بیان **فیه التنبان** خابر است در رای منسبین غالی در ذکر کس  
عما سحر ای اصلیه در آنکه در اخبار و کتاب علماء اخبار و اجمع شده است چنانکه گذشت بدو آنکه هر دو اندر طهر ادم انوال الشریع علی  
در عالم در عهد و مهان را باها که می شود ما می بخو که میگوید که ان ذلک ارای اصلیه هر انسانی می باشد و هتیه بیه شاهد و محسوس  
ما ارای اصلیه هستند که هر دو بدل می باشد و انسان خطی غلطی مکلف که عود می کند معاد و مستم و معدن و بشود عباد  
ار ان در استنباط حکم در ان حلول می کند و هر یک شاهد عباد است از اجزاء فصلیه را عر بهای بنوعی الاعاده سواء اعیدت  
او امثالها بلکه عرب در تحقیق اعاده ما حراء اصلیه است که طاری می شود در او مکر و معارف روح و اسرار ارای اصلیه را و  
و در عین روح سوئی ان ارای اصلیه عود می کند و اجزاء فصلیه بان مصم می گردد با انها او امثالها و سوئی بیان ما و که  
روح حیم لطیف سقا می لدانه منسلک بالاحصام الکشفه اسناک الماء بالعود الا حصر فی کوشم میکی ان حال که حلالی  
او ذایح را کو بر می رود از اجزاء مرده از ماده لطیفه و ماده الاشرکه ثما ماد تون و طبع تون و وجود او با تلبید و سکون و کد که  
احل از آن کرده است بر سر کسی و وضعی که حاصل شود است و جمع خواص که منسب از ذایح از رای ذایح ذکر بیان می باشد  
و مفهوم می شود ان خواص را بعد عاده مل آنکه میگوید از رای حنا سد سفسها یعنی محاسن بسند انصام حر و کبر  
سوئی و که سلسله رید سوید و اسکر و اراج صاحب در ان و شعورید و در هر جسمی که حلول می کند احصام کس خاب و اذ ان معاد  
و باقی صغاب می و سال این که فرستیم بنماها باشد و فله الامال العلما و الاسماء المحسوس معاطس فی حد دامه از رای خاصیت  
حدت فکله و اهراس و چون معاطس را مر و لا دمسانیم حاصلت حدت عدا می کند یعنی از معاطس کس می کند و هر طور است  
حال روح حتی است حد دامه و هر جسمی که تعلق می کند در ان جسم را و کس حنا بوده و رید می شود و هکذا سانس صغاب روح را اذ ان  
مسود و چون روح از او معارف می نماید جسم بحال از ان عود نموده و مرده خواهد بود و اجزاء اصلیه که تعلق روح است بطوری  
کوچک است که حواس را در له می کند و مع ذلك عند تعلق الروح لها کس حنا و باقی خواص روح را از ادراک و شعور بخوابها  
دارا می شود و همچون از رای اعصاء السانی می شود چنانکه حواصا مکر سکونته و او خود صغر حنه از رای اجزاء و اعصاء هستند  
در او و اندر غایر از ارای اصلیه میگوید که هر یک ارای اصلیه است غالب ارای اصلیه است و موضع ارای اصلیه را  
هکلی بچل که طبع است و فی شلوحتی فلت امر که می باشد پس را سکر حلا وید تعالی سانه دواب را فرید در طهر و هکلی ادم فرار داب  
و لایعاری فی دال که جمع در تر حصر ادم علیه سلمه در طهر او را مکر سکونته و سانه دواب میگوید که کله طهره سانه دواب را می



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



و بهر بای خدایا کسین و صفتهاست که خدا شهادت کرده باشد که شهادت می شود چون اسعد بن سنان شهادت نمود  
در روز دهم و اسعد را وی ازاد زان و گفت شهادت میدهم که خداوندی محراب و بد بکانه بیست و شهادت میدهم که رسول  
خدا را رسول الله پدر ما درم ندای بود ما در اهل مدینه از مدینه حریج و میان ما و عبدالله و بن سنانهای کینه یعنی اباها  
شکسته است اگر خداوند ما را اسب و پیوند کند و میان ما و اباها را با صلاح آورد هیچکس از تو غریب نخواهد بود در روز هفده  
من یکی از قوم ما هست اگر او در این امر راضی شود امید دارم که خدا امر را ازاد زان تو تمام کرد ما خدا سوگند که ما پیش از حرمه و  
از خود پیشیدیم و دشوارت میدادند ما را آمدن تو و حرمه میدادند ما را از رصع تو و امید دارم که در بار ما عملی پانواست و بلکه  
بهد ما را چنین حرمه میدادند و شکر می کردیم خداوند را که ما را بومی داد بحکم تو رسیدیم و الله که من برای آمدن بود که در فرس و کندی  
بکرم و خدا را از این جزای من بختا و معتر کرد اسد بن کوان آمد و اسعد که اسان استان پیغمبر که بود ما را از ان نارت میدادند  
ما را از اصعنا و حرمه میدادند پس او را بر اعیان آورد و گفتند ما رسول الله که بر ما ما هر سب که بعلیم فران نماید ما مردم را نخواهد بود  
دین اسلام حضرت مصعب بن عمیر را ما انسان فرساده و او حوائی بود که سال و سار و بعد پرورش با صبر و در ما در را از اسان که  
میداشتند و هر که از مکه بهرین مرجه بود و چون مسلمانان شدند و ما درین روز احقا کردند و از خود در کردند و با حضرت در شعب  
مسود و خالین بسیار معتر شده بود و نجل شد بهما را و دشوار بود و بسیاری از فران و احکام الهی مرا که می بود پس اسعد و دگوار  
مصعب و حرمه و سبب شد و چون نفوم خود رسیدند حرمه را در کردند و او صاف احوال را اسان نمودند و از هر سبب که هر  
دو نفر مسلمان شدند و مصعب در خانه اسعد پیسود و هر روز سر وی آمد و در مجالس سبیل حریج میکردند و ایشانرا استقامت اسلام  
دعوت میکرد و خوانان احاسا و پیسودند و عدا الله من ائی در انوف بر لرحریج بود و او سر حریج هر دو اتفاق کرده بودند که از  
مر خود امر کرد اسد با عمار شراف و یحیوی که داشت و اکملی برای او ساخته بودند و اسطاردان مسکندند که در سار حرمه  
کشد و این سبب ما را را و راضی شده بودند ما انکه از سبب اسان بود و هر که او در حبل لغات نا حریج حریج نکرد و گفت این  
ظلم اسان را و اس و چون اسعد مدینه آمد و حرمه را حضرت مسرتدا مراد شاهی و امارت عدا الله مر لرحریج اسد و اس سبب  
انطال این امر پیسودن اسعد با مصعب که حالوی من سعد بن معاذ در سبب ای و اس است و مردم سبب عافالی است و سبب عری  
عوف و اطاع بهما پیدا کرد و مسلمان سود کار ما تمام میشود ما را مردم محله اسان در مصعب اسعد محله سعد بن معاذ اند  
و هر چاهی را چاههای ایشان رسید و جمعی از خوانان در سنان کرد آمدند و مصعب مران را اسان خواند و چون اسعد بن سعد بن  
معاذ رسید اسد بن حرمه را که از اسراف اسان بود گفت سدا م که اسد را اعمد فرشی محله ما آمده است و خوانان ما را فاسد  
مما بد و و او را هی که از اسان مر چون اسد بن اسد اسعد با مصعب که اسان مر بر کسب و اگر در امرها داخل بود آمدند و از م که کا  
ما تمام شود و چون اسد در دین ایشان رسد انسان که که حالوی تو میگوید که در حال ما و اسان خوانان ما را فاسد مکران و از ان  
رجو در سبب مصعب که اسان ما را موجود را تو عرض ما ثم اگر پیسود داخل شود زان و اگر خواهی ما را محله سمانون بهریم چون  
اسد شست و مصعب و در افران را خواند و نور اسلام حرمه را در سبب کرد و سبب کسکه داخل اسان امر پیسود حکار میکند  
عسل میکند و در حرمه باک پیسود و سهادت میگوید و دور که عمار میکند اسد خود را نا حرمه در راه افکند و عسل کرد  
پروان آمد و حرمه های خود را میسود و گفت سهادت را بر عرص کن کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله که در دور که عمار را کرد  
و با اسد که حال مر که حالوی تو را هر چه که اسد برای تو هر سبب حرمه اسد با حرمه در برابر اسعد اگر که سوگند ما میگویم که  
اسد روی دیگر میاید بعین دو که اسان رسد اسد اسعد را محله که بود در اسب و سبب مصعب و در مصعب سوره حم  
سبب این امر حرمه را حرمه را خواند هم که سبب اسد سوره فارح مد نورانان در حرمه اسعد عدا طمع کرد و اسد سبب  
خود و سبب اسد و حرمه را طلبد و عسل کرد و شهادت که در دور که عمار ادا کرد و سبب مصعب اکرم و حرمه خود بود که



ولخاف فيلادون فيخرجهم من بيننا

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



دکتر کریم الله صالح

[illegible]



قاری سید فرید الدین محمد بن ابی سعید

[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]



[illegible]







[illegible]



[illegible]



هو کی وصالت کر نص فرما کر محمد

[illegible]



قصائی کا ترجمہ

[illegible]



[illegible]



[illegible]



کشت کرد در مقام آبکار و در آنجا (از خود و بی و آتی الهی) گفت است و هیچ مسیحی حقیقی که من از الوهیت حضرت مرید  
استغنی بالظاهر چه بود استی که در جمیع کتب مسیحی الا کلیسای فریبر و کسندالی و سنا هدا در فرا عبادت میکند و او را اصل  
مهدا سدا که من و عیسیا یک صلح کتاب مرید در صحرای سطور و بعد از آنکه مرید و ملا فاضله مریدان از قنای خود بدین محور  
آموده است اما حقا است که در بعضی از کتب کلیسای مسیحی عبادت حضرت مرید در قبول با من است که عیسیا در پی من است و این  
ما لظاهر هذا هو الحق و عن الصدق و الاصلان معصومین یعنی همان من پرستی است حرام و لکن عیسیا از این منستی که اول  
ما من بحوائج و بعد از آنکه مرید و حور حقیق است و مطالعات و باقی نمودی برای نوشتن و شش هزار نفر عبادت و این که اهل کاشان  
و محسد و در آنجا اول از اهل کتب کتاب منار که در فصل اول معلوم و مشخص نمودیم که اهل کتب محکم کس معتمد بر عیسیا  
**سؤال دوم** آنکه معلوم و مشخص کردیم که اهل کتب کتاب منار مثل و محسد در آنجا و بعد در سوره مبارک  
طعام اندازد از اسلام و حلال و طعام مسلمانان را بر اهل کتب حلال نموده است و حال آنکه اهل کتب کتاب منار و طعام الله  
اوتوا الیکتاب حلال و طعامکم حلال یعنی در روز اول این باب حلال گردانده است اما از طعامهای که در روز اول  
و طعام اما که داده شده اند کتب حلال است مرثما و طعام ثمار حلال است مرثما از ان فی حوائج روحانی است  
و حلال آنکه سرع محمدی و جمیع احکام آن را تصریه مصدق کانی قوله تعالی تسئلونک عن الحرام و تسئلونک عن الحلال  
فیسئلونک عن الحلال و تسئلونک عن الحرام و این مثل اسما بر سر طعام الله است اوتوا الیکتاب حلال  
سؤال در اول آن که معتمد است پس با من اثر شرعی و منافع و طایفه و معامله با آنها منافع گردانده مگر از حیث الحقیقه  
حور حرام و حرام و عیسیا و سرع و شرع و دل و محسن بها فی تمام الشاغر من مسلمین حرام است و حلال و کتب اهل کتب  
از اهل کتب مسلمین بود و در اسلام و در اول ظهور اسلام معامله با مسلمین نمیکردند و مسلمین هم طبل رجا بود  
حقیقی عیسیا و حرام و از اسلام مسلمین با آنکه این را از اول ظهور و حرام است که در حرام و در حرام و در حرام و در حرام  
محض یهود و در حرام است مسلمین و رسول و نبی و کلاب و حیوانات که یهود و در حرام است و در حرام و در حرام و در حرام  
و هو عیسیا تعالی راید فلیس ناموسی کی نصیر علی طعام و اجد فاعلمنا و لک تحریج کما یما سبیا که در حرام است و در حرام  
الذین اوتوا الیکتاب مع حرام کتب طعام است که انسان محض یهود و در حرام است و در حرام است و در حرام است  
که انسان محض یهود و در حرام است مسلمین حلال کردیم پس مدح و احاب و مطوحات اهل کتب ذالعل در این طعام مسلمانان  
است که حور مسلم اهل کتب که طایفه و لحم و حوانات زری و حرام است حرام کردیم حاکم معرماند قیلم من الذین هادوا و احسبا  
علیهم طیبای حلال کردیم و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است  
یعنی مع حور و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است  
احمد در سماع حرام بوده است مسلم حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است  
هر چه که انسان اعظم را قبول کند پس مراد از طعام اهل کتب که حلال است طعام عیسیا و در حرام است و در حرام است  
پس مدح و مطوح و مرطوب حلال در آن میشود زیرا که اصل طعام مسلمانان است و در حرام است و در حلام است و در حرام است  
معرب و صاحب محرم و صاحب کتب و صاحب و حلال و صاحب سبی که انما لصدقه می بخشد اما کتب طعام در اصل معرب و صاحب  
که در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است  
و حور طعام در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است  
الغنی فان علی طعامهم منها الحوت الطاهر و الدماح الی بحیواناتها و لا تدکرهن اسم الله حاصلا علی دایم الحدیث و  
الکافی و در عیسیا و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است و در حرام است







[illegible]







